



THE  
**MAĀSIRU-L-UMARĀ**

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH  
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

**MAULAVI 'ABDUR RAHIM**

ARABIC PROFESSOR,

AND

**MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI**

FIRST. PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

**CALCUTTA.**

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE ORIO GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

جلد دوم

از

## مآثر الامرا

تالیف

قواب مصمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوری - دری برج هنر پروری - سخن سنج معنی شناس  
نکتہ رس والا تپاس - دور بین عالی خیال - بلغد بینش بے مثال  
خلاق بدائع معانی - سباق فوسان سخن رانی - زباف افرای دیستان  
دانش آموزی - چمن پیروی بوستان مضائل اندوزی

مورث رحمت خدای کریم

مولوی عبدالرحیم

قدرت بتصحیح

مولوی مرزا اشرف ملی

مدرسین مدرسه عالیہ کلکتہ

از طرف ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

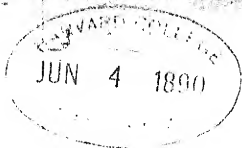
در مطبع آرڈر کانید

رائع

کالکتہ

در سنہ ۱۸۹۰ م از طبع انجمنہ نو برآمد





THE  
**MAASIRU-L-UMARA**

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH  
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI 'ABDUR RAHIM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST. PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE ORIO GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

## \* آغاز جلد دوم \*

### \* حرف الدال \*

#### \* دربار خان \*

عقایت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت  
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مرز  
انواع مراسم شاهی بود - چون پسرش وارد هژد گردید بهمان طریق  
موزونی در خدمت عرش آشیانی سعادت رخشاسی اندرخته بدولت  
مصاحب امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار  
خان چهار شاد کامی افزاشت - در سال چهاردهم بعد فتح رنجه  
( که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد ) دربار  
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگره گرفت - و پس  
از رسیدن آنجا جهان فانی را بدرود نمود - چون عرش آشیانی را  
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندر هکین گردید - دربار خان

از فرط وفا کیشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پیاپی سگ پادشاهی ( که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده ) مدفون سازند چه در سوابق ایام سگ از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال آدمی پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دربارخان عمارت احوال نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون ساخت - و خورد هم حصص و میست در همان گنبد مدفون گردید \*

سبحان الله تا چه رتبه دنیاداری سمک - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان ( که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت ) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دمی که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقاد به سمک معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع \*

(۳) عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفته و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو میدانست - و شوق بقصه امیر خمزه ( که سه صد و شصت داستان اسم ) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان میکرد - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخه [ ب ] که در سابق (۳) نسخه [ ج ] شعر موزون گفته \*

چو مفعله تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدی مشتمل بر یکصد ورق - و هر درت یک ذراع - و آن محتوی بر در مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس خالائ و واتعات ( که بآن مفعله متعلق است ) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاء الله مثنوی قرین مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهر آن قلم اول باهتلم نادر الملک همایون شاهی میر سید علی خدای تبریزی و آخر بسوکار خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق کتایه شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاه نبوده - بالفعل در کتابخانه پادشاهی موجود است \*

### \* دهم خان \*

پسرستم ترکستانی از امرای سه هزاره اکبری سمک - مادرش بی بی بخیه بیگی با ماهم آنکه چهل و هفت بود - در محل پادشاهی آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته سال نهم همراه میر معز الملک بتعانت عبد الله خان اوزبک تعیین شده سال هفدهم در کوهکین خان اعظم کوکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوشهای بجا نموده علم نامری افراخت - پس از آن حسب حکم همراه خان اعظم بلامرکز

(۴) نسخه [ ج ] جدانی یا جدای باشد (۳) در [ بعضی نسخه ] فرمندی

(۴) در [ بعضی نسخه ] نسخه بیگی \*

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار  
زندهجور در قبول از قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار  
افروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان  
و دلدھی زبردستان جوهر نیکو بندگی بر روی کار آورد - تا آنکه سال  
بیست و پنجم ارچلا پسر بامهدهر و موهن و سوز داس و تلوکسی  
برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه  
لونی ( که وطن اینها بود ) رسیده شیوه بے راه ( ری پیش گرفتند  
دستم خان مراعات الوش کچهواوه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی  
پرداخت - و مدارای از بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود  
درین ضمن از بازگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را  
به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند <sup>(۲)</sup> خان  
مذکور از عجزای سر رشته تدبیر کسبخته بے آنکه لشکر فراهم شود  
بر سر آن <sup>(۳)</sup> رفته بچنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل  
بی سوز راه عدم گشتند - ارچلا ( که سر حلقه فتنه سازان بود ) در پناه  
منزعه جوار کین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعمرکه  
آوردش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود  
چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حال  
بر زمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی  
مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان رو به فرار آوردند - و بنگاه

سرکشان بی سوز لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه  
( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبن  
بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت  
عروش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد  
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال  
پس مقارنت او بر ما دشوار تر باشد \*

### \* دولت خان لودی \*

( ۲ )

شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه  
بود - چون از گندادری و کار آگهی فراوان بهره داشت در هنگام  
( که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام  
خان خانخانان منصوب گردید ) خان اعظم ادرا بمیرزا سپرد - که  
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواستی این مرد را عزیز نگهدار  
دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای  
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات ( که در جلدوی آن میرزا  
بخطاب خانخانانی فایز گشته ) شریک غالب بود - در یورش تهمه  
و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور المند  
و اقوا - بمنصب هزاره داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده  
سلطان دانیال بخواشن تمام نوکو خود ساخته بمنصب در هزاره  
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح



آسیب روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ ( که بهاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود ) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سده ( ۱۰۰۹ ) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر بساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیرو خان سوز از عالم رفت حکایات غریب از نقل کرده اند \*

گویند شهباز خان کذبو چون در سده ( ۹۸۶ ) نهم و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رازا تعیین شد نهایت توره و قیاطه بکار میبرد - خود با چند پرستار و پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه فور می آمدند - و یسارلان بمرتبه اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت نمیگرفت - در روز خاندانان ( که نیز کمکی بود ) همراه او اسپ سواره میرفت - در آن خان ( که از فوج برآمده راه می پیمود - و بمنع یسارلان ممنوع نمیشد ) باشا شهباز خان ( که سبکسریها بسیار داشت ) <sup>(۲)</sup> عبدال خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد - همان بر سافری اسپش زد که بر زمین افتاد - شهباز خان با شکر بیان گفت بگیرند - گویند در آن روز دولت خان طرفه نیز دستها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمه خود بر سر دراز شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز درم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید \*

گویند وقتی ( که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد ) روزی در <sup>مجاهد</sup> ( که خانخانان هم نشسته بود ) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب می نویسند - ما ندیده ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی این است - اگر بر سر زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاج و ابوام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و قیل - و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطر نبوده \*

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورد - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش بونائی بیخ از خاوتیان او باش منشی اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بپایند نوبه ایهاو تکانش دهد که از قلعه برهانند ( که مشرف بدریای تبتی ست ) پائین افتد - چنانچه روزی این سلوک را با خانخانان

کردند - اتفاقاً خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد  
 شاهزاده از روی تواضع خون برخاسته دست خانان گرفت  
 و معذرت خواست که عالم نشسته بوده - دولت خان دست دراز کرده  
 دستار شاهزاده برداشته بر سر خانان گذاشته بخانه اش آورد  
 با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل رقم مطابقت نمی کند  
 چه آنوقت در امت خان در رفاعت شاهزاده بود - نه به همراهی  
 خانانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود  
 سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری تخته بهی  
 پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان  
 جدائی گزید - نزدیک قصبه دال با گولیان در آریخته فرو شد - دیگر  
 پیرای مخاطب بخانجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط  
 در سالک تحریر مذخروط گشته \*

### ♦ دیانت خان قاسم بیگ ♦

از امرای عهد جنت مکانی است - در مزاج پادشاه راه برزخاسی  
 و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت  
 گرفت از چون حرفهای نالایق نسبت بمومنی الیه در حضور  
 پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته ادرا  
 حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار ( که تعلق  
 بخان مزبور داشت ) محبوس سازد - پس از چند ع حسب

( ۲ ) نسخه [ ب ] از سر افتاد

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائی یافت - سال هشتم  
 جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرافند گردید  
 و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده به همراهی پادشاهزاده  
 سلطان خرم مهم دکن تعین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست \*

### ♦ دلاور خان کاکر ♦

ابراهیم نام داشت - ابتدا برفاقت میرزا یوسف خان رضوی روزگار  
 میگذرانید - از یاروی بخت بیدار در معامله اکبراج <sup>(۲)</sup> و ابراج  
 بحضور جنت مکانی در کتوگ خاص و عام تردد نمایان کرده  
 زحمات برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب  
 مناسبت اختصاص یافت - و در مبادی جلوس جنت مکانی  
 بصورتی داری لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبه پانی پت  
 رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شگفته ره زان را  
 از آب چون گذرانید - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد  
 و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره  
 پرداخت - و چون خسرو بحوالی آن شهر پیوست ابواب و دروب  
 محدود یافت - بلاوازم معاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود  
 و از درون و بیرون نایب قتال و جدال اشتغال پذیرفت - و چون  
 افواج پادشاهی در تعاقب بود بزرگی تسخیر شهر متعذر دانسته  
 دست از معاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بهتره \*

مرواسم حق شناسی و قدریت محفوظ عواطف خهرانی شد  
و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تپین  
گشت - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و بیست و هفتم  
از تغیر احمد بیگ خان کابی بصاحب صوبگی کشمیر مهابی  
گردید - و از روی کار طلبی و ران مودی در تسخیر لکای کشتوار  
( که از شهر کشمیر تا معمور آن شخص کرده مسافت است )  
مسابی بهادرانه بکار برد \*

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور  
خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیاز<sup>(۲)</sup>  
پیش نهاد همساخت - و چون گریوه و کتل معبب المور  
واقع شده راه برآمد اسب نبود بذا بران اسبان سياه را بکشمیر<sup>(۳)</sup>  
برگردانیده معدود را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبود جو  
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کتان می رفتند  
بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار  
دره ای - رب نایره قتال بین الفریقین ملتحمه گردید - و در زبان آنجا<sup>(۴)</sup>  
از کشته شدن عالی چک - ( که بدوئی وراثت کشمیر در پناه او<sup>(۵)</sup>  
شورش اوزانی داشت ) دل بای داده راه فراز پیش گرفت - و از  
پل گذشته در بهدر کوت ( که آن طرف آب واقع است ) توقف

( ۲ ) نسخه [ ب ] ا. ر. م. آن دیار ( ۳ ) نسخه [ ج ] اسپان را بکشمیر ( ۴ )

نسخه [ ا ] و در زبان آنجا ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] اعلان چک \*

گزیل - و هر چند بهادران دامن تکلل بر کمر سعی برزدند ( که  
ازان پل درگذرند ) آنها نوعی مدافعه و مقابله می پرداختند<sup>(۲)</sup>  
که میسر نمی آمد - چون روزی چند کشید راجه از لابه گری  
و حیل سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او  
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزی  
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشفا ازان دریای زخار عبور نموده  
بجنگ در پیوست - مخالف تخته پل را شکسته راه گریز سپرد  
دلاور خان باز پل را استحكام داده لشکر را گذرانید - و در بهدر کوت  
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب ( که اعتضاد قوی  
آنها بود ) دو تیر انداز مضافت باشد - و کنار آن کوهی ست رفیع  
دشوار عبور - بجبهه آمد و رفت پیاده طغابهای سته تعبیه  
نموده و میان در طغاب چوبهای مقدار یک دسمت پهلوی یکدیگر  
مستحکم بسته یکسر طغاب را بر قاع کوه و سر دیگر را دران طرف  
آب مضبوط ساخته اند - و در طغاب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز  
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طغابهای بالا را  
بهر در دسمت گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب<sup>(۳)</sup>  
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زبده گویند - آنها هر جا<sup>(۴)</sup>  
مطلعه بستان زبده داشتند به پل در قعی و تیر انداز استحكام داده بودند  
دلاور خان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

( ۲ ) یا مقابله باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] زبده - یا زبده باشد \*

چون آب بنهایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت  
و شخصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن  
آب هر تدبیری که میکردند بجائے نمیرسید \*

اتفاقا شب جلال خان پسر رشیدش برهمنوی زمیندار  
از جائے ( که مخالف را گمان گذشتن نبود ) بسلامت گذشته  
بر سر راجه رسیده کزای فتح باذن آوازه ساخت - اکثری علف  
قیمع خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک یا بیرون بردند - یک  
دراش شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت  
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده  
بمذلل ( که حاکم نشین آن ملک است - و سه کوه مسافت داشت )  
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال بانزدهم بملازمت جنم مکانی  
در نزدیکی باره موله ( که دروازه کشمیر می نامند ) سعادت  
اندرخت - و بکوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار  
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله  
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد \*

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خواجه بگیرد - بر سر  
هر خانه هر ساله شش سستی ( که زرے سم مکتوک - که از حکام  
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک رویه است ) مقرر دارد  
و در سواد معامله بافرده سستی را ( که ده رویه باشد ) بیک مهر

( ۲ ) فصل [ ۱ ] بسیل فنا ( ۳ ) فصل [ پ ] دوازده روز \*

پادشاهی حساب کند - و زعفران ( که بهتر از کشمیر است ) از خریدار  
بر سر می ( که بوزن دو سیر جهانگیری است ) چهار رویه میگیرند  
و عمده حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبلغ  
کلی میستانند - معذرا همگی مداخل او تخمینا یک لک رویه  
خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاره ذات و هزار سوار  
است - چون راجه آنجا خالی از راجه نبود حکم شد که فرزندان  
خود را ( که در ایام جنگ به پناه زمینداران قریب جوار فرستاده )  
بمحضر طلبید - تا از حبس موبد رهائی یافته باسودگی روزگار  
بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید  
دلاور خان پس از زمانه باجل طبیعی درگذشت - جمال خان پسر  
کلانش در زمان فردوس آشیانی بهمواهی مهابت خان تعیین بود  
در محاصره دولت آباد ( زرے سر دیوان برای مقدمه حرفهای  
تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی  
مهامله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر  
عام نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی ( که عمیق سواد  
نشسته بود ) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او ( که  
خود سال بود ) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان  
قیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر  
کار پسرش باختر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] قریب و جوار \*



گفت - که هر در پسر کار خوب کردند - و درم خلف انصدق از جلال خان است - که ذکر از بزبان خاصه گذشته است \*

### • داراب خان میرزا داراب •

پسر درم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره به همراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ کهرکی (که شهر آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تودن عظیمه گشته باضافه مناصب سرافرازی یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالا مال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری موبه هزار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عزیز حبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت دور دست کشید قاپو انکاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت ) اکثر امرا نهانجات را گذاشته بوزن داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برکبان عنبری بر در او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزه های سترگ در میدان - و هر مرتبه آن نبره بختی جمع را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند \*

در سه داراب خان جوانان خوش اسب همراه گرفته بر بنگاه مخالفان تاخت - و کارزار عظیم در بدوستانه لوی فیروزی افراشت

و سالها و غنایا بارور معارفت نمود - پس از آن غنیمت مداخل رسد قلعه را تسبیح مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از گریز روهنگهیره فرود آمده ببلا پور معسکر آراست چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائی رسید ( که قدم جرات و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بنهب و تاراج محلات مالیه پرداختند ) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلده برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گدگ در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی نذمود - و کهرکی را ( که تمامت جای ملک مخبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج با نظام الملک بقلعه دولت آباد در خزیده ) ویران و بی چراغ ساخت - ناچار ملک مخبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرد در دام از محلات متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه لک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هجدهم حسب الطامب پدر بزرگوار برای یساق قندهار به خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد \*

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انگیخت ( که سنوح ملالت و کدورت فیما بین پادشاه و شاهزاده بجائی کشید که کار بجدال و صف آرایی انجامید ) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راست عیان برفاقت و راجه

(باب الدال) [ ۱۶ ] (مآثر الامرا)  
 بمکرماجیت را (که عمده دولت شاهي بود) با داراب خان در برابر  
 لشکر پادشاهي گذاشت. اتفاقاً در هنگام تلاقی فریقین تفکک برآمده  
 رسیده در گذشت. و انتظام فرج برهم خورد. داراب خان نیازست  
 پای همت افشرد. برگشته بشاهزاده پیوست \*

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را  
 بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار  
 حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان  
 با اولاد و اهلخانان معید گردید. و پس ازان (که ولایت  
 بنگاله بمحوزه تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد)  
 او را مجدداً مشمول مواطف ساخته بمحکومت بنگاله برنواخت  
 و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال  
 همراهِ گرفت. و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بپارس از<sup>(۲)</sup>  
 همان راه بازگازم دکن گردید مشهور طایب بزم داراب خان رقم نمود  
 که خود را بسرعت بگدهي (که درازا بنگاله است) رسانیده  
 ملازمت در یابد. او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده  
 در جواب برنوشت. که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره  
 دارند. نمی توانم رسید. اگرچه ناسازی و تسلط بومیان هم واقعی  
 بود اما او هم از وفات عمداً به او تهنی ساخته بتقاعد خود را زبان زد  
 عقیدت ساخت. شاهزاده بتقاضای وقت دست از او برداشت

(۲) نسخه [ ب ] نوسن بداری \*

(مآثر الامرا) [ ۱۷ ] (باب الدال)

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعدالله خان  
 سپرد. دیوانه را هوئے بش است. او از سفاکی آن دو بے گناه را  
 بقتل آورد. و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین  
 ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند. که  
 دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانه این حدود نمایند  
 چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز  
 پیوست دران ائذا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید. که  
 در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است. باید که  
 زود سر آن سرگشته بادیه فلات را بدرگاه فرستد. مهابت  
 خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته  
 روانه نمود \*

۱۰۳۴ (۲)  
 \* شهید پاک شد داراب مسکین \*

تاریخ است. گویند مهابت خان اول سرش را در خوانی پوشیده  
 مقام تریز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد. خانخانان  
 دیده گفت بے توبیخ شهیدی است. داراب خان جوانی بخوبیها  
 آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود. بهادری و تودیه  
 (که از دکن شد) دران وقت از دیگران نبوده. اما نقش  
 طالع او درست نشست. از جانب شاهي مانده و از طرف  
 پادشاهي رانده مال کارش بکذلان و نکال انجامید \*

(۲) نسخه [ ب ] داراب خان مسکین - اما یقیناً غلط است \*

## \* دریا خان زوله \*

(۲) داؤد زئی - ابتدا ملازم مولتی خان شیخ فرید بود - پس از آن در ایام شاهزادگی بزندگی اعلیٰ حضرت سعادت اندرخت و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده پایه اعتبار برافراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله در مقابله شاهزاده بیک کردهی اکبرنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از آنجا ( که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد ) دریا خان با پانصد افغان برهمنوی تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسب هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات درزیده بچنگ پیوست - و عبد الله خان ( که نیز میخواست از همان راه بگذرد ) از مشاهده این حالت عیان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقاش نموده مخالف را اداره دشت هزیمت ساخت - و بسبب پیادگی نتوانست تعاقب نمود \*

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان پیوستن عبد الله خان و راجه بهیم آگاهی یافت بتسویه مقوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت مدمات بهادران جنگ جو عیان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدود کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جمله غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگزشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبد الله خان با دریا خان برسم مغلا باله آباد شافته اولین بظاهر آن بلده معمر آراسته قلعه را گون گرفت - و درمی بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبد الله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پریز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نوازه و توپخانه از عبد الله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهی را نگذارند که عبور نماید - عبد الله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشی همدیگر کار آقا برهم خورد - دریا خان ( که بیدمستی غرور فتوحات ادهمان خمر علاه داشت ) شرائط حزم و هوشیاری مرعی نموده بضبط گذرها چنانچه باید نهر اخمت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبد الله خان و راجه بهیم ( که در جونپور جمع شده بودند )

ملحق گردید - و از انجا باتفاق در بغارس بموکب شاهي پیوست  
و قرار یافت که در سرزمین کنکیرا (که خالی از استحکام نیست)  
ناله تونس را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از  
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت  
نوکران جدید دریا خان (که از ساوک او آزاده بودند) بے جنگ  
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست  
هراول بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در جنب  
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان  
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا  
نکرده سلسله جذبان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس  
بهزاران فرامعت و استکانمت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته  
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعین گردید - و بعد از آن  
هرگز بنگاله و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن  
مامور شد \*

هنگامی [ که ساهو بهمنسله باشا نظام شاه ( بنابر آنکه  
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف  
سید کمال نظام شاهیه شتافته ) در ولایت خاندیس گرد شورش

(۲) نسخه [ ج ] توش (۳) نسخه [ ب ] از شاهزاده (۴) در [ بعضی

نسخه [ تباور ]

بر انگیزخت [ دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بساهو  
رسیده مالشے بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال  
سیوم باراد استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مورد موکب  
اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس  
دریافت - و در آن هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آورده  
قرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان  
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اتامت ورزیده  
دریا خان از کتل چالیس گاون بخاندیس آمده آتش نهی و غارت  
برافروخت - و بسبب تعین شدن عبدالله خان بتادیب او  
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراد  
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمده  
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا  
نیز راهی گشته وقتی (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت  
پسر راجه ججهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان (که چندار  
بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مهتی نشه باده حسابه  
ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و در آن زد و خورد تفرقه بدریا  
خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد  
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل  
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] ججهار منگوه \*



## \* دیانت خان \*

محمد حمید دشت بدائی - دشت بیاض بلوک سمت از بلوکات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت اقبالمدن در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیہ کام دل اندر خدمت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه دکن بعد شفقار شدن جانب مکالی حرکتی چند سر زد ( که مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافعی راه و رسم دولت خواهی و نمک خوارگی بود ) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق صادر فرمود اما در امور او سخت تردد داشت - که از مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمی دکن گزیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهمنب تسلیم او ولایات بالاگهات را بار موبد و معارن - مبدا سرے بغی و طغیان برافرازد - در سال اول دیانت خان را ( که بمقتانت عقل و سائی فهم اتصاف داشت ) بواقع نویسی دکن مامور ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

و چگونگی ارضاع او و قوف تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراموشی و دانائی باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مرد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس او را طلب حضور نمایند - که احتمال آشوب و فتور ملکی اصلاً نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته بیظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی ذات هفتصد سوار بر قمر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم خطه برهانپور مطرح ریاست پادشاهی گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار فوق افتخار برافراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهارم هجری در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود \*

## \* دین دار خان بخاری \*

سید جبریه نام - از قراقرمیان مرتضیٰ خان بخاری سمت - سال هیزدهم جهانگیری به حکومت دهلی سر برافراخت - و پس از آن ( که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار

نمود ( او را در فوجی ( که بتعاقب او تعیین یافت ) برنوشند  
و اینها باجمعی رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنیت مکانی  
بخالد خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی ببلده مزبور  
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار هزار و درصفت سوار و خطاب دیندار خان  
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه بخت افروخته  
بتفویض فوجداری میان دو آب کامرانی اندوخت - <sup>(۲)</sup> در سال هشتم  
( که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر الخلافه معاودت پادشاهی  
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مقصدان میان دو آب  
رخصت یافت ) مشارالیه نیز حصص الحکم همپائی او گردید - پستتر  
در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که  
پیشتر در فوج افواج متعینه بمالش چهار سنگه بزدیده را به  
عزیمت افراشته بود ) دستوری پذیرفت - و بعد چند مدت مطابق  
سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست \*

<sup>(۲)</sup> \* دولت خان منی \*

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتیی - که  
در موبه پنجاب برسم زمینداران و قطاع الطریق میگذرانند  
مشارالیه در اصل خدمتگار (رمال بردار) شیخ فرید مرتضی خان  
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریدی داشت هرگاه باشیخ

( ۲ ) نسخه [ ج ] منی - یا منی باشد \*

بعضرت جنت مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از نوبت شیخ  
منظور عاطفت پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت - چون  
در طالع عروج داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص  
خان سرافراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو ( که خانه زادن  
معتمد می باشد - و این کار جز بیک از معتبران نسزد ) اختصاص  
گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال  
جلوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار  
سر برافراخت <sup>(۳)</sup> - چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ  
دهول پور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقت جوین سوان  
جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دلیری داده در صدمه  
مصاف زخمی افتاد - و این بردایی و نیز دستی او دل نشین  
امای حضرت شده بیش از پیش در مدد تربیت او گشته پایه  
اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار در هزار سوار  
کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال  
بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرنده مامور شد  
چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجربیه مهاجرت خان سه سال  
با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعیین یافت - که بمالش ساهو  
بهرنساره و تاخمت و طش چمار کونده بردارد - و در سال هشتم  
محرم سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

( ۲ ) نسخه [ ج ] در مبادی جلوس ( ۳ ) نسخه [ ب ] از جایگاه خالی \*

خان تاشکندی بصوبه دارى تگه رخصت يافت . و در سال نهم  
بايستنقر جعلي را مقيد ساخته روانه حضور نمود . آن فتنه انديش  
يک از بے سر و پايان بود . که بخيال تباه خود را ببايستنقر<sup>(۴)</sup> که در  
جنگ شهرار سردار لشکر آن تيره روزگار بود . و پس از فراز  
بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سرے کشيده باجل طبعي  
درگذشت ( شهرت داد . و ببلخ شتافت . نذر محمد خان والى  
آنجا اراده خوشي نمود . چون دعوى او بصدق نپيوست و مسلم  
بوتوع نيامد . بجانب ايران رفت . شاه مفي اگرچه بحضور  
نطلبيد اما لخته تواضع نمود . از آنجا بسمت بغداد و دم آواره  
شد . پس از ديرے کام و ناکام دست اجل گويانش گرفتند به تگه  
آورد . دوله خان او را مقيد ساخته بحضور فرستان . و بقتل  
رسيد . خان مذکور مدتها بحکومت آنديار گذرانيد . و در سال  
بيستم بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مباحات اندوخته  
از تغير سعيد خان بهادر بابلت ندهار دستوري يافت . در آخر  
همين سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهاره بلندنامي  
افروخت . ناکاه روزگار بد انجام بر سر بيمهري آمده اسباب خسرون  
و نکال او آماده ساخت \*

در ذي الحجه سال بيستم و درم شاه عباس ثاني دارای ايران  
در عين زمستان ( که از کثرت برف کمک هذوستان متعذر است )

( ۲ ) در [ بعضى نسخه ] که در روز جنگ \*

بحکومت ندهار همت گماشت . قلعه دار هر چند بضبط مداخل  
و مخارج پرداخته شرائط تيقظ و احتياط مرعي داشت ليکن  
از آسيمة سري بموتيه سرشته تدبير از دستش رفت که باستحکام  
برجهای قلعه خاني نپرداخت . چه قلعه خان از دور بيني  
و احتياط گزياني در ايام حکومت خود بر فراز کوه چهل زينه  
( که از آنجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندور ميرسد )  
برجها ساخته بود . تفنگچيان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز  
تفنگ اندازي نمودند . در روز شاه خود سوار شده تخریص  
بر يورش نمود . و تاسه پاس آتش قتال مشتعل ساخت  
معهدا کاريه پيش نبرده برگريد . اما جمعه از بيچگري خاک  
بيوفائي بر تارک اخلاص بيخته نزد قلعه دار بزيان بچهيائي  
برگذازدند . که بسبب انهدان طرق از کثرت برف درين نزديکي<sup>(۲)</sup>  
اميد رسيدن کمک نيسبت . و از جد و کد قزلباش ظاهر ميشود  
که بزودي حصار مسخر خواهد گشت . بعد از تسخير نيه ما را  
بجانب اهان اسم . و نه فرزندان ما را از اسيري . دولت خان  
( که درين رتبه بايستے آتش اين فتنه ياب تيغ فرو مي نشاند )  
از بيچوهری و بد دلي مضمون \*

\* هر کجا زخم بايدت فرمود \*

\* گرتو مرهم نهي ندان سون \*

( ۳ ) نسخه [ ب ] طريق \*

مخاطر نیارده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثری نداشتید - و فایده نداد - اما از همه شادی خان ازیفک پیشقدم منجم نمکهرامی گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد \*

چون درین اثنا قلعه بست از پردل خان گرفته ادرا بخوار می گرفتار ساختند دولت خان همه که نداشت زیاده تر بای داده عبد اللطیف دیوان فندهار را برای گرفتن امان نامه ( که سجل بدنامی او بود ) همراه عالی قاپی خان برادر رستم خان سپه سالار ایران ( که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد ) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از مصیبت قلمب نبود سود نه افتاد \*

اگرچه میگویند ( که آن بے همت اگر برهنائی توفیق و پیشوائی عزیزمت خود با جمعی بران معقل رمین و موئل منین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای او نمیرسید ) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه ( که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهمی سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول پهای حصار رسید ) مقدر و ممکن نبود - نعم آنچنان از غودلی یاس ناموس ( که مردان سر در سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند )

نداشت - عاز درام نمکهرامی و بیغرتی ( که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت ) بر خود بستید نیم مفر سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف ور ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ گنج علی خان مشهور بیاض گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری و زیانکاری هندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید پا خاطر پراگنده گوشه خمول برگزید - تا بقیة حیات مستعار باتمام رسانید \*

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرفی نیست - که چنین قلعه استوار ( که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن ) در محاصره در ماه از نامردی و بیست فطرتی پای همت نیفشوده از دست داد - و زندگانی قانی را بر نیکنامی جایزدانی ترجیح نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکانیم بر تیرها بسته درون قلعه می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کلاه و غلبه نهایت



اضطراب و اضطراب دارد - و دراب او از نایابی علف تلف گشته  
درین نزدیکی کمک همد می‌رسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید  
مختلف بی نعل مطابق پیر می‌خیزد - معینا آن گم کرده راه عقل  
و همیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت  
چندین ساله خود را بر باد داد \*

### ● دانشمند خان ●

ملا شفیعائی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل  
و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقابیه  
و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تاجران  
بمعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فصحیت نشان ( که دارالافتاح  
امتخاب آمال و ارباب امانی است ) آمده چندی در ادوی  
پادشاهی بسر برد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه  
لاهور و از آنجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکب خسروی  
از کابل بقصد انصراف وطن بپندر سورت رفت - از آنجا ( که طالعش  
در بیداری داشت - و بختش بر سرخاوری بود ) مراتب دانش  
و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت  
بمقتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را  
بدروگاه معلی بفرستند - او بقلازلی سعادت و رهبری اقبال از  
سورت اهرام هریم جهانبانی بسته نهم ذی الحجه سال بیستم و چهارم  
بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود \*

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی  
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز  
او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری مد سوار مفتخر  
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه  
انعام مشارالیه را گذارند - و پستر بافزایش منصب بر نواخته  
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیکری درم از تغیر  
لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی دو صد  
سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرفراز گشت  
و در سال سی و یکم بمنصب سه هزار و هشت صد سوار سر  
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمارچ میر بخشیکری مرقی شد  
و در همین سال استعفا خدمت مذکور نموده در دارالخلافه  
شاهجهان آباد منزلی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو  
محفوظ عواطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزار و  
سوار پایه دولت برتر اراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب  
والای پنج هزار و بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری  
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال نهم از تغیر  
محمد امین خان بخدمت جایایه میر بخشیکری وایز شده بعطای  
قلندان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز  
عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دار الخلافه  
ضمیمه میر بخشیکری قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد و یک هجری  
و دیعت حیات سپرد \*

(۲)  
آن امیر ستوده شیم از کبار فضایل زمانه بود - یزیدک نفسی  
و نیک اندیشی مشهور - پس ازو تا حال از نوینان بلند مقدار  
کسی ( که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد ) در عرصه روزگار  
نیامده - گویند چون بملازمیت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه  
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی ( که بعلم و دانش  
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان نداده  
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح )  
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در دو عطف ( ایاک نعبد و ایاک  
نستعین ) گفتگوی طولانی واقع شد - و بزمانی دراز کشید - علامی  
سعد الله خان ( که در علم عالم بود ) همیز گشت - و آخر هر دو  
برابر ماندند - از آن روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت  
برآمد - و آنچه گویند ( خان مزبور در انجام عمر بعلم اهل فرنگ  
مائل گردید - و اثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود )  
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد \*

### \* داؤد خان قریشی \*

پسر بهمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر  
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهلیپور ( که خان

(۲) نسخه [ ج ] به نیک اندیشی مشهور \*

مذکور را با عمار پادشاهی اتفاق افتاد ) داد دلیری و مردانگی  
داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلند اقبال  
سلطان دارا شکوه ملقزم گشته بجزهر شجاعت و حسن اخلاق پایه  
قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفرجدارچی متعمر و مهابین  
و جاپسر و دیگر برخی محال ( که از انتقال سعدالله خان بتیول  
شاهزاده مقرر شده بود ) و خدمت راهدارچی مابین مستقر الخلافه  
اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید  
و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب  
خانی سرفرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق  
راو سترسال مادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد  
و پس از آن ( که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید ) او را  
برکنار دریای ستلج برگذر تلون ( که معبر متعارف آن آب است )  
گذاشت - و پستر آنروی آب نیاه را بقصد مدافعه استحکام داد  
و آخر الامر دارا شکوه از همت باخنگی از لاهور بجانب ملتان  
رخت آوارگی بر بهت - داؤد خان بموجب اشاره گشتیها را  
سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه  
مواقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر  
بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کارشناسی و سرکردگی از  
شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسال خلعت  
عنایتی مستمال گردید - بعد معارفت رایات پادشاهی از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه ساي آستان خلافت گشت و بعطای منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامياب عزت و دولت شده در جنگ شجاع بصره دارى فوج طرح دسک راسک خلد مگان متعين بود - پس از هزيمت او بسمت بنگاله بهمراهى معظم خان مير جمله بتعاقب آن اداره دسک فوار دستوري يافت - و بعد از دمرل به پتله بر طبق فرمان پادشاهي بصوبه دارى آنجا قيام ورزید - و منصبش باضافه هزار سوار در اسبه سه اسبه افزايش پذيرفت و چون معظم خان در استيصال شجاع از سمت مخصوص آباد بچانمپ اکبرنگر همت گماشته بود مشار اليه مامور شد - که يا قابيلان خود و کمپيان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر قانده ( که بنگاله متخالف اسم ) رفته بدفع او پردازد - تا از هردو سو کار بران مدبر تک گردد - خان مذکور برادرزاده خود را بنديابت در پتله گذاشته با ساير متعينه راهي گرديد - و پستتر ضميمه فوج معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهي داود خان از بنگاله مراجعت نموده به پتله آمد - و بناديپ مفسدان حوالی پتله کمر عزيمت بر بسمت - زميندار پلارن ( که بمسانم چهل کوره جنوب ريگ پتله واقع شده - و از بلده مذکور تا سرحد آن ولايت بيست و پنج کوره است - و همواره زميندار شقاوت آئين آن

سرزمين باستظهار قلاع متين و معويت طرق و ممالک از بسيارى جنگلهای انبوه و فزونى گريوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خودسر ميريهت ( درينولا بتازگي عام استبداد بدسک جهارت افراخت و در ادای پيشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق درود فرمان پادشاهي رد بتسخير آن آکا آورد - و نخستين قلاعه ( که بهرحد ملک پادشاهي پيوسته - و بهشت گرمی آن دسک تعرض ببرخ محالات سرکار والا دراز مينمود ) بصغي فراوان بر کشود - مرزبان آنجا مغلوب تب و هراس گشته هرچند ضعيف نالي نمود ( که پيشه مقرر شود - و از سر تصير او در گذشته به پتله معادرت نمايد ) داود خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکره آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزد يکی قلعه پلارن از طرفين مورچال قايم گرديده بازار کوشش و آريش گرمي پذيرفت از پيشگاه سلطنت امان آن باطل برست و تسليم آن ولايت باد باعلان ايمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن خالاک کيش شقاوت پزوه فطري اصرار بر طريقه کفر نمود - داود خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه خاله را بوداشته بهصار شهر بند درآورد - با آنکه از کمال استواري کشايش آن بودي در مرات اندیشه چهره نمي نمود از تائيد غيبي بهادران و خوش شجاعت برانگيخته بر سر مقهوران بهصار شهر بند رسیده بهروش و آريش

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب  
 رهبرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجبهت بزد و بخت  
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان  
 تیره درون چندی دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکای خان را  
 ( که فوجداری پلاژن بر وفق پراغ حضور بار تفویض یافته بود )  
 آنجا گذاشته به پتقه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور (سیده  
 بهرامی میرزا راجه جیسنگه بجبهت مالش سیوای بهونسله تعیین  
 دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار  
 سه هزار سوار در اسبه سه اسبه مقرر گردید - و در همان ایام  
 بتفویض صوبه دارای خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که  
 یک از اقارب خویش را با جمعی در بلده برهانپور گذاشته خود  
 بهم مرجوعه پردازد - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه درومال  
 در اندای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت  
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع  
 و قریات هوالی راجکده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری  
 از قصبات را یادهال نهب و غارت ساخته بمعسكر فیروزی معارفت  
 نمود - و پسترسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت  
 بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در  
 سال نهم از صوبه دارای خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

و در سال دهم بنظم صوبه دار ( رخصت یافت - پس ازان باز  
 بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت  
 پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبه آله آباد دستوری یافت - تاریخ  
 وفاتش معلوم نشده - حمید خان بهر او بجرات و جسارت مفرط  
 نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود - سال بیست  
 و پنجم عالمگیری درگذشت \*

### • دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فردوس آشیانی بخدومت دیوانی سرکار  
 ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب  
 هزارگی ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبه  
 پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرقی گشت - چون آثار دیانت  
 و امانت او در کارها بر روی روز افزاده بود بنابران سال پنجم  
 بخطاب دیانت خان و پسترسر باضافه صد و پنجاه سوار و تقریر  
 دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپردن از تغیر رای کاسیداس  
 نامور شد - سال نهم باضافه دو صد سوار افتخار اندر خدمت  
 و سال یازدهم پس ازان ( که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی  
 شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای  
 ایران دران حدود بکابل تعیین یافت ) او بدیوانی فوج همراهی  
 پادشاهزاده چهره عزت برافروخت - سال دوازدهم بخدومت داغ  
 و تصحیح منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلند



اندوخت - و سال چهاردهم بمهرجنت خلعت و اسب و دیوانی  
 صوبه خجسته بنیاد و بالاگاهت دار و ملک تلنگانه ( که مفتوح  
 گردیده بود ) نامیه بخمت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه  
 پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب در هزاری هفتصد سوار ببلندرتبگی گرانید - سال بیست  
 و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه  
 خلافت بسته جبهه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان ( که پادشاهزاده  
 مراد بخش باظهار ناراضماندی نسبت برای رایان پرداخت )  
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه  
 عام افتخار بفرارخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور  
 بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش  
 تقرر پذیرفت - و پس ازان ( که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری  
 شد ) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ  
 می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قامت  
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم  
 مطابق سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سه هجری بپروایه هستی را  
 برگرد - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و دستم بخلاف ماتمی سرافراز  
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصححه  
 و خطاب معتمد خان چهره عزت بفرارخت - و دوی دیگر نیز  
 بمنصب در خور سرافرازی داشتند \*

## \* داراب خان \*

پسر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار  
 خان - هنگامی [ که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بقصد انتزاع  
 سلطنت و استیصال داراشکوه ( که بذایر انحراف مزاج اعلی حضرت  
 از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود )  
 از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود ] مشار الیه در زمره کمکیان  
 دکن رخصت یافت - پس ازان ( که بمشاطگی اقبال عروس  
 مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید ) در اول وهله پیش از  
 نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان  
 تفویض قلعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال  
 درم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان  
 بخدومت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه  
 خاصه نیز نامزد آر شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان  
 بداروغگی غمل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله  
 خان بخدومت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت  
 اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احرار  
 ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار  
 بر افروخت - و بمیر ترکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در  
 سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعویک راجهوانیه  
 کهدیه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هنگامی ( که ساعت اجمیر مضرب خیام پادشاهی بود ) بران مکان شورش نشان ناخته کهدیله و سانوله و سایر مضمکدهای آن نواحی را مهمل و مضمدم ساخت - سه صد و چند کس از راجپوتیه پای جهانمت استوار کرده یکے جان بدر نبرد در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و نود هجری و دیمت حیات سپرد - سه بهر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمع ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیغه بهر ممد خان بخشی کدخدای شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی خان<sup>(۴)</sup> یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خادمگان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بخطاب جد مرادری خود بهر ممد خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذو الفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعاق گرفت خان مذکور بذابر قربانی که داشت مرتب مرتبه پنجهازاری گشت - و بعضی کارهای وزارت بدر متعلق گردید - پس از آن ( که بدد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

( ۲ ) نسخه [ ب ] سانور ( ۳ ) نسخه [ ج ] صد و چند کس ( ۴ ) نسخه

[ ج ] نای \*

و مضمف دیگر بروی کار آمد ( خان مذکور بصلب مال و مثال و عزل مضمم و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیرالامرا حسین علی خان ازان<sup>(۳)</sup> چار موجه بلا رخت سلامت بمان دکن کشید - و در اورنگ آباد بکویلی سلطان محمود مشرف تالاب عذیری ( که خلد مکان بهر ممد خان مرحوم داده بود ) مدم گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات بزبانی بسیار نمود - و قلعه دارری ارک را ( که بجز انزوا حاصل نداشت ) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین موال بهر برن - الحال بهر ازو مانده چا نشین اوست - و در قلعه ( که دیرانه بیش نیست ) می باشد خان مومی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعم بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دختر مایه بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین علی خان در آمد - اما صبیغه داراب خان مرحوم بمیر لشکری ( که از نبالر میرزا حیدر صفوی بود ) نسبت شده - پسر کلانش عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در رمانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چنده در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] وصف دیگر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان بهادر ( ۴ )

نسخه [ ج ] هم خوش طعم بود ( ۵ ) نسخه [ ب ] دهرپ \*

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد است - مرد پیرست است - خدا بیاموزد \*

### ( ۲ ) \* دلیر خان داورى \*

جلال خان نام - برادر خود بهادر خان روهله است - چون در سال بیستم و یکم - زاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان بارصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلغ و بدخشان از جهت احوال و تهاوئے ( که در تعاقب نذر محمد خان و انماض و خودداری که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزگ اوزبک سرزده ) منحرف و منزعج گردید سرکار نزوح و سرکار کالپی ( که در تیولش بود - و درازده ماهه حاصل داشت ) در عوض مطالبه سرکار دالا ( که قریب سی لک روپیه بود ) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزارى ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سواران گردید - و بتدریج پایه اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جمله قعین دکن گشت - که در زکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اوزنگ زبب بتناخت و تالان ولایت عادل شاهیه پردازد \*

روزه در اران معاصره قلعه کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بچنگ اعدای برآمد - پسران بهلول خان میانه ( که هراول

( ۲ ) یا داود زئی باشد ( ۳ ) نشسته [ ب ] اوزنگزاد بهادر ( ۴ ) در [ بعضی

نشسته ] که در هراول \*

مخالف بودند ) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان ( که در مقدمه لشکر انتظام داشت ) بزد و خورد درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر باو رسید چون مسلم و اریچی بود آسیبی بر نداشت - پس ازان ( که بطلب افواج حکم رفت ) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در سلک همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع ( که از خام خیالی و ثناء اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود ) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بنارس شجاع ( که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت ) مغلوب و غلب گشته در بنار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی بنگه گذاشت - و سلیمان شکوه بهمغانی ظفر رهگرایی تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزارى هزار سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار چهار عزت بر افروخت و پس ازان ( که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از یقنه لوای معارفت افراخته بتعمیل تمامتر راهی گشت ) در نواحی مروج کوه خبر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

میرزا راجه جیسنکه ( که از پیشگاه خلافت اتالیقی و کار فرمائی لشکر برای رزیدش معوض بود ) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دایر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور ( که آباد کرده بهادر و وطن افغانه است ) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کتکش کرد - ( راجه جیسنکه چون برین معنی آگهی یافت و دانست ( که دایر خان از خاصی و بی تجربگی سود خود را از زبان نشانخته نرد تدبیر غلط باخته است ) بمقتضای دوستی و مودت که با او داشت بابلغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد ( که غیر از خانه خرابی او و تبیله اش حاصل نداشت ) باز آورد - و در عزمش رو آوردن بعقبه عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بظاهر قرار داد مذکور عزم مراجعت باله آباد نمود دایر خان تمهید نموده با راجه جیسنکه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و مترا بتقبیل عقبه عالمگیری چهار دولت برافروخته باضافه هزار سوار بمصوب پنج هزار سوار و الا رتبه گشمت

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع ( که بمصوب سه هزار فایز شده ) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد \* و بالجمله دایر خان بهمراهی شیخ میر به عاقب دارا شکوه از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر ( که دارا شکوه سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم در پیش رو داشت - و جابجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همیت بمداومت و محاربت می گماشت ) جذون عالمگیری را یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده غیب بر صفحه شهر جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را بمداومت و ممانعت کسان راجه راجرب بسمت کوه پهای فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دایر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لوائی جرأت بجانب آن جسات کیشان برافراشت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده بار پیوست - هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان ( که بهمان سمت بود ) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام



کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دایران کرده زخم لیرس بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعیین گردید - و دران هنگامه (که آزمونگاه دلیری و دلادری بود) بذات خود تلاشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است \*

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد یعزم عبور از مهابندی (که از انجا در کرده است - و از بگله گهاک<sup>(۳)</sup> پایان تر گذر پایا به بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب بزرگ و استحکام توپخانه پوداخته مستعد مدافعت بود) دست بافداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دایر خان بمیان هممت و جلالت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخی از بسالت کیشان هدف نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از مددیه پیکان بر گردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود در میان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرود برده بودند - که نشان پایاب باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده رنگ

(۲) نسخه [ ب ج ] تیره (۳) نسخه [ ج ] رگله گهاک \*

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دایران بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تهنیت مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سغیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبور نمود بپای شمله گدھے رسید - آن حصه سمت متین آسمان رفعت - محاکمه آن از نیروی قدرت و طاعت ارباب هنم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ بازاران حوادث از آسیب منجیق فلک مصون - و از در جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کرده منتهی میشود بکوه سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کوره بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته دوزن و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - (از انجا که محاکمه

تمام حصار مقدور نبود ( دلیر خان بهوایدید سپه سالار محاذی  
 بود از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم تله کثائی همی بهم  
 و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر تری (که برچ و باره  
 میرسید) از کمال استواری حصار جز گرسه ازان بر نمی خاست  
 و اثره از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سرزمینی  
 بود تلب و خطر ناک [ که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکری  
 عظیم هندوستان ( که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند ) بخدعه  
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده که جان  
 بمصلحت ازان در طه نیارد ] لاجرم سپه سالار بریک ازان در دیوار  
 یورش مقور نمود - و دلیر خان را با برخه سران نبود آئین بدان کار  
 معین نمود \*

اتفاقا یک ازان قوم ( که از مدتها در ممالک پادشاهی بهر برده  
 و درینولا در آحاد لشکر منظم بود ) بمکراندوزی در مقام کینه توزی  
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این قوم  
 و بر کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج  
 فیروزی را بموضع میبرم - که از انجا یورش باسانی میبر آید  
 و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان ( که اصعب  
 جوانمپ آنحدود است ) جمعیم و هجوم نموده متروک باشید  
 دلیر خان برهمینوی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تابشیر

صبح بمکان آدرده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت  
 و معویط طریق و اجتماع مقهوران پیش از دیگر جوانمپ بود  
 بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ  
 و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هوا را از ابر درون  
 تیره ساختند - و حقایق بارت از بالای برج و باره شراره ریز  
 و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دلیر خان از وفور  
 جلالت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نموده فیل سواره  
 بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلادری از سردار مشاهده  
 نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا ( که پرلان  
 روزگار را قدم همت میلغزید ) یورش کردند - و حرکے معب  
 در پیوست - اکثره از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم نگار و جگر را  
 دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - یزج تیر بدلیز خان رسید  
 و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن  
 بدن شد - خان دلار با جوقه بپای حصار رسیده بدستیاری شجاعت  
 بیالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال بوزم و قتال در آویخت  
 و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل  
 حصار شده لوائی استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس  
 گشته بدر قرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشارالیه بحضور  
 آمده ناصیه سعادت بر آستان خلافت نور آگین ساخت - و در سال  
 هفتم بهمراهی راجه جیستکهه باستیصال سیوا بهونسله ( که ریشه

استقلال در سرزمین دکن فرد برده بتاخمت و تراتی غبار شورش  
 برانگیخته بود ( دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بالتراج  
 قلاع سیوا همه برکماشت از تصبه بونه بشایش قلعۀ پورندهر<sup>(۳)</sup>  
 و در سال روانه گردید دلیر خان ( که مقدمۀ الجیش فیروزی بود )  
 از قتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نزول بود که  
 ناگاه فرچه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحماة  
 بهادرانه تاب مقارعت نیارده جنگی بگریز کرده بجانب کوه  
 ( که آن هر دو قلعۀ بر فراز آن بود ) کشید - دلیر خان جنگ کذا  
 و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمۀ شمشیر گردانید  
 و معموره ( که در کمر کوه بود - و آنرا مایچی گویند )<sup>(۴)</sup> آتش زده  
 بعزم محاصره پیش رفت \*

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند  
 خان مزبور پای همه نکشیده ببادری شهامت و بسالت<sup>(۵)</sup>  
 متصل حصن پورندهر رسیده عقاله مورچال بر بست - و چون  
 چندی در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی  
 گذشت یک برج قلعه در زمان بصدماست متواتر توپها اندام  
 یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز  
 آن برج بر آرد - محافظان بزیبار در آمدند - سیوا بر جهاد

( ۲ ) در [ بعضی جا ] پورندهر آمده - و در [ بعضی نسخه ] پورنداور ( ۳ ) در  
 [ بعضی نسخه ] مالور ( ۴ ) نسخه [ ب ] مایچی ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کشیده \*

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر  
 ( که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند ) منخر  
 خواهد گشت - بر اجه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را  
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیر خان هنوز بیای حصار  
 اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد  
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و درتقوز  
 از نفائس افشاده او را داده رخصت نمود - و پس از انصرام  
 این مهم در هراولی راجه بزمی و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته  
 عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخته بنابر  
 هنگامه شاه عباس ثانی ( که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی  
 دایم فرستادن لشکر بهرحده هندوستان اظهار میکرد ) باکتر سران  
 و سپهداران احکام طامع عز مدور یافت - و خان مذکور نیز  
 در سال نهم حسب الطلب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت  
 از دریای نریده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر خیانت مستعار  
 شاه ایران سپری گردید - و نایب آشوب باطفا گرائید - دلیر خان  
 بوصول یولایغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف  
 عنان بجانم چانده و دیوگده نمود - مانجی ملار زمیندار چانده  
 بوسیله عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی  
 برسم جرمانه مبلغ یک گروز ( ریبه ) از نقد و خنس متعهد شد  
 و پنج لک ریبه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار



یافت که هر ساله در لک روپیه پیشکش بهر کار والا مودی سازد و قلعه مانک درک را ( که از حصون متیغه سرحد اوست ) مسمار سازد \*

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه و بیست لک روپیه باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را ( که مریض و عللیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود ) با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکپ سنگه زمیندار دیوگده ( که پانزده لک روپیه سنوات ماضی بر ذمه او جمع بود ) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری هر ساله بر وی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر اسمت خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌ای او در دیار دکن بر الصنه و افواه وضع و شریف دایر و سایر اسمت در جنگ ( که خانجهان کوکلتاش را بهر اولی دایر خان آنطرف لب بهیمره بهساکر بیجاپور واقع شد ) تلاشهای نمایان و ثباتهای

( ۲ ) نسخه [ ج ] و ایصال هشت لک روپیه باقی را \*

پا بر جا ( که ازان رستم زمان ظهور یافت ) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید \*

گویند در آن عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان دایران بود \*

\* ز خرطوم فیل و سر جنگجری \*

\* همه دشت پاشیده چوگان و گوی \*

و پس ازان ( که عرصه پیر فوج پاشاهی تنگ گردید ) ناچار بافرونی همت و درستگی حواس راهی ( که در چهار پنج روز بالای پشمت فیلان و اسپان جنگ کفان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند ) در سه هفته برفتار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه سالهیر مضاف بکلانه بدست غنیم افتاده بود بانتراع آن متوجه گشته هرچند سعی بکاربرد سونمند نه افتاد - و جانگراشی آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بی نیل مقصود برخاست - و در سال هیزدهم باستاننبوس خلافت چهار دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه ( ۳ ) مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معائب شد خبردار می

( ۲ ) نسخه [ ب ] عرصه فوج ( ۳ ) نسخه [ ب ] معظم \*



آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعیین صوبه دار  
مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم  
با افواج حیدرآباد در آریخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری  
( که عقیق فیل نشسته بود ) بزخم دین جان در باخت - و آتش بان  
در گردن خان مزبور افتاده از آب چهل گل فرو نشاند - و بسیاری  
از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن  
ترددش قلعه منگل سرهه<sup>(۲)</sup> از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در  
سال بیست و ششم ( که بلده اوزنگ آباد مطرح الویه عالمگیری  
بود ) او را با سران دیگر بمساق بجایور تعیین نموده تا رسیدن  
محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری  
شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۹۴ ) یک هزار  
و نود و چهار بجایور سرا شتافت \*

اگرچه مشهور آنست ( که خلد مکان بعضی آثار خود سری  
و سرکشی از تفرس نموده مصومش فرمود ) اما آنچه بتحقیق  
پیوسته این حرف پرتوی از فرغ راستی ندارد - بعضی ثقات  
برانند که برادرزاده اش بتبدیل جبه ( که معتاد داشت ) کارش  
تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیبت و شجاعت ( که  
سپاهگیری هیچ یک را بخاطر نمی آورد ) از دلیر خان حساب  
بر میداشت - گویند هنگامی ( که او با شاه عالم در دکن بود ) شاهزاده

( ۲ ) نسخه [ ب ] منگل سرهه - و نسخه [ ج ] منگل سرهه \*

خواست که او را با خود همدستان ساخته عام خودسری برافزاند  
نایب خان سر ازان بپسید - سرگرانی طرفین دنا خوشی انجامید  
دلیر خان بوسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب  
قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت ( که  
پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام  
حضور بستم ) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید ( که این  
افتخار پوش و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش  
او روانه شدم ) بموصول این عرائض پادشاه را غریب افطاری  
در گرفت - و مکرر بمقوضا شتافت - همت خان چون از سن مبا  
تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض  
میکرد پادشاه گفت - که اینهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر افطراب  
میفرمایند - پادشاه تندی فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست  
مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فرجه ( که سردارش  
دلیر خان باشد ) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس  
هرگاه مرا با او سردار افتد جدگ در سر داند \*

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتیهای  
غریب از قوت و اشتیهای او اشتها تمام دارد - و بر الوس خود  
بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه  
و یاری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج بیمای دولت و شوکت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] رفته \*

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید  
پسرانش کمال الدین و فتح معمر - در صوفی در جنگ و در حال  
بیجاپور بکار آمد \*

### • دلیر خان عبدالرؤف میانه •

نیزه زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی  
بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلیٰ حضرت چون  
خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک  
دکنی پیوسته نوکری او اختیار کرد - و چندس در مقابل افواج  
پادشاهی ساحت کجری پیدم - پستری با عادل خان بیجاپوری  
توسل جست چاکر او شد - سال هفتم در محاصره دولتابان شوخیها  
(۲) نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت  
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول  
خان نام بر آورد - و چون رالی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها  
بدست دیگران نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط  
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان ( که میوزا راجه  
جیمسنگه بتخریب مالک بیجاپور تعین گردید ) نامبرده از سرداران  
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم ( که  
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

مدار عایه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته  
در کنار بهیمه آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم  
ملاقات کردند - و مبیغه خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش  
مذکور منسوب شده هر دو بجاهای خود برگردیدند ( بهلول  
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه  
دستگیر سازد - او ازین معنی آگاهی یافته شبشب روانه بیجاپور  
گردید - پستری ( که بهلول خان متصل بلد مذکور رسید ) او سرشته  
بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را  
نظربند ساخت - پس از آن دور دور او شد - و فیما بین دکنیان  
و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان  
بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثری بوالی حیدرآباد رجوع  
آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش  
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آوردند بر اماکن متعلقه  
بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش  
بسیار کوه بعد اولی بوتوق پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش  
طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اقتدار دایر خان در آمد  
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزیان شده قاصد حیدرآباد  
گردیدند - و با دکنیان ( که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند )  
محاربات ستورگ زدند - درین ضمن بهلول خان به بیماری  
درگذشت - و پورش عبدالرؤف بسرداری سر برافراخت - تا آنکه

سال بیستم و نهم خلد مکان بمقام بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان، چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمی پادشاهی دریافت - او نیز شرف عثیه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دایر خان لوی مباحات بر افراشت و مدتها در تعینات خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از امل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار درجه بلندرتبگی پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجدارای خود سانور و بنکاپور ( که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور ) رفته فردکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجدارای و جاگیردارای سرکار مذکور شادکامی اندرخت - و پس از پورش عبد المجید خان ( که در صوبه دارای نامر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده ) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهقه تسلط یافت چندین برگذ از تعلقه مذکور در عوض چولهه بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پورش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد الغنی خان اسم - که کرپه و غیره محالات صوبه هیدرآباد در جاگیر و فوجدارای آنجا داشت - بعد فوت او پورش عبد الغنی خان کور بتعلقه مذکور سوارازی یافت - پس از

( ۲ ) در بعض نسخه [ چولهه ]

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان ( که آخر بخطاب ارثی سوارازی شده ) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبد الغنی خان کور ادرا فطر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهقه جنگ نموده خود را بکشتن داد - پسرش عبد الحکیم خان بجای پدر نشست ( ۳ ) مرهقه غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعات چولهه گرفت - در حالت تحریر [ که سنه ( ۱۱۹۲ ) یکهزار و یک صد و نود و سه هجری سنه ] حیدر علی خان بو تعلقه او دریده او را دستگیر نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقیضه تصرف خود درآورد اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمراده بهلول خان عبد الکریم اسم - که سال هفتم جلوس خلد مکان بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزار و خطاب اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم ( که دارن خان قریشی بتعاقب سیوا بهرنسله کام همت برداشت ) او با معوردی در هراتی بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود \*

### \* دیانت خان \*

میر عبد القادر - مبین خلف امانت خان خوافی سم

( ۳ ) نسخه [ ۱ ] موجه میان ( ۳ ) نسخه [ ب ] عبد الحکیم خان ( ۴ )

نسخه [ ب ] نواب حیدر علی خان \*

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ همنش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستی ممتاز - و بحسن و احتیاط امتیاز داشت - در حین حیات پدر بزرگوار بعد خاند مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسی اندوخت - و بملکونه کاردانی و رشادت چهره روزگار خویش افزودخت - در آن هنگام ( که والد ماجدش بتمشیم مهمات دیوانی دکن می برداخت ) مشارالیه به بیوتانی بلده اوزنگ آباد قیام می ورزید - چون مرکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول افکند باحداث شهر یثا انجا ( که دوره اش هزار ذره که دو کرده پادشاهی سم ) اعمه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزی تقویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعهد خود گرفته بصرف سه لک رزیه بانجام آورد - و پس از فوت پدر از انجا ( که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه خاطر پادشاهی ارتسام داشت ) آن شاه قدر شناس تفقد احوال هر یک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور ( که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود ) باضافه نمایان مورد مرهم گردید - و چون برادر خردش میر عسین ( که بیشتر مطروح انظار الطاف خسروانی بود ) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او بدیانت خانانی فرق عزت بر افراخت - و در سال سی و چهارم بخدمنت دیوانی مریجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم برادرش اسانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان فانی بزعیم جاردانی پیوست از بایالت بندر مسطور لوی کامرانی افراخت - و بعنایت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجه استحسان نیافت - بسرگرانی طلب حضور گردید و پستتر بتقویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعه ناگزیر خلد مکه محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اوزنگ آباد گذاشت \*

( ۲ )

از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تذخواه میکردند - و بهر که می خواستند زیاده بران هم بدفعات تن می نمودند - و چون تذخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا [ که غیر خان فیروز جنگ ( که در برار قیام داشت ) عمده ترس در دکن نبود ] هرگاه ضرورت میشد افراد تذخواهی قبول نزد او میرفت - و آن نویسن بلخ مرتبه بهمین رجوع غیر متوقف بصد نموده دستخط میکرد - و پس از آن ( که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو وصل بر مرزو بوم دکن افکند ) دیوانی را بنام مرشدقلی خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بدیانت دخیل کار

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] دیوانیان •



گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)  
بعنایت والا سرمایه ایزاز اندوخت - و چون توجه به پیدرآباد  
و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برتنه اسامی  
محل در تلمه زمینه پیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم  
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت  
فرموده عام معارفت بهندوستان برانراخت خان مذکور (که نوطن گزین  
خجسته بنیاد بود) بقلمه داری (۲) قلعه ارک آنجا سرشته فراغت  
و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله  
بمقصود رسید) از آنجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار  
نگرید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود  
که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت \*

چون نویت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن  
به پیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن  
مسافر عالم قدس بچنوار ایزد بے همال پیوست - ظرف از فضل  
و کمال داشت - کتاب مستطاب متنوع معنوی را تبرکاً در مجلس او  
میخواندند - پهرش دیانت خان ثانی است - که درین مصطفی  
اهوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگردد - از اولاد نختری (که  
نزد او محبوب تر بود) پسر صبیح کلان سید امانت خان معروف  
بارجند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

( ۲ ) نسخه [ ب ] بقلمه داری ارک آنجا \*

والد او از ولایت گوزان آمده - مومنی الیه بهمت بلند و ذهن عالی  
متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزی چند بنیابت جد بزرگوار  
پرداخته پس ازان به پیدر علی خان نقش حکمت او درست  
نشسته فوجداری بیدر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور  
حکومت بتیلا میگرد - چندی پیش ازین حسب التجویز  
آمف جاء بهاملی اندر (که از محالات مشهوره صوبه پیدر است)  
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماه  
( که بے عینک تبیین اشیا محال است ) خانه نشین شد - درین  
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و امطلاعات این فن  
از کتب معتبره قوم خوب وزید - اما حاصل آنرا (که در خزانه  
غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء \*

### \* داود خان \*

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده  
ابتدا بشیوه سوداگری بهرمی برد - پستتر در سوار حکام بیجاپور  
نوکری شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری  
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بهلول خان  
شریک مصاحبت بود - پس ازان خان مذکور او را بظاهر جهت  
کمک شیخ مهاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب  
( ۲ ) در [ بعض نسخه ] به پیدر قلی خان ( ۳ ) نسخه [ ب ] پنداده

سیدوا (رانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود. خضر خان پس از ملحق شدن (روزه ضیافت شیخ قرار داده) او را طلب داشت. شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ) که از مضمرا و آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (روان) آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدر آباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داود خان دران ایام در قلعه نادرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکری پادشاهی نموده بمنصب چهار هزار و خطاب خانی سر بلند گردید - و برادران و اقربانش بمناصب در خور سر افزایی یافتند و نادرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت \*

سال بیست و ششم بعد از درون مرکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رنست خان عم خود (که علی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاری و خطاب رنست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فساد پروهان مرهته رخصت پذیرفتند - رنست خان بخطاب بهادر خان

سرمایه ناموری اندوخت. و باتفاق روح الله خان بمکامره قلعه واکگیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرپ بندوق (که از قلعه (سید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنست خان چهار عزت برافروخته در رنست پوره اورنگ آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داود خان بتعییناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی (۲) و مکاربانی (که بمقاهیر رد داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهار و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که امالة بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندوخت - و سال چهار و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور امالة ضمیمه شد - سال چهار و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهار عزت برافروخت - سال چهار و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعه واکگیره شتافت) او حسب الطلب از چنچی آمده - در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلد مکان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک ترده بود - سال سیوم جلوس خلد منزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ ب ] چنچی - و در [ بعضی نسخه ] چنچی \*

و برار پایانهات اصاله بار مغرض شد - در برهانپور <sup>(۲)</sup> بایزد  
خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار  
و در برار همشیره زاده دیگر ( که علول خان نام داشت )  
بنیابت می پرداخت \*

و چون امور سلطنت بقبضه افتدار محمد فرخ سیر در آمد  
سال اول بظلمت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن  
بمعین علی خان امیرالامرا تراز یافت از عزیمت آن الکا نمود  
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را  
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نموده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد  
صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قایل  
به مقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده  
مقها را برهم ساخت - دران آریزو ستیز مطابق سنه ( ۱۱۲۷ )  
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد  
لاول بود - اما بهادر خان و سلیمان خان ( که هر دو باهم برادر  
حقیقی بودند ) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی  
می پرداختند - درمیان سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزار  
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد  
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان ( که بهادر شاه بر تخت نشست )  
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور ناموز و سال دوم پس  
( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بازید خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تخت سلطنت \*

از رسیدن پادشاه برهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند  
معزول گردید - و پس از رهاست بهادر شاه توسل بعظیم الشان  
جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه ( ۱۱۲۳ ) هزار  
و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مبابا اولاد  
نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود  
بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان  
و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت  
صوبه داری دکن بداد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد  
و در عهد محمد فرخ سیر ( که حیدر علی خان دیوان دکن  
گشت ) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل  
سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان  
آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار  
و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان  
و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین  
جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند  
و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی  
بدان کار می پرداخت - شیه ( که بر لشکر ناصر جنگ شهید  
کلاه پوشان بهلچری شهباز آوردند - و سلسله انضباط از دست  
رفت ) شهید مذکور او را از خون تصور نموده بجانب مثلش  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان \*

( که دست چپ بود ) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشتند دیدند و دانسته مطابق سنه ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضرع بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محیی الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای در اندیشی مدارا می نمود اما پس از وصول لشکر برای چوکی متصل کریمه حوصلها بتنگی گرانید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورده کشید در آن جنگ سردار مذکور بزخم تیر و از بگوله تنگ در گذشت (۳) و انعم ما قیل \*

\* هر کام که در جهان میسر گردد \*

\* هرگاه بهایان رسد ابر گردد \*

\* دایم نبود هیچ مرادے بکمال \*

\* چون صفحه تمام شد ورق برگردد \*

در حالت تحریر رنمست خان عرف مذکور خان برادر علائی بهادر خان بفوجداری کرنل نامور و اوقات بسر میبرد - با راتم سطور آشنا است \*

### \* دلاور خان بهادر \*

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] برای چوکی - یا رانچور باشد که جائی مشهور است

( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و انعم ما قیل \*

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری است که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و یازده هجری در گذشت - مرقد او بیرون بلده مزبور در سرای حاجی سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگی بیارگاه خلد مکان آردن بنابران شیخ عبد العزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب دلاور خان و بتجویع بمنصب در هزاری ترقی کرده با آخرت سرا شتافت - نامبرده بنادر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت نظام الملک آصفجه ( که بنظم دکن مامور بود ) وارد آن آکا گردید - و پستتر بتجویع حسین علی خان امیر الامرا بفوجداری راجپور اختصاص پذیرفت - پس از آن همراه مبارز خان ( که یاری سلف میشد ) بجنگ آصفجه کمر بست - و بعد کشته شدن از دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مرود آورده پرداخت از بر روی کار آمد - بمنصب پانچهزاری متعاضد شد و در سنه ( ۱۱۲۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجری رخت بعالم بقا بود - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص میکرد - از دست \*

\* بیت \*

\* مژگان بهم نیاید دلدار بی نقاب است \*



\* کی خواب میتوان کرد در خانه افتاب است \*

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشگیری مویجات دکن مامور است و بر محضر سطور عاطفت دارد - در می دل دلاور خان - که فوجداری بسوابتن مضاف سرا داشت - پستور پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بمیر آتش دکن سرفراز شد - سنه ( ۱۱۶۹ ) هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو صاحب اولادند \*

### \* دیانت خان \*

میر علی نقی - خلف از جمند میر عبد القادر دیانت خان است - که براستی و دیانت ثانی ائین والد ماجد خرد بود و در درائی سهام سرکار پادشاهی راه مداهنه و مسامحه نمی پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بذیابت پدر گرامی قدر ( که بعلاقه دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود ) دیوانی موبه خجسته بذیاد رو براه می نمود - بیوثاتی بلده نیز باصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش پختند شوق ارادت و انابت سر بر زن - برهبری توفیق و قیادت سعادت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بسوابتن \*

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور ( که در پیشه بود دکان و دستگاه شیخی نهجیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید ) پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زن - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملامی و مناهمی باز داشته بدرخه اشغال این طایفه مافیه اشتغال می درزید - و چون آن پیر نورانی بعالم جادوانی منزل گزید رافی عقیدت صافی اعتقاد مبالغه خطیر برترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود که آن در فذخی شهر نصارت بهر هزاره دیگر ( که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد ) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش درزهای دیگر هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمع و هجری از وضع و شریف میشود - و چون هر که از غویا بخدمتش می آمد در قلمس بدستش میداد ( که رفته بحمام غسل کند ) ازین زر شاه نور حمامی میگفتند \*

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش بهیچ یکم اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فحاشی کلامش دریافته اند - که دولتمند زاده بود ( از سرزمین پورب - و مریدانش برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - مجرب تر آنکه سلسله بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیری و مریدی حرفی بر زبان نمی راند - بمخلصان و محبان قلعهین ذکرے و ارشاد شایع میفرمود

پس از فوتش سلسله او جاری شد - خان صدائق نشان سید شهاب الدین نامی را ( که از موبه بهار بود - و مدتی بخدمتگذار می و پرستاری آن کامل الصفات قیام داشت ) بجای نشینی تعیین کرد بعد از همدیگر زاده اش سید سعد الله بجای نشین - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیان منجھلی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - با کثرت ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از پیش پیراسته \*

بالجمعه هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافرزنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام ( که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحمت دکن گردید ) باستلام سده خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - از انجا ( که جوان توی هیکل نمایان و بحدوث طبع و رسائی ذهن با کثرت فزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود ) بدیدن حضور ( که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمه افزایش درجات است ) مکلف شد - خان مزبور از وطن درهستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد انعامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسبی خویش گمان کیمیا سازی بدو برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه گاهی در دس از زببق و کبریت بدماغش خورده - و نه

پوتی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العباب و شکفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ رویه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و رویه بر می آورد - در بادی الغطر بحضار حیرت می افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن ادرا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضا را درین ایام مرشد قلی خان میرزا هادی ( که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته ) چون دلش پابند آنولایت بود باستغای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بتمام والد خان مزبور ( که بکراسمت قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت ) مقرر ساخته برغم خانخانان ( که بیشتر باعث توقف بود ) بتقریب فیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصمت <sup>(۳)</sup> موطن مالوف فائز و کامیاب فرمود - در ارائل عهد محمد فرخ سیر اخرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی دیوان منصوب دکن ( که در استقلال ثانی نداشت ) در اکبر آباد در چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کارشهای

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] آس و رصاص ( ۳ ) نسخه [ ب ] وطن ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان .

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات سپرده بود - ثواب نظام الملك فتح جنگ ناظم آندیار تجویر قلعه دارمی قلعه ارک بزم خان مومی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان ( که امیر الامرا حسین علی خان <sup>(۲)</sup> ساهت برهانپور را مضرب خیام فیروززی گردانید ) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان مسطور تقویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خانی نام آور ساخت \*

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوین عظیم القدر گردید او را ( که بیای عزل درآمده بود ) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و مذهب چهار هزاره بلند رتبه گردانید - [ از آنجا ] که خان مشارالیه از سن مبا در بختخته بنیاد ( که بنا بر قرب معسکر پادشاهی حارسه بیش نداشته - و او هم بهاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراءات می نمود ) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای مزاجدانی نبود [ چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت می کوشید - اما بحواشی مطلق نمی ساخت - ( آجه ) تن چند ( که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود ) غبار آلود کدورت شده کار شکنها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پاره

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خان بهادر \*

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثنا ثواب فتح جنگ عالم علی خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیر الامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبر و قهر برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایشاک عامه باز داشته بضبط خانه مشارالیه ( که از دیر باز بخزان و دفائن متهم و مطعون خلأق بود ) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسریکانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشانید - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی برداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانه او و خویشاوند نزدیکش ( که همگی بهفتاد هزار رپیقه می رسید ) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طریقه نبستند - و طریقه آنکه چون امیر الامرا از سو مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشت \*

خان مزبور خود نقل میکرد - ( در آن ) که از کشته شدن عالم علی خان آگهی آمد ) با مشارالیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثل هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود باهستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا سم - اکنون عجله فرمان مرده داری بزم نظام الملك

فرستاده مستمال باید نمود - و تلافی و انتقام را بر قابو را گذاشت نگاه بجانب راجه رتن چند کرده زهر خفد نمود - و گفت زرها بپروب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طوقا قطار خواهد بود - درازده هزار مشعاچی نگاهداشته دمی از قطره و پیوه نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میبرد - و در اسب و آدم چه طاققت خواهد بود - چنین ابرو شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردارے (۳) باین جرأت مثل هوش باختهای بی حوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله \*

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتقویض دیوانی ارثی رخصت دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مامور نموده رتی و فتق محالات قبول خویش بر رای رزینش مقوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مقصوده خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

(۲) نسخه [ ۱ ] تلافی انتقام را (۳) در [ بعضی نسخه ] خبرت - و در

[ بعضی ] خبرت آمده \*

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال داری بوجه و جیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سروکار افتاده و بکجا کشیده - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود را نی و خود سری بود با عضد الدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت \*

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معارفت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور ( که از راستی و درستی در اظهار حرف حق بی اختیار بود - و بزمانه سازی نا آشنا ) بلا تعاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت طرف ثانی بر زبان می آرد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبه سترگ عاید هالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح عزل جاگیر و خدمت بستد افتاد مدتی منزوی و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی قبول و خدمت برنواز عضد الدوله بکینه دیرینه بمخالفت یا افشوده از پرداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بی نیازی زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکر زندگیهای بیکاری و بطالت آخرها به بیماری انداخت - در شهر رجب سنه ( ۱۱۴۱ ) بکوار و یکصد و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی



و در شتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صله رحم و مراعات آشنائی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلایق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف نداشت - <sup>(۲)</sup> بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم دوسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و صاحبید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گذاشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زن خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکه و ثقل بغواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکند هیل ( که موضعی سمت سه کرده شهر ) مرغزار از زمین العابدین <sup>(۳)</sup> خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارچیلستان بر ساخت - زمانه بانداز متمذایش مساعد نگردید و الا بمخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - آن رفور نارچیل سبز دران معموره از همان جا سمت - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در صحبت درستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلده خجسته بنیاد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تکلیف ( ۳ ) نسخه [ ب ] کد بهایی \*

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عذابت نواب آصفجه گردیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاره پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شد منصفدار دیوانه وش تبه اندیش جزون آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عذاب بجانب دیگر تافت - مردم خانجنگ نگاه داشته اندیشه های دوز از کار سر بیاد ده پیش گرفت - هر چند محفل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالها نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بسپه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دلم اقباله صاحب فوج شده بجانب دهاور و دهاراسین شتافت - و پا از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه ائی سر میکرد - و بقباحث آن نمی رسید - همان ایام در حوالی <sup>(۲)</sup> ریابور بملازمت نواب مغربی الیه ( که عزیمت فرمای حیدر آباد بود ) پیوست - قضا را شانزدهم ذی الحجه سنه ( ۱۱۵۱ ) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری ( که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود ) سپاهینه اجل گرفته از متعینه بی اعتدالی نموده جد هرسه حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده او را از ازم گذرانید - جمع

( ۲ ) نسخه [ ب ] زیباپور \*

شپاه پدشه بهم قومي و خویشی مقتول بهر خاش برخاستند - ازان  
میان شوره بشته چند بخیه اش در آمدند - و بیک چشم زدن  
بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر ( که تا اینجا گمان  
نداشت ) بکیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی  
داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زن و خورد مردانه بکار آمدند  
دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران  
و سرداران ( که در فوج فراهم بودند ) املاحه و اعانتی سر نزن - گویا  
همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس  
که بمرگ او مرگ جوششها و خلالت صحبتها از دل دوستان یکباره  
بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی  
خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود  
و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون  
دیوانی دکن برادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت  
بیروانی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي  
در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بزه زندگی  
بر بست - و داغها بر دل اخلاص مندان گذاشت - در حالت تحریر  
دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفیاهی ست  
و دیوانی ازنی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز  
دیانت را ( که بمیراث یافته ) بکمال دارد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] غلامان او ( ۳ ) نسخه [ ب ] مرد صاف دل \*

### \* دهیراج راجه جیسنکه سوانی \*

پدرش بشن سنگه نبیره زاده میرزا راجه جیسنکه است  
جیسنکه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس  
خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
و خطاب راجه جیسنکه و برادرش بزام بجیسنکه امتیاز  
یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرانا  
عرف کهلغا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه مذکور روزیورش  
کارهای دست بسته از بوقوع آمد - در جلدی آن از اصل  
و اضافه بمنصب در هزاری در هزار سوار ترفع جغت - پس از  
ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان  
رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ برد - گویند  
همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در  
اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنکه ( که بهمراهی خلد منزل  
اختصاص داشت ) بمنصب سه هزاری سرافراز گردیده با از بر سر  
آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه ( که شیوه خاطر داری همه کس  
منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست ) آنبیر را  
در سرکار ضبط نموده سید حسین خان باره را بفرجدارنی آنجا  
مقرر ساخت - و چون بهریمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سوانی ( ۳ ) در [ بعضی جا ] کهلغا آمده ( ۴ )

در [ اکثر نسخه ] گرفتن ریونی قلعه مذکور \*

او از اثنای راه بقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته با اتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بعد از اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بقطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات ( که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود ) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علی خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باسنصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلا استنصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشمت - و باشتبار این معنی مقایسه که با سادات نداشتیم برهم شد - در آخر عهد پادشاه مذکور ( که او در حضور بود ) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب داری او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات مفا حاصل نمود - پس ازان ( که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند ) اوائل

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و پستر بهم چورامن جات تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهاجمات پرداخت - و سال ( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری مزبور بواسطت خاندوران بباجیوار مرهقه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید \*

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکانین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال ( که مدت تمام دوره زحل است ) می باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از پسرش پرتھی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه در آمده - برخی اصاکن پادشاهی بدست اینها است - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتھی سنگه بر وطن قابض است \*

## \* حرف الذال \*

## \* ذوالقدر خان ترکمان \*

(۲) پیری آقا نام - از منصبداران متعینه کابل اسم - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار قلندهار از رالی ایوان توهم بهم رسانیده گبارگاه سلطنت ملّتی گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معارفت نمود و در اکبرآباد بملازمیت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزارگی پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان خان احوالت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتدیان صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستردر ایاص ( که کشمیر مورد ریایات سلطنت گردید ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عذایت اسپ سرمایه شادکامی اندرخت - سال چهاردهم باضافه دویسم سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزارگی هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی براندرخت پستردر هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوی امتیاز (۲) در [ بعضی نسخه ] پیری آقا - و در [ بعضی ] پیری آقا .

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش ( که بتختگیر بلغ و بدخشان مقرر شده بود ) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیل و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین بوس دریافت بقلعه داری کابل و ضبط بفکش پایان ضمیمه ضبط بفکش بالا ( که بار از سابق مقرر بود ) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی پذیرفته معه پانزده لک رپیّه درانه بلغ نزد شاهزاده محمد اوزنگ زب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا درانه همدستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانای پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله ( که چنداول بود ) بسعی او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری بعالم عقبی خرامش نمود .

## \* ذوالفقار خان قرامانلو \*

خانلو نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلو است که از املاهی عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان اوزنگ بهورالعی شاه باوجود جلاوت و مردانگی بین الاقران نهج زده گریز شد - شاه گمان غدیرت باز بهم رسانید - اگرچه از دانایی



و روزگار خوردگی او بعید می نمود [ که با این همه مرتبت و جاه (که بدولت شاه یافته) طرفی کافر نعمتی سپرد ] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مرزور بخانه اش رفته دسمت بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید از دانست که رنگ چپست - همین قدر بتوکی گفت - که سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد \*

پس ازان ( که فرهاد خان کشته شد ) ذوالفقار خان ( که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود ) بکمال اضطراب خود را بدولت خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مروج نگردید - بعد ازان ( که ذوالفقار خان در بیکر بیگی گری شردان استیلای تمام یافت ) برخه حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری شاه ایران از شلاق تراباغ قرچغا بیک را ( که از مقربان آن سلطنت بود ) بشردان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت گرایان را مطمئن ساخته بر مساک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها ( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تربیت و جاه ( ۳ ) نسخه [ ج ] خلعت مرحمت عنایت فرمود ( ۴ ) نسخه [ ج ] قرچغا بیک \*

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کمارش گذارد - چون قرچغا بیک بدان حدود پیوست ناکاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبر ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیک بیهانه آنکه رقیه از وی نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام ( که همراه داشت ) او را از چپ و راست ( ۲ ) ته شمشیر گرفته بقتل آورد \*

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل قفرس نمودند غیر از رضاجویی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بد اخلاصی او هم بوشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه مجبول بسفاکی و بیباکی بود خصوص شاه عباس مافی که بسکه بے اعتدالی و شوخی از طوائف تراباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تکریر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشست - که در آئین سلطنت و قانون نصیحت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم ست بدیع نما - و معنائیست پس مشکل کشا - بیک ناخوشی ( که ( ۲ ) یا به شمشیر باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سرخشی \*

از بظهور آید ) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد  
(۲) جز بدست قدرت ایزدی تعبیر نیابد - بنابراین دانش پیشهای  
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت  
مستحسن نداشته اند \*

\* که نتوان سر کشته پیوند کرد \*

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای  
او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر  
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنم مکانی بهند آمده  
دولت بندگی دریافت - و مبیعه صادق خان یزنه یمین الدوله  
بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موردی  
سر مباحثات برافراخت - و بمردر ایام بمنصب سه هزاره چهار  
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن بادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی  
در پتله اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه  
فرار نموده بدان بلده در آمد بعذف و تکلیف دخترش را برای  
سلطان زین الدین مهین خلیف خود خواستگاری نمود - و در  
سال دوم عالمگیری سنه ( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری بموضع  
مزمع ( که علمت انزوی او بود ) بساط هستی در پیچید  
در نغمه فهمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام  
داشت - و در این امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

(۲) نسخه [ ج ] بدست ایزدی \*

می دیون - خلف الصدق او اسد خان امیر الامرا سم - که احوالش  
عالیه رقم پذیر خامه کشته \*

### \* ذوالفقار خان \*

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان اسم  
و بمیر آتشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایست  
عزیمت شاهی بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقر الخلافه  
برافراخته گردید از خطاب ذوالفقار خان ناموری اندوخت - و در  
جمع معارک و غلوه مهالک هیچ مقدمه الجیش بود - و بهر ادلی  
هراول رایست مبارزت با دلاوری می افراخت - در جنگ مبارجه  
جهونم چون سران عمده راجپوتیه جلوریز بتربخانه عالمگیری  
پیوسته گروستیز گشتند از انجا ( که هجوم آن جلالت کیشان افزون  
بود ) مرشد قلی خان میر اهتمام تربخانه بپایمردی و پر دلی  
راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران فاهوس جوی  
هندوستان ( که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده  
دل بر هلاک می نهند ) از اسب فرود آمده با معدود پای  
همم استوار ساخت - و گل زخم چند از شاخسار تهور بر چند  
آن بیباکان از گذشته بهر اول در آویختند - و از آن جهت او  
از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صفت آرائی دارا شکوه چون از  
بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از تربخانه  
گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بصیارے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند  
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلادت بر انگیزخت  
و با کمال دلادری بر قواش تلخت - بنابر حرارت و حدت ( که  
بر جوهر هوا باقصای اقصای غایت مستولی گشته بود ) بے سعی  
سهم و سنان اکثرے جان بهاد لذات سپردند - دارا شکوه ناچار  
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس  
ازان ( که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت )  
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب  
از جانب اعلیٰ حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها  
ازین طرف پرتو وضوح یافت <sup>(۲)</sup> - که محمد اوزنگ زیب بهادر  
بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد  
اعلیٰ حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و باره  
قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان  
با بهادر خان باشاره عالمگیری باهنگ محاصره هنگام شب بهای  
قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال  
چاره گویی نمودید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند  
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه  
بجانب فشانی و جانپساری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران  
از غردای و نمکخواری براه دریچه آب دریا بدر زده داد ناسپاسی

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه  
دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امرے  
( که فوق تصور بود ) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت  
نپوشند - و کار منافی حفظ سلطنت چندین ساله ( که طغنه عظمی  
و شکوه آن در ساحمت زمین و زمان پیچیده ) بعمل نیازند - شاهزاده  
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت  
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه ( که باراده لم یزلی مدور  
یافت ) مغلوب و اهمل گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد  
اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من  
اختصاص یابد بجمعیت خاطر باستانبوس میرسم - با آنکه این  
امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول  
فرمود - پانزدهم رمضان سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازا  
بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست  
و یکم ماه مذکور ( که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز  
گذشته بود ) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق  
گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان  
( که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری  
بود ) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام  
شصت هزار رزیده کامیاب ارجمندهی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت



و خراسان قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی ( که انتهای  
الدوله عالمگیری از دهایی بمقابل و مصاف شجاع تصمیم یافت )  
خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده  
با یک کورر رزیده و برخی اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته  
با ترنخانه و همراهان خویش راه آله آباد گرفته بهادشاهزاده  
سلطان محمد ( که بوسه منقلا پیش شتافته بود ) پیوست - و پس  
از تسویه صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را  
بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هریمم ساخت - ذوالفقار  
خان نیز با معظم خان بهمرامی شاهزاده سلطان محمد در تعامب  
آن مرحله پیمای وادی قرار تعین گشت - و بعد ازان ( که بمراقبت  
سپه سالار بمراسم تکامشی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت  
و درنگ ندادند ) از گانده ( که بگا خود ساخته بود ) آرد  
جهانگیر نگر گردید \*

درین هنگام ذوالفقار خان ( که از مدتی کوفته معصب طاری  
شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبه ضعف و شدت آزار نیروی  
سوار و تردد و طمانت رفاقت عساکر قاهره نداشت ) بذایر  
استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان  
موصح شده بمعظم نگر آمد - و از آنجا درانه درگاه معلی گردید  
در راه موفش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دهم سنه  
( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری باکیر آباد رسیده جهان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد قوتش در سال سیوم محمد امین  
بیگ خویش از آذربایجان آمده احراز دولت ملازمت پادشاهی  
نموده بقطای خضرانه کامیاب گشت \*

### \* ذوالفقار خان نصرت جنگ \*

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه  
( ۱۰۹۷ ) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر  
آصف خان یمین الدوله تولد نمود \*

۵ \* زبرج اسد رو نمود آفتاب \*

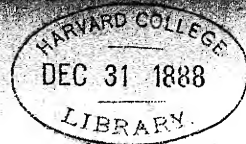
تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی  
نوسر افزاز شد - و در سال بیستم با صبیله شایسته خان امیرالامرا  
کدخدای گشته بغایمت افزانه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت  
و سر آغاز سال بیست و پنجم ( که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت  
دکن باهتواز آمد - و جمله الملك اسد خان را بهمرامی سلطان  
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند ) اعتقاد خان نیز بتغیلتانی آنجا  
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پوزدهان  
رائهوز ( که در میرتهه فراهم شده شرور افزا بودند ) فاخته آریوز  
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سونک و سانولداس  
و دیگر عمدتهای مهاراجه جسونت متوفی ( که مضدر فتنه و فساد  
بودند ) علق تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموزی  
( ۲ ) نسخه [ ب ] سوبک - و نسخه [ ج ] - درنگ \*



اندوخت - و در سال سیم از تغییر کامگار خان بداور غنمی غسل خانه  
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه راهبري  
موطن و بنگاه زه و زاد او (خصمت شد - پانزدهم محرم سنه  
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فاک شکوه را برگرفت  
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسپري  
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري در هزار سوار  
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم  
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار  
نمود - و پس ازان بهم قلعه چنچي (که راما برادر سنبها آنجا رفته  
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري  
یافت - خان نرمل کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما  
بسیب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار  
کرد - بفاصله درازده کرده برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش  
با جملة الملک بمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال  
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک ففاق و ناخوشي بمرتبه  
رسید که کام بخش برغم اسد خان بوم راجه پیغامهای مخفي  
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک  
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظردند ساخت - ذوالفقار  
خان قهانه داران در قلعه را دفعه واحدة برداشته ببنگاه طلبيد  
غایم چیره گشته بمقابله برآمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توبها  
و مصالح قلعه گپري در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکها (که  
عقب قلعه تهاه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند  
طرفه هرج و مرج پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توبهای کلان را  
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره با یک  
حشر برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلالت نشان  
(که زیاده بر دو هزار سوار داشت) پای ثبات افشوده داد پردلي  
و بهادري داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که  
از شاخسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را آردا دشت  
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید \*

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مقرر میان  
رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت  
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون نقط و غلا دران ضلع  
شکيب ربا گردید صاح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت  
و چهار ماه توقف گزیده باز بهکامره قلعه گیان پرداخت - و عومه  
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت  
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ  
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد  
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل



( باب الیال ) [ ۹۶ ] ( مائث الامرا )

است بر هفت قلعه زمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع  
آن ضلع یغزنی ارتفاع و فرادانی اسباب نیرو برتری داشت )  
بنبروی پردلی و جلالت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه  
نصرت گدھے امتیاز گرفت - قلعه چنچی - مفتوح شد تاریخ آن گردید  
و اما از مشاهده جیوش نصرت خودش چنان مغلوب و عجب  
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته با سیمه سری تیه فرار  
بهای ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ ( که عبارت از ملک  
کرناتک باشد ) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه  
گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده  
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ با غنای هزار سوار  
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت  
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والی  
میر بخشیکری سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا  
بگشت و راکشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم  
( که ایام محاصره قلعه راکنکیره موسوم بر حمان بخش خیل  
امتداد کشید - و از پریا <sup>(۲)</sup> نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد  
و مرهقه را بکمک طالبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را  
بتاخت و تاراج در گرفتند ) ذوالفقار خان بمعجلت تمام طالب حضور  
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پریا نایک .

که ای یاری ده بیگسان زرد خود را برسان - فی الواقع بعضی  
و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین  
کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم اورد ( که از قطره و تردن  
هر درزه بجان آمده بودند ) و داد - از برنا و پیر تحسین  
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرهید \*

یکی از باریابان حضور باشاره برخه اهل عناد بهادشاه  
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار  
درن کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت گسل بود برغم او  
بامرای تورانیه اضافه داده او را بغذایت شمشیر و خلعت فقط  
دلخوش ساخته بکشایش بعضی تلاح و تنبیه غنیم (خصمت فرمودند)  
آخرها بمنصب شهزادی شش هزار هزار رسید - پس از انتقال  
خالد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهکالی میر بخشیکری  
اعزازش افزود - و در جنگ بهر ادلی شاهزاده بیدار بخت ( که  
مقدمه الجیش پدر بود ) مقرر نمود - اما درین جنگ تردن از  
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خون داری و گران پائی کرد  
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نعلی  
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته  
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت \*

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال  
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

نداده اند - خود را بکناره<sup>(۲)</sup> کشیده بتدارک باید پرداخت  
پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد  
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القوه  
بهادر شاه ( که حالم مجسم و کرم مصور بود ) بعواطف و اکرام بیکران  
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب  
مصنام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت  
و صوبه داری دکن نیز ضمیمه بخشیدگی فرمود \*

\* الله الله این چه فضل است و کرم \*

\* مجرمان را ساخت لطفش محترم \*

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان  
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروی با وی می باخت  
هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل  
گذرانیده مراعات تدبیر از دست نمیداد اما بغاوشها صوبه  
نهندیس و پایان گهات برار را بضابطه ابتدای تسخیر ( که  
سر رشته آن داخل هندوستان بود ) از دکن برآورد - بعد فوت  
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت  
یا خدمات سابق بدست او باشد - بعام بدر التماس نمود - پادشاه  
از فرط مرورت و حیا ( که فطری و جبلی داشت ) جمع چنین  
خدمات خلاف قاعده دانسته بهاس خاطر از وزارت بدیگری

( ۲ ) نسخه [ ب ] بکناره کشیده \*

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب  
عظیم الشان نسبت بخود غدری دریافته با جهاندار شاه  
نخستین پور خلافت ( که از سابق با او اخلاص مند تر بود )  
پیوسته - و برادران دیگر را نیز بدر متفق ساخته با عظیم الشان  
( که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفرق  
و برتری داشت ) بجنگ در آورده لوی فتح و نصرت افراخت \*

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان  
و جهان شاه را بتقصیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه  
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بعام خون گرفت  
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر  
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان ( که بقول  
گشته شد - یا بگفته پدید که اثری از دریافتند ) خاطر را پرداخت  
با جهان شاه ( که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه  
بیشتر ) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار  
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد  
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی  
کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیله از کمر گاه خود را بر قول  
میرالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقه جهاندار شاه  
( که بی او آئے بسر نمی برد ) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار  
شاه خود را بیخاه یزوها کشید - نقاره های فتح جهاندار شاه بتوازش



فر آمد - چنانچه بهین خبر در بلاد دور دست خطبه از خواندند  
که ناگهان تفنگی بجهان شاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان  
( که در هراولې بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت ) مطلع شده  
بر فوجش تاخته مخزن ساخت - و لاش او را با لاش پسر  
کلانش فرخنده اختار ( که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب )  
پیش جهاندار شاه ( که با معدودے حیرت زده نیرنگی فلک  
استاده بود ) آورد - و باقتضای وقت \*

\* نباید بدشمن که فرصت دهی \*

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان ( که  
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود )  
سرداد - و بظهور تابشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد  
تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل بر جسته  
تلاش کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان  
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رتق و فتق  
خلافت بر افرامخت - اما کولکناش خان خانجهان ( که از قدیم  
جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود ) شریک  
غالب گشته بغداد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد  
و پادشاه را ( که بنشیند پرزور عشق لال کنور مست بود ) در بالا  
کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگه خورد - مالیخولیا

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بے شمشیر و سپر \*

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منہمک  
شد که از خود آگهی نداشت - تا بدیگرے چه رسد \* \* بیت \*

\* خوردن می هر بدیئے را ست سر \*

\* و آنکه بدش میخورن آن خود بتر \*

و چون مردم بسیرت ملوک مفلور اند ذوالفقار خان نیز با اختیار  
سباچند کهتری ( که در شرارت و بدذاتی یکتا بود ) کارها را گذاشته  
بعیش و عشرت پرداخت \*

\* وزیر چنین شهر یار چنان \*

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد  
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار  
ماه نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد  
فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری  
خاندوزان خواجه حسین یزنه کولکناش خان برای مقابله  
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او ( که گاه نبرد و پیکار  
ندیده اصلاً بجنگ محاسبت نداشت ) راضی نبوده منع میکرد  
که گفته اند \*

\* سپه را مکن پیشرو جز کس \*

\* که در جنگها بوده باشد بے \*

اما بتسلط کولکناش خان پیش رفتی نشد - چون خاندوزان از  
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرم رسید ( چنانچه در

(۲) احوال کولکلتاش خان ایمانیه بدان (فته) جهاندار شاه بهراولیه ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده بسموگده متصل آگره رسید - فرخ سیر به بی سرانجامی تمام با مردم قلیل ( که همگی بده درازده هزار سوار نمیگشید ) آن طرف آب جمنا فرود آمد \*

درین جا میان ذوالفقار خان و کولکلتاش خان بر سر گذشتن دریا ( که پایاب نبود ) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور باید کرد - دیگری میسراوید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت نمی توانند رزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه فرخ سیر گذر پایا به بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بحیار و سرداران عمده بتوزک یصل (آرامت) - حسن علی خان بارهه (۳) و بر روی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعی از هم پاشید که کس باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی افتاده بود - اما سید عبدالله خان (راجی خان را از مقابل خود برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بپرخ درآرده گردان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نثاره فتح نواخته تا یکپاس شب امتاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ ج ] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [ بعضی نسخه ]

حسن علی خان \*

کاش شاهزاده را بیارند - که پیشتر مرغی توره اینها را بردارم چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب دران جاسست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت \*

گویند امام وردی خان ( که بخشی او بود ) گفت - که همین علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین ( که یکسر بخانه آصف الدوله (فته) در چاره گری حال خود بود ) رسید - هر چند با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر اسد خان نقش پذیر خامه گشته - و قتی ( که فرخ سیر باره پله پنج کره می دهلی (سید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت شتافته بانواع استمالمت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه (که برای او آستاده شده بود) دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشنیت آمیز فرمودند - که باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را ( که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یک

از اهل حرفه پنهان شده بود ( تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے مکانا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسه بگلویش کشیدند و از هر جانب بهشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا ( که هفدهم محرم سنه ۱۱۲۴ ) هزار و یکصد و بیست و چهار بود ) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیژه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار \*

\* صاحب نظری که جاسمت تا در نگر \*

\* کان مولوت و جبروت باین می ارزید \*

چون نگاهداشتن پدر سیمپ تئل او شد تاریخ این واقعه یافته اند ۱۱۲۴

\* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود \*

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد \* نامر علی در مدح او غزل گفت - که مطلعش اینست \*

\* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار \*

\* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار \*

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل مله داد - اما در ایام استقلال به بیفیزی و ناروائی کار و مواعید عورتوبیه و دلخوشیهایی

زبانی زبان زد گشته جانب و اجانب از شکوه و نالش داشتند چون باد دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها بر انداخت - و دولتها بخاک نشاند - و ندانست که \*

\* در عفو لذت سم که در انتقام نیست \*

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خورای رسانید - بل انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش اندیشید - و نه از قهر مقتحم حقیقی ترسید - ظلمی ( که از نایب مستقل او دارن خان در دکن برخلاف گذشت ) و ادب ( که از سیما چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید ) همه ذخیره تباه روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین سلسله نمادند \*

\* در اندیش ای حکیم از کار ایام \*

\* که پاداش عمل یابی سرانجام \*

\* سلامت بایست کس را میازار \*

\* ادب را در عوض نیز است بازار \*

\* نکته \* عفو قدرت را توانایی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی \*

\* در دیر مکافات زهر پیدش و به \*

\* عبرت نظران تجربه کردند به \*

\* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد \*

\* در قدرت اگر نخواهی آزاد گم \*

\* ذکر <sup>(۲)</sup>یا خان بهادر <sup>(۳)</sup>هزبر جنگ \*

<sup>(۴)</sup> پسر هیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه دارى لاهور موافقانی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترى او بر زبانهاست بعد فوت پدر صوبه دارى ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور و فتح نمایان او را دست داد - یک جنگ پناه نام قوم بهتی که از مفسدان تمرن پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار رادی در تصرف داشت - فوجی برکردگی راجه کورامل ملایم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه قاغت و تاراج می برداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون نایب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معارفت نادر شاه فرمود که چیزیست

(۲) اعلیٰ مصحح زکریا ست برای روز - پس در باب زاء معجمه بایسته آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ ب ] دایر جنگ (۴) در [ بعضی نسخه ] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[ ۱ ] ازو راست دارد \*

بخواهید - او برای مخلصى بندگان ( که در لشکر بود ) عرض نمود حسب استدعای او نسخه چها تعیین شده اساری شامچیان آباد رهایی یافتند - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سنده شتافته سنه ( ۱۱۵۸ ) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالب عنصری را تهیه ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشی میگردانید - پسر درمش میرزا بهلوری حیات الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتماد الدوله تمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باتی خان - که درینولا بهرکار نظام الدوله آصفجاه <sup>(۲)</sup> آمده بخطاب اعز الدوله هزبر جنگ نامور گردیده معیشت پسر میرد - با مکر اوراق شداساس \*

### \* ذوالفقار الدوله \*

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر مقدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسیب بخاندان صفویه منتسب میشود - چون شجاع الدوله محمدتلی خان خواهر زاده اش را ( که همراه خاتان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتقه رفته بود ) طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علی خان

(۴) نسخه [ ب ] آصفجاه بخطاب \*



صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمردت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدیه ساخته داد - و بمقابلۀ کلاه پوشان فرستاد - چون کاره پیش نرفت بر گردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان ( که خان مذکور با اعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید ) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد جدائی گزید - و در ملک هندوستان بندیده آمده فردش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفروجداری کره مانکپور صوبه آله آباد سر بلندی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیمکوی مرتقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را ( که بلده اکبر آباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهانآباد سرخودسری افراخته گردفته باند ساخته بودند - و با اعتماد قلاع متبینه و حصون مستحکم بهیچ یک سر فرود نمی آردند ) مستاصل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در پادشاه بتادیمب ضابط خان پسر نجیب خان رهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش بضبط در آورد - و در سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یکصد و نود و دو هجری ( که پادشاه عزیمت سمت نازنول فرمود ) او حسب الطامب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معامله راجه آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمقامه الور صوبه

اکبر آباد ( که در دمست یکی از متمردان است ) همت گماشته اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد و هرچه بدستش می آید بوفقا تقسیم نموده بدلدنهای آنها می پردازد - اواخر سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یکصد و نود و سه هجری ( که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله ناخوش شد ) مشار الیه را بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت پخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست \*

## \* حرف الرا \*

### \* روپسی \*

بوادر زاده راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم ( که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احرار طواف کعبه نمود ) او بهمراه میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمیل پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته چندین با میرزا شرف الدین حسین ( که جاگیردار نواح اجمیر بود ) بسر برد داشت - میرزا او را نهاندار میرقه کرده بود - چون کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا ( که بسرکردگی خان گلان بصوب گجرات تعین شده بود )

( ۲ ) نسخه [ ب ] سال هشتم \*

بخشست پذیرفت - و در ایلغار گجرات ( که سال هیزدهم روداد ) از جمله ملتزمان زکاب دولت بود - سال بیستم و یکم باتفاق همه بتغیبه دردا پسر رای سرجن ( که بموطن خود بوندي شتافته دست تعدی دراز نموده بود ) نامزد شد - پس ازان بر اسپ بام ( که عبارت از ذاک چوکی ست ) سمت بنگاله جهمت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگنی او از تذبذب اجل خاموش شد \*

گویزند زن او ( که دخت مخته راجه بود ) بسنوح این خبر در رسم سوختن ( که معمول هندوستان است ) تهاون میکرد آدیسنگه پسر او با برخه میخواست که کلم و ناکام بسوزاند چون این حقیقت بهادشاه رسید از آنجا ( که فرصت نمانده بود ) خود اسپ سواره متوجه بنگاله ار شد - حتا که کشکداران نوانستند رسیدند هرگاه نزدیک رسید جگناته و رایسال او را گرفته آوردند از انرو ( که پشیمانی از سیمای او می یافت ) زندان نشین گردانید \*

صاحب اکبرنامه میگوید که چون پادشاه ایلغار نموده بنواج احمد آباد رسید ( در ۲۰ ) که با محمد حسین میرزا جنگ ( و داد ) در بر جیمیل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی ترحم کرده ( زره ) از جیبه خانه خامه باو عطا فرمود - و بگتر او بکون نبره مالدیو ( که برهذه بود ) مرخص نمود - روپسی پدر او

پدر یافست این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده - کس بطلب بگتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - روپسی بر سبک سری افزوده سلاحی ( که در بدن داشت ) فروز آورد - پادشاه جزئی ( که ادب بایسته نمود ) بتکمیل پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مزد آزمائی قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهکونداس بدریافت این معنی در مقام سوزنش ار شده بمعذرت گاه آوردن - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت \*

### \* راجه بهارا مل \*

پسر پرتوی ( اج کچه واهه است - درین قوم دو طایفه اذد رجوات و سیکهوات - اینها رجوات اند بوم نشین آنبیر مضاف صوبه اجمیر غربی مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نمی رسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیانی ( رسید - پس از رحلت جغت آشیانی ( که هر طرف آشوب بر خاست ) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصره نرنول ( که در جاگیر مجنون خان قاشال بود - برداشت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی و پهن دیده منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بتمکن \*

باعتزاز رخصت داد - پس ازان ( که هیمو کشته شد - و میت اقبال اکبری باطراف پیچید ) مجنون خان فاقشال گزین فدویت راجه را بمعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - رز رخصت ( که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذایتی پوشانیده در بور آوردند ) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش مهت هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نویت بطرف راجهوتان درید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتقم احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد \*

در سال ششم ( که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه عازم اجمیر شد ) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت که راجه بهارا مل ( که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهلی بملازمت سیده بود ) متهم شده بشعاب خیال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده و ( رزم ) مقرر ساخته چکنانه پسر راجه و راج سگه پسر اسکر و کنکار پسر جگمال برادر زادهای راجه را گرد گرفته میخواهد آنبیر ( ۲ ) ( که مسکن سرورثی است ) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جگمل \*

بطلمپ راجه حکم رفت - در منزل فیوسه ریسی برادرش با جمیل پسر خود ( که کلانتر آن سرزمین بود ) شرف قدمبوس دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه از درصت فکری و در اندیشی خواست که خود را از زمره زمینداران برآورد در مخصوصان درگاه پادشاهی انسلک دهد خواهش نمود که صبیخ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - ( راجه بهرانجام این نصبت دستوری گرفت و هنگام معاودت در منزل سانیه صبیخ سرشت را بزرگ تمام بدولتصرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس پسر و کنور مانسنگه پور از بشرف ملازمت اختصاص یافت عوش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مقام ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجهراری سر برافراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بسیاری از اقربا ملتزم رکاب بوده باگرو آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند \*

### \* رای سرجن هادا \*

( ۲ ) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی عبارت است

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] هادوتی \*

از سرکار زنتهور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداران اینها است  
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه زنتهور  
دم نخوت میزد - و زایت استقلال می افراشت - چون پادشاه  
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت  
گشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده  
قرار و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب  
فرمود - و در عزمه یکماه بعد تیاری سابطها فتح و داد \*

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم  
قلعه امروز باستان نرسیدند فردا ( که عید است ) قبیق بازی ما  
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقریان  
بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی  
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر در حکم  
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سرپرده پادشاهی  
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها ( که دماغش خبط سودا  
داشت ) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن  
مادر شد - بغیر خیر سگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند  
یکی از نوکران راجه بهگوننداس بدر موعظت زد آن خیره سر  
شمیر بر انداخت - و جانب درلخانه پادشاهی درید  
پوزنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت  
و شیخ بهادرالدین مجذوب بداندنی را بضرب شمشیر در نیم

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهکاری  
سفر عدم گردانید \*

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خلعت آمدند  
اما چون به تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد  
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران  
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده  
گرد آستان خلافت را سرمه بیضائی سازد - بغیران عرش آشیانی  
حمین قلی خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور  
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید  
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف  
بیکران گردید - پس از آن (خصمت سه روز برای بر آوردن اسباب  
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را  
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمت گاه سلطانی بجاگیر داری  
گذره سرفرازی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدازه  
بجاگیر او مقرر گشت \*

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت برطن خود بوندی رفت  
دست بمردم آزادی کشود اگرچه فرجه پیشتر بمالش او تعیین  
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطیع  
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت  
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعینه خلافت برگشته



بمنصب درهزاري رسيد - دروا پس از ناکامي همواره راه باطل سپرد - و گرد فتنه برانگيخته - تا آنکه در سال بيست و سينم باستصواب شهباز خان کذب مقيم جرائم او شده ادراک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عرصه پيمای دشت فرار گردید و سال سيم از جهان در گذشت \*

### \* راي لرنکران کچهر اراه \*

شيخارت اسمت - زمينداري پرگنه سانبر داشت - بملازميت عرش آشياني پيوسته مطرح انتظار عنايت گردید - سال بيست و يکم بهمراهی کنور مانسنکه بر سر رانا تعين شده در همان سال باتفاق راجه بيبور برای آردن صبيۀ زميندار درنکر پور ( که ميخواست داخل محل پادشاهي گرداند ) نامزد شد - و سال بيست و دوم بهمراهی او آمده جبين نياز بر سده سلطنت گذاشت - سال بيست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه ناسپاسان شرقي ديار دستوري يافت - سال بيست و هشتم همراه ميرزا خان بن بيرام خان بصوب گجرات موخص گردید يهراو راي منوهر داس اسمت - که منظور نظر تربيت پادشاه بود سال بيست و دوم در ايامی ( که موکب سلطاني بر قصبۀ آنپور نزول داشت ) بعرض رسيد - که دران سرزمين شهرے سمت قدیم که بذابر دردد حوادث جز تل خاک ازان باقي نمانده - پادشاه

بر لعمير آن همت گماشته بدست خود بنيان نهاد - و بعضی از امراء با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمان انجام پذيرفت ازان رو ( که زمينداري آنجا برای لرنکران تعلق داشت ) پيشرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانيد \*

چون مظفر حسين ميرزا بذابر کجگرائي راه فرار گزید و همچوکس از امراء بتعاقب او گام همت برداشت پادشاه او را باتفاق راي درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ويسی ميرزای مذکور را دستگير ساخت اما نزد سلطان پور اينها هم پيوستند - و پس از ارتحال عرش آشياني مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پوريز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت يافت - و سال دوم بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها بتعيذاتی صوبۀ دکن گذرانیده سال يازدهم بذهان خانۀ نيستي در شد - پيشرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي يافت راي مزبور شعر ميگفت - و توسني تخلص میکرد - اين بيت ازو است \*

\* يگانه بودن و يکتا شدن ز چشم آموز \*

\* که هر دو چشم جدا جدا نمي نگرند \*

از دو برادرش ايسر داس و سانول داس اولاد باقي مانده \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] نمي نگرند \*

## \* راجه بیربر \*

مهیس داس نام برهنه سمت بادفرش - که بهذدی بهات نامند  
این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول می باشد - مشایخ  
اگرچه از بی بضاعتی و کم مایگی پوریشان حالی و خستگی روزگار  
میگذرانید اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و برسانی ادراک  
و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنه منی قاید  
اقبال بهلازمیت عرش آشیانی رسید بسخن سنجی و لطیفه گوئی  
در زمره ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهی منتظم گشت  
و بندرینج گوی مسابقات و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت  
ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهی بمصاحب دانشور راجه بیربر  
مورد نوازش میشد - و چون شعر هندی را خوب میگفت اول  
بخطاب کمب رای ( که قریب بمعنی ملک الشعرا سمت ) مخاطب  
گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهی از راجه جیچند  
راجا نگر کوک انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدیچند<sup>(۲)</sup>  
( که خود سال بود ) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشی  
و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکمب رای ( که دران حوالی  
جاگیر داشت ) مرهمت فرمود - و بحسین قلی خان خانجهان  
ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آن صوبه متوجه آن ولایت  
گشته نگر کوک را از تصرف بدهچند برآورده بکمب رای تفویض

(۲) نسخه [ پ ] بدیچند \*

نماید - و ادرا مخاطب راجه بیربر ( که بمعنی شجاع است )  
نموده بدان مهم مرخص فرمود \*

چون راجه بلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تیولداران  
فوج بر سر نگر کوک کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عومه  
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست  
و تدارک آن حادثه از مهلت وقت گزیده افتتاح قلعه در حیو  
تاخیر و تصویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش  
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکه  
پادشاهی و احداث مسجد پیش دروازه قلعه کانگه بهند نموده  
برخواستند - و چون در سال سیم سنه ( ۹۹۴ ) نهصد و نود  
و چهار هجری زین خان کوک بمالشی الوس یوسف زئی ( که  
عالمی سمت در کوهستان بجور و سواد ) تعیین گشت کوک پس  
از تاخمت و باخمت بجور بکوهستان سواد ( که شمالی پشاور است  
و شرقی بجور بطول چهل کره و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار  
خانه دار ازان الوس در آنجا بسر برد ) در شده مالش بسزادان \*  
چون فوج از گریوه نوردی بختوه آمده بود در خواست  
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابر الفضل از کارطلبی  
و عقیدت فرزنی از جناب خاتانی التماس این خدمت بدام خود  
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قریه انداختند - اتفاقا قریه  
بنام راجه افتاد - بعد از تعیین او عرش آشیانی بیاس احتیاط

حكيم ابو الفتح را نيز با فوج متعاقب روانه كردند - چون هر دو سردار داخل كوهستان شده بكوته پيوستند با آنكه ميان كوكلتاش و راجه ناخوشي بود كوكه جشنة بر آراسته قدم رسيدگان را خواهش نمود - راجه خشم و كين برملا انداخت - كوكه برباري بكار برده پيش راجه شتافت - و چون مشورتها بپايان آمد راجه را (كه با حكيم از اول هم صفائي نبود) حرفهاي زكيك و درشت گذشت - و كار بستم و دشنام كشيد \*

بالجمله غبار درزنگي ميان يكدیگر برخاست - هر يك از حصد در نكوهش راي ديگر حرف سرا بود - تا آنكه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن كتل بلندري بے توريكي بعمل آمد - افغانان از هرسو بدير و سنگ چيره دستي نمودند - از سراسيمگي فيل و اسب و آدم با يكدیگر آميخته افتادند - عاليه نقد هستي در باجخت - روز ديگر كوچ بے هنگام كرده از تاريكي راه بدرها افتاده بسيارے را روزگار سپري گشت - راجه بدير نيز دران هنگامه قيامت را فرود شد \*

گويند چون بكارگر رسيدند شخصے براجھ گفت - كه امشب افغانان اراده شب خون دارند - اگر از بين دره سه چهار كرهي كم عرض (كه پيش رو ست) بگذرند دغدغه شب خون رفع ميشود راجه بے آنكه بزین خان آهي دهد آخر وقت كوچ كرد - تمام لشكر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شكسته

عظيم و چشم زخم طرّفه بفوج پادشاهي رسيد - ترعب هشتم هزار كس با چنده عمده و رشناس پادشاهي درين دوروز مقتول و نابود گرديد - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائي زد (كه بدرزند) كشته شد \*

هرگاه كه از ناسپاسي و حق ناشناسي در محل تقديم شكر عرصه شكيت و ساعت كفران پيمايد زود باشد كه روزگار خارستان نتايج اعمال در كنارش گذارد - گویند راجه درين نظره و پويه كوهستان پيوسته پيشاني سر و دل را چين آلود داشته - و با دمسازان گفته كه همانا زمانه برگشته است - كه بهمراهي حكيم و ياروي كوكه دشت و كوه پيموده ميشود - تا انجام كار بجا رسد - و ندانست كه تمشيت كار خداوند و رائي فرموده ولي نعمت سرمايه سود و اس المال بهبود است - هر چند كه منشاى سوگراني و باعث عار گزين وجهه هم باشد اينجا ظاهراست كه زين خان با نسبت رضاعي پيش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب در هزاري اختصاص يافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصيت (كه پادشاه داشت) مقتضى اين پندار باشد \*

گویند عرش آشياني بخبر فوت او در روز بطعام رائيده و بگيف معتاد ميل فرمودند - و از فرماني (كه بخانخانان ميرزا عبدالرحيم در مانم او نوشته - و در منشآت علامي شيخ ابوالفضل موجود است) ظاهر ميشود كه طرفه جا در دل پادشاه كرده بود

و ربطه خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت از این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرایه سمت تشنه فریب - و منزله سمت پر فراز و نهیب مستی این بزم را در پی خماره سمت - و عاقبت این سودا را در سر بخماره سمت - بعضی موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطاوت و مهر دانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم \*

\* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست \*

\* کدام دیده ز خونابه جگر گرن نیست \*

بالجمله راجه بیرون در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهره آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام داشت - کیمت و دهره<sup>(۴)</sup> از مشهور - و لطائف و نکات او در السنه<sup>(۵)</sup> و افواه سایر و دایر - بونبه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود کاری خرج از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آزادی و دارستی در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستور می آن حاصل نمود \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] سرایه سمت (۳) در [ بعضی نسخه ] عاقبت (۴) در [ بعضی نسخه ] کیمت و دهره او (۵) نسخه [ ب ] برهنه \*

### • راجه تودرمل •

که تری لاهوری - نویسنده فہیدہ و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیانی ترقع عظیم کرده بمنصب چهار هزار و مرتبه امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم (که عرصه گجرات بقدرم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصیحت آنچه قرار دهد بدان موجب تذکره بعمل آید و در سال فوزدهم بعد فتح بکنه بغایت علم و نقاره افتخار اندر خسته کومک خاندانان منعم خان بینگاله تعیین گشت - هر چند سرداری و کار فرمانی بخاندانان تعلق داشت لیکن در فرج کشی و دلدھی سپاه و یورشهای مردانه و تابی سرتابان و مخالفان طرقة مهائی از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کرانی (که خان عالم هراول فرج پادشاهی کشته شد - و خاندانان زخمهای مکر برداشته غذای تاب گشت) راجه نبات پائی درزیده کوشش و کشت بجائی رسانید که چنین شکست صورت آرای فتح گردید یکم در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزی نخوت می آراست) خبرهای ناخوش از خاندانان و خان عالم آورد راجه بر آشفته گفت - اگر خان عالم مرد چه حکم - و خاندانان رفت چه بانک - اقبال پادشاهی با ما سمت - و پس از گزین انتظام

(۲) در [ بعضی نسخه ] نمونه \*



آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی و مالی گشت \*

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاری او ملک از دست رفته بنصرف درآمد - و داؤد را بدست آورد بعدم خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را ( که از آن جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود ) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبه گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بی پردائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام آن ولایت تعیین شد - مشارالیه بمعامله فهمی و کردانی و شجاعت و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چابانیر تنسيق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی می افروخت - که فاکه شورش مظفر حسین میرزا باغوا میسر علی کولابی برخواست - وزیر خان میخواست تحصن گیرند - راجه تودر مل بنیروی هممت او را آماده مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در مدد جانفشانی شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه ( که سرفوج میسر بود ) مقابل خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه

( ۲ ) نسخه [ ب ] داؤد خان را ( ۳ ) نسخه [ ب ] دهولقه \*

مغروان گمیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدررفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده پیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید \*

و چون درین سال از اجمیر پنجاب نهضت پادشاهی واقع شد ( دزے در دراز کوچ منمهای راجه ) که تا پرستش آن بطرز خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته ( کم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقلید دوستی برآورد - از آنجا ( که خدمات دارالوزارت داشت ) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی درویشان ده زبان دل نهان سرانجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی و کالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او بازگردید - راجه معاملات مالی و مالی را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطه چند اهداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدرم پادشاهی نورآگین شد - بهیاس گذاری جشخ برآراست - و در سال سی و دوم کهتری زاده بد گوهر بکینه که داشت و تن شب در سوازی شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان سوان فرود شد راجه بهمراهی کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد  
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونیت داس  
 کچهوا به حفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که  
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود ( عرضداشت برنوشت - که پیری  
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرد شدن نزدیک  
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل  
 گنک رفته واپسین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الاتماس  
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردار شد - معامشور دیگر  
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیمار داری زیر دستان نرسد  
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم (۲)  
 سر آغاز سنه ( ۹۹۸ ) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم  
 زندگی بسپرد \*

علامه فهایمی ابوالفضل در حق او نویسد - که براسستی و درستی  
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راج بخش مهمات  
 و برود انگیزی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی  
 و کار طلبی و سر براهی همدوستان یگانه روزگار برد - اما کینه در  
 و انتقام کش بود - اندک ناهلائی در کشت زار خاطرش نشود نما  
 پذیرفته - این خصلت را خرد گزینان در بدن از نگهدیده ترین  
 خصال شمارند - خصوص در ریاست مندرسه که مهمات عالمیان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پانزدهم روز \*

بار مفروض باشد - و بوکانت خدیو عالم مختص گردد - اگر تعصب  
 دینی غرض فطرت او نبوده این رذیله چندان نکوهیدگی  
 نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی  
 کرده و بر گفته خود فتنیده از معنوی بزرگان بوده - و با این  
 حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلی و بی طمعی ( که بازار  
 آن پیوسته گشاد دارد ) و در خدمت گذاری و کم درزی  
 و کارشناسی کم نظیر چه بی عذیل بود - کار سپاری بی غرض را  
 چشم زخمی رسید - چار سومی معامله گذاری بدان گونه گرمی  
 نماند - گرفتار که دیانت در ( که هم آشیان عفتا سخت ) بدست  
 افتد - آن اعتماد ( که هرزگاران کمتر در دهن ) بچه افهون فراچنگ  
 آید - و بدستمایه کدام طامس فراهم شود \*

عالمگیر پادشاه هیفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم  
 که در دوسه اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی  
 شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسنجی او خوش  
 نمی آید - ابوالفضل با او بود - شکایت گونه عرض نمود  
 فرمودند نواخته را نمیتوان بر انداخت - قواعد و روابط مستحذثه  
 راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر  
 همدوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی بران - در مملکت همد  
 بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگردند - راجه  
 تقسیم زمین از پولج و پوزنی و چهر و بجزر و پیمایش اراضی

مزرور و غیر مزرور ( که آنرا رتبه نامند ) و تفریق آن به بیگم و بیه و  
 و ربع حبوبات و بقولات و هر جنسی فی بیگم محصور نقدی  
 و در برخی بخش جنسی که آنرا بقائی گویند قرار داد - و چون  
 سابق در علوفه سپاه پول سیاه میدادند تودرمل رویه را ( که  
 بچهل فلوس رایج الوقت بود ) چهل دام قرار داده بقدر حال حامل  
 هر جای جمع آن مشخص ساخته بانطاع مردم تذخواه کرد که آنرا  
 جاگیر خوانند - و محاله را ( که زر آن داخل خزانه پادشاهی میشد  
 بخالصه موسوم نموده بقدر یک کور دام ( که بقرار دوازده ماهه  
 سر لک دام دو هزار و پانصد رویه میشود - اگرچه نظر بر آبادی  
 و دیرانی فصول زیاده و کم داشته باشد ) بعهده یک مرد فهمیده  
 کرده ادرا بکردری مسمی گردانید - و سوای سبندی تحصیلاته سرمد  
 پنج رویه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود  
 در انعام عمده ها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته  
 مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه  
 از طلای بی غش یازده ماشه اشرافی و یازده و نیم ماشه از نقره  
 رویه مسکوک ساخت - و امثال این اختراعات زیاده بران است  
 که در اینجا سمت تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرش آشیانی  
 ( که موسس سلطنت و جهانبانی است ) در هر امره ولومی  
 ( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بنویس یا بلی باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نهائی  
 ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] که ازان داخل ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سه لک .

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در  
 عهد پر رونق از ( که مستجمع خردمندان و دانایان هفت  
 اقلیم بود ) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه بوسائی ذهن  
 و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه  
 و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی می رسانید  
 حتی از باب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود  
 کارنامها می پرداختند \*

\* بدانش چو شه باشد آموزگار \*

\* کذب اهل دانش همه روزگار \*

واجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارد نام داشت - هفتصدی  
 اکبری - در جنگ تته بهرامی خانخانان تردد نمایان کرده کشته  
 گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد \*

### \* راجه بهگرفت داس \*

پسر راجه بهرام المل که بهرام است - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد  
 و هشتاد و پنج از تسخیر گجرات در جنگ سرنال ( که عرش آشیانی  
 با صد سوار با براهیم حسین میرزا ایلغار نمود ) دران معرکه از راجه  
 آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بغایت علم و نقاره امتیاز  
 یافت - و در ایلغار نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده  
 با فوج از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن ضلع را  
 ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

بده نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آورده با رانا کیکا ملانیت نمود - و پسر رشیدش امر سنگه را همراه خود بملازمت پادشاهی شرف اندرز گردانید - و در سال بیست و سیوم ( که جاگیر الوس کچه واه در صوبه پنجاب مقرر شد ) سه سالاری آن ولایت براجہ باز گردید - و در سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجہ را با شاهزادہ سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند \* ع \*

\* قرارے شدہ ماہ و ناہین را \*

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بفروغ قدوم مذل راجہ را روشنی افزود - و جشن خسروانہ ترتیب دادہ جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - کہ تفصیل آن محمول بر مبالغہ میشود \*

گویند طوائف عراقی و عربی و ترکی و کچی با یک مد زنجیر فیل و غلام و کدیز بسیار از حبشی و چرکسی و ہندی بود - و در کردر رویہ کاہن قرار یافت - پادشاه و شاهزادہ ہر دو چوٹول را برداشتہ بیرون آوردند - و در تمام راہ با انداز از اقمشہ نفیسہ می انداختند - در سنہ ( ۹۹۵ ) نہصد و نون و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیوم بمغصب پنجہزاری پایہ برافراخت - و درین سال ( کہ کنور مانسنگہ بمہم الوس یوسف زئی مامور شد ) راجہ بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخہ خواہشہای بے ہنجار پیش گرفت - پادشاه از فوسندان باز داشت - راجہ پشیمان شدہ بلاہہ گری در آمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھ گذشتہ در خیر آباد فرود آمد دفعہ جوہر خرد ارا سودا تیرہ ساخت - برگشتہ بانگ آوردند - طیبہ نبض میدید - جمہر او کشیدہ بر خود زن - حکمای حضور بمعالجہ تعین شدند پس از دیرے بہی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجہ با الوس او در صوبہ بہار مقرر شد - و کنور مانسنگہ بدیدبانی آن ناحیہ رخصت یافت - در میادعی سنہ ( ۹۹۸ ) نہصد و نون و ہشت در لاہور رخت ہستی بر بست - گویند وقتی ( کہ راجہ تودرمل را بآتش می سپردند ) ہمراہ بود - چون بخانہ آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاہور مسجد جامعہ بودہ - کہ اکثر مردم پادای نماز جمعہ تیام داشتند \*

### \* راجہ مدہکر ساء بندیلہ \*

از قوم کھروار است - اینہا در موالف ایام شان و شوکتی و مال و منالے چندان نداشتند - برہزنی و قطاع الطریقہی بسر می بردند - چون ثوبت براجہ پرتاب رسید ( کہ او نہچہ احداث کردہ او سم ) شدی و مکتبی بہم رسانیدہ مکرر با شیر شاہ و سلیم شاہ سرتاپہا نمود - پس ازو بہرش راجہ بہارتہ چند ہمزبانی متمکن گشت - چون لا ولد یون بعد فوتش ریاست برادر خود او مدہکر ساء باز گردید - او بتدبیر



و حمله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموري نموده  
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف  
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد ضميمه ملک  
خود ساخت - و بافروزي اسباب و کثرت مردم و بافزايش ملک  
و قلبی جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه علم  
طغیان و جسامت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او  
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي  
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي  
با راجه اسکر و موته راجه بتاديب آن ره نورد باديۀ نورد  
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان دیار داستان اندرز  
در میان نهاد - آن بدمصفت باد پندار بهوش نیامد - ناگزير  
بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار  
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکروز جنگل بري  
و درخت افکني همت گماشت - و روز دیگر آهنگ پيش نموده  
تا بآب سوا ( که بهمت دهارا اشتها دارد - و شمال رویه  
اوندچيه است ) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن  
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت  
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر  
با رامساۀ پسر جا نشين خود بالغز همت گشته رو بر تافت  
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجئال بعدم خانه فرد رفت

صادق خان پس از چيره دستي رحل افاعت دران حدود انداخت  
چون عرصه عافيت برو دشوار شد ناگزير بعجز و الحاح گراييده  
برادرزاده خود را بحضور فرستاده زينهازي گرديد - و مرده  
جرم بخشي شنيد در سال بيست و سيوم بهمراهی صادق خان  
ناميه ساي آستان پادشاهي گشته بگونگون نوازش سربلندي يافت \*  
و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی  
ميرزا عزيز کوکه تعيين مهم دکن گرديد راجه را نیز بمراقت<sup>(۲)</sup>  
آن لشکر نامزد کردند - او از همراهی سر باز زد - شهاب الدین<sup>(۳)</sup>  
احمد خان با دیگر قيوداران بعزم تاديب او رو آورد - چون  
بچهار گروهی اوندچيه رسيد آن کوتاه اندیش بلايه گري پيش آمده  
بديانچي گری راجه اسکر فرمان پذيري را دستاريز دستگاري  
خود گردانيد - و سپه آرا را آمده ديد - و باز بتباه خيالها  
در افتاده باذيب پيمای گريز شد - يورت او بغارت رفت - پسرش  
اندرجيت در قلعه کهجوه دم استقلال زده - باويزش بر خاصيت  
چون روی پیکار نداشت باندک تنبيه راه گريز پيش گرفت - در سال  
سي و ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نون و نه هجري شاهزاده  
سلطان مراد بدارائی مالوه دستوري يافت - سران آن ملک جمله  
بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تغل درزيده سر ازین  
امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشيد - راجه کفاره گرفت

(۲) نسخه [ ب ] راجه نیز (۳) نسخه [ ب ] گرديده \*

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستور او باستصواب  
مصدق خان آمده ملازمیت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم  
مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری در گذشت - رامشاه پسرش  
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت اسلام سده خلافت  
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برهنه گدیو بندیده  
است - که احوالش علیحدہ بنوک کلک اخبار نگار گذشته \*

### • راجه رام چند بکھیلہ (۲) •

زمیندار ملک بہتہ و عمدہ راجہای ہندوستان بود - فردوس مکانی  
در راتعات خود ( کہ سه راجہ معتبر شمرده ) ہیوم ہمین رامچند  
است - تانہین نام کلاونت ( کہ در فزون نغمہ سرآمد وقت  
و بحسن صوت و نازک خیالی گویند مثل اوئم نگذشتہ ) پیش او  
می بود - و راجہ کمال قدردانی و افراط انس با او داشت  
چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال ہفتم جلال  
خان قورچی را پیش وی فرستادہ تانہین را طلب حضور نمود  
راجہ سر باز زدن زیادہ از طاعت خود دانستہ مشارالیه را با ساز  
و سامان تجمل معہ تحف و ہدایا روانہ ساخت - چون نامبرده  
بملازمیت خہروانی پیوست پادشاہ روز اول در کردر دام ( کہ  
دولک روپیہ رائج الوقت باشد ) انعام فرمود - و بتقارب ابواب  
فتوحات بر وی او مفتوح گشت - تصانیف او ( کہ اکثر بنام  
(۲) نسخہ [ ب ] بکھیلہ - و در [ بعض نسخہ ] مکھیلہ •

عوش آشیانی شدہ ) امروز زبان زد مردم است \*

و در سال ہشتم ( کہ آصف خان عبد المجید بتسخیر گذہہ  
مامور گردید ) چون غازی خان تنور<sup>(۲)</sup> بناء راجہ رامچند برده بود  
اول براجہ پیغام نمود - کہ او را بحضور بفرستد - و الا عذریب  
بسزای کردار ناهنجار خود خواہد رسید - راجہ بمقام ستیزہ  
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکرے از راجپوت و انغان فراہم  
نمودہ عومہ نبزد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشتہ  
گردید - و راجہ شکست یافته بقلعہ باندھو ( کہ مستحکم ترین  
قلاع آن ولایت است ) متحصن گردید - آصف خان سر محاصرہ  
داشت - درین ضمن باستشفاع راجہای معتبر ( کہ در حضور پادشاہ  
بودند ) قرار یافت - کہ راجہ شرف آسانبوس یافته در زمرہ  
فدائیان منظم شود - لہذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند \*

سال چہارہم چون امرا بمحاصرہ قلعہ کالنجہر ( کہ راجہ  
رامچند در ایام تفرقہ افغانان از بجلی خان پسر خواندہ بہار  
خان نقد گرانمند دادہ بدست آورده بود - و ازان زمان در  
تصرف داشت ) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجہ  
بمقتضای صلاح اندیشی چارہ کار در سپردن قلعہ دیدہ پایان  
از قلعہ بر آمد - و کلید آنرا معہ پیشکشہای مناسب با وکلای  
خود روانہ پارگاہ سلطانی ساخت - پادشاہ وکلای او را بانواع

(۲) در [ بعض جا ] تنوری آمدہ •

نوازش کامیاب نموده دستوری معارفت داد - اگرچه راجه  
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار  
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد  
سال بیست و هشتم ( که آله آباد معسکر پادشاهی شد ) پادشاه  
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بوساطت باریابان  
بعرض رسانید - که اگر از بدوهای روشناس که بآوردن او  
تعیین شود بجمعیست خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین  
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالک او تعیین فرمود  
او بعتب خلفت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام  
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید \*

در سال سی و هفتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او  
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن  
پذیرفت - در عرض راه از سهاسن افتاد - و بچاره گری خون  
برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماری افزوده سال سی  
و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک هجری بمقر امای  
شتافت - چون خویش رای رایسنگه راتهور بود پادشاه برسم  
تعمیرت بخانه او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید ( که  
بد گوهراں آن نواح بکرماجیم نام نبیره خرد سال راجه  
وام چند را بسوی برگرفته سرمایه سوتایی اندیشیده اند ) لهذا  
رای پتوداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

آنجا ( که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها  
تهانه نشین مردم پادشاهی گردید ) مردم آنجا عرضداشت کردند  
که معتبرے از حضور تعیین شده آن طفل را بیر - لهذا برطبق  
حکم اسمعیل قلی خان رفته ادرا برداشته سال چهل و یکم بحضور  
آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود ( که بداد و دهش تسخیر  
قلعه موقوف شود ) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهاد  
آن طفل را رخصت شد - و بعد محامره هشت ماه و چند روز  
سال چهل و دوم قلعه مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم  
درجودهن نبیره راجه مزبور بخطاب راجگی و درباری آنجا  
سرفراز گشت - و بهارتی چند باثالیقی او قرار یافت - و پس  
از سرور آرائی جنت مکانی سال بیست و یکم راجه امرسنگه  
نبیره راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان  
استمالک با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور ( که از خدو نگاران  
زبان فهم بود ) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی  
سال هشتم باتفاق عبد الله خان به تنبیه زمیندار زن بود  
تعیین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور  
ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دولتمت ملازمت در یافته  
در هنگام بغی چهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مسطور  
مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی  
نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بندیده

جاگیردار چورزا گدھے بتقریب آنکہ برہمی رام زمیندار آنجا  
ہناہ باتویپ سنگھ ( کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در دیوان نام<sup>(۳)</sup>  
مکانے چہل کردہی قلعہ مذکور مسکن داشت ) بردہ بود درین  
او با عیال و اطفال بگوہستان نٹھونٹھر گریخت - سال سیم  
ہمراہ سید ملاحت خان حارس موہہ آلہ آباد ببازگاہ خسروانی  
آمدہ بتقبیل سدہ سفیہ پرداخت - و بعثایت خلعت و چندہر  
مروغ و سپر با یراق مینا و منصہپ سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر  
باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراستہ \*

## \* رام چند چروہان \*

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری سمت - سال  
ہیزدہم جلوس ( کہ پادشاہ ایلغار کردہ بگومک میرزا عزیز  
کوکہ جانب گجرات متوجہ شد ) او بہمراہی حضور شرف  
اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مراد  
برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم  
بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم موہہ مالوہ بدان سمت تعیین شد  
و چون ٹاھنجاہی سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ  
از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ  
او را بیدار کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی ( کہ بتایر ناایمنی زاہ  
در قلعہ گوالیار افتادہ است ) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ  
( ۲ ) نسخہ [ ب ] ہروی رام ( ۳ ) نسخہ [ پ ] دیوان - یا ایران باشد \*

برہد - و سپاہ مالوہ را بدکن بازگرداند - او بدکن رسید - در جنگ  
( کہ راجہ علی خان کشتہ شد ) نامبردہ در مثل خان مزبور<sup>(۲)</sup>  
بود - در معرکہ زد و خورد بیست زخم خورد، بزمین آمد  
و شب با کشتگان ہم آغوش بود - صبح برداشتہ آوردند - بعد  
چند روز سال چہل و یکم اکبری سنہ ( ۱۰۰۵ ) ہزار و پنچ  
ہجری شریف واپسین در کشید \*

## \* راجہ بکرماجیت \*

پتر داس - از طایفہ کھتری ست - ابتدا مشرفی فیل خانہ  
عرش آشیانی داشت - اولاً بخطاب رای رایان سرہندہی یافتہ  
آخرہا بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدہم در محاصرہ قلعہ  
چیتور او را باتفاق حسن خان چغتہ صاحب اہتمام مورچال خامہ  
کردند - سال بیست و چہارم دیوانی موہہ بنگالہ بشرکت میرادہم  
باز مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگالہ مظفر  
خان را کشتند و نامبردہ را بزندہان برنشانند او بحسن تدبیر  
ازان تنگنا رہائی یافت - و چندے دران موہہ بکارہا پرداختہ  
سال سی و یکم بدیوانی بہار امتیاز انداخت - سال سی  
و ہشتم بکشایش قلعہ باندھو ( کہ از گزین دژہای روزگار است  
و بعد فوت راجہ رامچند بکھیلہ و پور او مردم آنجا نبیرہ  
خود سال او را دستمایہ حکومت ساختہ بودند ) دستوری یافت  
( ۲ ) نسخہ [ ب ] راجہ علی خان \*



و پس از محامره هشت ماه و بیست و پنج روز متکفلان  
 از کم آذوقه بزینهار برآمدند - و تله مفتوح گردید - سال چهل  
 و سیوم بخدمت دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل  
 و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت  
 پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامرانی  
 افروشم - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل  
 بهست بوسنگه دیو بندیا به عرض رسید بنامبرده حکم شد - که  
 در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او  
 نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای  
 مردانه نموده آن بے ادب را منہزم ساخت - و پس از تحصن  
 گزیدن بقاعه ایرج بمحامره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را  
 شکافته بدزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد  
 سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام  
 سده سلیم نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنجزاری  
 و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس  
 از جاوس جهانگیری بمیرانشی نامور شده بجمع پنجاه هزار  
 توپچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات  
 تراز یافت - و چون هنگامه بهران مظفر گجراتی و کشته شدن  
 یتیم بهادر در <sup>(۲)</sup> محاربه گجرات بعرض رسید او با جمعی کثیر

(۲) در [ بعضی نسخه نلیم ]

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بقام او صادر شد - که مناصب  
 جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) تا یوزاشی مقرر سازد  
 و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد  
 سال فوتش بنظر نیامده \*

### \* رای بهرج \*

پسر خود رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک  
 دولت اکبری بست از نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده  
 مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس  
 حصار یونیدی را از دست دردا برادر کلان او بر آوردند بوی  
 تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود  
 در معركة افغانه اودیهه جر آنها بظهور آورد - بستر بهمیم دکن  
 همراہ شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبودها ترددات  
 نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه  
 خواسمت (که صبیغه جغت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل  
 شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیغه مزبور  
 میشد) بدان راضی نشد - این معنی بو خاطر پادشاه گران آمد  
 و تراز یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد  
 عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جغت مکانی  
 باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری او تار و پود  
 زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاره سرورازی

داشتند. گویند مایلای راجهای راتهور و کچهواهی داخل محل  
پادشاهان تیموریه شده اند. اما از قوم هادا این نسبت را  
هیچکس قبول نکرده \*

## \* رای درگا سیودیه \*

چندراوت - وشنش پرگنه رام پور مضاف چیتور است - سال  
بیست و ششم جاسوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا  
محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم ( که میرزا خان  
بتندیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد ) مشار الیه نیز  
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندرخته مصدر ترددات  
نمایان گشت - و سال سییم بهمپائی خان اعظم کوکه بهم دکن  
معین گردید - و سال سی و ششم ( که سلطان مراد بدارائی  
مالوه نامور گردید ) مشارالیه نیز بتعییناتی شاهزاده درجه اختصاص  
پذیرفت - و پس از آن بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته  
نیکو خدمتیا بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی  
او را با جمعی بجهتجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای  
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود  
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی  
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش  
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورث خود رفت - و در اوائل  
( ۲ ) فسمه [ ب ] وطنش ( ۳ ) در [ انثر نسخه ] ارتعاس \*

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه  
به آنکه تقریب رخصت بمیان آمد راه بنگاه خود گرفت  
تا سال چهلیم اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود  
در سال دوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده  
هجری درگذشت \*

در جهانگیر نامه ( که پادشاه خود نوشته ) مرقوم است  
که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال  
در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب  
شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل  
عهد جنم مکانی منصب هفتصدی داشت - و رفته رفته  
بمنصب عمده و خطاب رازی کامیاب شد - زار خودا نبیره او  
در عهد فردوس آشیانی سال سییم همراه اعظم خان بهم  
خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی  
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای  
علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوی افتاد پای  
مشار الیه از جا رفت - پس از آن همراه یمن الدوله بنگادیب عادل  
خان قزل یافت - و بهتر در تعیناتیان مهانت خان خانخانان  
( که بایالمت دکن مقرر شده ) متسلک گشت - سال ششم  
در محاصره قلعه دولمت آباد هنگام ( که مراری بیجاپوری بمک  
اغل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد ) چون چند

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن  
 لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده  
 گرد گرفتند - از آنجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده  
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه  
 پسر او را (که در وطن بود) با رسال خلعت و منصب هزار  
 و پانصدی هزار سوار و خطاب رادی بر نواخت - ساله چند  
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض  
 درگذشت و پسر نداشت جای او پسر عم پدرش (رویسنگه)  
 ولد زرپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش  
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات  
 و سوار و خطاب رادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنه  
 رام پور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه احمدیر (که وطن  
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان  
 مراد بخش بیساق بلغ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال  
 بیستم با نذر محمد خان والی بلغ بسرداری بهادر خان  
 روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت  
 و بغد کشت و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته  
 عرصه پیمای رادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا [ که شاهزاده  
 مزبور بنابر بردت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده  
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود  
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بند دیگر دران دیار  
 نمود [ بعضی از راجپوتان به حکم از بلغ و بدخشان معاودت نموده  
 به پشاور رسیدند - راو مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی  
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان آنگ فرمان رفت - که از آب  
 گذشتن ندهند - پس از آن (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن  
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت  
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان  
 در مثل هراولی مقرب بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی  
 شاهزاده مرتوم (که بمعادوت مامور گردید) بحضور رسید - سال  
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت  
 و بدستور سابق در مثل هراولی تعیین یافت - و در جنگ  
 (که بمسودای ستم خان و قلیچ خان با تزلناش روداد) خدمات  
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری  
 هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشتند - سال بیست و چهارم  
 روزگارش سپری گشت - چون فرزندان نداشت امر سنگه و غیره بنابر  
 راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند  
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخه [ ب ] فتح خان

هزاره نهند سوار و خطاب راوي و عطای انسپ با زین نقره و برادرانش را بمقامین مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرهمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگزیب بهادر ( که بار دوم بمهم تذهار دستوری یافت ) ( خصمت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزاده مزبور از اصل و اضافه بمصوب هزار و پانصدی ( ۲ ) هزار سوار افتخار اندرخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری در دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل بای داده بپای فرار بوطن خود عذافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاتب شجاع نامزد شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفه حضور بی رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دو هزار و پانصدی .

سالهیر ( که بر مردم پادشاهی ریختن ) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زر داده رهائی یافته پیش بهادر خان کوکه ( که دران سال ناظم دکن بود ) خود را رسانید و باضافه منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکری می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بذای مراعات بند و بست رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سری اختیار کرده برای خرج پدر نمی فرستاد - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم ( رتن سنگه معزفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر بر افراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده پناه در مالک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گویال سنگه چندراوت بحضور آمده قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مرهقه گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد ( که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضافه مذکور رسیده بود ) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست او زیانش بترسید بودند وقت ناخت



بر مقابل از وفات بهلو تهی کردند - گولۀ اجل بار رسیده کارش تمام ساخت \*

### \* رای رایسنکه \*

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر اسم - و از الوس راتهور در چهارم پشت برای مالدیو نسب از مغتبی میشود - چون آرازة قدرهانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنکه پسر خود سال پانزدهم در اوانی ( که معدوم احمدیر مطرح رایات سلطنت بود ) بدلازمیت خسروانی کامیاب گردیده خود را بفتراک دولت بست - و مبیة یزادر خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشته اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری به منصب در هزاری عالیذهی داشت - رایسنکه سال هفدهم ( که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد ) با جمعی کثیر دستوری یافت - که در نواح جوده پور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغی ازان موید در ملک پادشاهی در آمد نغذ - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشود پس ازان [ که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافت ] راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را ( که بجاکگیر (ج) نسخت [ ب ] پادشاه \*

خان کلان مقرر بود - و از جانب او قورخ خان پسرش بهر است آنجا می پرداخت ( محاصره نمود ) رای رایسنکه با امرا ( که دران ضلع بودند ) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنکه دنبال نموده جنگ انداخت - و خود مصدر تودن شایان شده میرزا را شکست داد - سال هیزدهم ( که ایلیغار بجانب گجرات تصمیم یافت ) پادشاه او را پیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از ورود مرکب سلطانی بملازمیت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا پیشقدمی بکار بوده توده بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو تعیین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقه قورگداشت نکرده سپس [ که این فوج بمحاصره قلعه سوانه ( که پناه گاه چندرسین بود ) پای همت افشود - و برای تنبیه چندرسین ( که هنوز در میدان میگردید ) فوج دیگر مطلوب بود ] اواخر همین سال رایسنکه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت نبست اوائل سال بیستم و یکم ( که شهباز خان باین کار مامور شد ) رایسنکه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر در همان سال باتفاق نرسون محمد خان بتادیب زمیندار جالیز

و سرورهي مامور شد - چون آنها زبان معدوت را شفيع جرائم خود ساخته عازم آستاندوس<sup>(۱)</sup> الا گردیدند او باتفاق سيد هاشم بارهه بر طبق اشارت پادشاه در قصبه نادره رخت افامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودپور بسته در ایل ساختن متمردان آن نواحی فراوان سعی بکار برد و سلطان دیوده زمیندار سرورهي بغاوت توحش ذاتی رخت ادبار<sup>(۲)</sup> و<sup>(۳)</sup> بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمکام<sup>(۴)</sup> آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار از موطن خود طلب داشت - از آنجا ( که سلطان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هزیمت پیموده بایرگده شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سرورهي در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اهل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانی<sup>(۵)</sup> و اهل بمعنی کوه - بتصرفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کوه - بر مواز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه درآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحسین کفایت نماید - و اصناف گل و ریحان و هوای انبساط آرد دارد ) رایسنکه در سرورهي

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سلطان - اما اکثر جا بنای فورتانی آمده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] دیوده آمده ( ۴ ) نسخه [ ب ] باور گدهه \*

تصرف نموده بایرگدهه شتافت - و در کمتر سعی کار بر مخصوران تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد رای رایسنکه جمعی را در آنجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سرور سلطان<sup>(۱)</sup> رسید - و در سال بیستم و ششم ( که آمد آمد میرزا محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت ) رای رایسنکه و جمعی دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پست<sup>(۲)</sup> تعیینات شاهزاده سلطان مراد ( که بدفعیه میرزا محمد حکیم مرخص شد ) گردید - در آخر همین سال ( که معادلت لشکر پادشاهی بدارالخلافت شد ) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قای خان بر سر بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیته او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر مخزمت او افزود - و سال سی و پنجم برخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سی و ششم با جمعی دلارزان بمک خانخانان عبد الرحیم ( که سرگرم مهم تنبه بود ) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خریش ار ( که پسر راجه رامچند بهیله بود - و پس از فوت راجه اوزا از پیشگاه مکرمت بر نواخته بقلعه باندهر تعلقه پدرش فرستادند ) در راه از سکهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما بشستم

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان  
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سر بلند فرمود - پس ازان بتقریب  
از حضور جدا شد \*

درین ضمن فریاد ستمگاری یکی از نوکرانش بعرض رسید  
و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طلب حضور گردید  
وای را بستگه او را پنهان داشته گریختن او برگذار - ازین جهت  
چندس از کورنش باز ماند - و پستور مورد نوازش شده سوره  
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطی  
لخته به بیگانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه  
دراغه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب  
اندروز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین  
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا بر گرداند  
ناگزیر بعتبه سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخ  
نداشت چندی بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیرین  
مفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل  
و پنجم ( که بلده بوهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابو الفضل  
بجانب ناسک تعیین شد ) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت  
چون در بنگاه او دایم پسرش شورش بر پا نموده بود بدین  
تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت  
آستانپوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمرایه شاهزاده

سلطان سلیم بهم رانا تعیین گردید - در عهد عرش آشیانی  
بمنصب چهار هزار ( رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی  
پنجزاری شد \*

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد  
که همراه محل بیايد - بیهکم از ائذای راه جدا شده بوطن  
خود رفت - و سال دوم بعد معارفت پادشاه از کابل باستصواب  
شریف خان امیر الامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود  
و سال هفتم مطابق سنه ( ۱۰۲۱ ) یک هزار و بیست و یک هجری  
بعد آباد شتافت - پسر کلانش دایم - که در عهد اکبری  
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم گتیه  
بکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک  
همراه داشت بنابر کمه متی از دور تماشائی بود - سال چهل  
و پنجم ( که عرش آشیانی بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا  
بنابر پست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی  
راه آزارگی سپرد ) او بهبانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو  
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش  
بتادیم او تعیین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود  
پادشاه رقم مفح بر نامه جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد  
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگوری باستصواب  
خانچیان لودی عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

آمده ملازمت نمود بعزایمت خلعت و خطاب رانی سر بلند گردیده  
جانشین پدر شد \*

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز  
داشت سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود  
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که  
با مادر او داشت - در رفته ( که احوال فوتش مذکور شد )  
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته  
تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا  
پدر تیکه داده اسمت ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست  
خون تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجایگزین او  
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات  
و پانصد سوار بمنصب افزود شده بکمک میرزا رستم مقوی ( که  
بحکومت قته نامزد شده بود ) تعیین گردید - در سال هشتم  
چون خبر رسید ( که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور  
جنگ کرده شکست خورد ) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار  
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر ازز تبانی سرزده بود  
بیاسا رسید - بجادری این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی  
ذات و دریمت سوار افزود شد - احوال زار سور مذکور جداگانه  
بتذکار در آمده \*

( ۲ ) نسخه [ پ ] این خوش نیامد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] افزوده بکمک \*

### • راجه رامداس کچهراده •

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن  
خود لونی روزگار بسر می برد - رامداس در بدو حال نوکر  
رایسال درباری شده خود بوسیله راجه مذکور در سلک بندهای  
عرش آشیانی منسلک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب  
پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال  
هیزدهم [ که راجه تودرمل بکمک خانخدا و انتظام فوج او  
( که متوجه تسخیر بهار بود ) تعیین شد ] مهمات دیوانی بنیابت  
راجه بدر تقویض یافت - و رفته رفته بزر خدمت و حاضر باشی  
نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد  
کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می انداخت - گویند  
حویلین وسیع طابوع در قاعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود  
اما همواره در پیشخانه بچوکی تپام داشت - و چون عرش آشیانی  
در دلوج و خردج محل تعیین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی  
بیرون می آمد رامداس با دریمت راجپوت نیزه در دست  
پیوسته حاضر و منتظر می بود \*

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه  
در ارتفاع دولت سلطان خسرو بکوشیدند رامداس بدولتخواهی  
و فداریت شاهزاده سایم مردم خود را بر خزانه و کارخانه مامور

( ۲ ) نسخه [ ب ] برنی •



ساختم - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیری بافرونی منصوب و مزید جاه و حشمت چهره کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست هجری بهمهراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعین گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعه رنتپور ( که از اعظم قلاع هندوستان است ) بدر مرهمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه نوشته - چون از راه ناسک بدراحت آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عزیز بهمنوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی از روی عتاب تصویر همه امرا ( که درین یساق عار قرار برخود هموار کرده بودند ) کشیده طلبید - و هر یک را دیده چیزه میگفت - چون نویست تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تذکة یومیه نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهمم بنگش تعین نمود راجه درانجا در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری در گذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هنوز مقرر است که هر که از دریای سدهه گذشته بهیرون جهنمی میشود - در زنگنه هلال آباد پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه سنی شدند \*

در جود و بخشش درانوقت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغه خطیر میداد - و بچارن و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانه می گرفته - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر با می میدان دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزادی زیر دستان برنشست بخواش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آدرند - آن شریده سر باریزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیانی به پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلب نراین بهایه امارت برآمده در همه چیز با پدر مطابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت \*

### • راجه باسو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که الکاظمیت از درانه باری صوبه پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هنگامی ( که ( ۲ ) نسخه [ ب ] بازی میدان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بمن داس •

قضیه ناگزیر جذت آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد ( سلطان سکندر سرور ) که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید ( سر بفساد برداشت - بخمت مل ) که دران و تحت بویاسمت این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزائی و افسان بیکنائی اشتها داشت ( همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامه او شد - پس ازان ) که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قاعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از رجذات اجوال متحصان نمایان تر میشد ( از آنجا که رسم بیشتره زمینداران هندوستان آن است ) که راه یکجبهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند ( درین ولا بوسیله حیلای زمینداران آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه ) که بلده لاهور مطرح الیه فیروزی بود ( با آنکه ایذای خود آمده اگرچه از روی اضطرار آمده باشد مستحسن نشمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیرام خان افغانی او را قریب مصاحمت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار بر اجه باسو رسید از همواره شاهزاد انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آورد - هنگامه ( که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار موبه پنجاب از متکتمات دانسته طرح اقامت دران ناحیه ریختند ) راجه باسو از کوتاه فکری و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بذابری در سال سی و یکم حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان رسید راجه باسو از نوشته راجه آودرمل از خواب غفلت در آمده به همراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامیه استکانت سود - پس ازان در سال چهل و یکم بسا بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت عرش آشیانی پتهان و آن نواخی را باطاع میرزا رستم قندهاری مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بگاسازگاری در سردار کار سرکار تمشیت گرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی بیمان یکتادلی بسته بخدمتگري پای همت افشردند - و قلعه مو را ( که باستواری و دشوار کشائی مشهور و مقر آن متور بود ) گرد گرفتند - تا دو ماه سترگ آریزه گوهر راد مردی می افراخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فوج بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم از کشتند - پس از آن راجه مسطور دست توسل بدادند  
شاهزاده سلطان سلیم زن - تا آنکه بعضی شاهزاده رقم عفو  
بوجرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل  
و نهم ( که شاهزاده بار دوم بملازمیت پدر والا قدر پیوست )  
او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذات و فرور وحشت  
آن طرف در یا ایستاد - پیش از آن ( که شاهزاده زبان شفاعت  
کشايد ) عرش آشیانی مادهو سنگه کچهوايه را برای گرفتن از  
فرستاد - از خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکانی بر تخت  
سلطنت متمکن گردید از بعتای منصب سه هزار و پانصدی  
سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت  
و در سال هشتم مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری  
جهان را بدرون کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگه  
اند - که احوال هر دو براسه ترتیم یافته \*

### \* راجه مانسنگه \*

پسر راجه بهگونمت داس کچهوايه است - بعقل درست  
و شجاعت فرادان و مزید قرب و مغزمت سرآمد امرا و اعیان  
سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه  
خلافت بخطاب فرزند و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد  
در آخر سنه ( ۹۸۴ ) نصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای  
مغورر مامور گردید - در آغاز سنه ( ۹۸۵ ) نصد و هشتاد

( ۲ )  
و پنج در حوالی گلکنده ( که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود )  
جنگ عظیم رو داد - راجه رامساره گوالیری با پسران کشته شد  
و در آن زد و خورد رانا با کذور مانسنگه در افتاده آویزشها  
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات  
او فرود آمده فیل رامساره ( که از فیلان مشهور او بود ) با غنائم  
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین  
راجه به مردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طالب  
حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود \*

چون سپه دارای پنجاب راجه بهگونمت داس مقرر گشت  
حراست حواشی رودبار سندهه بکذور تفویض یافت - سال  
سیم سنه ( ۹۹۳ ) نصد و نود و سه بمیرزا محمد حکیم برادر  
علاقه عرش آشیانی ( که مرزبان کابل بود ) و دیعت حیات سپرد  
و کذور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطن  
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا  
کیقباد را با تبعه و لحقه و عدههای آندولمت همراه گرفته  
بملازمیت رسید - عرش آشیانی تا درهای نیلاب اندهاض نموده کذور  
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی  
طایفه روشانی را ( که بهرزی و قطاع الطریقین سنگ راه خیبر  
بودند ) مالیه بسزا داد - و چون راجه پیر بر در آلکای سوان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] کوفته \*

بشورش یوسف زئی فرد رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگه تفویض یافت - و چون زابلستان بر راجه بهگوننداس توار یافته از سنده گذشته سودائی گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سی و دوم چون ظاهر شد ( که کنور از سرد سیر بسته آمده - و از الوس راجهوت برعایای زابلستان بیداد میبرد - و کنور در ستم رسیدگان دیده و ری بکار نمی برد ) آنملک از برگرفته تیولش در شرقی دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان می پرداخت - و در همین سال ( که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهراه قرار گرفت ) کنور بهاسپانیج آن ملک دستوری یافت - سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنجزاری بلند مرتبه گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کندهوری ( که نخوت فردشی میکرد ) شتاب آورده جای بسیار برگرفت او قلعه نیارسمت نگاهداشت - زینهار خواست - از آنجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - او پذیرفته شده فیلان و تفسوفات آن دیار برگذرانید - راجه به پقنه برگشته بر سر زینمت چهره تاخمت نموده فراوان غنیمت اندوخت \*

و چون از سرتابان تباة سگال آن ناحیه و پرداخت در سال سی و پنج از راه جهاز کهند فوجی بولایت اوقیسه کشید - و آن الکائست که هواره مرزبان جداگانه کار کبائی کرده - ازین

بیشتر چنده پوتاپ دیو فرمان روا بود - دور او برسنگه دیو از بدگوهری و تباة دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته زهر بر خوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکند دیو از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سگالش بادافراة شد - و چنان را نمود که زنش بدیدن می آید - درلبهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست دریست کار دیده پردل داده بحصار در شد - و از آنجا ( که پدر آزار دیر نپاید ) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود گرانی - سم نبود که راجه اندوخته نیالان و پیشین بزرگان برگیرد هفتاد باستانی گنجینه را قفل بر شکست - و نهاده چندین گذشتگان برگرفت - اگرچه دست بخشش برکشود لیکن از فرمان پذیری خرد سر باز زد - و بطبیعت پرستاری کردن بر نهاد - سلیمان کرزایی ( که بر بنگاله مسلط شده بود ) بایزد پسر خود را از راه جهاز کهند بیازش آنملک فرستاد - و اسکندر خان اوزنیک را ( که از عرش آشیانی بغی نموده نزد او شتافته بود ) همراه داد راجه از تن آسانی در فوج بسرداری جهمت رای و درگاه تیج (۳) بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان باسران فوج ساخته بکارزار خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بذاکامی

(۲) در اکثر نسخه بازید (۳) در بعضی نسخه جهت رای (۴) در بعضی جا درگاه پنچ آمده \*



تن در دانه بایزید را دید - بدستباری او سترگ پیکار چهره  
بر افروخت - راجه و جهمت رای بمردانگی نقد زندگنی سپردند  
و مرزبانی بدرگانیج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرانی نزد  
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد \*

در موبه داری مذمخ خان خانخانان و خانجهان ترکمان بهیاریه  
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی  
لوهانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال<sup>(۲)</sup>  
بدان دیار در آمد قتلو بهرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمی  
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بر نداشت - ناگاه  
قتلو ( که بیمار بود ) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر  
خان پور خرد ادا بسری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت  
راجه بتکده جگنااته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهیهار  
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان  
در شهر پوسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر  
و خواهر او از مژدل در ساخته اند \*

گویند پیشتر ازین بهچار هزار سال و کمره راجه اندر من  
مرزبان نیاکر بهومت برهنه موی آگاه دله ( که ایزد جهان آفرین را  
بدین مکان نظر خاص است ) بزرگ مصری آباد کرد - راجه را  
شبیه بخواب نمودند - که در فلان روز چو به بدرازی پنجاه و در

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص  
ایزدی ست - برگیرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارند  
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد  
همچنان در بیداری یافت - آنرا جگنااته نام نهاد - گویند  
کالا بهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافت  
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند  
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه  
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاد خدمتگاری  
کنند - و هر بار ( که شیطان بزرگ بر کشیده پیش آن صورت آورد )  
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگرانند - و اریه شازده  
پایگی بوسازند - و بر سوار گردانند - و بدارند هر که آنرا  
بکشد از نکوهیدگی پاک گردن - و سختی رزگار نبیند - و از  
فرزان خارق عادت برگذارند \*

بالجملة تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه  
نگاه میداشت - پس از خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران  
قتلو عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی  
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همک چست بست  
سعید خان موبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها  
آواره دشت هزیمت گشته پناه بر راجه رامچند ( که زمیندار عمده  
آن ملک بود ) بردند - اگرچه سعید خان بینگاه برگشت اما راجه دست

از تعاقب نكشیده سازنگ گذه را ( كه پناه جا اندیشیده بودند )  
محاصره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر  
بآنها تن نموده در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری ملک اردیسه  
ضمیمه ممالک محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ )  
هزار و در هجری \* ( كه سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع  
اردیسه برنواختند ) راجه باتالیه می ار اختصاص گرفته بجایگز  
بنگاه و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر  
و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهائی و زمینداران  
دیگر گرفته داخل ملک پادشاهی ساخت - و در سال چهارم  
سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم هجری نزد آك محل جائی پسندید  
كه آسیب كشتی بدر کمتر رسد - شیر شاه نیز این مكان را  
خوش كرده بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته باکرنگر موسوم  
ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهارم و یکم لجه می نراین  
زمیندار کوچ ( كه آباد مایه سمت شمالی گهواره گهات - دو صد  
كره طول - و چهل تا صد عرض ) راه اطاعت پیموده براج  
ملاقات كرد - و همشیره خود را براج داد \*

سال چهارم و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری  
( كه عرش آشیانی محرومیت دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم  
بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت ) راجه را با بهائی  
حکومت بنگاله همواره شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

عیسی ( كه بزرگ بومی بنگاله بود ) فرورد راجه یتاق آن ولایت  
آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسبانی نورستان  
جگت سنگه در راه زندگی بمپرد - مها سنگه پسر از را ( كه  
خود سال بود ) به بنگاله روان كرد - در سال چهل و پنجم خواجه  
عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته  
بآویزه برآمدند - چشم زخم رسید - اگرچه بنگاله از دست  
نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم  
( كه از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر  
بسر برده تا آدیپور شتافت ) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج  
خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - كه  
ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگه  
بدان سو رهنمائی كرد - اما باغواي واقعه طلبان شاهزاده بضبط  
آگره رو آورد - مردم مكاني برای پند پذیري او از قلعه سوار  
شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافه عذر تاب  
گشته كشتی سواره راه اله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده  
جدا شده بمالش بد گوهرا بنگاله رهگرا كشته نزدیک شیر پور  
با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معمری  
بخشی صوبه بنگاله ( كه دستگیر شده بود ) در معرکه با طرق  
و زنجیر بدست آمد - و پس ازان ( كه از بندر بست آن مملکت  
خاطر جمع ساخت ) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار ( که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند ) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سرپر آرائی سلطان خسرو ( که در زعم مردم رتبه رابعه‌دی داشت ) افتاد - اما جذبت مکانی به‌حالیه بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهناس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در ۱۱ سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شخصت کس با وی در آتش سوختند \*

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجامی بهم رسانید - که با آن فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام ( که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید ) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره ( مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامراء ) و از چهار هزار تا صدی یک هزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون به بالا گهات

از فقدان غله فقط و غلا بمرتبه انجامید ( که سیرے بیک رویه آرد پیدا نمیشد ) روزه راجه سردیوان برخاسته بالکاح گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تخیل از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد رویه به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده هر شب زرد خریطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت و بر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه ( که این سفر منقضی شد ) هرگز ناغه نهدون - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بفروخ آنبیر می فروخت - گویند رانی کدور منکوهه راجه ( که مدبره عاقله بود ) از وطن سر برآه کرده می فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستانه میکرد - و یک رتبه طعام بهمه متعینه می فرستاد \*

گویند روزه سیدے با برهمنے در رجحان اسلام بر دین هنود ببخت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من اگر توجیع اسلام نمایم خواهند گفت که بنابر خوشنامد پادشاه وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

اما دين هنود ( كه چندين مدت است ) اگر همه صاحب كمال  
مذهب باشد همين كه مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر كسي  
شيء آنجا رود بيم آسيب جتّه است - و در اسلام در هر قصبه  
و شهر چندين بزرگان آسوده اند - كه يزار و يتبرك درميان است  
و اقسام مجالس منعقد \*

گويند در وقت رفتن بنگاله در منگير بصحبت شاه دولت  
نامه ( كه از صاحب كمالان آنوقت بود ) رسيد - شاه فرمود باين  
همه دانش و فهميد چرا مسلمان نميشوي - راجه عرض كرد كه  
در الام الهى واقع شده \* ختم الله على قلوبهم \* اگر بتوجه شما  
فقل شقاوت از سيفه من برداشته شود فوراً مسلمان ميشوم - و يكماه  
باين اميد توقف كرد - چون اسلام نصيبه اش نبود سود نمود  
والله در قائل \*

\* فيض درويشان چه در يابد دل افسرده را \*

\* مس چو باشد كشته بے حاصل ز فيض كيميا سم \*

گويند راجه مانسنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هر يك  
در پسر و سه پسر بهم رسيد - او همه در حيات پدر زندگي  
بمپرند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پيمائي بافراط  
بعد از پدر زود در گذشت - عليحده مذکور شده \*

### \* راجه راجسنگه كچهوايه \*

پسر راجه اسكرن برادر راجه بهارامل اسم - چون راجه

بهارامل مورد نوازش بے پايان عرش آشياني گرديد هر يك  
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی كرد - راجه اسكرن سال  
بيست و دوم همراه صادق خان به تنبيه راجه مدهكر نامزد شد  
و سال بيست و چهارم بمرافعت راجه تودرمل بصوبه بهار  
تعيين گرديد - و در سال سيم بمنصب هزاري افتخار اندرخت  
و در همين سال همراه خان اعظم كوكه بيساق دكن دستوري  
پذيرفت - چون پادشاه سال سي و يك دوامير بهر صوبه  
تعيين فرمود صوبه آگره - و شيخ ابراهيم تراز يافت - و سال  
سي و سيوم همراه شهاب الدين احمد خان بمالش راجه مدهكر  
روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگه بخطاب راجي  
و منصب در خور سرعزت برافراخته مدتها تعينات يساق دكن  
بود - پس ازان ( كه حسب استدعاى او فرمان طلب مقرر  
يافت ) سال چهل و چهارم بدولت آستانديوس بپوست - پست  
بقلعه دارى گواليار سربلند گرديد - سال چهل و پنجم در ايام ( كه  
پادشاه متوجه محاصره قلعه آشير بود ) بحضور آمده بسجده نیاز  
جبين خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق راجي رايان  
پتر داس بتعاقب بر سنگهديو بنديله ( كه در آنه بر سر راه آمده  
شيخ ابوالفضل را بقتل رسانيده بود ) مأمور گرديد - و چون  
در استيصال طايفه بنديله نردوات شايسته و مساعي جميله



بکار بود سال پنجاهم باضافه‌های متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنايت نقاره فايز گشت - در سال سيوم جنيت مكاني بدكن رخصت يافت - و سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بيست و چهار هجري درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازي يافت و سال درازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همين سال از اصل و اضافه بمنصب يک هزار و پانصدي و هفتصد سوار سربلند گرديد - يکي از نياثر او ( که پوسوتم سنگه نام داشت ) سال ششم جلوس فردوس آشياني بريقه اسلام در آمده موسوم بمساعدتمند گرديد - و بعتاي خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت \*

### • راجه رايسال درباري •

پدرش راجه سوچا پسر راجه راي رايمل شيخارت است که حسن خان سور پدر شير شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده در کچه‌واه در فرقه اند - يکي راجارت - که ميرزا راجه مانسنگه و نياگان او اند - درم شيخارت - که راجه لونکر و راجه رايسال و اقوان او باشند - گویند يکي از اسلاف آنها را فرزند نميشد در ريشه بسروقت او رسيد - و بر احوالش بخشوده بوجوه مولود مبشر ساخت - بعد چنده بيمن دم گيراي آن بزرگوار

( ۲ ) نسخه [ ب ] يک جاوت ( ۳ ) نسخه [ ب ] شيخارت •

پعره کرامت شد - مسمی بشيخ نمودند - و اولاد او بشيخارت موسوم گرديد \*

راجه رايسال بدستيازي اقبال منظور نظر عرش آشياني شده بقرب و اعتبار از همسران برتري اندرخت - و چون آثار نيکو منشي و مزاج داني از چهره احوالش پيدائي گرفت روز بروز براعتقاد افزوده مدار و اختيار حرم سراي پادشاهي بر راي رزين راجه تفويض يافت - در تاريخ اکبري منصب او را تا سال چهل هزار و دريست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت اين قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار يافته باشد که هزارى و مافوق او را کمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان جنيت مكاني بر منصب و امارت راجه رايسال افزوده تعيين دکن گرديد - و مدتي گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز يافته - بيست و يک پسر داشت - و هر يکي از آنها کثير الاولاد بود - و چون او در يهاق دکن بخدمات پادشاهي قيام داشت مانهو سنگه و غيره نياثرش از خود سري و تبه خيالي جمع اوباش و زنود فراهم آورده ولايت حد خود را ( که عداوت از کهندار و غيره متصل آنبيرو است ) ببردستي متصرف شدند - متها داس بنگالي ( که متدين و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختيار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت حضور مي اندرخت ) از حسن راي لخته تدابير بکار برده باره

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دوسه کس بوشادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزادهای او ( که جم غفیر بودند ) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریق و مقصدی میگذرانیدند \*

## \* رانا سکرا \*

پسر رانا اودیسنگه بن رانا سانگا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی دایمی مخالفت می پیمود او در بملازم پیشگی آرد - بمنصب در مدی شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنمت مکانی بانعام دوازده هزار رپیبه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بهم رانا تعین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلیم بهورثیه نامزد گردیده مظفر منصور گشت - در سال دوم بمنصب در هزار پانصدی ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار مرتقی گردید \*

## \* راجه مها سنگه \*

و اد راجه جگت سنگه بن کدور مانسنگه کچهوا - پس از فوت پدر بجان شایع پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله - در سال چهارم و پنجم جاوس عرش آشیانی ( که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند ) او مغیر السن بود

پرتاپ سنگه برادر راجه مانسنگه ( که مدار کار او بود ) از سهل انگاری رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عومم رزم آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار عدم شتافت مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم ( که جلال کهور دال و قاضی مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه برانگیخته بودند ) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پنجاهم بمنصب در هزار و سه صد سوار سر فزاری یافت سال دوم جهانگیری با فرجه بهم بنگش تعین یافت - سال سیوم خواهر ادرا هشتاد هزار رپیبه ساچق فرستاده داخل محل گردید - راجه مانسنگه شخصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال پنجم بعزایت علم سر بلندی اندوخت - و در همین سال به تنبیه بکرمجیت زمیندار باندھو ( که بغی ورزیده بود ) تعین گردید سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد فوت مانسنگه چون پادشاه بغابر وفور توجه بر بهار سنگه ادرا کلانتر قوم ساخت بلافق آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندھو در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عزایت نقاره چهارم ناموری برافراخت - سال یازدهم باضافه پانصدی ذات پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و شش هجری در بالاپور ولایت برار با بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جداگانه و تمزده کلک، قانع نگار شد \*

### \* راجه سورجمل \*

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالی و آشوب طلبی پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهی ( که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود ) زندانی ساخت - پس از فوت راجه چون در پسر دیگرش (شده احساس نمیشد ناچار <sup>(۲)</sup> جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا سورجمل را بخطاب راجگی و منصب در هزاری بر نواخته محال زمینداری را با زر و سامانی ( که از سالها اندوخته پدرش بود ) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی خان شیخ فرید ( که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود ) دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار بر متحصنان بدشواری کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام ناسازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرلخواهی از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار آمده با لشکر گوان دران کوهستان بتزئیت فتنه و آشوب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] در دو پسر دیگرش .

نیارسم پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریریک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعصیان و بغی متهم نموده در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب فحاشات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی در پیچید - و فتح قلعه در عقده توقف افتاد - او حسب التماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معلودت ازان یساق رسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند لورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان او را با شاه قاپی خان محمد تقی بخششی سرکار خود بدان مهم تعیین نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قاپی خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قاپی خان ( را بحضور خطاب داشته راجه بکراجیت ) که از عمدهای دولت شاهی بود ) با فوج تازه زر رخصت یافت \*

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده بخت

جمعی از بندهای درگاه را بیهانه آنکه مدتها یساق کشیده  
به سامان شده اند رخصت نمود - که بمکال جاگیرهای خود  
شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه  
آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تجاوز  
دواز نمود - و اکثری از برگذات دامن کوه را ( که بجاکیر  
اعتماد الدوله مقرر بود ) تلخته از نقد و جنس هرچه یافت  
متصرف گردید - سید صفی باره با بقیه کمکیان ( که با وصف  
رخصت از هنوز بجاکیر خودها نرفته بودند ) با جمعی از خویشان  
پای همی افشوده شربت شهادت چشید - و برخی زخمی  
گشتند - و بعضی بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند \*

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدرد پیوست  
آن مدبر حیل ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزی چند بسر  
آرد - راجه ( که از حقیقت کار آگاهی داشت ) بسخن از نپرداخته  
قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سررجمل از بخت برگشتگی  
به آنکه بزرگی معامله را رسد از غایت جسارت و دلیری  
بچنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردی مردم بسیار  
بکشتن داده راه آوارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری ( که اعتضاد  
قوی از بود ) به تعب بدست آمده ملک ( که ابا عن جد  
باو رسیده بود ) پی سپر عساکر پادشاهی شد - و او بمکال  
تپاه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواری

بر فرق روزگار خود بیخست - و در همان آوارگی رخت ادبار  
بمقر سقر کشید \*

### \* راجه سرجمنگه راتهور \*

پسر اودیسنگه عرف مویته راجه بن رای والدیو زمیندار  
مازار است - که آنگاه ست از مویته اجمیر - درازا صد کرده  
و پنهان شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سردهی و ناگور  
و بیکانیر داخل آن - ( رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان  
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون  
معزالدین سام از کارزار پتھورا و پرداخت پیکار جیچند راجه<sup>(۲)</sup>  
تنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب<sup>(۳)</sup>  
نیستی رفت - نژاد او بفاکامی افتاد - سپه برادر زاده او  
در شمس آباد می بود - او نیز با بهیازے بعدم سرا رخت  
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتاما و اچه عزم گجرات نمودند  
و در پالی نزدیک سوچیت چنده بر آسودند - دران هنگام قوم میله<sup>(۴)</sup>  
پتاراج سکه آنجا ( که گرو برهن بود ) رسیدند - اینها برآمده  
داد مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بیاباشگری پیش آمدند  
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتھورا (۳) نسخه [ ب ] دوی تھیر ملک  
پیکارجی چند (۴) نسخه [ ب ] برادر او (۵) در [ بعضی نسخه ] پالی  
(۶) یا منیه باشد \*



چابکدستی بکار برده ولایت کهبر از قوم کوهل بر آوردند  
 سوتیک جدا شده ایدر را از میذه بگرفت - و آنچه بیکلانه رفته  
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها  
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما ( که در مازوار ماند ) رفته رفته  
 کار فرزندان او بلذی گرا شد - رای مالدیو شانزدهم پور  
 اوسم - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین  
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی ( که پادشاه باجمیر  
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذای بجانب ناگور نموده  
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت ) ملازمین خسروانی  
 دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید  
 جمعی از امرا به تذبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او ( که  
 در شهر سوخت می بود ) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده  
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسوارا تاخته  
 به حصار قلعه سورتهه پرداخت فوجی دیگر بتادیمپ او نامزد  
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله  
 برادرزاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه ونکور مستحکم  
 ساخت - و شهباز خان کنیز رفته مصغر نمود - و سال بیست  
 و پنجم جلوس ( که چندر سین گرد فتنه برانگیخت ) از دست

( ۲ ) در بعضی نسخه [ ایدر را ( ۳ ) نسخه [ ب ] منه ( ۴ ) نسخه [ ب ]

سوانه ( ۵ ) نسخه [ ب ] جمعی ( ۶ ) در بعضی نسخه [ دیکور \*

پاینده خان مغل ( که باتفاق دیگر جاگیر داران به تذبیه او  
 تعیین شده بود ) شکست یافت - اما اودیسنگه عرف موته راجه  
 بصفای ارادت حلقه بندگی در گوش کرده مان متی نامه  
 مبیعه او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان  
 خرم متولد شده - پستمر موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت  
 پادشاهی گردیده بعطای جوده پور وطن او در جاگیر هریلذی  
 اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تذبیه  
 راجه مدهور بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق  
 میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فر نشانیدن  
 هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم  
 بتادیمپ زمیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم  
 فوت کرد - بمنصب هزارگی رسیده بود - چهار زن با او در آتش  
 وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب  
 درخور سرفراز شد \*

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید  
 مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهارم  
 و دوم از آنجا ( که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده  
 سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر بهر کلان مظفر  
 گجراتی جمعی از ادبای فراهم آورده بتاحص قصبای و قریات  
 پرداخت ) مشارالیه بقصد بیکار او از احمد آباد شتافت - مقرف

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالک دکن نامزد شد مشارالیه همراہ سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چہل و پنجم باتفاق دولت خان لودی بتادیب راجو دکنی از پیش شہزادہ نامزد شد - و سال چہل و ہفتم ہمراہ خانخانان عبدالرحیم بہ تذبذب خداوند خان حبشی ( کہ در سرکار پاتھری و یالم غبار فساد انگیزتہ بود ) دستوری یافت - و چون دران صوبہ مصدر خدمات پسندیدہ گردیدہ بود سال چہل و ہشتم حسب التماس شہزادہ دانیال و خانخانان بعزایت نقارہ کوس ناموری فواخت - و سال سیوم جلوس جہانگیری سعادت ملازمت دریافتہ سال چہارم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری ذات دو ہزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبہ دار دکن تعین شد و سال ہشتم در رکاب سلطان خرم بمہم رانا شتافتہ و پستہ بہمراہی شہزادہ مزبور بیساق دکن تعین یافتہ سال دہم باز بحضور آمدہ بعد حصول ملازمت بمنصب پنجہزاری برانواختہ شد - و پس از واقعہ کشن سنگھ برادرش بتفصیل ( کہ در احوال نامبردہ رقمزدہ کلک اخبار سلک گردیدہ ) بوطن رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگھ پسر خود باستلام عتبہ خلافت چہرہ برافروختہ بدکن دستوری پذیرفت

در سال چہار دہم مطابق سنہ ( ۱۰۲۸ ) ہزار و بیست و ہشت ہجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش راجہ گجسنگھ اسم - احوالش جداگانہ نگارش یافتہ \*

### \* راجہ بکرماجیت رای رایان \*

سندرداس نام برہمنہ بود - در سرکار شہزادہ ولی عہد شاہجہان در زمرہ اہل قلم انتظام گرفتہ برشد و کار طلبی بمیر سامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو ہمت مصدر کارہای شگرف گشتہ از قلم بشمشیر فوار دستہ نمود - و در مہم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداختہ لوازم نہب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلہ او گردن ارادت بربقہ اطاعت گذاشتہ ملازمت شاہی دریافت - ( رای ) سندرداس از پیشگاہ خلافت در پاداش این نیکو خدمتگاری باضافہ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبہ اول شہزادہ بمہم دکن دستوری یافتہ اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیرد و اخلاص گزینی ابراہیم عادل شاہ بہ بیجاپور کسب فرمود - او آن خدمت را بعنوان شایستہ بتقدیم رسانیدہ پانزدہ لک روپیہ از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیہ را ( کہ عادل شاہ بدو تواضع کردہ بود ) بعلی بوزن ہفدہ مثقال و پنج و نیم سرخ ( کہ در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت ) از بدور کوہ

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سرآمد پیشکش خود ساخته بغل پدر والا قدر در آورد - راجه باضافه منصب و خطاب راجه بکرمالچیت ( که در همدوستان عمده ترین خطایها سمت ) فرق عزت در افراخت \*

چون درین سال آخر سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و ششم صوبه گجرات در تیول شاهی مقرر گشت راجه بذاپت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره ( که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند ) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سوراته و دیگر جانب بدریای شرور پیوسته - درمیان ساحل دریای شور سمت مملکت گتیه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بموربانیه آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک سلاطین نیامده بودند - بکار پرداختی راجه ایل گشته در احمدآباد باستان بوس جنت مکانی ( سیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو ( که بتسخیر قلعه کانگره تعیین شده بود ) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از پندهای شاهی و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل مبعیع ( که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده )

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهاره - یا تهاره باشد .

خصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندیک زن و خوردن آردی دهشت فرار ساخته قلعه مؤر مهری ( که مسکن و مقر آن مدبر بود ) برگشوده مکان زمینداری او را بی سپر عساکر فیروزی نمود - و در جلدی آن بمرحمت نقاره کوس ناموری

نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه ( ۱۰۲۹ ) هزار و بیست و نهم هجری بمکامره قلعه کانگره ( که شهر آن بنگرکوت موسوم است ) پرداخته در تضییق محصوران کوشید چون کار بدشواری کشید غره محرم سنه ( ۱۰۳۰ ) یکمهر و سی پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند \*

این قلعه بدشوار کشائی و حکمتی شهر آفاق است - شمالی لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوه بقوم دیگر انتقال ننموده - و بیگانه دست تسلط بر نیافته - از سلاطین اسلام سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد ( که افتتاح آن قلعه از محالات است ) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت \*

گویند راجه سلطان را با جمعی بضایات اندرون قلعه برد

( ۲ ) نسخه [ ب ] یازدهم .

( باب الرابع ) [ ۱۸۹ ] ( مآثر الامراء )

سلطان بر اجه گفت که (۲) اردن من بقلعه بعید از احتیاط است اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف آرند چاره چیست - ( اجه ) بمردم خود اشاره کرد - فرزا جوق در جوق مسلح از کعبین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - ( اجه ) التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سرنیست - اما مراعات هوشیاری لازمه این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین دهلی فرجه بتسخیر کانگره فرستاد کاره از پیش نرفت \*

عرش آشیانی بآن همه عزم ملک گیری و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائی ( با آنکه این الکا پیوسته بحدود ملک پادشاهی ست ) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه ( که اجه ) آنجا بذابر جبهه مورد عتاب شده بود ( آن ولایت را بر اجه بیربر عنایت فرموده لشکره به سرداری حسین قای خان خانجهان صاحب موطن پنجاب تعیین نمود - او چون محاصره را تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر با اجه آشتی نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان اجه جیچند مرزبان آن دژ پیوسته با ارسال پیشکش و آستانبوس صدها خلعت اعراس سعادت می نمود \*

در آغاز سال بیست و ششم سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود هجری ( که بمصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد ) عرش آشیانی از

( ۲ ) نسخه [ ب ] آوردن من بعد از \*

( مآثر الامراء ) [ ۱۸۷ ] ( باب الرابع )

انفای راه بنماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانه نگرکوت ( که باستانی مطاف این دیار است ) متوجه گردید - در نخستین منزل ( اجه ) جیچند بملازمت ( سید - چون شب بقصبة دیسره (۲) ( که در تپول ( اجه ) بیربر بود ) بیتوته شده دران شب آن روحانی پیکر ( که نادره کاری بدر منسوب دارند ) در عالم مثال چهره بر افروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بهیچ باز آرد - عنقوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همکاران را [ که از دشواری راه و سختی گریه لخته پیداشی عزیمت چین زده بودند - و از در پاش شکوه سلطنت ( که زبان بندے عظیم است ) که یاری گفتار نداشت ] نشاط سترگ فرو گرفت \*

چون نوبت سلطنت بجهت مکانی ( سید ) بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را ( که موطنه دار پنجاب بود ) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختمام رسید - ( اجه ) سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امره مرصود زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن تردد ( اجه ) بکرماجیت این عقده دیو کشا میرزت انحلال گرفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دسره \*



سال شانزدهم جنگ مکانی بسیر قلعه تشریف برده شعائر اسلام جاری ساخته اساس مسجد گذاشت \*

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک کوه و پانزده طغاب است - طول ربع کوه و دو طغاب - و عرض از بیست و دو طغاب زیاده و از پانزده کم نیست - و ارتفاع یکصد و چهارده ذراع - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک شهر بتخانه مهمانی است - که بزرگا بهوانی مشهور - و آن را نمودار ایزدی دانند - و از در دست زیارت آیند - و کام دل برگیرند - شگفت آنکه بخوامش زائی زبان ببرند - برخه را در چند ساعت و طایفه را در یک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پیشگان زبان را روینده پذیرند لیکن بدین زودی بس شگرف - و او را در افسانها هم خوابه مهادیو بر گذارند و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام بر خوانند \*

گزارش چنین رود - که او از دیدن ملائم خود را از هم گذرانید - و بیکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در شمالی کوه کشمیر در طرف کامواج - آنرا اساردها نامند - برخه نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه بخارر رفته نزدیک کانو ارلکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین پذیرند

در نزدیک آن عهد جا مشغل آسا شعله برزند - و برخه بسان بیه سوزد - و آنرا بجای مکی نام کنند - و مزدم زیارت زدند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و از آن نجسنگی چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگام شگرف فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پذیرند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخه بتختشا در شوند \*

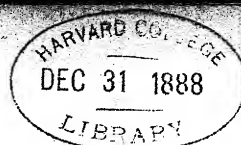
و بعضی چنان بر سر آیند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد از غایت دلچسپی نفس او را مدتی با خود بگیرد آید - چون ترکیب مختصری او متلاشی شد هر عضوی در بجای از هم فرد ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه ( که نصب ب سایر اعضا شریف تر است ) درینجا افتاد آنرا نصب بجای دیگر گرامی تر دارند - و بعضی برانند که سنگی ( که در باستانی ایام معبود کفار بود ) آنرا اهل اسلام برداشته در دنیا انداختند - و بس از آن برهنه مزور بنام آن سنگ سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی یا بطمع زر ( که از نفوذات فراهم آید ) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرنو در کان ضلالت فروچید - و قریب اقصای آنچه در کتب توارخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانشا رسید شاید

که برهمنان آنجا از هنگامی ( که سکندر ذوالقورنین اینجا آمده ) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایوان شود - صاحب فرشته آردد که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طایب نموده لغت را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدهانی ( که از شماری آن عصر بود ) کتابی در حکمت طبیعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی است متضمن اقسام حکمت علمی و عملی \*

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال یازدهم یا فوج شایسته بخدمت شاهی پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الویه پادشاهی بسیر کشمیر ( که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور دست است ) با از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهی ( که در مکر فراهم آمده با غنیم زد و خورده می نمودند ) از کمی آذوقه بدلا پور آمده آنجا نیز یای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانکاهان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهی را تاخته ببرهانپور را گرد گرفت

لهذا بند و بهمت ولایت برقتن دکن منحصر در ترجمه شاهزاده ولی عهد دانسته در همین سال سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سی هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت \*

شاهزاده پس از رسیدن ببرهانپور پنج فوج سی هزار سوار بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابراهیم و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معنی کافرمانی جمیع افواج بر راجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه در عرض هشت روز از ببرهانپور بمهرگی ( که اقامت گاه نظام شاه و ملک عذر بود ) شتافته عمارات آن معموره را از بین و بی برکند - ملک عذر چون چهره ادبار در آئینه حال مشاهده نمود باظهار ندامت و فروتنی بر راجه توسل جست - و قرار یافت که چهارده کرد در دام تنم مخالفت موبد دکن ( که در تصرف دکنیان مانده ) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی را گذاشته پنجاه لک رپیبه از عادلشاهی و قطب شاهی پیشکش سرانجام نموده ( ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر بقصه تمرنی معارفت نموده متوقف شود - راجه صاحب الحکم شاهی متصل قصه مذکور بر کنار رود خانه مشهور بمهرک پورنا سرزمین پسندیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن



(باب الرأ) [ ۱۹۲ ] (مآثر الامرا)

اساس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران  
مکان گذرانید \*

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه  
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نزد جهان  
بیکم توسط تمام یافت و فیض و بسط بهام ملکی و مالی  
باختیار او در آمده جز اسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی  
نماند بیکم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام  
( که بیماری جنت مکانی بامتداد کشیده ) اگر بحسب تقدیر  
ساخته ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولی عهد بر می گردد  
هر چند که شاهزاده باری در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر  
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را ( که  
از شیر افکن خان داشت ) بساطان شهریار ( که کوچک ترین  
اخلاف سلطنت بود ) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید  
و با شاهزاده را بعهده طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز  
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم فدهار  
طلیب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر  
نوشتم - که بغایر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو  
وقفه تربی صلاح گشته - از انجا ( که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد )  
سامان و سر انجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه رنتپور برای  
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و مریه لاهور ( که

سواراه قندهار است ) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي  
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف  
اين يضاقت عزل و نصب و برافراختن و انداختن امراء ( که  
تعين اين يورش باشند ) بمن مفوض باشد - تا از اثر بيم و اميد  
انتظام کارها پديد آيد \*

بيگم ( که مستنيز تايو بود ) اين مديريت را در لباس نا ملائم  
و انموده چنان دلغشين ساخت که غرض شاهزاده آنست  
که سلطنت را بدست خود آورد - و چندان مزاج جنت مکاني را  
بشورش آورد که مهم قندهار بغام شهرتار قرار يافته جاگير  
شاهزاده ولي عهد ( که در هندوستان بود ) تغيير فرموده امرای  
همراهي ايشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني  
بقباحث اين امور را ميرسيد اما غير از استوفای بيگم  
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه  
از طرفين کار بفوج کشي رسيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي  
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور  
پيوسمت - و مسافت ده کوزه پيش نمازد - مقرران شاهي متفق  
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا  
بر نياید - لشکر ما بکميست و کيفيت بر لشکر بان شاهي فزونی  
دارد - عرصه نبود بايد آراسمت - شاهزاده جواب داد که از تکاب  
چنين گستاخي ( که نزد خدا و خلق ناستوده است ) بخورد



قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانند ایشان فتنه ساز مالمه بسزا یابند \*

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله ( که داخل میوات است ) توقف گیرند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرمجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مصدرود نمایند - یحتمل که صورت آشتی رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراریع عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که رقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگری اطلاع نداشت - درین رقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسمپ برانگیخت - راجه آنرا دریافت پیش داراب خان رفت - تا ادوا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتای ( که در هراریع فوج پادشاهی انتظام داشت ) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - از نیز با فوج مقابل خود اسبان برداشته - و بر راجه ( که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته می آمد ) برخورد - غیرت

زنجیر پای عزیمت او گشته بمداغعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد نلگه تیر تفنگ از شصت قضا پیشانی او رسید - و جان بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود برگشتند - راجه بمنصب پنجزاری ذات و سوار رسیده و عمده تر از در سوکار شاهزاده وای عهد کس نبود - برادرش گفت: داس بتیامت راجه در احمد آباد می بود \*

### \* رای گوردن سورج دهیم \*

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میروسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشد پس از چند روز دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن ساکن کنهلا بیتالی باران نوکری حضور خواجه رفت - از نگاه کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم می شود و گوردن بیوقوف - اول را سی رویه در ماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردن را پنجاه رویه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت پس از آن بخطاب رائی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی پادشاهی سر بر افراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

حتا که خانخانان سپه سالار بخانه او رفته ملتجی شد \*  
در سفر گجرات ( که جنت مکانی بسیر دریای شوز متوجه  
شد ) شبی رای گوردهن از دربار بخانه می آمد - باغواي  
شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در  
بازوی او زد - کاری نشست - ازان روز پایت عزتش از نفاع دیگر  
پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحه اعتماد الدوله با او بد بود  
املا در مرتبه او انحطاطی نداد - پس از فوت اعتماد الدوله  
صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش  
مهابت خان ( که دشمن این سلسله بود ) زمانه سازی منظور  
داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزر کل را بدو  
تفویض نمود - گوردهن از بد نژادی و ناحق شناسی در بدخواهی  
و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بافشای خزائن و دفائن  
آنها پرداخت - و خود را (سوامی عالم کرد - پس ازانکه این  
آشوب فرد نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از  
مدتی در گذشت - زنی با او ستی شد - اولاد نداشت - قصیده  
کهاری را که وطنش بود باحاطه پخته و عمارات عالی و راسته  
و بازارهای با فضا شهرت ساخته گوردهن نگر نام گذاشت  
و خانهای سکنه آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده  
حواله نمود - و محصول آن را بر عیای اهل حرفه وقف کرد - هر که  
هرچه بکارن فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

و بز و میش در رنگ ایلیهای ولایت متصل وطن بکنار  
آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد  
و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا  
این (۲) (ری آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بنا کرد - و در ارجین نیز  
تالابی و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته  
تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین  
کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار  
آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید  
و کهاری و طغش بسید شجاعت خان باره کنخواه شد - ازان  
مال و مراشی اثری پدید نیامد \*

\* نه از خم نشان نے زخمخانه \*

### \* راجه برسنگهدیر بندیلہ \*

(۳)  
پسر راجه مدهکر اسمت - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان  
سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن  
شیخ ابوالفضل طریق جرأت بیمنون عرش آشیانی مکرر فوجها برد  
تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله  
مردم سر بصحرای آزارگی نهاده - و اقواج پادشاهی دنبال او  
گرفته اند - چون دینیم سلطنت بجلاوس جنت مکانی زمین  
گرفت برسنگهدیر در سال اول بمنصب سه هزاره سرفروزی

(۲) نسخه [ ب ] آنروی آب (۳) در [ بعضی نسخه ] مدهکر \*

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بهمهم رانا تعیین شده  
بعزایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال  
چهارم همراهِ خانجهان بهمهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار ذات دو هزار و دویمت  
سوار لوای کامرانی برافروخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی  
سلطان خرم ( که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود )  
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم ( که پادشاهزاده مزبور  
بدکن عزیمت نمود ) او در جنگ با دکنیان با در سه هزار سوار  
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی ( که  
قیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوتی برخواست ) نامبرده  
فوج آراسته بظفر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان  
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت \*

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود  
و بازار کارسازی گرمی داشت او بدستاریز رشوت دسمن تطاول  
بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکه وسیع سیر حامل  
بتصرف درآورد - و ثروت و مکنات او بجائی رسید که هیچ  
یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست  
و دوم مطابق سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سی و شش هجری بساط  
زندگی در نورددید - بتخانه واقع متها ( که در عهد عالمگیری  
مسجد ساخته اند ) از مستحدثات برسنگه دیو امنت - چون

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود  
از بی پوزا مزاجیها پاس خاطر شقارت ذخائر او را بر حفظ  
شریعت غرا مقدم داشته باجارت تاسیس این دیوخانه آن  
ضالالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سی و سه لک روپیه  
در کمال صانعت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین  
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچه نیز عمارات عالیه  
( که در فصاحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل  
دیگران دارد ) ساخت - میما بتخانه ایست پهلوی خویلیج  
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر  
( که محیطش پنج و نیم کرهه پادشاهی ست ) و تالاب سمندر ساگر  
( که دروش بیست کرده ) واقع در برگنه متها - و درین محال  
قریب سه صد تالاب پهنار است - پسران بسیار داشته - از انجمله  
ججهار سنگه و پهار سنگه اند - که احوال هر دو جداگانه  
توتیم یافته \*

### \* رستم خان شغالی \*

یوسف بیگ نام - بهیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان  
از پایه قلعهچگری و احدی بولامرتبه امارت برآمده از منصب  
( ۳ )  
سه یستی بمنصب پنجهازای ترقی نموده صاحب علم و تقار

( ۲ ) نسخه [ ب ] پهنار داشت ( ۳ ) در غیث اللغات آورده که دوست  
خاص بمعنی دومد است و برین قیاس جاری نیست \*

گروید - و در ایام شاهزادگی از ارکان دولت ایشان بوده بنیامین  
صوبه دار می گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری  
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکابل چانده ( که داخل  
مالوه اسمت ) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته  
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند  
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی ( که از نوازش شاهي  
خطاب برتنداز خانی یافته ) از راه نمکرامی و حق ناشناسی  
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه  
شوند - که در هنگام تلانی فوج را برهم زده بشما ملحق میگردد  
لهذا بمهابت خان چیره گشته از گریوه چانده عبور نمود - شاهزاده  
شاهجهان ( که در ماندو طرح اقامت انداخته بود ) رستم خان را  
( که پیش آهنگ فدربان درسمت اخلاص و سرآمد برگزیده های  
دولت بود - و مردانگی و کاردانی او دلخشی ) سردار لشکر  
ساخته برسم متقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را  
بعنوان برگری گری بر گماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر  
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیم مقرر بود که شاهزاده  
خود بفوج متقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافزاند - که  
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی یو طاق نسیان  
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخت - و راه  
افر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه  
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود  
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکس نماند  
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نریده  
عبور فرموده چنده در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم  
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت  
چون شبیه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم  
و ماحب آن همه جا مشوم و ملوم اسمت در سرکار پادشاهی  
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار ساقط بود - چون نوبت  
سلطنت باعلی حضرت رسید بیاداش کردار نکوهیده خود  
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس  
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس آشیانی با هیچ  
کس از امرای پادشاهی ( که مصدر گستاخها شده بودند  
و بد اخلاصها از آنها مشاهده نمود ) در پی تلانی نشد  
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائی رسید که اسب سوار  
و خدمتکار نداشت - کچه گردی میکرد - تا در گذشت \*

### \* رانا کون \*

پسر رانا امرا بن رانا پرتاب عرف کینا بن رانا اردیسنکه  
بن رانا سانکا زمیندار میوار اسمت - که الکائی سم از صوبه اجمیر  
سرکار چیتور از - ده هزار ده پدر گرایند - درازا چهل کرده



بهذا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاكم نشين  
كوبنلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از ديوباز  
رانا - از قوم كهلوت - چون بموضع سيسون نگاه ساختند پس  
بهيمبوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند  
بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمرزبافي  
نرناله<sup>(۲)</sup> معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد بانا نام<sup>(۳)</sup>  
خود ساله را مادرش ازان مقصد گه برآورده بميوار رسيد - و براج  
مندانك بهيل پناه بود - چون جوان شد بدخچير افكني  
نام بر آرد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او  
بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوست - كه  
در سنه ( ۹۳۳ ) بهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای ديگر  
يك لک سوار فراهم آورده با فرودس مكاني جنگ نموده شكست  
يافت - در سنه ( ۹۳۴ ) بهصد و سي و چهار<sup>(۴)</sup> باجل طبعي  
در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد \*

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه  
يسران سلطان محمد ميوزا ( كه در صوبه مالوه غبار انگيز  
فساد بودند ) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينكه  
شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

( ۲ ) در [ بعضی جا ] نرناله آمده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بانا نام ( ۴ )  
نسخه [ ب ] چهل و چهار .

اکثر راجهای هندوستان فيضياب ملازمت گرديد - مگر رانا  
قا حال در خواب غفلت است - الحال ايلغار نموده سرزنش  
در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگه پسر  
رانا اوديسنگه ( كه در ساك بذههای دولت انتظام داشت )  
نموده فرمود - كه مي بايد از تو درين يهاق خدمت شايسته  
بظهور آيد - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مخد گشته  
راه فرار گزيد - از سانكه گريختن او تنبيه رانا مصمم گرديد  
اول قلعه سيوي سوير و قصبه كوته تھانه نشين شده قلعه<sup>(۲)</sup>  
ماندل و رامپور نيز مفتوح گرديد - و نواح اودپور پي سپر  
عساكر پادشاهي گشت - قلعه چيتور پس از امتداد محاصره  
بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفي گرديد - ظاهرا  
بعد چنده رانا اوديسنگه بديار عدم شتافت - و رانا پرتاپ  
بجای او نشست - چنانچه شيخ ابوالفضل در اكبرنامه مي نويسد  
كه سال هيژدهم چون كنور مانسنگه تنبيه زميندار دونگر پور  
نموده در نواحی اودپور رسيد رانا لوازم استقبال بجا آورده  
خلعت پادشاهي را بادب در پير كرد - و با كنور مراسم گرمجوشي  
مرعي داشته عذر تقاعد از آستانوسي پيش آورد - در همين  
سال رانا پسر كلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس<sup>(۳)</sup>  
( كه از ايدر بر آمده بان نواح پيوسك ) همراه ساخت  
( ۴ ) در [ اكثر نسخه ] سوي سوير ( ۳ ) نسخه [ ب ] كه از ابتدا برآمده \*

و انواع چاپلوسي بكار برده قرار داد - كه بعد مقيم زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل ( كه از گجرات مي آمد ) نيز برخورداده اقسام فررتني ظاهر نمود - امراء بعد ( سيدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال بيستم و يكم كنوز مافسنگه بتاديب رانا پرتاپ مامور گردیده بماندگري رسيد - بعد فراهم آمدن افواج روانه كوكنده شد - پس از تلاقى فریقین جنگ عظيم در پيوسمت و شكست برفوج رانا افتاده رادى قرار پيمود - و در همین سال خود پادشاه نيز دران نواحي رفته چون رانا بشعباب جبال پناه جست فوج بتعاقب او تعيين نمود - سال چهل و يكم جاوس اكبري رانا پرتاپ فوت كرد - امراء بجای او نشست بعد جاوس جنت مكاني سلطان پرويز با جمعی از امراء بهم او تعيين شد - كه او خود با كرن پسر كلان او بملازمت برسد - درین ضمن ( كه بغي سلطان خسرو ( داد ) باگه پسر خود خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فيروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتاديب او دستوري يافتند - اما هيچ صورت نگرفت - تا آنكه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعی برين كار رخصت يافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقه او را تهايه نشين پادشاهي ساخته كار بر تذك گرفت ناچار بجز گرايیده شاهزاده را دريافت - و كنوز كرن پسر كلان

خود را همراه ساخت - كنوز كرن ملازمت خسرواني دريافته بعتای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع وحشت او هر روز بگونگون عنایات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعتای منصب پنجبازاري پنجبازار سوار چهارم اعتبار برافروخت - و رخصت وطن يافت پسر جنت سنگه ولد كنوز كرن باستانبوسي مشرف گشته خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گردید - سال يازدهم كنوز كرن بحضور رسیده سرمایه شادكامي اندوخت - و باز دستوري تعلقه يافت \*

و چون سلطان خرم بهم دكن نامزد گردید رانا امر سنگه و كنوز كرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نيز خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سيزدهم چون جنت مكاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اكبرآباد ارزاني داشت پس از ورود موكب در حوالی تعلقه رانا كنوز كرن بدولت زمين بوس فايز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه وديعت حيات سپرد - جنت مكاني كنوز كرن را بخطاب رانا ئي و ارسال خلعت و اسب و فيل سرفراز نمود - در سال هيژدهم جنت سنگه پسر رانا كرن بحضور آمده جبين نياز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و بستر رخصت تعلقه يافت و در ايام ( كه فردوس آشياني بعد فوت پدر از جليل عازم

اکبر آباد گشته بزدیک تعلقه او ( رسید ) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده ببعالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس نردوس آشیانی مطابق سنه ( ۱۰۳۸ ) هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست بجگت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار و در جاگیر وطن متوفی قسمه ( که سابق بجزرگانش بود ) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی ( که پادشاه عزیمت دکن فرمود ) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسب دار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنج هزار سوار و وطن در جاگیر مرحمت گردید \*

چون در حیات رانا جگت سنگه بعرض پادشاه ( رسید ) که او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد ) پادشاه کسی را بختبرگیوی این معنی تعیین فرمود - پس ازان که زبانی او دریافت شد ( که یک در دروازه را از هفت دروازه او

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود ) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذار - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و بر انداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت ( که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود ) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعیت و جواهر و فیل و اسب بر نواخته چون ظاهر شد ( که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده ) بخطاب سپهک سنگه<sup>(۲)</sup> موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید مدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید \*

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلذ گردید و سال بیست و دوم ( که اجمیر مهبط ریاست پادشاهی بود ) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خون را بعد استمراج بملازمت

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سر پیچ مرصع و اسب و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوه توحش فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار بپیمود فوجی بسر گردگی حسین علی خان (۲) بتعاقب او تعیین شد - و پستو محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان ( که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزی گردید ) از از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاقت شاهزاده زده برگشته ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتسمات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بدکالی خطاب رانا و مذهب پنجهزاری پنجهزار سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستی بریخت - خلعت تعزیمت (۳) از پیشگاه خسروانی برانا جیسنکه پسرش مرحمت گردید \*

## \* راورتن هادا \*

پسر راور هوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل آمد )

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حسن علی خان ( ۳ ) نسخه [ ب ] خسرویی \*

چندے مورد عتاب جنت مکانی بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامزد گردید - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین یافت و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پستو باضافه در خور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان ( که مزاج جنت مکانی نسبت بهسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جارفت و کار بمقابلہ انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نموده نمود - و سلطان پوزیز بتالیقی صہابت خان بتعاقب مامور شد ) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نریده چون شاهجهان از حدود قانگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پوزیز بموجب حکم پدر عازم صوبه بهار شد صہابت خان او را سال نوزدهم بکراسه برهانپور گذاشت چون معارفت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد صومی الیه عزیمت نمود که از شهر برآمده بمقابلہ پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکانی فرمان صدور یافت - که قار رسیدن کمک بنگهباتی شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ پیروز بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیولگانوں مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشی را با فوج عتبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از



جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی نشسته منادی گردانید - که دور در در شاهجهان است - سر بلند رای در مورچه‌های طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جاکجوت پیش کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد تقی ( که از امداد مایوس بود ) بقلعه در آمد - و عهد گرفته او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان داشت - مرشان یعنی من می میرم \*

بالجمعه چون بنابر قرب وصول سلطان پوریز با فوج گران ( که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود و بیماری معیب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد ) کوچ کرده بدلاگاهات روهنگیره رفت سر باند رای بمنصب پنجزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج ( که در دکن خطای بالاتر ازین نمی باشد ) مورد مراحم گردید - پس از جلوس فردرس آشیانی سال اول از بوندی وطن خود آمده بتقبیل سده سنیة سلطنت پرداخت - و بعد از خلعیت و جمدهر مرمع و منصب پنجزاری ذات و سوار سابق و علم و تقاضا و اسب با زین محلا و فیل لوای عزت برافراشت

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانا بنابر گوشمال اوزبکیه ( که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند ) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او توار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پیوست که در پرگنه باسم قوابع برار توقف نموده بقادو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان مزبور توار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان ( که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد ) راو مذکور بتعیذاتی خان مزبور چهار اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در لشکر بالاگاهات پیمانۀ زندگی او لبریز گشت ستر سال ( که نبیره و جانشین او بود ) و ماهو سنگه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته \*

#### \* راو سور بهورقیه \*

پسر رای رایسنگه رانهور زمیذار بیکانیر است - تا آخر عهد خدمت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازم پادشاهی کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خاننادر بدفعیه نذر محمد خان ( که بر کابل فوج کشیده بود ) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش چهار سنگه ( که بدوهم باطل از حضور فرار نموده بود ) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودی ( که بوسواس بیجا از اکبر آباد راه گریز سپرده بود ) دستوری یافت - و سال سیوم در سه فوج ( که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده ) او بهمراهی شایسته خان نابزن گردیده باضافه پانصد سوار ناموری اندوخت - در جنگ متصل بیر ( که اعظم خان بر خانجهان لودی تاخته بود ) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید پادشاه کون پسرش را بمنصب در هزار سوار و خطاب داری بر نواخته بیکانیر و طغش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نهمی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دویمت سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال راو کون جداگانه سمت ترقیم یافته \*

\* راجه بهارتهه بندیلہ \*

نیزه رام چند پسر راجه مدهکر است - جنم مکانی را

چون پاس مرعات بر سنگه دیو بیش از بیش بود اواخر سال جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی ( که در جاگیر داشت ) روز دسرهه بتیزگامی بر اوندچیه دوید - و رام چند را ( که دران زمین قلمب شیوه فتنه انگیزی داشت ) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بدد از پای او برداشته و بعنایت خلعت بر نواخته راجه پاسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچیه راجه بر سنگه دیو قرار گرفت - سال چهارم (۲) دخترش خنسب عرض او داخل محل خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نیزه او بمنصب در خور و خطاب راجگی چهره عزت برافروخت پس از گستاخی ( که در کنار آب بهمت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا پیش گرفت ) امرا ( که در تعاقب او از حضور جنم مکانی تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند ) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی رونق افزای ساحات اجمیر شد - او بملازمین شتافته باضافه پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

( ۲ ) نسخه [ ب ] سال اول جلوس ( ۳ ) نسخه [ ب ] سال سیوم \*

سال اول بموجوداری اقامه و مضامین آن ( که در خالصه شریفه بود ) و بعد چندی بعطای نقاره سر بلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بنعاقب خانجهان لودی و سال سیوم باتفاق راورتن هادا بدستخیر تلنگانه مامور شد - پستور باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن کردن شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمین حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستور بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عیال بولا ( که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بغامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود ) بدست آورد - چون این معنی بهمع اعلیٰ حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار بر نواخت - و سال هفتم ( که بلده لاهور معسکر فیروزی بود ) بعرض رسید - که مطابق سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپری شد - پسرش راجه دیبی سنگه است که احوال او در اسه قلمی شده \*

### \* راجه چهار سنگه بندیله \*

پسر راجه بر سنگه دیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگی

و منصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جدت مکانی بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار مرتقی شده سال اول جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت اندرخته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با بهول کتاره و علم و نقاره بلند آوازه گردید چون در عهد اعلیٰ حضرت سر رشته تفتیم مهادت و تشخیص معاملات ردنی گرفت او ( که مال بسیار فراهم کرد ) پدر خود بیکبار بے محنت بدست آورد بود ( بمقتضای الخائن خائف واهمه بخاطر راه داده باعتماد قلاع خصنه و اشجار متراکمه ) که در تعلقه داشت ) پس از چند روز نیم شبی از اکبر آباد فرار نموده باوندچه پیوسته در تهیه استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض پادشاه رسید مهابت خان خانانان با اکثری از امرای حضور بر سر او تعیین یافت - و بخانجهان لودی حاکم مالوه فرمان شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیری ( که جذوب رویه اوندچه است ) ببالک از در آمد - و بعد الله خان بهادر حکم رفت - که از قنوج محال جایگزین خود باتفاق بهادر خان روهله و جمعی دیگر رفته از جانب شرقی اوندچه در آمد کند چون هر سه فوج قریب قلعه مسطور رسیدند هنگامی نبرد گرم ساختند و قلعه ایرج بسجی عبدالله خان و بهادر خان و بهار سنگه بندیله مفتوح شد چهار سنگه ناچار توسل بمهابت

خان جستته در خواست صفح جرائم نمود - پادشاه قبول این معذرت فرمود - در سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک رپیّه و چهل فیل ( که بطریق جریمه قرار یافته )

از نظر گذشته پذیرا شد \*

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و پامال ساختن تعلقه نظام الملک ( که خانجهان را پناه داده بود ) عزمیت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان ( که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد ) او با جمعی از منصبداران بچندارلی مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندی همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نرائین زمیندار چوراگده ( که حاکم نشین ملک گدهه کنگه است ) لشکر بده و پیمان ادرا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بهیم نرائین \*

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بجمع خسروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دشت بر دارد - و از نقود بهیم نرائین ده لک رپیّه بحضور ارسال نماید - و بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود ( که در دکن بود ) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان باره و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان اوزنگ زبب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچه بدهامونی ( که ساخته پدر او بود ) بستر ازانجا بچوراگده شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و انتقال بملک راجه دیوگده درآمد - افواج پادشاهی تعاتب کذا میرفت - و مکرر زن و خوردن و نقد و مرصع آلات از همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند ( که دران ملک آبادند ) آن هر دو را مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرد رپیّه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل



سرکار پادشاهی شد \*

## \* راجه روز افزون (۲) \*

پسر راجه سنگرام زمیندار برگزانت مضاف صوبه بهار است در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنبو بشرتی دیار تعیین شد و عبور فوج پادشاهی بخزدیکی قلعه مهدا ( که متعلق بار بود ) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نمود (۳) سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ ناظم صوبه مذکور فوج بر سر او کشید - او در جنگ بزخم تنگ در گذشت - راجه روز افزون از خودی در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عذایمت فیل سربلندی اندرخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخاان بصوب کابل جهت مدافعه نذر محمد خان والی باخ ( که غبار فتنه بلند ساخته بود ) و بستر بمالش جبهه سنگه بندیله تعیین یافت و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوج ( که سرکردگی آن بنام شایسته خان بود ) شتافته باضافه یکصد سوار (۲) در [ بعضی نسخه ] زور افزون (۳) نسخه [ ب ] خدمتگاری \*

نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده چنده از تاینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار لوی ترقی افراشت - و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بساط هستی در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید - و در بساق قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج بهمراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف بنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع ( که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله روانه ) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت - سال چهارم در کشایش بلاون مضاف صوبه بهار ترون نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیانش شهری گشت \*

## \* رحمت خان میر فیض الله \*

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سم - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تلبه خانجهان لودی و تحریب تعلقه نظام الملک دکانی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد - و بستر تعینات دکن گردیده

پس از فوت مه‌بخت خان ( که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامه تالان برتصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادگه تذبیه او کمر عزیمت بست ) اورا باتفاق مادهو سنگه در بلده مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و پستتر در تعاقب چهار سنگه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافه پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایه ناموری اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بشکار بیجاگده ( که در تیول او بود ) لوی شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار درجه اعلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری رخت زندگانی بریخت - اسد الله پور او بمنصب شش صدی شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بداد بقا خرامید \*

#### \* راجه انوپ سنگه بدکوجر \*

مشهور بانبرای سنگه‌دان - بدکوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش برورش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشتم آن می نمود - اتفاقا روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

( ۲ ) نسخه [ ب ] تاراج ( ۳ ) در [ اکبر نامه ] بدکوجر آمده \*

بیوز پادشاهی ( که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته ) رسید - از زنگواه و قلادگه طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردند - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقی ( که بفرقندازی بود ) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بشرنواین نیز منصوب یافته در رتبه از پدر گذرانید - و کدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروایی عرش آشیانی پیایه سرداری خدمتگاران ( که بخواص معبر اند ) ارتقا یافت - و در زمان جنم مکانی نیز چنده بهمان خدمت می پرداخت \*

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزی بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی ( که در سوارش شکار شرف اندوز حضور می یافتند ) بفاصله از عقب می آردن خبر شیریه قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قیل نموده کس بخدمت جنم مکانی فرستاد - پادشاه از فرزندی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فيلان ( که از لوازم نخچير اين جاندار جان شکر  
اند ) همراه نبودند اسب سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد  
ديدن شير از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون  
زخم مکرر نبود رفته بنشيب زمينه نشست - از انجا ( که آفتاب  
فرو شد - و همت مصروف بران که شير شکار شود - و جز  
شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهوايه و انوپ سنگه  
و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال قراول  
و سه چهار خواص ديگر حاضر نبود ) گامه چند پيش  
رفته تفنگ کشاد داد - اتفاقا درين مرتبه نیز زخمی ( که از حمله  
باز دارن ) نرسید - از شدت غضب و حدت غيرت غران و خروشان  
بجانب پادشاه درين - مردم حوالي چنان برهم خوردند که  
از صدمه پشمت و پهلوی آنها جنت مکانی یک دو قدم پس  
رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس  
بوسینه من پانهاه گذشتند - دران میان شاهزاده تير انداخت  
کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ ( که پایه تفنگ  
خاصه بدست گرفته نشسته بود ) رسید - او چوپه که در دست  
داشت بر سرش فرو کوفت - شير او را بر زمين انداخت  
درين وقت ( که سر شير بجانب پادشاه بود ) انوپ سنگه  
یک دست خود را بدهنش داده دست ديگر نزدیک شانه اش  
حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشير از نیام آخته

خواست بر شانه شير حواله نماید - دست او حمایل دیده برکمر  
زد - رامداس نیز شمشير رسانید - حیات خان چوپه چند  
زد - شير انوپ را گذاشته راهی شد - او ( که دستش بسبب  
انگشتريها از کار نرفته بود ) از عقب شير در آمده شمشير  
انداخت - چون شير رو برگردانید تيغی ديگر بر چهره رسانید  
که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال اين حال  
مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شير را بپايان  
رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگه دلن يعني مالنده شير  
و اضافه منصب مباحات انداخت - چون روزی جنت مکانی  
بذابر تقریبی بر اعتراض فرمود او فوراً جمدهر بشکم خود زد  
ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گامه بسرلشکری  
و صاحب فوجي مامور میگردد - در سال سيوم شاهجهانی چون  
پدرش بزر ترين ( که هزاری ششصد سوار منصب داشت )  
بساط زندگی در پیچید انوپ سنگه بخطاب راجگی بلند نامی  
یافت - سال دهم پیمانته زندگی او هم مالا مال گشت - بمنصب  
سه هزاری هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره  
داشت - جبرام ولد اوسم - که علیحدّه مذکور گردیده \*

### \* راجه گجسنگه \*

پسر راجه سور جسنگه رانهور اسم - سال دهم جنت مکانی

( ۲ ) نسخه [ ب ] راجه بدر ترين \*

همراه پدر خود سعادت ملازمت در یافته پس از فوت او سال چهاردهم بمذنب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب راجگی چهارم امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره موقوفی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم ( که فیما بین جنّت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفوج کشی انجامید - و سلطان پریز با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد ) مشارالیه نیز بهرامی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنّت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی ( که عبور نبرده کرده بعضی مکالات صوبه مالوه را بتصرف در آورد ) بصوبه مذکور رسید - چون میت اتبال شاهجهانی عالم را فرد گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهی بدار الخلافه اگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بکالی منصب پنجزاری ذات و سوار ( که در عهد جنّت مکانی داشت ) و عطای علم و نقاره و اسب از طوبله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه نوازش امون گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی ( که راجت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود ) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقه او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بغام راجه مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقه نظام الملک را بی سپر اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقه فرو نگذارد - پس ازان ( که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت ) او بهر ادلی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعقبه خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسب با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونمت سنگه از وطن خود بخضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی بر بخت - بدولت قراوت و ترب رتبت و فرادانی سپاه و فوزنی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون ( سم فویق ) اتهور خلاف دیگر راجه پویه است [ چه یا مادر هر فرزند ( که محبت شوهر بیشتر باشد ) او بجای پدر می نشیند ] اگرچه خرد سال باشد از دیگران [ و ابتدا بزرگ خانواده اتهور برادی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بی شهر سم اسپان .



امتیاز داشت و پس ازان ( که اودیسنگه در ملازمت عرش آشیانی  
براجگی مخاطب شد ) قرار یافت که دیگران ازین قبیله بر او  
موسوم شوند و ازینجا سمت که بعد فوت اودیسنگه سورجسنگه  
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز  
گردید لهذا پادشاه جمونیت سنگه را بعنایت خلعت و جمدهر  
مرمع و منصب چهار هزاره سوار و خطاب راجگی  
حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسب با زمین  
مظلا و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنگه برادر کلان  
جمونیت سنگه را ( که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع  
بکابل رفته بود ) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره  
سوار و خطاب راوی سر فراز گودانید - احوال هر دو جداگانه  
نکته ریز خامه اخبار طراز گردیده \*

### \* راجه رام داس نروری \*

از منصبداران عهد جنت مکانی سمت - سال اول جلوس  
فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار  
سنگه پندیده ( که از اکبر آباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود )  
تعیین گردید - سال سوم همراه راز رتن هادا بجهت توقف در باسم  
مضاف برابر و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت  
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده  
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

در هزاره سوار تارک مهابت برافراخته همراه سید خانجهان  
باره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری بغیستی سرا  
در شد - پادشاه امر سنگه نبیره او را از اصل و اضافه بمنصب  
هزاره ششصد سوار و خطاب راجگی بر نواخته و میانیت  
حصن نور بدستور جدش باو مفروض ساخته آن نواحی را  
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال  
بیست و پنجم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر ( که نوبت  
دوم بیساق تذهار نامزد شده ) بدان صوب شتافت - و سال  
بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت  
و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بسمت شناوید - سال سییم  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهره  
عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان  
محمد اردنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول  
جلوس عالمگیری دولت ملازمت دریافتی پستر همراه پادشاهزاده  
محمد سلطان بتعانت سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای  
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر نژدند شد - پستر همراه شمشیر  
خان تودن در یساق افغانه دره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتی  
از اصل و اضافه بمنصب هزاره سه صد و پنجاه سوار ترقی

نمون - اختلاف در سر رشته منصب مومی الیه (که از عالمگیر نامه ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی رو دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم \*

## \* راجه کشتن سنگه به دوریه \*

(۲) بهدادر سرزمین ست سکردهی اکبر آباد - سنه آنجا بدین لقب معروف اند - تو به ست مردانه و جگر دار - سابق خود سزی داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت ازان بعد بوقه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن به دوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنف مکانی براج به کامجیت (که همراه عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستر در متعینه دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احرار ملازمست نمود) و در وقت فردوس آشیانی براج کشتن سنگه مذکور تعاقب گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته خان بتختروپ ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تود شایسته شد - سال

(۴) نسخه [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکرده (۴) نسخه [ب] به پای فیل انداخت \*

نهم همراه خانزمان بمالشن شاهو بهونه کمز همت بر بیست و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجری بنیستی سرا در شد - چون فرزندی به جز پسر کنیز نداشت بدنسنگه نبیره عم او بعفایت خلعت و از امل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی سر بلندی اندوخت سال بیست و یکم (روزه بکورش درشن رفته بود - ناگاه فیل مسمت طرف او دوید - و یکی از تابینانش را بزیر دو دندان گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود و بسبب سردادن چرخ آسین براج نرسید - و آن شخص نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه بعطای خلعت عفایت و معافی پنجاه هزار روپیه منجمله پیشکش در لک روپیه (که هنگام تقرر رطن قبول کرده بود) چهار عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافه پانصدی سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بهم فندهار شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم با محمد دارا شکوه بخش عزیمت بیساق مذکور جهانند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم خانه پیش گرفت مهاسنگه پسرش بمنصب هزاری هشتصد سوار و خطاب راجگی و عطای اسب سر عزت برافروخت - سال بیست

(۲) نسخه [ب] بدنسنگه \*

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
بمنصب هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس ازان  
( که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه منور  
گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه  
سبکون بنذیله بر سر جنیت بنذیله رفت - و سال دهم همراه  
کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان  
گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسبه  
سه اسبه قرار یافت - سال بیست و ششم بشکوه فنا رو کرد  
(۲) اردیسنکه پسرش ( که از سابق بنوکر پیادشاهی ممتاز  
و همراه میرزا راجه جیسنکه در مهم دکن تعیین بود ) سال  
بیست و چهارم بقلعه دارمی چیتور فایز گشته از انتقال پدر  
بخطاب راجگی آنینه بخت را جلا داد \*

## \* راول امر سنگه \*

پسر کلان راجه گجسنکه راتهور است - ابتدا منصب درخور  
یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزار  
و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصد سوار و پانصد سوار و عنایت علم  
و فیل چهاره عزت بوافروخت - و در همان سال باتفاق سید  
خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بنذیله تعیین گردید

(۲) در اکثر نسخه [ اردیسنکه ]

چون قلعه دهامونی بتسخیر درآمد و خاندوران درون آن رفت  
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند  
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن  
گل مشعل در انبار خانه باروت ( که ده برج بود ) افتاد  
و برج پرید - و از ریزهای سنگ ( که بیشتر جانب بیرون قلعه  
افتاد ) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت  
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
دو هزار و پانصد سوار لوی کامرانی افراشت \*

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهر سله  
( که با وجود عقید بودن نظام الملک در گوالیار طفله را  
از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود ) متوجه  
دکن گردید و بعد عبور دریای نوبده نواحی قلعه دولت آباد  
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه  
نمود او را باتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال دهم  
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت  
روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعه قندهار را عی مردان  
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفی  
خود عازم آنحدود شود بنابراین شاهزاده سلطان شجاع با فرجه  
گران بدان سمت رخصت یافت او را بعنایت خلعت و اسب  
با این نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

بر نوشتند - و پس از آن [ که سال مزبور پدرش فوت نمود و راجگی و جانشینی بجهت سکنه برادر کوچکش بوجهی ( که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشح گشته ) تعلق گرفت ] او غایبانه باضافه پانصد سوار از اصل و اضافه بمذنب سه هزار و سه سوار و خطاب راجی امتیاز اندر خدمت چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص گردید او نیز به همراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود حکم تنبیه راجه گجسنگه ولد راجه باسو ( که مصدر بغی شده بود ) با شاهزاده او همراهی گردیده سال پانزدهم پس از زنده باری شدن راجه مزبور ( که شاهزاده ملازمیت پدر عالیقدر در یافت ) او نیز بدین متنا فایز شد - و در همین سال چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزار و نه سوار از اصل و اضافه بمذنب چهار هزار و سه سوار قامت لیانت آراسته به همراهی شاهزاده تعیین گردید - از آنجا ( که از مقدرات دارای ایران ایام ازین سهنجی سرا در گذشت و شاهزاده بدرجهب حکم معاودت نمود ) او سال شانزدهم بحضور آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم سال جمادی الاولی مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار محرمی از آنجا ( که چند سبب بنابر بیماری به سعادت مجرا

فرسیده بود ) پس از صحت بدو باز حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده ملایت خان بخشی را بتفصیل ( که در احوالش سمع ارتسام پذیرفته ) گشت - از سنج این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برز حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین اثنا خلیل الله خان بر امر سکنه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برز زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش با تمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات ( که بیماری چند روزه علاوه آن شده ) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل از آن میان مردم او ( که در ناگور قبولش بودند ) و مردم راجه کور پسر راجه سور بهورتیه جاگیر دار بیکانیر ( که تعینات یساق دکن بود ) بر سر حدود مذاش به میان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کور بردند - کور این معنی بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا ملایت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفدار پی نموده جرأت کرده باشد \*

پس از وقوع این معنی جمدهر امر سکنه میروخان میر ترک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بودند .



و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون  
دهلیز خلعت خانه آورده مردم را طلبیدند - که بخانه او  
برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او  
بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند  
کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت  
درین اثنا امدیان و غبیره رسیده آن مختاذیل را واصل جهنم  
گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی  
شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که  
بر خانه ارجن رفته ادرا بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگه  
راتهور ( که ابتدا نوکر امور سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکرج  
(۳) پادشاهی مباحثات پذیرفته ) درین اندیشه انباز آنها شدند \*

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده  
بکس حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند  
با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا بامت خرابی خان دمان  
خود میشوند - پس ازان ( که استبداد آنها دریافت شد ) بسید  
خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری ( که نویت  
کشک اینها بود ) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها  
بمقابله پیش آمده تا رمقه در تن بود برخاش نمودند - و بقتل  
رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره ( که جوان

( ۲ ) نسخه [ ب ] مردمش را ( ۳ ) نسخه [ ب ] درین اندیشه فاسد \*

مردانه بود ) با سید غلام محمد ولد سید محی الدین برادر خود  
و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگه سال هیزدهم  
آمده شرف آستانبوس حامل نمود - بمنصب هزاره هفتصد  
سوار سربلندی اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش  
بهم بلغ و بدخشان تعیین شده سال بیست و پنجم از امل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار کامیاب گشته  
با سلطان اردنگ زیب بهادر در کره ثانیه بهم قندهار شتافته  
و سال بیست و ششم دو رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت  
بر بسته و سال بیست و هشتم باثفاق سعدالله خان جهمت انهدام  
چیتور مامور گردیده سال سیم باضافه دو صد سوار جبین طالع را  
روشن ساخت \*

چون وساده سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او  
بعد و مول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت  
و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در  
جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهی بود - پس از آنکه  
معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنگه  
بخطاب راجگی و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر  
مرومخ و نقاره و انعام یک لک روپیه و از امل و اضافه بمنصب  
چهار هزاره چهار هزار سوار بر نواخته سرداری قبیله راتهور  
و مرزبانیت ولایت جودهپور بذاام او قرار یافت - و او در جنگ

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهوسله و تخریب ملک عادلخانیه بانفاق میوزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خاص مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذایر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راز راساپوره بیرون بلده از رنگ آباد بنام او آباد است - پس از پسرش اندر سنگه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال بهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرع و اسب با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره امتیاز برگرفت (۲) و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گردید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزار دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خداد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنج هزار فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر یارچین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نباشش هر ناته سنگه است

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبه برار در تیول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاد او مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید \*

## \* رای مکند نارنرلی \*

کایت مانهر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دریستی پنج سوار بود) نوکر دو سه رویه در ماه گردید بترقی خدارند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبون بهرور ایام بهایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسائی جدی قام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او پرورگار نشیند - و صاحب نام نگشت - و مبلغی خطیر بفارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارت عالییه ساخت - و پیوسته در حضرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عذایم فردوس آشیانی گردیده بدیوانی دیوتات حضور سر فزاری یافت - چون کوکب طالعش فرزغ داشت بخدومت دیوانی تن سر افتخار بر فراخت \*

برخی معاندان هموطن او بواسطت باز یابان حضور بعض

وسانیدند - که رای مکند چهل لک درپیه در بنیاد خانهای نارنول دفرینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعیین شدند پس ازان ( که عالیها سافها گشت ) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدی و اشتلم جاها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزوار باشیم حکم شود - اعلیٰ حضرت از سر تقصیر آنها در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگی بسر برد \*

### \* راجه جگت سنگه \*

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انتظار عاطفت جنت مکانی گردیده بملک مرورثی بر نواخته شد نامبرده ( که با برادر سر سازگاری نداشت ) منصب قلیله یافته بتعییناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سربعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاری ذات پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار درپیه نقد و خنجر مرصع و اسب و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکر حاجیت سندر داس ( که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود ) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزار سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی ببحالیٰ منصب مذکور سرعزت برافراخته سال هفتم ( که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود ) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت مرکب پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تلبیه مفسدان الوس خنگ ( که دران سر زمین سکونت دارند ) نوازش یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالت تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد - سال یازدهم [ که علی مردان خان قاعه قندهار را ببزدهای پادشاهی سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج قزلباش ( که دران نواح رسیده بودند ) روانه شد ] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقاعه قندهار او را بتسخیر قاعه زمین داور فرستاد - او قلعه ساربان را بحسن تردد و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت - و پس از محاصر گردیدن آن در محاصره قلعه بهمت نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامی ( که لاهور بمحاصر فیروزی بود ) نامبرده آمده دولت بپایانست - و بعطای خلعت و مالای مردارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت برافراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دادن کوه کانگه از تغییر

راجر و پ پسر خود و تحصیلدار بی بیشکشات راجهای کوه مزبور  
بتعهد چهار لک رپییه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسب  
با زین نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصیان  
ازو بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طالب حضور  
گردید - از انجا ( که در آمدن هم تعلل ورزید ) پادشاه سه فوج  
بسرور بی خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و امالت خان  
و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده پیشتر می افواج مذکور  
جهت تسخیر تعلقه مؤ و نورگده و تاراگده ( که قلاع متین  
تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش  
کوشیده ) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زن  
و خوردن با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکار برد \*

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و تعلقه  
تاراگده هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار  
بستصواب سید خانجهان بشاهزاده ( جوع نموده بعد عفو زلات او  
( ۲ )  
از حضور و قبول انهدام قلع تاراگده و مؤ سال پانزدهم با پسران  
بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت  
پادشاه از سر جرائم او در گذشته بکالی منصب سابق آبرو  
بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب  
تندهار دستوری یافت - و بقلعه دار بی قاعه قلات مضاف موبه

( ۴۰ ) در [ بعضی نسخه ] سید خانجهان بارهه •

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم ( که سعید خان  
ظفر جنگ بایالت موبه مذکور جبیه عزت برافروخت ) چون  
میان او و راجه سازگاری نبود از تعلقه قلات تغیر شده سال هیزدهم  
بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسب با زین  
نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامراء جهت تسخیر  
بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه  
منصب نگاهداشته و بتقرر موجب آنها نقد از سرکار خوش دل  
گرفته از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست  
پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلع محکم  
از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان  
و المانان ( که نذر محمد خان والی بلغ آنها را فرستاده بود )  
جنگ کرده عرصه پیمای دانی فرار ساخت - و در قلع مذکور  
تهانه مستحکم نگاهداشته پیشادر مراجعت نمود - سال نوزدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط  
هستی در نوردید - اعلی حضرت راجر و پ پسر ادرا ( که احوالش  
جداگانه بتحریر در آمده ) بمراسم تسلی بر نواخت \*

### \* راجه چیرام بدکرج \*

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگه دل است - در  
هین حیات پدر بمنصب در خور سرنواری یافته بکارها تعیین  
میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنایت



خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش ( که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید ) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافه ای متواتره بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهاره امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیه اوزبکان و زن و خوردن المانان لازمه کار بزرگی بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امر سخکله پسر او را بخطاب راجگی و اضافه منصب در فواخته بین الاقتران اختصاص بخشید \*

### \* رشید خان انصاری \*

نامش آله داد پسر جلال الدین (روشانی سم) - که در افغانان لوای سوری و سرداری بر افراخته زنبور خانه فساد پشورش آورد

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذه از نیاکانش و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیزخته ناگزیر خامه وقائع طراز اسمت در می نگارند - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بابزید معروف بپیر روشن (روشانی سم) - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهین نام ( که از همان تیره بود ) بکالی کرم واقع کوهستان روه ( که پدرش آنجا سکونت داشت ) شتافت - در سنه ( ۹۴۹ ) نصد و چهل و نه شهرت گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بریقه مریدی در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشته تصنیف کشید \*

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیاری از طوائف روه بالحداد و زندقه نهامت داده بدو نگزیدند

( ۲ ) در [ نسخها ] بازید آمده ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] روشانی سم ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] بین نام ( ۵ ) نسخه [ ب ] بگای کرم ( ۶ ) نسخه [ ب ] از طوائف اورا بالحداد \*

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهت پر ( که در کوهستان اسم ) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قلیج خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین بازگردید - او در سن چهارده سالگی سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه ( که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر نزل داشت ) بملازمیت رسیده مورد عواطف خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بی رخصت پدر زده در مریدان پدر ( که بیشتر ورک زنی و افریدی و شرداد بودند - و قرائیه نیز بآنها واقع شده ) شتافته روزگار میگذرانید \*

چون در سال سی و یکم طایفه سهمزد و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بسر میبرد ) از ستمرانی کار پردازان سید حامد بخاری تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را به سرداری برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه ( که کوهستانیست بطول سی و دو کوه - و پهنای دوازده - خادر رویه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] یولم گذر \*

پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جفری ( ۲ ) قندهار تنگهای پر نشیب و فراز بسیار دارد ( رفته راه خیبر سنگ چین نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده الوس افریدی را ( که خمیر مایه فساد بود ) تاخته بعلی مسجد فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یافته بود که زین خان کوکه از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان بکار برد - چون کار بر تنگ شد - سال سی و دوم از تنگهای تیراه بر آمده بسواد و بجور ( که بنگاه یوسف زنیست ) پناه برد آنها با وصف سزاهای شایسته ( که از دست عساکر پادشاهی یافته بودند ) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند زین خان دران کوهستان نیز در آمد - باویشهای سترگ نزدیک بود که جلاله دستگیر گردد - از دره ( که اسمعیل قلی خان محافظ آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود ) باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده ببدبیرات شایسته الوس افریدی و ورک زنی را مستمال نمود - چنانکه آنها ملا ابراهیم را ( که جلاله خود را پور او می شمرد ) بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روانه توران دیار گردید - افغانان زه و زارش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] قندهار رویه ( ۳ ) در [ نسخهای دیگرنامه ] اورک زنی آمده \*

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بيارى همان الوس باز  
 سر شورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعيين گشت  
 افغانان از دستان سرائي بلايه گري بر نشستند - و برگذارند  
 كه او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را  
 با وحدت علي نام مرده دستگير ساخت - و در سنه ( ۱۰۰۷ )  
 هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست  
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه  
 هجري جلاله ( كه بيارى الوس لوهاني با ريزش شادمان هزاره  
 نواح غزنين رفته بود ) زخمي بكوه رباط در شد - مراد بيگ  
 با جمعه از نوكران شريف خان انگه تعاتب نموده كارش باتمام  
 رسانيد - و باساني آن مابه ده بزرگ شورش ( كه از دير باز  
 فراران سپاه پادشاهي پي او قطره زنان و سرگردان بود )  
 فرو شد - پس از او احد داد بن شيخ عمر ( كه عمزده و داماد شيخ  
 جلال الدين ميشد ) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعيت  
 و بهادري او ناسخ داستانهاي ستم و افراسييب است - در عهد  
 جنت مكاني آريزشهاي سخت با عساکر پادشاهي نموده گاه  
 غالب و گاه مغلوب ميگشت - تا در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار  
 و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربيتي  
 ( كه بنيايت پدر انتظام بخش صوبه كابل بود ) چون عرصه كار  
 ( ۲ ) در [ بعض نسخه ] مر بشورش .

برو تنگ ساخت در نواك حصاري گرديد - روز يورش  
 تفنگي بدو رسیده در گذشت - گرديد يك روز پيشتر نسخه  
 خير البيان خوانده گفت فردا ( در وصال من است - همچنين  
 شد - پس از او عبدالقادر بهوش قايم مقام گشت - و بر ظفر خان  
 تاخته سامان و سوانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي  
 سعيد خان بهادر ناظم كابل عبدالقادر اختيار بذكوتي درگاه  
 والا نموده بهلازميت اعلى حضرت رسیده بمنصب هزاري امتياز  
 يافت - و چون در سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه در تعيinati  
 كابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي بي الاثي زن  
 اهداد را ( كه دختر جلاله بود ) با دو دامادش محمد زمان  
 و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان  
 عبد القادر در سر آغاز سال يازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
 و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلى حضرت  
 آنها را مستمال مرام ساخت پيش رشيد خان ( كه صوبه ننگانه  
 بار مفروض بود ) فرستاد - و در همين سال كريم داد كور پسر  
 خرد جلال الدين ( كه آزاره داشت اديار بود - و در حدود  
 لوهاني بسر مي برد ) جمعه از الواسات نگر بخيال فاسد او را  
 طامب داشته در كمين فرصت نشستند - تا وقت يافته بتيراه  
 ( ۲ ) نسخه [ ب ] نواكر - يا نواكر باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] الواسات او  
 بخيال فاسد .

بیايند - و سر بشورش بر آردند - سعيد خان ازین مفسده آگهی یافته پياده کوهي و کمان دار را از قبائل افغانه آنديار ( که بايبي در آمده بودند ) جمع نموده با راجه جگت سنگه بتاديب آنها تعيين کرد - بعد از رسيدن بغفر جميع الوسات<sup>(۲)</sup> راه انقيدان پيمردند - مگر الوس لکن و دو قبيله ديگر - که کريم داد درميان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر در سپردن او ديده با توابع دستگير ساخته حواله نمودند سعيد خان او را بموجب حکم بياسا رسانيد - و پس ازان ( که جمله الملک سعد الله خان در عرصه آمده ) دختر کريم داد را بعقد ازدواج او در آردند - لطف الله خان و غيره اولاد از بطن آن عفت منس است \*

و چون بعد ارتحال جلال الدين از پسرانش الله داد با ديگر برادران بظاہر ناتوان بيني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت رده نگشته بپند آمده در ملازمان جانت مکاني انتظام يافتند الله داد بمردر ايام بوشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشيد خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنايت شده بمنصب چهار هزارين سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمي دکن کرد - در سال چهارم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان صوبه دار (۲) در [ بعضی نسخه ] بلغر \*

دکن ( رزے ) که برکنار مانجرا در نوبت گهي فوج عادل شاهيه و نظام الملکيه در آريخت ( شهباز خان رهله ) که امير چهار هزاري بود ) با پسر کشته شد - و بهادر خان رهله و يوسف محمد خان تاشکندني بزخمهای گران درميان افتادند - رشيد خان ( که برادرش با جمعی از خويشان شربت ميات چشيد ) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پيوست \*

بالجمله رشيد خان بهياري پهنديده معاش بود - و در راست انديشي و نيکوفکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط يکانه روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکی و تهذيب اخلاق بی همتا - مدتها ( که در دکن گذرانيد ) بحسن تدبير و نيروي شهامت شريک غالب صوبه داران بود - بی مشورت او مرکب کار عمده نميشدند و جمعيت خوب نگاه ميداشت - و همه آن مردم قدری او بودند - و مزیدانه باری سلوک ميکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که اين همه مردم کار آمدنی اخلاصمند ( که رشيد خان دارد ) با آن همه هوش و پردايي متکبرم که خيال خود سري نميکنند - طلب او از دکن قرين مصلحت است - و الا خانزمان را ( که با ازيکداني دارد ) خدمت سرحد نغرمایند - همين که هر دو متفق شدند کارته خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهند شد - رشيد خان در صوبه داری



برهانپور چنان به بند و بسمت رعب افزود که مفسدان کوهی  
( که از هنگامه هزنی و دزدی آنها متوطنان شهر شبن  
نسبی آسودند ) زندگی خود را مغنم شمرند - و در اخیر ایام  
از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیو میبود - تا حال  
درین مکان اولاد او و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند  
در سال بیستم و درم شاهجهانی سنه ( ۱۰۵۸ ) یک هزار  
و پنجاه و هشت در صوبه دارمی ناندیو بساط هستی در نوردید  
در شمس آباد مؤدی به آباد کرده باغی طرح انداخته - نعلش  
اورا برده همانجا مدفون ساختند \*

گرفتند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود  
در تاریخ به نظیر - و در مذہب حنفی متعصب بود - اشعار  
بسیار به دلیل عقلی از حدیقه برآورد - که الحاق اسمی  
و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل  
البراس داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر  
( که در آن وقت هیچ امیر به نداشت ) عیدگاه برهانپور را که  
تنگه بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله  
بمخلص هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله پیاپی هزار  
و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند \*

### \* راجه بیتهداس کور \*

گوانده سرزمین مائرا و میوار پیش ازان ( که قوم رائه ور

و سیسودی به قبضه اقتدار در آرد ) در تصرف این قوم بود - بعد  
غالب شدن آنها زمیندار می بعضی برگزینان متعلق باینها ماند  
نامبرده پسر درم راجه گوپالداس کور است - که در ایام  
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درود برهانپور قلعه دار  
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار  
خان را بجای او گذاشت - و در محاصره گتته با پسر جانشین  
خود بهرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جزیر از وطن  
آمده بملازمت پیوست - بعد سربراژی اعلی حضرت بمنصب  
سه هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و عام واسط  
با زمین نقره و فیل و انعام سی هزار رزیه نقد چهره کامیابی  
بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش ججهار  
سنگه بندیله مرخص گردید - و سال درم همراه خواجه ابوالحسن  
بتعاقب خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط  
کلر طلبی انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل  
دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان  
پیاپی پا شده داد دلیری داد - و بگلگون زخم سرخروئی  
حاصل نمود - و در جلدی نردبات مذکور باضافه پانصد سوار  
و عتایت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم ( که پادشاه  
بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کش برای تنبیه خانجهان  
لودی و تخریب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود ) او باتفاق

راجہ گجسنگھ مرخص شد - و در جنگ خانجہاں لودی مصدر  
تہذبات شایستہ گشت \*

ازانجا [ کہ حقوق وفاداری از پدرش مطمح نظر پادشاہ بود  
و از آرزوی قلعہ داری ( کہ بددن آن پایہ راجگی اعتبار ندارد )  
داشت ] سال چہارم بقلعہ دارچی (نہپور) از تغیر قلعہ دار خان  
چیلہ سر بلندی یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر  
از تغیر میوزا مظفر کرمانی چہرہ عزت برافروخت - و بستر  
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ  
در محاصرہ پریژہ مصدر تہذبات شایان گردیدہ جوہر  
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعہ مزبور صورت  
نیست و شاہزادہ طالب حضور شد از پس از وصول پیشگاہ  
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم  
( کہ پادشاہ بدکن درود نمودہ بہ تنبیہ ساهو بہونصاہ سہ فوج  
بہر داری سہ کس تعین ساخت ) از در زمرہ تعیناتیان خاندوران  
بود - چون از رفور غنایت ولایت دہندیرہ بسیرام برادر زادہ او  
مرحمت شدہ بود و او با جمعیت رفتہ اندر من زمیندار را  
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندے انبوی  
فراہم کردہ از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بغالبان سال  
دہم راجہ مذکور با جمعے ( کہ سرکردہ آن معتمد خان بود )

(۲) در [ بعضی نسخہ ] دہند پور - و در [ بعضی جا ] دہند میرہ \*

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا  
حصار سہرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شدہ آمدہ معتمد  
خان را دید - راجہ مزبور بحضور رسیدہ از اصل و اضافہ  
بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و عطای ولایت دہندیرہ  
بطریق وطن عام اعتبار برافراشت - سال یازدہم ( کہ پادشاہ  
عزیمت دارالسلطنت لاہور فرمود ) از بقلعہ دارچی اکبر آباد  
مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانہ از اکبر آباد  
بدارالسلطنت برد - و سال چہاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت  
اکبر آباد و حراست قلعہ آن مرخص شد - سال شانزدهم پس  
از وصول موکب پادشاہی باکبر آباد از اصل و اضافہ بمنصب  
پنجہزاری سہ ہزار سوار مرتقی گشت - و سال نوزدهم از  
اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری چہار ہزار سوار کام دل  
بر گرفته بہر اولی شاہزادہ مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاہزادہ اضطراب  
نمودہ بحضور رسید و سعد اللہ خان برای بذل و بست آنجا  
رفت او بموجب حکم معہ پس ماندہای نذر محمد خان دلی  
بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم ( کہ پادشاہ  
داخل اماکن نو ساختہ شاہجہاں آباد شد ) او از اصل و اضافہ  
بمنصب پنجہزاری سوار ہزار سوار در اسبہ سہ اسبہ  
سرمایہ عزت اندوختہ تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بحضور رسیده یک هزار سوار دیگر از تائیدانش در اسپه سه اسپه  
قرار یافته به همراهی شاهزاده اورنگ زیب بهیکار قزلباش ( که  
بمقام قلعۀ قندهار پرداخته بودند ) مباحثی گشت - چون  
تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب الطلب  
همراه شاهزاده بعثتۀ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری  
پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار  
و شصت و یک هجری در آنجا درگذشت \*

چون بقدم فدایت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت  
خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگونگون  
نوازش سر بلند ساخت - پسر کلانش راجه انزوده اسم - که  
احوالش جداگانه تفسیر پذیرفته - و درمیان ارجن - در حین  
حیات پدر بروشنایم فردوس آشنایی ممتاز بود - روزی ( که  
از امر سنگه راتهور ملائت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی  
کشمیر ) از بجمارت پیش آمده در شمشیر بر راز مزبور  
انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق  
بلخ و بدخشان تعیین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاری ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه  
صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی  
هفتصد سوار سر بلندی اندرخته مکرر برکاب شاهزاده بهم  
قندهار تعیین گردید - سال سی و دوم همراه مهاراجه جمونت

سنگه بجهت سد بودن برای آمد فوج دکن بمالو تعیین گردید  
و در جنگ ( که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر  
متصل ارجین ( داده ) دست جلالت کشاده مردانه وار جان را  
نثار آبرد ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب  
در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود  
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده تربت تور فوج شاهزاده  
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس  
( که در عهد خلد مکان نیز بذکری میپرداخت - بعد فوت  
راجه ده لک رویه ( که ازو مانده بود ) شش لک رویه نقد  
و سواهی آن جنس او براجه انزوده و سه لک رویه بارجن  
و شصت هزار رویه به بهیم و چهل هزار رویه بهرجس  
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم  
اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذبله و مسخر  
گردیدن قلعه جهانیهی بقلعه دارای آنجا نامزد شد - و سال  
پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار موقی گردید - و سال  
بیست و دوم باضافه متواتره تائیدانش هزار سوار قرار  
یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و پانصدی هزار و در بیست سوار نفوق جسمت - و بکرات  
بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت  
خان بقلعه دارای اکبر آباد سر بلندی اندرخته بمنصب در هزاری

هزار و دريستم سوار پيرايه عزت پذيرفت - و سال سيم  
فوجداري آنجا ضميمه قلعه داري يافته هشتصد سوار در تابينانش  
افزود شد - در جنگ سموگده بهراري سلطان دارا شکوه بود  
اما از عالمگير نامه مستفاد ميشود که در عهد خلد مکان هم  
سرگرم خدمات بود \*

### (۲) راجه بهار سنگه بنديله \*

پسر راجه بر سنگه ديو است - پس از جلوس فردرس آشياني  
بيکالي منصب در هزاري هزار و دريستم سوار سر عزت  
برافراخته پستتر باضافه هزاري هشتصد سوار بمذنب سه هزاري  
در هزار سوار سر باندي يافت - و در همين سال چون بمالش  
چهار سنگه ( که از دارالخلافه فرار نموده بود ) افواج تعيين شد  
او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - از آنجا ( که در  
مسخر ساختن قلعه ايرج مساعی جميله بکار برد ) بالتماس  
خان مزبور بعنايت نقاره سر بلند شده کوس ناموري نواخت  
و چون چهار سنگه بعجز گرائيده بعد عفو زلات پيشگاه  
سلطنت رسيد از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او  
بود برخه بجاکير راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سيوم  
( که پادشاه در صوبه خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی  
سه عمده جهت تخريب ملک نظام الملک تعيين فرمود ) او

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهار سنگه \*

بهمراهی شايسته خان نامزد شد - و در همين سال بمطلى خطاب  
واجبي اوای ناموري بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار  
دکن بر سر خانجهان لودي متصل بپير تاخت و محاربه عظيم  
و داد نامبرده مصدر توندات شايان گشت - يک از همراهانش  
در زد و خورد بهادر برادر زاده خانجهان رسیده سوش از تن  
جدا کرده بار رسانيد - و او پيش اعظم خان آردن - پس ازین  
صديتها بتعييناتى بمقام دکن مامور بود \*

در محاصره و تسخير قلعه دولتاباد از جلالت ذاتي و رشد  
فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقيقه  
فرد گذاشت نکرده آثار نيکو بندي بظهور آردن - و همچنين  
در محاصره قلعه پرينده نيز خدمات شايسته بتقدیم رسانيد  
پس از فوت مهابيت خان خانخازان او بتعييناتى خاندوران  
( که بنظامت بهرانپور مامور بود ) اختصاص پذيرفت - و سال  
نهم چون پادشاه بدکن تشريف برده افواج جهت تقويه ساهو  
بهواسطه تعيين نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال  
پانزدهم برباب سلطان اوزنگ زيب بهادر از دکن آمده نعمت  
ملازمت اندر خدمت - و در همين سال باضافه هزار سوار در اسبه  
سه اسبه سواران گرويد به تقويه جنگيت بنديله ( که از نوکران  
بر سنگه ديو و چهار سنگه بود - و در بقولا دران مالک شيوه

(۲) نسخه [ ب ] بهادر خان (۳) در [ اکثر نسخه ] چونت \*



سرکتابی داشت ) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه جنیت  
 فتنه جورا طانت خود سری نمود - چار و ناچار پیش او آمد  
 و سال هیزدهم بتعیّنای علی سردان خان امیر الامرا بتسخیر  
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت  
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه سه اسپه  
 قرار یافته در رکاب سلطان مراد بخش بیساق بلغ و بدخشان  
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المان پای کس  
 نیارده در قنات بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت  
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب  
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه  
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بمساعدت آستانبوس فایز گردید  
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر  
 قلعه قندهار ( که قزلباش گرد گرفته بودند ) دستوری یافته  
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست  
 و چهارم باضافه هزاری ذات هزار سوار تابین او را در اسپه  
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجایگزینی چورا گذه  
 سوزازی یافت \*

و چون بآن نواحی رسید هردیوار زمیندار آنجا ( که پدرش  
 بهیم نراین نام را چهار سنگه بعد طلبد کشته بود )

( ۴ ) نسخه [ ب ] فتنه خورا \*

گریخته بانوب سنگه زمیندار بافدهو [ که بنابر ویرانی قلعه  
 ( ۲ )  
 مزبور برزوان نام جائی ( که چهل گروهی قلعه مزبور است )  
 میگذرانید ] پناه بود - راجه بهار سنگه از بیست و پنج گروهی  
 بر سر دیوان تاخت - انوب سنگه تاب در خود ندیده با عیال  
 خود و هردیوار مسطر فرار گزیده بکوهستان نژونهر رفت  
 ( ۳ )  
 راجه برزوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان  
 طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سایی  
 عتبه خلافت گشت - و یک قیل و سه ماده قیل ( که از  
 اسباب زمیندار باندو بدست آورده بود ) از نظر پادشاه  
 گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار  
 تعیین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شجوه  
 بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصره قلعه  
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بی نیل مقصود  
 باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت  
 وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار  
 و شصت و چهار هجری پیمانه حیات او بریز شد - پادشاه  
 سجان سنگه پسر کلان او را ( که احوالش علیحده نگارش  
 پذیرفته ) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدی  
 چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطه اورنگ آباد غربی  
 ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] برزوان ( ۳ ) نسخه [ ب ] نژونهر \*

مايل بشمال پورگ بغام او آباد است \*

### \* راء ستر سال هادا \*

نبيرو راء رتن است گويي ناتهه پدر او با جئ لاغر  
آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت ( که هر یک بکندگی  
چون ستون شامیان متوسط باشد ) نشسته پا بریکه و پشت  
بر دیگره نهاده از هم جدا میساخت - و بهین زوهای بیجا  
بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم  
جلوس فردوس آشیانی راء رتن رخت زندگی بر بسمت برسم  
راجیوتیه ( که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینی پدر باشد اولاد  
متوفی تعلق میگیرد ) پادشاه او را بمنصب سه هزار دو هزار  
سوار و خطاب رادی بر فواخته ولایت بوندي و کنکر و پرگنات  
آن نواحی ( که وطن راء رتن بود ) بتیول او مرحمت فرمود  
و پس ازان ( که او از بالا گهاک رسیده سعادت بار یافت )  
چهل فیل ( که از جد او باقی مانده ) پیشکش گویان بنظر  
پادشاه در آرد - هیزه فیل ( که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار  
روپیه شد ) در سرکار مانده تنه بار مرحمت شد - و بعنايت  
خلعت و اسب با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار  
برافراخت - و پستر تعینات موبه دکن گردیده باتفاق خانزمان  
سال ششم در محامره قلعه دولت آباد از خبرداری مورچال

( ۲ ) نسخه [ ب ] هر دو را از هم \*

و بکمک رسیدن در هر طرف که ضرر میشد و در آردن رسد  
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید \*

شیه [ که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان ( که راء مزبور  
بحفاظت آن مقرر بود ) ریختند ] او پا قایم ساخته دست  
تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهاول راه  
گریز سپردند - و سال هفتم در محامره قلعه پریخته مصدر  
فیکو خد متیها شد - سال هشتم ( که موبه داری بالا گهاک بخانزمان  
مفوض گشت ) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال  
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسلا و استرضای دنیا داران  
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلده برهانپور  
راء همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستر  
( که سه فوج بمهرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت ) از انجمه  
فوج ( که بهرداری خانزمان مقرر شده بود ) هرداری آن برادر  
مسطر نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور  
سرگرم تنبیه آشیا بوده جلالت کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه  
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار سوار مباحی  
گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال  
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم دکن بحضور  
آمده بتسلیم سده سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب  
سلطان دازا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معارفت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلخ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذات ناسازگاری هوای آنجا یا وطن درستی پیشاور در آمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم ( که سلطان اردنگ زیب بدان صوبه تعیین یافت ) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای ازبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معارفت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیستم و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندر خمت و وطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باند رتبیگی یافته در رکاب شاهزاده محمد اردنگ زیب بهم قندهار ( که بتصرف قزلباش رفته بود ) روانه شد - و همراه ( ستم خان و قلیچ خان بجانب بخت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلوری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور

( ۴ ) نسخه [ ب ] بدان صوب \*

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن ( که شاهزاده اردنگ زیب مقرر بود ) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی و یکم ( که فلک شعبده باز توطیه دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه بامصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی بر نداشته سزاولان شدید تعیین کرد - که امرای متعینه دکن را زود ( روانه حضور سازند ) با آنکه سلطان اردنگ زیب بمقامری بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باقی بود نامبرده ب رخصت شاهزاده ( روانه حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر ( که متصل اکبر آباد ( ر داده ) مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هرالیه دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج قول سلطان اردنگ زیب در آمد نموده از دست دلوران آن فوج بقتل رسید \*

### \* راجه سیورام کور \*

پوز بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یورش تقه بکار آمدند او پیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سربرآرایی بمنصب در خور سرفرازی یافته مملکت دهنیره ( که عبارت

از بعضی بزرگداشت سوکار سازنگپور مالوه است ) بطریق وطن  
بنام او مقرر شد . تا سال دهم هزار و پانصدی هزار سوار  
رسید . چندی بقاءه داری آسیو نامور بود . سال هیزدهم از آنجا  
معزل شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ  
و بدخشان نامزد گشت . و پس از آن بتقریب بحضور رسیده  
سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . سال  
بیست و یکم از آنجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون  
مناقشه عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطانی  
رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعیفانی کابل چاره امتیاز  
برافروختند . او نیز بدین خدمت اختصاص یافت . سال  
بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همواره  
شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار تعیین گردید . سال  
بیست و پنجم چون راجه بیتهداس عم او در گذشت  
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار  
و خطایب راجگی چاره مباحثات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده  
مذکور بهم مسطور تعیین گردید . سال بیست و ششم همواره  
شاهزاده دازا شکوه نیز بهم مذکور رخت عزیمت بر بیست  
و از آنجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بیست رفت  
سال بیست و هشتم به همراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعه  
( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] قلمه قندهار \*

چیتور گام جلالت برداشت . سال سی و یکم از اصل و افافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقریر  
خدمت قلعه داری ماندر لوای بلند رتبیگی برافراشت . و در  
جنگ سموگده ( که در هراولی دازا شکوه جا داشت ) مطابق  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت  
بکار برده مقتول گردید \*

\* راجه اندرمن دهندیرو \*

( ۲ )  
شعبه ایشیت از قوم راجپوت - میان اینها و بندیل و بنوار  
با هم نسبت میشود . وطن اینها قصبه سهر سوار سازنگپور  
مالوه است . که در دفتر سهر بابا حاجی مینوشتنند . در عهد  
عرش آشیانی راجه جگمن دهندیرو شرف ملازمت در یافت  
در وقت فردوس آشیانی ولایت دهندیرو بسپورام برادر زاده  
راجه بیتهداس کور مرحمت شد . او با جمعیت رفته جبر و قهرا  
باخراج راجه اندرمن ( که در آن وقت قابض زمینداری آنجا  
بود ) پرداخت . او پس از چندی جمعی کثیر فراهم آورده  
از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد . بنابر آن سال دهم  
جائوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته  
بمالش او تعیین یافتند . و رفته حصار سهر را گرد گرفتند  
( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایشیت ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سهر - و نسخه  
[ ب ] شهر \*



واجبه مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعه جنیو محبوس گردید - در سال ( که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر اراده نهضت بهندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار چهره کامرانی بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه بعزیمت علم و نقاره کوس ناموزی نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بدنگاله دستوری پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه پملک فنا پیوست \*

\* رام سنگه \*

ولد کریمي راتهور همشیره زاده رانا جگت سنگه است پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت باز اندوخت - و بمنصب هزاره شصت سوار سرفرازی یافت - سال چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار چهره عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمرایه شاهزاده مراد بخش بتخسیر بلخ و بدخشان تعیین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

(۲) نسخه [ ب ] یافت \*

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریسست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد ارننگزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بهم مسطور نویت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نویت سیوم بصرب قلعه مذکور لوی عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگوفتن قلعه بهت دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتذیبه زمیندار سری نگر ( که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است ) گام جلالت بر نهاد - در جنگ سموگده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولیه دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلالت کشاده پاس نمکوارگی از دست نداد - و مردانه وار تیر تیغ خوج مقابل در آمد \*

(۲) در [ انڈر نسخه ] سه و نوب \*

## \* روپ سنگهه راآهور \*

فبیرا کشن سنگهه راآهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه

چون هرپسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیانی جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه برادر زاده او را بعطای خلعت و اضافه بمنصب و عنایت اسپی با زین نقره سرافراز ساخته کشن گذه وطن عمش بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن محبت بیگم صاحبہ صبیہ کلان پادشاه ( که بغیر رسیدن شعلہ شمع بدامن و سوختن بدن چندے کسامند بود ) از اصل و اضافه بمنصب هزاره هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر همت بست - و پس از رسیدن بلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفته شاهزاده در تعانپ او رافه شدند او از کار طلبی بے اجازت همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تقبیه کرده المانان ( که مکرر واقع شد ) در جلدوی مهاعی جمیلہ سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار لواای کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهره امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] صاحب \*

دو هزار و پانصدی هزار و دیست سوار سرفرازی یافته همراه شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت برکمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمین داور شناخته در جنگ قزلباش تردن نمایان بکار بود - و سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و دات پانصد سوار و عنایت نقاره بامد آوازه شده نویت دوم برکاب شاهزاده مذکور بهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست و ششم نویت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامی سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار اختصاص گرفت - و برگذنه ماندلگذه سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام بجاگیر او تن شد - در جنگ سموگذه بهرادرایی دارا شکوه اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده از تریخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در بردی فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردن نمود - عاقبت پیاده شده تم فیل سواری خاص بازاده آنکه رستم عمار را مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمهرم سرکار خود تاکید فرمود ( که زنده دستگیرش نمایند )  
مردم او را فرصت نداده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت  
و هشت هجری ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد  
عالمگیری بمنصب سه هزاره رسیده سال سی و پنجم همراه  
ذوالفقار خان بتسخیر قلعه چنچی شتافت - چون نوبت  
سلطنت بخان منزل رسید سرداری و طش کشن گدازه براجسنگه  
مخاطب بواجه بهادر ( که تغائی سلطان عظیم الشان میشد  
و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود ) تقرر  
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاره سرفرازی یافت - در حالت  
تحریر بهادر سنگه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است \*

#### \* رستم خان مقرب خان \*

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر  
جیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بری  
و سرداری بر آورد - و بختاب مقرب خان مخاطب گردید  
سال سیوم جلوس فردوس آشیانی ( که دکن محل درون آن پادشاه  
گشت ) او ( که میر شمشیر نظام الملک بود ) در مقابل افواج  
پادشاهی گشت و واگشته میکرد - چون نظام الملک فتح  
خان پسر ملک عنبر را ( که وکیل و سپه سالار او بود ) مقید  
ساخت سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را  
وکیل نمود - و بعد چندی فتح خان را از قید برآزاده

بدستور سابق وکالت و سپه سالاری بار مفوض داشت - مقرب  
خان ازین سلوک ناهموار دل از رقابت برداشته بازاده نوکری  
پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان ( که  
این معنی بعرض پادشاه رسید ) درجه استحسان یافت  
فرمان استمالت صادر شد - ماناجی درپیه ( که پیشدست  
او بود ) نزد اعظم خان آمده بمراسم تسای بحصول اطمینان  
پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی  
روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا کنار اردو استقبال  
نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر  
مرصع و چهار اسپ و در فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد  
با در صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد  
و منصب پنجهازاری ذات و سوار بقام او و منصب رفیقانش  
( که از صد کس افزون بودند ) در خور هر یک تجویز نموده  
بحضور نوشتن - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهنه  
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بار  
عنایت فرمود - و بعد چندی پادشاه سلطنت رسیده باستلام  
سده سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار  
روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمهرماه مآهی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ماهی مراتب \*

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی  
بنواح اکبر آباد رخصت <sup>سخت</sup> ( که در قبول او مقرر شده بود )  
یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموزی اندوخته همراه  
پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ( که پیشتر می افواج  
متعینه بگوشمال جیحوار سنگه بدیله تعیین گردیده بود ) دستوری  
پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک  
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول  
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخست جاگیر  
کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی ( که پادشاه متوجه  
جانب سورون شده ) او استلام عتبه خلافت نموده بگونگون  
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم قبل  
برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی ( که  
لاهور مقر موکب پادشاهی بود ) بحضور رسیده همراه شاهزاده  
مراد بخش ( که بتذبیح جنگ سنگه زمیندار جمو معین بود )  
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره  
کرده چپقلشاهی مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور  
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نور آگین گردانیده  
و برکاب شاهزاده دارا شکوه ( که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود )  
رخت عزیمت بر بخت - و بعنایت خلعت و اسب با یراق  
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او ( که پنجهزاری

پنجهزار سوار بود ) در اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از  
مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام  
یارگاه دولت بسته آمده پس از چندی بجاکیر رفت \*

ازانجا ( که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر  
گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود ) سال  
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و پستر  
حسب الحکم جهت امضای زمستان در زهتاس مانده در هنگام  
یاز گشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری  
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور نامیه ادرات را  
روشن نمود - و سرداری جرائغار شاهزاده بزام او قرار گرفت  
چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف  
فا رضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد بمعدله  
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببرد و پست  
اندخود و مضافات آن کسبل نمود - و تار سیدن بدانجا مکرر  
با امانان زد و خورد نموده ( ایت فیروزی برافراشت - و در  
جلداری آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه  
سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب  
بهادر بعد رفتن دوران حدود بلخ را به نذر محمد خان  
حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیده  
رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس



سلطاني در اماکن نو تيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخلص گرديده برخاست جاگير گام انصواف برزد - پستر بکمک اميرالامرا بسوی کابل راهي گشت - سال بيستم و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گرديده مناشير طلب بزام سرداران صادر شد از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص پيمود - و سرکردگی چنداول<sup>(۲)</sup> باو متعلق شد - و پس از رسيدن دران نواحي بکمک قليچ خان بجانب بستم شتابيده در محاربه قزلباش با قايم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ازابهای توپخانه را ( که از غلبه سراسيمگي گذاشته رفته بودند ) با اسپ و نيژه و بندق بسيار گرفت - و در جايزه اين حسن خدمت سال بيستم و سيوم قلمه تابينانش دو اسبه سه اسبه گرديده بخطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت و در هين سال بحضور رسیده يازده توپ خود ( که با اربه از غنيم گرفته بود ) از نظر پادشاه گذرانیده بعنايت خلعت و چيغه و جمدهر مرصع با يهل کتاره و شمشير مرصع و از اصل و اضافه بمنصب شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و عطای اسپ با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل کلاه گوشه افتخار بسپهر برون (سانيد - سال بيستم و پنجم

( ۲ ) نسخه [ ب ] بصوب کابل ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] چنداولي .

باز همراه شاهزاده مسطور بيساق مذکور گام جلالت پيش نهاد و در مورچال بستن و ديگر لوازم قلعه گيري مصاعبي جديله بکار برد - و سال بيستم و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه باز بدان مهم کمر همت چست بستم - چون ساعت محاصره ترتيب بود باشاره شاهزاده پيشتر شتافته سال بيستم و هفتم بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدرد بجانب بستم رفته مورچال ترتيب داده بتسخير آن پرداخت ازانجا ( که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم مراجعت نمود ) او باشاره شاهزاده قلعه بستم را ويران نموده و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گرديد - سال بيستم و هشتم همراه جمله الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چيتور مامور شد - سال بيستم و نهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه دارى کابل از تغيير بهادر خان باقي بيگ منصوب گشت - و بلده کابل و پشاور در قبول او مرحمت گرديد - از آخر سال سي و يکم ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه<sup>(۲)</sup> ( که مابين خلد مکان و دارا شکوه (ر داد ) بهمراهی سپهر شکوه در جرانغار بود - وقت زد و خورد تيز جاوي بکار برده مطابق

( ۲ ) نسخه [ ب ] جنگ سموگدهه .

سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری مردانه دار بزخم  
تفنگ جان بجان آفرین سپرد \*

## \* راجه اندروده کور \*

بسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بفوجداری  
اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقه مسطور میپرداخت  
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست  
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم  
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگی و عطای نقاره  
و اسب و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعه داری رندهپور  
از انتقال پدرش بار تفویض یافت - پسر به همراهی شاهزاده  
محمد ادرنگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق قندهار نامزد  
شده بود ) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست  
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس ازان همراه شاهزاده  
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه  
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بست شد - و سال بیست  
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور  
و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بست - سال سی و یکم  
چون سلطان سلیمان شکوه باذالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

( که مصدر حرکات لغو گردیده بود ) تعیین گردید او از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسبه  
سه اسبه سرفرازی یافته به همراهی سلطان مذکور<sup>(۲)</sup> اختصاص گرفت  
و پس از سربرآرایی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول  
جلوس به همراهی محمد سلطان ( که بمهم شجاع تعیین گردیده بود )  
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بذایر بیماری چندی در اکبرآباد  
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی  
از مستقر الخلافة مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه  
هجری جهان گذران را گذاشت \*

## \* راجه راجروپ \*

پسر راجه جگت سنگه بن راجه داسو ست - سال دوازدهم  
جلوس فردوس آشیانی بفوجداری کوه کانگه سرفرازی یافت  
و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده  
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد دفع جرائم پدر همراه او  
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی  
و انعام محال وطن و مرحمت اسب سرعزت برافراشت - و بضبط  
قاعه چوبین ( که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده ارضا  
بمحافظت آن باز گذاشته بود ) سرفراز گردیده از جمله هزار  
( ۲ ) نسخه [ ب ] شاهزاده مذکور \*

و پانصد سوار و دو هزار پیاده ( که بمک پدرش مقرر شده بود )  
اجرای تذخوای پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل  
قرار یافت - و در همین سال بتعییناتی شاهزاده مراد بخش  
( که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود ) اختصاص  
گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور  
گردید - و برای سرانجام آنجا درلک رویه حواله او شد - و از  
اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت  
جمده مرصع و گوشواره مرادید گوی سبقت از اقران برد  
و دران ایام بهرات با اوزبکان و المانان ( که باراد دست برد  
جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند ) باویر و ستیز  
پرداخته رهگرایی عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را  
مقتول گردانید - سال بیستم باضافه پانصد سوار سر افتخار  
بر افرشته بعلای نقاره کوس شاد کامی نواخت - و در همان ایام  
از قندهار برای دیدن قلیچ خان بقالقان آمد - دران اثنا المانان  
با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ  
می انداختند - روزی ( که جانب دایره او صف بسته ایستادند )  
او بنابر وفور حماسه بر سر آنها درید - و جنگ سخت  
در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم  
برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] قتل گردانید \*

( که مقاهیر نامید شده از گرد شهر متفرق شدند ) سال بیست  
و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار  
و پانصد سوار و تقرر قلعه دارق کهمر از تغیر خلیل بیگ مباحات  
اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی  
یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر بیساق قندهار  
شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از  
معاربت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات نابل شد - و سال بیست  
و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت  
و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد  
سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمر درانه شده باستلام  
عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه  
از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور درانه شد او ( که حسب  
طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود ) مابین دهلی  
و سرهند با او برخورد - و بفسوس و فسانه او بدام رفاقت  
در آمد - پس ازان ( که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت  
ملتان نمود ) او نقوش بی اقبالی از ناصیه حالش خوانده  
ببهاغه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کذب جدائی گزید - بیشتر  
از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیا بهخلیل الله خان  
( که در تعاقب دارا شکوه بود ) پیوسته بوسیله سفارش او  
بملازمه عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

عجز و ابتهاج سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار بهای گشته بهانه داری موضع چاندی سرحد سری نگر ( که سلیمان شکوه از آله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بذابر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت ) (خصمت یافت - که ببند و بسمت بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه در آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فرج طرح دست راست تعیین شد چون کوکلا بهازی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیداهای خود را ( که در کوه نوردی چالاک بودند ) از عقب کوکلا بهازی برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیپاکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایره حرب و آریزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه از همت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتی بهت زمیندار سری نگر از کوته اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایت و امانت او می نمود راجه در سال دوم با فوج از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

نگشته در نگاهداشت او امرار نماید ولایت ادرا بی سپر تاراج ساخته همت باستیضالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سری دست از برداشت تربیت خان و رعندان از خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارسمت سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسربرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصله درست داشت برادر خردش بهار سنگه ( که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر تروادات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت ) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندرخت - مدتها در چوکیداری غیر بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهروین (۲) محال وطنش ( که غریبی تاراجده است ) هر که راجه باشد مرید خان می نماند \*

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بهار سنگه ( ۳ ) نسخه [ ب ] بهروین \*



## \* راجه و گنايه \*

از پيش آرددهای سعدالله خان است - و آخر سال بيست و سيوم جلوس فردوس آشياني بخطاب رأيي و عطای تلمدان طلا نوازش يافته سال بيست و ششم باضافه در خور بر منصب دفترداري خالصه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار گامياب گرديد - سال سيم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافه دو صد سوار و خطاب رای رايان بر نواخته شد قرار يافت که تا تعيين ديوان اعلى امور کلي و جزوي ديواني را بعرض خسرواني مبرسانیده باشد - و چون قلم تقدير بران رفته بود ( که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگير پادشاه در آيد ) ناپرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرة اهل قلم بملازمت پادشاهي پيوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمايه مباحات اندرخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام ميداد - سال ششم جلوس عالمگيري مطابق سنه ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري کار کزان تقدير طومار حياتش را در پيچيدند \*

( ۲ ) در [ بعضي نسخه ] و سال بيست و نهم \*

## \* رحمت خان \*

حکيم ضياء الدين پسر حکيم قطبا برادر حکيم رکنای کاشي ست - که از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمغرل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظه في التفاتي شاه در عهد عرش آشياني بهندوستان آمد - درين باب اين بيت گفته \*

\* گر فلک يک صبحدم با من گران باشد سرش \*

\* شام ببيرون ميروم چون آفتاب از کشورش \*

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني باسردگي ميگذرانيد - خان مزبور [ که دختر کوچک طالباي آملی ( که سني خانم پرورش کرده بود ) در حباله نکاح داشت - و سني خانم زن نصير برادر حکيم رکنای ميشود ] بدین تقريب بشرف عنايت فردوس آشياني اختصاص يافته سال چهاردهم از تغير مير خان بداروغگی کرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده فيل سربلندي يافت سال هيژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباحي گشت - سال بيست و دوم بتفويض خدمت داروغگی داغ و سال بيست و چهارم باضافه صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بيست و هفتم از تغير مير بخشي بدیواني و داروغگی کرکيراق خانه صوبه احمدآباد افتخار يافته سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

چهار صد سوار درجه پیمای قصاد گردید - و در ایام بیماری  
اعلی حضرت ( که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته  
سکه و خطبه بنام خود کرد ) خان مزبور (فاتح شاهزاده گزید  
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمیت مالگیری  
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی  
گجرات سر رشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه  
بامد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما  
در همپایی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر  
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی  
سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار  
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم  
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند \*

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه  
گدشته لخته از خاتمه کار هر دو بزبان قلم میبدهد - اولین  
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از  
مردم آنجا رو تافته بملک کچهه شتافت - و در مردم آنجا  
مرور ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون  
نام زمیندار دهانهر مضاف ولایت مذکور ( که از سابق مرهون  
امسانهای دارا شکوه بود ) بگرمی پیش آمده در خانه خود

بود - درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن  
قابوت او بلاهور چند کس ( که همراه بودند ) نیز جدا ساخت  
و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق  
بدزقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک در  
منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون  
کیفیت نیکوخدمتی بر اجه جیستگه و بهادر خان کرکه ( که  
یتعانت او بر طبق امر پادشاهی معین بودند ) برنوشت - آنها  
بمحور آوردند - بموجب حکم سال درم جلوس بیاسا رسید  
درمین بساده لوحی فریخته وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده  
همواره نقش تمغای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت - با آنکه  
خواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن  
به محابا با معدوم پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده  
نیخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
هجری در منزل متهر پادشاه اورا طلوع داشته بحسن تدبیر  
دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گدده داشته بعد چنده  
بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سوس بانی نام  
محبوبه اورا نیز رفیق زاریه بیکسی او گردانید - سال پنجم  
جلوس بتقریب خون علی نقی ( که مراد بخش در احمدآباد  
به ثبوت گناه ریخته بود - و رؤس مقتول بدعوی برخاستند )  
بقصاص شرعی رسید \*

\* ای رای بهر بهانه گشتند \*  
\* تاریخ است \*

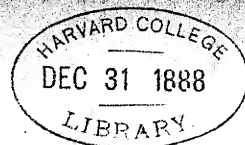
### \* راجه تودرمل \*

شاهجهانی - ابتدا در رفعت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رأي و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپردند قاصت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهی گشت سال پانزدهم بغایت خلعت و اسب و فیل مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار در اسبه سه اسبه کارش ببلندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار در اسبه سه اسبه نوازش یافته بسپردند دستوری پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار در اسبه سه اسبه بمختلش افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه جالندهر و سلطانپور افزوده حامل هر ساله آن پهنچاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بنا بران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار دو هزار سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم بعطای علم لوائی کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگده چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسپردند رسید و او از راه احتیاط باکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

( که در بعضی مواضع مدقون بود ) بدست داراشکوه درآمد و در عهد خلد مکن چندی فوجداری اداره میپرداخت سال نهم مطابق سنه ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجری به نیستی سرا شناسست \*

### \* راکرن بهورقهیه \*

پسر راکر سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاسوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزار سوار و خطاب رای و مرهمت بیکانیر در قبول شرف افتخار اندوخت - از اول سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - پستو تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه پرینده نیز نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتی خاندوران مواعدا برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم ( که موکب سلطانی ظلال افکن سلحمت دکن شد - و سید خانجهان باره برای تخریب ملک بیجاپور مرخص گردید ) او را در همراهیان خان مرزور برنوشتند - سال بیست و دوم بتخدمت قلعه دارخی دولت آباد از تغیر سیادت خان و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار سوار



( باب الرء ) [ ۲۸۸ ] ( مائراامرا )

سر عزت بر افراشت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدی  
ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار  
بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس از آن  
( که قلعه دولت آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد )  
اضافه پانصدی پانصد سوار ( که بشرط قلعه داری دولت آباد  
بود ) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار  
جوار موافقه خجسته بنیاد ( که شمالی آن سرحد ماک بکلانه  
و جفولبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی فاسک  
واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار آنجا  
طریق خود سری می پیمود ) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده  
مربور ببجالی اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنججاه  
لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از  
شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد  
جوار رسید - زمیندار مذکور قاب مقارعت نیاروده باطاعت  
در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمه خود  
گرفت - و پسر خود را بوسم یرغمال همراه او گردانید - پس از آن  
معادلت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد \*

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد  
گذشته بود امرا ( که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان



( مائرا امرا ) [ ۲۸۹ ] ( باب الرابع )  
 اورنگ زیب تعیین شده بودند ( حسب الطلب روانه حضور  
 گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بطن  
 خود شتافت - بظاہر سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی  
 بحدود بیکانیر تعیین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده  
 باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت  
 انوپ سنگھ و پدم سنگھ پسران خویش بدولت آستانپور  
 میب گردیدند - و بمنصب صد هزار دو هزار سوار سرفراز  
 گشته بدستور سابق در تعینات دکن قرار یافت - سال نهم  
 همراه دلیر خان داور زئی بتنبیہ زمیندار چانده رفته چون  
 مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردیدند - و سرداری قوم او  
 و ریاست وطنش بانوپ سنگھ پسرش مرحمت شد - و بعنایت  
 منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بر نواخته آمد  
 از امر موفقیت آمیزی جاگیر پریشانی عاید حالش گشت  
 بخجسته بنیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۷۷ )  
 هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید  
 بیرون محوطه بلده اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب  
 دوره بنام او آباد است - او چهار پسر داشت - انوپ سنگھ

(۲) نسخه [ ب ] اورنگ زیب بهادر (۳) در [ بعضی نسخه ] پدم سنگھ

(۴) نسخه [ ب ] داورزی - و در [ بعضی نسخه ] داورزی

(باب الرابع) [ ۲۹۰ ] (مآثر الامراء)

و پدرم سنگه و کیسر سنگه و موهن سنگه - سه اخیر قولد  
فوت کردند \*

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مغرط داشت  
ازین جهت محصور نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي  
میر توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایره موهن سنگه  
رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر  
حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را  
مجرع نمودند - پدرم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت  
اما بهنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام  
ساخت - و موهن سنگه را در پالکی برداشته روانه خانه او شدند  
در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعیینات  
یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه  
در دست چپ بود - سال هیژدهم بالتماس خان مذکور  
بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که  
بهرداری دایر خان دارد زنی مصاف با دکنیان صورت بهشت)  
نامبرده در مثل چندارایی جا داشت - سال بیست و یکم  
او را بهر است خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال  
سیوا بهرنساع گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده  
با فرج همراهی متصل پورخ خود برآمده ایستان - درین ضمن  
(۲) نسخه [ ب ] کپور سنگه - یا کیسر سنگه باشد \*

(مآثر الامراء) [ ۲۹۱ ] (باب الرابع)

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیدن  
و مقامیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه دارئی نصرت آباد  
سکر و سال سی و سوم از تغیر راد داپت بندیده بهر است  
امتیاز گذه اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از اینجا  
معزل گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان  
سرداری وطنش بهر ار سرپ سنگه (که هزاری پانصد سوار  
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر  
بتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش اندک سنگه  
و نبدیره اش زورآورد سنگه حکومت وطن هرانجام دادند - در  
حالت تحریر گنج سنگه متبنای زورآورد سنگه که هم قوم است  
بدان قیام دارد \*

(۶) \* راجه عجان سنگه بنودیده \*

پسر راجه بهار سنگه است - در حین حیات پدر از  
روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش  
فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاری دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [ ا ] رخت (۳) نسخه [ ب ] بقلعه دارئی (۴) نسخه [ ب ]  
شکر - یا بهکر باشد (۵) در [ بعضی کتب تاریخ ] اودنی آمده (۶) در  
[ بعضی جا ] بندیده (۷) در [ بعضی جا ] بهار سنگه - و در [ بعضی جا ]  
بهار سنگه (۸) نسخه [ ب ] مقیم \*

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش  
بنادیب زمیندار سری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره  
بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد  
سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و بهتر حسب الطامع  
بمحضر رسید همراه بهارچه بذابر اینکه سد راه آمد فرج  
دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب  
در اثنای نبرد در تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس  
از چندی از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب  
مناسبت اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست  
راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع  
بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او  
مامور شد نامبرده هم داخل کمپان شاهزاده مزبور گردیده  
رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال  
چهارم با فوجی از قایمینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار  
و تخبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمع که داشته  
نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان  
باری ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا  
آریزشهای نمایان نموده نام بردانگی برآورد - و در سال  
هفتم همراه میرزا راجه جیسنکه بصوب دکن دستوری پذیرفت  
و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه سرمایه ناموری اندرخت - یستر  
در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوه جاسپاری  
گردیده سال نهم بهمراهی دلیر خان بیساق الکی چانده ( که  
متصل برادر رافع شده ) متعین گردید - سال یازدهم مطابق  
سنه ( ۱۰۷۸ ) هزار و هفتاد و هشت هجری در دکن بدیار  
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خود او  
( که بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلی حضرت  
بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال  
بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بنادیب زمیندار  
سری نگر تعیین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان  
محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافت - و در عهد خلد مکان  
سال اول باتفاق سبکرن بندیه به تخبیه جنهت بندیه مامور شده  
بهتر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم  
خدمات می پرداخت ( بافرونی منصب و خطاب راجگی و عطای  
وطن در قبول سرمایه کامیابی اندرخت - در اوان صوبه دار  
خانجهان بهادر چندبے تھانه دارنی گلشن آباد داشت - چون  
سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسونت سنگه نام پسرش ( که  
در وطن بود ) بخطاب راجگی و حکومت وطن فایز شد - و آخر  
همان سال با فرج شایسته بدکن آمده بملازمین پادشاهی

( باب الرابع ) [ ۲۹۴ ] ( مآثر الامراء )

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنیت بندیده  
( که در نواح بندیدل کهاند مصدر فساد بودند ) معین گردید  
سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش  
بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعد از خلعت  
و نقاره کوس بلند رتبی بر نواخت - و در یورش تلع ملکهور<sup>(۲)</sup>  
کردن نمایان نمود - سال سی و یکم بقراگاه اصلی منزل گردید - پس از  
اگرچه پسرش بهگونیت سنگه بخطاب راجگی و مرزبان رطن  
مقرر از گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابراین  
بدخواست رانی امر کنور جد<sup>(۳)</sup> او سربراہی تعلقه مذکور بنام  
اودیسنگه ولد پرتاپ سنگه ( که سلسله نسبش بر اجداد مدبر  
مقبول می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچه  
پسر می بود ) مقرر شده بخطاب راجگی سر برافراخت - سال  
سی و سیوم از وطن آمده باسلام سده سینه پرداخت - سال  
چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار لوائ کامیابی افراخته بقاعه دارى کهیلدا  
( که به سخرلنا مخاطب شده ) ممتاز گشت - و پس از ارتحال  
خادمكان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت تلع مذکور را  
بمرهقه سپرده (اه وطن گردید - پس از پرتی سنگه پسرش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نلکپور ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] مرانرازی \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۹۵ ] ( باب الرابع )

( ۲ ) و پسترسانول سنگه نبیره اش زمیذادری اوندچه سربراہ  
نمودند - در حالت تحریر پنجم سنگه پسر سانول سنگه مذکور  
دخیل اسم \*

### \* راجه دیبی سنگه بندیده \*

پسر راجه بهارته اسم - پس از فوت پدر سال هفتم  
فردوس آشیانی بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و خطاب  
راجگی مورد مرام شد - و سال هشتم با اتفاق خاندوران بمالش  
چهار سنگه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آواز گشت  
و پس از مسخر شدن اوندچه ( که سابق تعلق بنیاگانش داشت  
و در عهد جهانگیر پادشاه بیاس خاطر بر سنگه دیو از آنها  
گرفته سپرد او نموده بودند ) بنام راجه دیبی سنگه قرار یافته  
درانجا ماند - و سرداری الوس قوم بدیاه بار مغوض شد - و پس  
از آن ( که پادشاه تا اوندچه آمده یکران عزیمت را بجانب  
دکن معطوف ساخت ) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور  
ولایت اوندچه پیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان باره  
( که بتخریب ملک بیجاپور تعیین شده بود ) دستوری پذیرفت - و در  
کارها آثار نیکو خدمتی بظهور (سانید - سال دهم حسب التماس  
خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی نواخت - و سال  
نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بدختر بلخ و بدخشان

( ۲ ) نسخه [ ب ] سانوپ سنگه - و در [ بعضی نسخه ] سانوت سنگه \*



تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات گشته با گروه  
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال  
بیست و دوم ( که قلعه تندهار بتصرف قزلباش رفت )  
او نیز مکرر در رکاب سلطان اردنگ زیب بتسخیر قلعه مذکور  
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا  
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و با سیوم همراه سلطان  
دارا شکوه بدانسر شتافت - و پس از مراجعت سال بیست  
و هشتم بفروجداری بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت  
بر افراخت - و سال سیوم همراه معظم خان میر جمله نزد  
سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال  
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه  
( که بسد راه بودن بر روی سلطان اردنگ زیب بصوب مالوه  
تعیین شده بود ) دستوری یافت - از انجا ( که تقدیر الهی  
بر ارمیانت او رفته بود ) درز جنگ مهاراجه او را بکراسمت  
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ ( که سلطان مراد بخش  
بر بنگاه فوج پادشاهی درید - و این معنی هم باعث تزلزل  
خواطر گردید ) او بمقتضای عقل در اندیش با شاهزاده مذکور  
بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بهلازمست  
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بهذابت  
( ۲ ) نسخه [ ب ] ترددات شایسته ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بدان صوب \*

خلعت تسلی یافت - و یستر چون کار طلبی او از روی عفوداشت  
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت  
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفروجداری بهلسه از تغیر  
راجه عالم سنگه سرراز گردیده سال سیوم برای تنبیه  
جنیت بدیده ( که در نواح صوبه مالوه گرد قسار برداشته بود )  
تعیین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان ( که بجبهت  
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود ) دستوری پذیرفت  
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه دار کابل گردید  
چون بکشل خیبر ( سیده بر خان مزبور واقع شکست ) داد  
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطه بلده اردنگ آباد  
مغرب رویه مایل بجنوب پور بنام او آباد است \*

### \* راجه رایسنگه مهوردیة \*

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگه است - چون سال نهم  
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم رانا امر سنگه نامزد شد  
و رانا پس از تنگ شدن بدرالتجا زده شاهزاده را دریافت  
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سرانتخاب برافراخته  
در تنبیه زمیندار تعلقه گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ  
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامه بشجاعت  
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غیار درنی

برخاست او التوام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی ( که  
پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آرد  
و ازان طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت  
خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتنین (ر داد ) او دست  
جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید  
و ایستگاه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول  
به پیشگاه خلافت رسیده با وجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش  
بخلاعت فخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب در هزار  
هزار سوار و خطاب راجگی و اسب و فیل و انعام بیست هزار  
روبی سر بلندی اندوخت . و سال پنجم باضافه هزار و دویست  
سوار رایت عزت برافراخت . و سال هشتم همراه شاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشتر می افواج متعینه به تنبیه  
جبهه سنگه نامزد شده بود ) تعیین یافت . و سال نهم  
باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت . و سال دوازدهم همراه  
شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست . و سال  
چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان  
ظفر جنگ بتنبیه جنگ سنگه زمیندار جمو ( که سرتابی  
بنیاد نهاده بود ) مامور گشت . و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب چهار هزار و در هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده  
دارا شکوه بجانب تندهار دستوری پذیرفت . و سال هیزدهم

بهمراهی عالی مردان خان امیر الامراء بتسخیر بلخ و بدخشان  
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مران بخش روانه  
آن سمت شد \*

چون شاهزاده مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک  
بر گرفته روانه حضور گردید او هم بهشاور آمد . ازانجا ( که  
مردم متعینه این یساق از عبور اتک ممنوع بودند ) درانجا  
توقف گزید . پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبکان بهره  
مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهانند . و پس از معارفت  
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری وطن گرفت . و سال بیست  
و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعیین یساق  
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمداومت قزلباش  
پیشتر شتافته مساعی جمیله یکار برده از اصل و اضافه  
بمنصب پنج هزار و پانصد سوار ببلند و تنبیه گرائید  
پستر نوبت دوم بهمراهی شاهزاده مذکور بهم مسطور قرار یافته  
بنابر بیماری در پشاور ماند . و پس از رسیدن موکب معلی  
داران نواحی درامت بار دریافت و رخصت وطن حامل گرد  
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار شتافت  
و ازانجا بهمراهی رستم خان جهمت کهایش قلعه بست  
راهی گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علامی عبدالله خان

مانند ام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوائی عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همینرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای مکرر پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرمع و اسب عربی با زین زرین و قیل و ماده قیل درجه اعتلا پیمود - و یک لک رقیبه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونک سنگه با خالد مکان با جمعی از راجپوتان همنوم در میمنه راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه قرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون در قصیه توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنکه بسوزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه سیوا بهونسه و تخربیم ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری

پنج هزار سوار پانصد سوار در اسبه سه اسبه سربلند شده کلاه گوشه کامیابی کچ نهان - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سه هجری بمقر اصلي شتافت - مانسنگه و مهاسنگه و انوب سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت قرق مباحات برافراختند \*

### \* راجه رام سنگه \*

کچه راه پسر کلان میرزا راجه جیسنکه اسم - سال شانزدهم جلوس چون فردرس آشیانی باجمیر متوجه شد او همراه پدر رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حین ( که پادشاه از لاهور بهمت کابل لوائی عزیمت افراخت ) با پانصد سوار از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزار سوار کامیاب گشت - و باضافهای متواتره بمنصب در هزار سوار پانصد سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافه پانصدی امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافه پانصدی چهرة عزت افروخت - در جنگ سموکده همراه دارا شکوه بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیری رسیده سال اول همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید و از اثنای راه بشهرت اکاذیب ( که پس از جنگ دوم دارا شکوه بر زبانها افتاده بود ) دل بای داده چندی ترک آمد و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقري  
گرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه ( که نزد زمیذدار  
سری نگر بود - و از معرفت میوزا راجه جیسنکه فرستادن  
بحضور قرار داده ) روانه گردید - و با پسر زمیذدار بیارگاه  
سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میوزا راجه بیساق دکن  
در حضور ماند \*

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونهله با پدرش  
بعرض رسید از بغایت خاعت و زیور مرصع و ماده فیل  
کامیاب گشت - و چون سیوا میوزا با سنها پسر خود از دکن  
آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناعیه او نقش استکبار  
خوانده بنامبرده ( که واسطه ملازمت بود ) تاکید فرمود - که  
او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون  
آن مکار بحیله سازی ( که در احوال راجه ساهو بهونهله زمزده  
کالک اخبار سنج گشته ) پنهان از انجا برآمده راه گریز  
پیش گرفت او به بیخبری معاتب گردیده بتغیر منصب و منع  
کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح  
انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقه  
مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با ساز طلا  
وفیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقوه و خطاب راجگی  
و منصب چهار هزار و چهار هزار سوار سر بلندی اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشپامیان بر گواهی سرحد  
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تپانه دار آنجا به سامع  
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت  
و باضافه هزار و هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم  
ازان مهم بود گشته بعد آستانبوس تارک مباحات آرامت - و وقت  
موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنورکشن سنگه - که  
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چنده تعینات کابل  
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت  
بشن سنگه پسرش بمنصب هزار و چهار صد سوار مفتخر گشته  
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عذایات دیگر چهره اعتبار  
بر افرودخت - چنده بمالش راتهوران و مدتی بفوجداری  
اسلام آباد می برداخت - پس ازان ( که راه عدم پیش گرفت )  
سال چهل و چهارم بجیسنکه پسرش بخطاب راجه جیسنکه  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه  
بخمت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک  
اسد خان بتسخیر قلعه کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش  
جد اگانه اوقام یافته \*

### \* رشید خان الهام الله \*

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال  
بیستم و دوم فرزندش آشپانی باختر سرا شتافت پادشاه



اورا و برادر كلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود  
سال بيستم و هشتم چون اسد الله ( كه تهاه دارى چاندور  
داشت ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار  
شاد كام شده بتدويرداري و نظم اياچپور مامور گشت او تهاه دارى  
چاندور نامزد گردید - سال سيم چون هادي داد خان عم او  
فوت نمود و دران سلسله به ازو ديگرى نبود از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد  
تا جمعيت هادي داد خان متفرق نشود - در ايامه ( كه محده  
ارنگ زيب بهادر توسن عزيزمت از دكن جانب هندوستان  
تيزگام ساخت ) از موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ  
مهاراجه جهونمت سنگه بعبای خلعت و علم و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار در اسبه  
سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از  
جنگ اول دارا شكوه بانعام بيستم هزار ( ربييه سرمايه مباحات  
اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار  
در تعيناتيان شاهزاده محمد سلطان قرار يافته بجانب بنگاله  
مرخص گشت - و در معارك و مصائب آن ملك با سردار شريك  
قودد بوده در دفع اعادي طريق جانشياري مهرد - سال چهارم  
همراه سپه سالار بملك کوچ بهار و کوچ آشام در كارها مساعى  
جميله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارذت واقع شد

بر طبق حكم حضور بفوجدارى سرکار كامروپ نامزد گردید  
و چنده صوبه دار آديسه ماند - سال نوزدهم از انجا معزول گردیده  
تعينات يساق دكن شد - و چنده فوجدار ناندیر بود - رتبت  
مورود در گذشت \*

\* راء بهاو سنگه هادا \*

پسر راء ستر سال است - كه در جنگ متصل سموگده  
بهراولى دارا شكوه جا يافته بجرأت جان در باخت - نامبرده  
سال اول جلوس خلد مكان از وطن بحضور رسیده دولت دار  
اندوخت - و بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عطای علم  
و نقاره و خطاب رايى و زميندارى بوندي و غيره محالات برويه  
نياگان خود سرعزت برافروخت - و در جنگ شجاع با توپخانه  
پادشاهي ( كه پيش مي چينند ) تعين شد - و پس از فرار  
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید  
پس از ان ( كه لشكر شاهزاده از بيروهم واقع راه بنگاله آن طرف  
گذشت ) نامبرده به رخصت شاهزاده جدائي گزيده معارذت  
نمود - و بتعیناتى دكن نامزد شد - سال سيم همراه شايسته  
خان اميرالامرا در محامره قلعه اعظم آباد عرف چاكنه ساخته  
ملك التجار سر لشكر سلطان علاء الدين بن احمد شاه بهمني  
( كه بتسخير ملك كوكن تعين شده بود ) كمر همك بست

(۲) نسخه [ ب ] نامروپ \*

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس از آن ( که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد ) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره راو بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کرک نماید اما راو بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا ( راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می شود که او مدتی در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت \*

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونت سنگه برادرش موسوم بانورده سنگه پسر کشن سنگه ( که سلطان محمد اکبر در اران صوبه دارائی اوجین طلبداشته - و بصدر اداای خارج بجمدهر کشته گردید ) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیذاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بانورده سنگه \*

خالد مکان میان خاد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی و زمینداری مومیدانه و کوته ( که متعلق برام سنگه نبیره مادهو سنگه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید ) لوی استقلال برافراشت - و با بهیم سنگه پسر او آغاز مناقشه نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگه چندت بحکومت وطن پرداخته بولاک خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگه نبیره او در وطن قیام دارد \*

#### ( ۴ ) \* رضوی خان سید علی \*

درمیان پور صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیانی سال بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را ( که دران هنگام بیماری عارض شده بود ) در دار السلطنه گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام تعلقه پوزان - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه پانصدی دو صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست و دوم بدارنگی جواهر خانه و مرمع آلات نگین بلند نامی

( ۲ ) نسخه [ ب ] دمید سنگه ( ۳ ) نسخه [ ب ] داشت ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] شیر علی \*

بدست کرد - و در همین سال باضافه پانصدي پنجاه سوار اختصاص گرفت - سال بيست و چهارم از داروغگی مذکور معزول گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال مير صالح خوش نويس نقش مراد بکام خویش دید - سال بيست و پنجم باقرنیه صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال بيست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفويض تعلقه بخشي گوي و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغير دوست کام و امینی (۲) آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم از انجا تغير شده پيشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض رفاع صوبجات کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان در آمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدراوده هزار رويه سالیانه موظف گشته گوشه عزلت گزید - سال پنجم مشمول عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغير رشیدای خوش نويس و اضافه صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر صدارت اعظم از تعبیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

(۲) در [ بعضی نسخه ] دولت کام (۳) نسخه [ اب ] رشیدانی \*

بیست و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۹۱ ) هزار و نود و یک هجری تار و پود زندگی بر گسیخت \*

## \* زندوله خان غازي \*

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن به هندوستان ملنزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات پسنذیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه خطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت بر افراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار رويه ممتاز گشت - پستتر باتفاق شیخ مير خوانی جهمت سد بودن بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس از ان تعینات یساق دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق دلیر خان داود زئی به تنبیه زمیندار چانده مقنات - سال بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار هجری بساط همتی در پیچید \*

## \* روح الله خان \*

اول - پسر درم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال درم عالمگیری بصیبه امیر الامراء شایسته خان منسوب شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خانی چهره مراد بر افراخت - و در سال ششم بخدمت مير بخشي گری احدیان

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال دهم بمنصب دو هزار و خدمت آخته بیگی فرس کا<sup>(۲)</sup>یابی مهمیز نمود - و در سال شانزدهم بفوجدارئی دهامونی اختصاص یافت - و در همان ایام بنابر جهت معزل المنصب گشت - بیشتر در سال هیزدهم ببجائی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصة نوکری شده بفوجدارئی سهارنپور دستوری یافت - و در سال نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان برال خدمت خانسامانی امتیاز اندرخت - سال بیست و دوم از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری درم علم ناموری برافراخت - و هنگامی که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویة پادشاهی گردید ( از کار طایی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه و تعویک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم والدگه ماجده از حمیده بانو بیگم ( که خالدة حضرت خلد مکان بود ) در در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم درمی بنت خلافت ( که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار خصوصیت داشت ) بخانة ( روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] کامرانی \*

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شذافته معارفت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور ( که شاهزاده محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت ) رخصت یافت - و در آخر همین سال ( که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی بود ) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باتمامت احمد نگر شذافت - و در سال سیم ماه ذی القعدة ( که از فتح بیجاپور هفته نگذشته بود ) از انتقال اشرف خان مربع نشین چهار بالش میر بخشیکری گردید - و در همان ایام چون رادیات ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدرآباد باهتزاز آمد ( روح الله خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار مورد مراحم ساخته بنظم اشتات صوبه برهم خورده بیجاپور گذاشتند ( ۲ ) و پس ازان ( که محاصره قلعة استوار گلکنده بامتداد کشید ) خان مشار الیه حسب الطلب احراز دوامت آستانبوس سلطنت نموده باسر کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از گریز فکری بلاه و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را ( که پیش از فتح بیجاپور بزدگی درگاه پادشاهی اختیار کرده باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود ) از راه و رسم اخلاص

( ۲ ) نسخه [ پ ] بنظم صوبه \*



بیگانه ساخته با خود ایل گردانیدن - چنانچه آن بے مردت حق ناشناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخشی الملک را با زمست خان و مختار خان ( که فرصت جویایه کرد قلعه می گشتند ) از راه کهرکي ( که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد مغوض بود ) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه ابوالحسن والی آنجا ( که در گران خواب غفلت بود ) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبحی نمایند دستگیر نمود \*

گویند چون صدای دار دیگر بخشی الملک بلند شد شیون و فریاد از مردم محل برخاست - ابوالحسن املا از جا در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بکلی و رداغ<sup>(۲)</sup> خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه چین بر چین داشته باشد و رتار سلطنت از دست دهد تا رسیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکامل خبر طعام کشیدن آوردن بآزاده تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن صدعا در نیافته یا عمدا گفت - و تم خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - از جواب دان که راست میگویی - اما اعتقاد من

( ۲ ) بهای بهای روز نیز درست باشد \*

اینست که خدا هیچ و تم نظر لطف از بده خود باز نمیگیرد مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون ( که زمان پاداش برخه اعمال است ) زمام اختیار بدست مثل عالمگیر پادشاه میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت \*

بالجملة بعد ازین فتح ( که در سال سی و یکم سنه ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجری بر تو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده مبارک بان تاریخ است ) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت وسیعه افسیحه بیجاپور پرداخت - و ایالت حیدر آباد ( که بدارالجهاد موسوم شده بود ) بروح الله خان ارزانی فرمود بهتر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه رایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی جمیله آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و بقیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم بگوشمال زمیذدار سکر و واکنیره دستوری یافت - و در آغاز سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم درمین خلف پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیحه کریمه خود عایشه بیگم مرتقی مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه ۱۱۰۳ هزار و یکصد و سه در قطمپ آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید \*

\* روح در تن ملک نماند \*

( باب الرابع ) [ ۳۱۴ ] ( مائراامرا )

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقه اخلاص و منهک راه بذکری درین اثنا ( که دم واپسین بود ) این بیت خواند \* بیت \*

\* چه نیاز رفته باشد زجهان نیازمندی \*

\* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی \*

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسنجیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریبتر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینچا مهم سازی و آشوب را رز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمی نقش اعتبارش درست نشده بود که با وجود آگاهی پادشاه و عزم امرار بر عدم پیشرفت نوع ساخته و پرداخته بعرض میروسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد \*

گویند یکی از راجها ( که بامتداد یساق دکن و دیر رسید ) زر جاکیر هندوستان احوالش بعصرت کشید ( مکرر و متوالی بوساطت روح الله خان زر ) بطریق مساعد از سرکار پادشاهی گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق المعنی بگیرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیه دیگر

( باب الرابع ) [ ۳۱۵ ] ( مائراامرا )

برای او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپیه بار داد از باب عخان این معامله را بے کم و کاست بیان شاه رسانیدند خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور رسید - که راجه زر از خزانه گرفت - او بداهه عرض کرد که این مردم از خون غرضی بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند - و ما بندها را هر وقت جرأت عرض نیست - لهذا بالفعل ده هزار روپیه بمستدعی داده تلمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست بدفعات داده خواهد شد \*

بالجماء آن امیر پسنجیده منش همت بر فیض رسائی و کار روائی خلق می گماشت - و ابواب انجاء مطالب را بر روی ادانی و اقامی می کشود - و در امرای عالمگیری بغیاضی و شکفته روی یکتا بود - پسر کلانش سیف الله خان بعد فوت پدر بششماه رخت هستی بر بست - و بهر دوش خانه زان خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمه او علیحده نگارش یافته - و بهر سیوم او بیرام خان محمد باقر است که در عهد فردوس آرامگاه نیز زنده و بجایگزینی در ساخته بود \*

\* روح الله خان خانه زاد خان \*

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانه زان خان سر بلند شده سال بیست و هشتم جلوس خلد مکان جهت آردن پرستار خاص اردیپوری محل

از اوزنگ آباد یا احمد نگر ( که معسكر پادشاهی بود ) تعیین گردید - و سال سی و سیوم ( که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیله پدرش ( روح الله خان مفتوح گشت ) نامبرده مورد موافق خسرین شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از تغییر مخلص خان بخدمت تور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر از تغییر مختار خان بخدمت میر آشی و اضافه پانصدی چهارم اختیار برافراخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعی به تذبیه سناکهور پره مامور شد - قضا را آسین کای بتفصیله ( که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته ) بار رسید - که اسباب همراهی داده از دست مرهقه رهائی جست پادشاه بعد سزوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد اواخر سال چهارم بحضور آمده سال چهارم و یکم مخاطب بمخاطب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغییر فاضل خان برهان الدین ( که مستهفی شده بود ) سرمایه سربانندی اندرخت پستر بداروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهارم و سیوم بداروغگی جلو از تغییر ذو الفقار خان اختصاص گرفت و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پرلی توردات شایسته بظهور آورده سال چهارم و چهارم بخدمت بخشیرگی دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه دو صد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهارم و هشتم مطابق سده ( ۱۱۱۵ ) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را ( که قانیا بروح الله خان مخاطب شده ) خلایع ماقمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیات بتقدیم رسانیدند - و صبیغه آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار (وپیه تسلی پذیرفت \*

### \* زاو دلپت بنگریله \*

ولد زاو سبگون پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهپورا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بهپوروار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام ( که جد بیست و چهارم زاو دلپت بود ) در آلتای ( که الحال ببندیل کهند شهر است ) جا گرفته پرسدش بندراسی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیل نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه بر راجه بهار سنگه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی ( که بحکومت دکن مامور بود ) سیهکون را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکپزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب چون گشتی ( که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود ) بتسخیر یکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف سلطانی در آمد و چون اراثل سال سی و دوم جلوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه در داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنیت بندیده دستوری پذیرفت - بستر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسره میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همراه در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم ( که جنگه بمرداری دلیر خان با دکنیان ( و داد ) نامبرده با دلهت پسر خود در چذاولی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

( ۲ ) نسخه [ ب ] بتصرف در آمد \*

از نزد دلیر خان ببهار گشته ( که بنگاه درانجا بود ) رفت و سال بیست و یکم فوت نمود - راز دلهت سال یازدهم بمنصب دود و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چنده سه صدي ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلط و دلاسا نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهه از خانجهان بهادر ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - بستر همراه اعظم شاه باز بدکن آمد - و بهمرایه حسن علی خان عالمگیر شاهی در ضاح کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [ که همراه غازی الدین خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه ( که محامره بیجاپور داشت ) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم در آردن ] از اصل و اضافه بمنصب یکپزار و پانصدی یکپزار و پانصد سوار و خطابیه راز سربلندی یافت - و سال سیوم چون امتیاز گشته عرف اودنی بتصرف پادشاهی در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای نقاره و قلعه دارنی اودنی سر مباحات برافراشت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] اودلی - و در [ بعضی کتب تاریخ ] اودنی \*



سال سي و سيوم استعفاي قلعه داراي اودني نموده بحضور آمد - و پستر گاهي براي آوردن خزانه از خجسته بنيان و گاهي برسانيدن قافله از شهر زبور بملشكر تعيين ميشد - و در راه اكثر به تذيبه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتي شاهزاده كام بخش چهره عزت برافروخت - و چون شاهزاده بر سر راكنكيه آمد چنداوالي باحسن وجوه سرانجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي ( كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمی داشت ) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان را دسمت راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي در هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزار و در هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزار و سه سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفانت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهازري رسيد و در جنگي ( كه با سلطان عظيم الشان ( ر داد ) در هراولي بكار آمد - پس از فووش بهاري چند و پرتي سنگه پهرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش ( كه در ستاره گداه بود ) رسيد - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در رتبه ( كه موكمب بهادر شاهي متصل اجهير توقف داشت ) رسيد - چون كسي را

متوجه نيافت بوطن شتافته بر بوادران خود غالب آمد - پستر متصل لاهور رفته بهلازمست خلد منزل بيوسمت - و در ۴۴۰ فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگه زميندار كره جهان آباد تعيين شده دران جنگ بمردانگي بكار آمد - بقيه اين قوم بنوكري پادشاهي مي پردازند - مرهقه اكثر محالات اينها بقصر در آوردن - و در حالت تحرير فوج كلاه پوشان فرنگ ( كه از بنگاله عزيمت بذور سورت نمودند ) چند در حدود اينها متوقف شده خرابي بسيار رسايدند \*

چون نام كلاه پوشان فرنگ بتقريبه مذکور شده تحرير ياره از سرگذشت اين قوم ناگزير خامه وقائع نگار است - اين گروه از سوابق ايام باجارت حكام كزار دنيا مسكن ساخته بطور رعيا بسر مي بردند - كوه بذر حاكم نشين اينها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتي بحيله قول حاصل ساخته دو قاعه موسوم و دمن و بسي در كمال استحكام بنا كردند - و ديهايت آباد نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه كره در تصرف بودند اما در عرض زياده بر يك كره و نيم يك كره نداشتند - پاي دامن كرهات كشتار ميكردند - و از جنس اعلى مثل نيشكر و انناس و برنج ميكاشتند - و بدستور اشجار نارجيل و فوفل بے شمار مبالغه كاي محصول ازان بر ميداشتند - و از نقود مرجه

آنجا اشرفی ( که مراد از نقره قیمت نه آنه باشد ) مسکوک بمسکه  
فرنگ و یارچه ریزه مس<sup>(۲)</sup> که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را  
چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمپوسانند - و برای مسلمانان  
پوره علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد  
باطقال او تلقین طریقه خود مینمودند \*

و چون این حقیقت بمصمخاد مکانی رسید بر طبق حکم  
پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد ( که داماد ملا احمد  
نایته بود ) بر سر آنها ناخته چند کس از زن و مرد باسیری  
آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت  
پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف  
شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر  
مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر (دی دریا) سایر و دایر  
باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلص<sup>(۳)</sup> اسیران  
فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوانی ( که  
کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود ) و در دریا اهل فرنگ  
غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها  
صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها  
رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را ( که پس از ناصر جنگ شهید  
سردار<sup>(۴)</sup> را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

( ۲ ) نسخه [ ب ] مثل مس ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] کج لاهی \*

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند ( قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خون گوناگ  
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهی را  
بر داشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درینولا  
در صوبه آله آباد و اردهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله  
تا اراکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند  
و در سیکاکل و غیره سرکرات حیدرآباد دخیل گردیدند - درین  
ایام بتقریب رگناخته راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح  
گجرات هنگامه پردازند \* اللهم انصر من نصر دین محمد \*  
صلی الله علیه و آله و سلم \*

### \* رام سنگه هادا \*

نبیره مادھو سنگه هادا سمت - چون جگت سنگه پسر مکند  
سنگه هادا سال بیست و پنجم عالمگیری در گذشت و پسر<sup>(۱)</sup> از  
باقی نماند پادشاه حکومت کوته بشور سنگه برادر مکند سنگه  
( که عم متوفی باشد ) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم  
شاه بمحاصره بیجاپور تعین گردید - و روزه ( که امان الله خان  
پسر الله وردی بکار آمد ) او زخمی برداشت - و سال سیم بهمن<sup>(۳)</sup>  
سلطان معظم بمصمت حیدرآباد راهی شده سال سی و ششم  
بعنايت نقاره کوس بلند رنگی بر نواخته پستر در گذشت

( ۲ ) در [ بعضی جا ] سیکاکل آمده ( ۳ ) نسخه [ ب ] آله وردی خان \*

حسب التماس ذوالفقار خان بهادر وطن داری کوته بدستور  
نیازانش بظام پسرش رام سنگه ( که در وطنش بود - و ابتدا  
دو صد و پنجاهی و بهرور ششصدی و درین وقت بیایه هزار  
رسید ) قرار یافت - همواره بتعینانی خان مزبور میگذاشتند  
و در تزییه رانو بن سغدا کهور پره و دیگر مرهتیا بتقدیم خدمت  
می پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت  
سال چهل و هشتم بمنصب در هزار و پانصدی مرتقی گردیده  
بعزایمت زمینداری مومیدانه از تغیر راو بدهه سنگه ( که  
نهایت متمنای او بود ) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سر بلندی  
اندرخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاعت محمد اعظم  
شاه گردیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ  
در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت  
پس از پسرش بهیم سنگه سرداری وطن یافت - و در جنگ  
( که در سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و صد و سی و یک سید دلادر عای  
خان را با نظام الماک آصف جاه رو داد ) بعد کشته شدن خان  
مذکور عار فرار بر خون گوارا نکرده دلیرانه از طریقده هستی  
برخواست - در حالت تحریر کمان سنگه نبیره زاده اش پور  
ستور سال بن در جن سال بحکومت کوته می پرداخت \*

### • رستم دل خان •

پسر جان سپار خان بنی مختار است - و نواخته میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در  
حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نایب برآورد - و کارهای  
ملکی صوبه حیدرآباد را ( که نظم آن به پدرش مفوض بود )  
او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار  
خان رخت هستی بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده  
محمد کام بخش تعلق گرفت - از انجا ( که رستم دل خان از رخت  
پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میروید )  
بنیابت مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار  
و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر  
ولایت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافروزی پانصدی  
هزار سوار سرفرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر  
دائر خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار<sup>(۲)</sup>  
برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار  
و پانصد سوار چهره دولت افروخت - و در آن هنگام ( که عالمگیر  
پادشاه از آشوبگاه این سرای کارانی بآرام جای ملک جاودانی  
خرامش نمود ) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بسیار نوکر  
کرده در مالش و تزییه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب  
دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه  
بخون سری و خود را ئی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

( که از جانب پدر بوضوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیری برآمد ) احسن خان عرف میر ملوک را ( که میر بخشی و سپه سالارش بود ) قاتل کرناٹک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعه گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود تا آنکه بکار طرازی و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده آن بایلی در نداد اما رستم دل خان فریفته لابه گیری و چاپلوسی او گشته بعد و پیمان موکد بهوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت \*

گویند شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی با مردم خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - در آن وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خیر خواهی مصلحت مکارانه قاعه نداده بتعیین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول (هنگام) گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جایس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

تکلف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان ( که منصب وزارت داشت ) و اهددا خان ( که بمصاحبت سر نخوت می افراشت ) از حسد آغستگی ( که ناگزیر عالم هم چشمی ست ) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید میادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فوراً شقه بخط خود بر رستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه میزنم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیایید - چون مشارالیه حاضر شد او را در تسبیح خانه نشاندند خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند ( که پامالش نمایند ) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و در حوالی املی محل<sup>(۲)</sup> مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چند کشته و زخمی گردیدند آخر کار او را با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد موبه دار نشین است - از پسرانش خان سوار

(۲) در [ بعضی نسخه ] امین محل \*



خان - که بخطاب جد موشوم گشته - درین وقت فی الجمله  
 رنده داند - نصف برگنه امرا روز سرکار مہر ( که از  
 مکالت آباد این زمان است ) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر  
 بخانهامانی سرکار آصف جاء رسیده - در حالت تحریر دیوانی  
 سرکار ( که عمده ترین خدمات است ) دارد - اما چون این  
 خدمات را در سرکار ایشان امتداد و قرار نیست و ارباب  
 آن عهد سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغییرند ایام معدود  
 موعود خون را میگذراند \*

### \* راجه چهله رام ناگو \*

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات  
 باشند - برادر دیا رام است - هر دو در سرکار سلطان عظیم الشان  
 بمبرانجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند  
 بمقر امای شرافت - و چهله رام بفوجداری محال کره  
 جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت  
 و اراده جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید  
 او ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود  
 پستتر با چند لک رومیه از تحصیل تعلقه خود و جمعیت  
 شایسته رسیده بملازم محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ  
 مقابل کولکاش خان صف آرا گشته مصدر تروانات شد  
 و پس از رومی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافه بمنصب

پنجهزاری و خطاب راجگی و تفویض دیوانی خالصه سراعبدال  
 بر اقراخت - و چون این کار ( که پیشدستی وزارت است )  
 به تجویز قطب الملک وزیر بعمره وجود آمده بود موجب  
 برهمی صحبت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیما بین بطول  
 انجامید - و آخر صوبه داری مستقر الخلافه بنام از قرار یافت  
 و پستتر بنظم صوبه آله آباد سوبلندی اندوخته بدان صوب رفت  
 در ابتدای عهد رفیع الدرجات ( که مردم فتنه جوی قابو طلب  
 نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبر آباد بساطنت  
 پرداختند ) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که بار ملحق  
 شود - اما چون او با زمیندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت  
 نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر  
 حسین عالی خان عزیمت تنبیه از پیش نهاد خاطر گردانید  
 پیش از آنکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه  
 مطابق سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و یکصد و سی و یک هجری  
 بغتة در گذشت - پس از برادرزاده او گردهر پسر دیا بهادر  
 ( که میر شمشیر او گفته میشد ) بفراهم آردن سپاه و استحکام  
 برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه نوحه بر سر او بسوداری  
 حیدر قلی خان تعیین پذیرفت اما آخر بواسطت راجه ( ۲ )  
 بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حیدر علی خان \*

و تقویض موبه داری اوده سر شته اعتبار بدست آورده  
بدان موبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمه سادات برهم خورد  
از اوده بحضور آمده احرار دولت ملازمت نمود - و سال هفتم  
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاء مامور شده سال نهم  
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود  
نامبرده بمداغه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی  
و نه مقتول گردید - تا رسیدن موبه دار دیگر ارلادش بحفظ  
بلده ارجین پرداختند \*

## \* راجه محکم سنگه \*

از قوم کهتری ست - در سوکار امیرالامرا حسین علی خان  
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته  
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در  
جنگ دارد خان ( که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست  
و هفت هجری رو داد ) نامبرده از جمله فیل سواران بود  
پس از رسیدن اردنگ آباد ( که شورش کهدو دیهاریه مکسدار  
موبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد ) ذوالفقار  
بیگ بخشوی حسین علی خان ( که بتنبیه او مامور گشته ) مقتول  
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

( ۲ ) نسخه [ ب ] نهم مله را و هولکر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان بهادر ( ۴ )

در [ بعضی جا ] کهدو دیهاریه \*

بددارک آن مامور ساخت - و بسیف الدین علی خان برادر  
خود ( که موبه داری برهانپور داشت ) بر نوشت - که باتفاق  
راجه مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازان - هر چند در موبه  
خاندیس تلاقی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور ( ۲ )  
اما محکم سنگه فوجهای مرته را ( که در نواح احمدنگر  
بناخت و قاراج اشتغال داشتند ) بمقابله و مقاتله عزیمت داده  
تا پای قلعه ستاره ( که مسکن راجه ساهو ست ) رسانید  
پس ازان همراه حسین علی خان بدار الخلافه شتافته بعد  
کشته شدن خان مذکور حیدر قای خان بهینگام امان جان  
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بغیر جرائم و عطای منصب  
شش هزاری از امل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پست  
بهایه هفت هزاره مرتقی گردید - و شیر ( که فردای آن میان  
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و سنبز و قوج  
یاقوت ) راجه محکم سنگه چون سابق نوشت و خواند  
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته  
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قائم مانده  
ظلمت شب برده بر روی آفتاب عالمتاب فرور هشت  
و تمام شب از توبخانه سلطانی گلولهای توپ بی در پی  
میرسید همین که گولت بحوضه فیل سواران او رسید بر پشت

( ۲ ) شاید که نرسید باشد ( ۳ ) در [ نسخه ] از امل و اضافه ششزاری \*

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود \*

### \* رعایت خان ظهیرالدوله \*

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیبة قلیچ خان در خانه داشت - اما فیما بین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامی ( که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بسست مالوه سرے کشید ) او بر فاقه بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلدار عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر ( که وزیر مستقل بود ) گردید آصف جاه او را از انجا طلبداشته بتیولداری پرگنه بالاپور صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الماک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بماک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است (۳) که از بطن صبیبة قلیچ خان بود - و صبیبة اعتماد الدوله

(۲) نسخه [ ب ] روز جنگ (۳) نسخه [ ب ] عظیم الدوله \*

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی ( که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه داری اوجین بنام خلف کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت ) او را یثیابیت آن صوبه تعیین کرد - و پستر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - به آذنیهای او با پادشاه و وزیر وقت زبان زد عالم است - در وقت فادر شاه متعهد وصول زرے ( که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق یافته بود ) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد \*

### \* روشن الدوله بهادر رستم جنگ \*

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگی ( که مابین شاهزاده مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه در داد - و سلطان شجاع در بجانب بنگاله گردانید ) مشارالیه ( که تعینات مهمل بود ) با چند کس از اتربیای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بطیاس دریشی بسر می برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او است ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهره رشادت برافروخت و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده التزام صحبت شاه بهیک ( که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه نامبرده بود ) اختیار کرد - پس ازان ( که زمانه ورق برگردانده و عزیمت فرخ سیر از پتنه باراده جنگ با جهاندار شاه زبانزد گردید ) مشاورالیه از درویش مزبور مشور شده بدان سمت شتافت - و باستصواب حسین علی خان درانت باز یافته بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و عطای عام و نقاره و بالکی چهاردار و خطاب ظفر خان بهادر ( ستم جنگ و تقویض تعلقه بخشگیری سیوم پایه اعتبار فراتر افراخت - و پس از جنگ با جهاندار شاه ( که سلطنت نصیب فرخ سیر شد ) مومنی الیه از اعل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان که نوبت سلطنت فروردوس آرامگاه رسید - و باقتضای ددر فلکی کوکه پادشاه ( که زن زبان آرد در سمت تقریر بود ) در مزاج آن سلطنت مرتبست مداخلت کلی بهم رسانیده رتق و فتق مهمات پیش گرفت [ نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

و ضابطه دانی را فرو رفته هر که ( جمع می آرد مبلغ برسم پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود میگرفت - رفته رفته صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفا دار ضمیمه القاب او گشت - و در سنه ( ۱۱۴۹ ) هزار و یکصد و چهل و نه هجری بخوارنگده بقا شتافت - از کمالات ظاهری عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوه همت خصوص خدمت فقرا نامه بنیکوئی بر آرد - اخراجات او در عرس مرشد خود ( که در یانی پست آسوده است ) و صرف چرانان از بلده دارالخلافه تا مرتد خواجه قطب الدین بختیار کاکي زبانزد مردم است - چون بدستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش از راکب و اجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانی اشتها یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قائم خان است برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب ناصر جنگ شهید بدکن آمد - و پس از وقفه قلیل مراجعت بشاهجهان آباد نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال دارن دکن شده بمنصب عمده و خطاب مظفر الدوله امتیاز پذیرفته جهان گذران را گذاشت - روشن الدوله در برادر داشت - یکی فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ که پیایه هفت هزار و رسیده سیهی نقش بود - ابتدا بخشگیری احدیان داشت - در عهد فروردوس آرامگاه صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده پست ازانجا



معزول شده بصوبه دارى کشمير لوى افتخار بر افراشت و پس از حکومت سه سال از انجا تغيير شده بحضور آمده بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوري پذيرفت - چون مرهقه دران ملک غالب افتاده بود نتوانست عهده برآي آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار گردید - چندان در حبس ماند - بعد زهائي راه دارالخلافه پيش گرفت - و بقصبة دو حد رسیده جام ممت کشید - چندان پسر داشت - ارشد آنها محمد کبير خان است - که رتبه صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشيشگرى موبجات انجا سر برافراشت - و بمنصب هشت هزارى و خطاب خاناناي قصاد نموده در سنه ( ۱۱۹۱ ) هزار و یکصد و نود و یک هجرى بمالک بقا پیوست - مرد يار باش و شيفته صحبت آرائي بود اولادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور عالي خان است - که بخطاب منتخزالدوله سرفراز و بعد مامور شدن فخرالدوله بصوبه دارى عظيم آباد از تغيير او ببخشيشگرى احديان ممتاز بود \*

### راجه چندر سين

از فريق مرهقه ملقب بجادون است - پدرش دهاجي جادون از سرداران معتبر همراهى سنبها بهونسله بود - همواره با فرج بسيار بد اخوت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از راجه مذکور اعتبار تمام دران فريق بهم رسانيد - و بوجه دل برداشته در عهد محمد فرخ سير باستصواب نظام الماک آصف جاه ( که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود ) بنوکري پادشاهي و منصب هفت هزارى امتياز يافته بهالکي و غيره محالات صوبه بيدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري ميکرد - در تعلقه پنجميله ( که عبارت از هرگنه انکور و مکهل و امرچنبا و کرنچور و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکپور صوبه محمد آباد بيدر باشد که در جاگيرش بود ) سه کوهي دريای کشنا بالای کوهچه تعلقه مختصره ساخته بچندر گنده موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسيار ميکرد سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجرى پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار يافته بمنصب هفت هزارى و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده دوستي و بکار نرسي در خانه او همواره داد و بيداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت جنگ بنابر رشدي او اکثر محالاتش بضبط در آمد - و باز بتقريب بحال شده گاه بنوکري ميرسيد - و گاه تغافل ميکرد - در ايام راجه

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] پيميله ( ۳ ) نسخه [ ب ] مکپيل ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] امرچنبا ( ۵ ) نسخه [ ب ] کرنچور .

نظام الدوله آصف چاه ( که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آریز بود ) با آنها در ساخته شد با جمعی برخاسته رفت - چون متاون مزاج بود و تباحث فہمی اصلاً نداشت پیش آنها ہم ساقط الاعتبار گشته بعد چندی در دولت آباد محبوس گردید - و بواسطت برخی از انجا رهایی یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام الدوله آصف چاه آمد - و بیکالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عاطفت<sup>(۲)</sup> شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف چاه او را نظر بند نموده در قلعه کلکندہ محبوس ساخت - در انجا در گذشت - دو پسر از باقی مانده بجاکیر قایل از محالات ارثی پسر می برد \*

### • راجه سلطان جي •<sup>(۳)</sup>

در قوم مرهته ملقب ببذالکر است - <sup>(۴)</sup> بچاجي مانک نیبرگ انک پال ( که در سال پانزدهم جلوس خلد مکان باستصواب بهادر خان کوکے بنوکری پادشاهی امتیاز یافت ) بهمن لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمینداران دکن بود - راجہ مذکور ابتدا بنوکری راجہ ساهو می پرداخت - و پسر لشکری او معرّف بود - در عمل نظام الماک آصفچاه بعد جنگ مبارز خان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مولف ( ۳ ) نسخه [ ب ] سلطان جي ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] بچاجي ( ۵ ) نسخه [ ب ] ذابک •

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیلوداری سرکار بپر و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبہ خجستہ بنیاد و پرگنہ حویلی پاتھری صوبہ آبرار سر بلند گردید - با سه هزار سوار نوکری می کرد - <sup>(۱)</sup> سال ( که نوین مذکور برحمت حق پیوست بفاصله چند ماه سال ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری او هم فوت نمود - پسر در ایام ( که ناصر جنگ شهید عزیمت بهلچری نموده قریب مسکنش رسید ) هنونت راو پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برهم تعزیت بمنزل گاه او شتامت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت - در سنه ( ۱۱۷۶ ) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیستی سرا در شد - پسر مغیرے ( که ازو مانده بود ) جای او بسرداری چهره برافروخت - اما چون پای دیوید کار پردازی در میان نبود بدن و بست محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نیست لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر بر گذاشته باقی بضبط در آمد - در حالت تحریر پسر مذکور ( که قریب بجوانی رسیده دهنیمت او نام دارد ) محالات دیگر از صوبہ آبرار بدام

( ۲ ) نسخه [ ب ] دهنونت راو - یا دهنیمت راو باشد •

جاگیر حاصل نمود - اما کارش باین نظامی ست \*

### \* راجه گویال سنگه کر \*

نیایش زمینداری اندر کبی مضاف صوبه آله آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچیه می پرداختند - جدش بهار سنگه<sup>(۲)</sup> در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید مارک چند نامی کار پرداز صوبه مالوه ( که از جانب محمد اعظم شاه بود ) سوش بریده بحضور فرستاد - پس از پدرش بهگونیت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گویال سنگه پسر اوست نامبرده در ایامی ( که نظام الماک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت ) بمرافقت او بدکن رسیده ( در مضاف مصدر ترددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسبت و قلعه دارمی قلعه قندهار صوبه بیدر ( که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید ) سرفرازی اندرخت - از آن وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت و در هجری بعدم سرا شتافت \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر سنگه \*

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده از پسران ( که کلانی آنها کزور بشن سنگه نام داشت ) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه دارمی مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر دوم تترار یافت - و نریت سنگه پسر سیوم ( که هر دو باهم حقیقی بودند ) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقیع نمایان کرد - و در جنگی ( که با رگهنا ته راو برکنار دریای کنک کفن بمیان آمد ) او همراه کار پرداز نظام الدرله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلانی بقلعه دارمی ارثی سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گویال سنگه هندو پست مهندر ناموری دارن - و دو پسر دیگرش راجه تیچسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر<sup>(۳)</sup> و پشین بقلعه دارمی قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذارانند و در همین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندی بضبطی سرکار بپیر نامزد بود - و پستر بصوبه دارمی ناندیر صوبه بیدر و قلعه دارمی مهور صوبه برار سر بر افراخت دو سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کزور درچنسنگه و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی پذیرفته بنوکری می پردازند \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] دریای دهون ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بدم سنگه \*

## \* راجه ماهوجي بهونسله \*

گویند نسبش بر اجهای چتور که سیودیه اند میرسد - از  
 نیگانش سورسین نام بنابر وجه از چتور بدکن رفته چنده  
 در موضع بهونسله عمده پرگنه کرکامپ سرکار پرینده صوبه<sup>(۲)</sup>  
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را بهونسله ملقب ساخته<sup>(۳)</sup>  
 دادا جي بهونسله يک از اجداد راجه مزبور ( که مقدمش موضع  
 هکني و بوتهي ديولگانون و ته پایش پرگنه پونه بود ) در پسر  
 داشت - مالوجي و پتهوجي<sup>(۴)</sup> - آنها از رعایای آنجا آزاده شده  
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی  
 میگذرانیدند - پستر بقصبه سندکهر نزد لکهي جادو دیسمکه<sup>(۵)</sup>  
 سرکار دولت آباد ( که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده  
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت ) رفته نوکر شدند  
 و پتهوجي مذکور را کهیاوجي و پناجي و غیره هشت پسر  
 بودند و مالوجي را بعد فراوان تمنا در پسر بهم رسید - چون  
 بخدومت شاه شریف ( که در احمد نگر آسوده اند ) اعتقاد  
 تمام داشت يک را بشاهجي و درمین را بشرف جي موسوم  
 ساخت - لکهي جادو ( که جز دختره باسم جهجارا اولاد<sup>(۶)</sup>  
 ندارد )

(۲) در [ بعض نسخه ] بهومه (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [ بعض جا ]

پتهوجي آمده (۵) در [ بعض جا ] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [ بعض نسخه ] جهجاره \*

نداشت ( شاهجي را ) که زیبا صورت بود ( بهر فرزندی برگرفته  
 یارچهای خوب و زیور طلا و مرمع بدو بخشید \*

روزه بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجي  
 نسبت مي نمایم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي  
 برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید  
 برگشت - اما اقوام جادو بهلاصت پیش آمده مزاج او را  
 برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را  
 از قصبه سندکهر بر آردن - آنها بانگ پال بالاکر ( که زمیندار  
 معتبر بود ) توسل جسته فوجی ازو همراه گرفته در نواح  
 دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین  
 تقریب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار یافت  
 و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گردید \*

چون نظام الملک جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم  
 زده سال سیم جلوس فردرس آشیانی باعظم خان ناظم دکن  
 پیوست - و بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عطای جمدهر  
 مرمع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک ( پیه کامیاب  
 گردید - و از قباة اندیشي زود از آنجا گسسته خود را نزد  
 نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار  
 کلي بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه  
 در دل گرفته در عهد اعلی حضرت فوج پادشاهی را بر سر



شاهجی بوده او را در قلعه ماهولی محصور ساختند - او التجا بسکندر عادل شاه بوده ناگهان از قلعه مزبور بدرزده راهی بیجاپور گشت - و در ایام ( ده مراری کار پرداز عادلشاه بتعاقب ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین نمود ) شاهجی بهونسله را ( که همراه او تعیین بود ) جاگیر دار آنجا گردانید - پستر شاهجی بهونسله سمت کرناٹک دستوری یافت اول پاله کنکیری را بآریز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد و در آنجا با مسما توکا بائی صبیغه متوبه شادی نمود نامبرده را از بطن <sup>(۲)</sup> چهارا دو پسر شد - یکی سنهیا - که در جنگ کنکیری بضرر گوله در گذشت - دومین سیوا - که او را بنابر مقرر سن همراه کار پرداز خود در پونه و غیره محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائی یک پسر باسم ایکوجی \*

چون شاهجی در ضلع کرلا و بالا پور اقامت داشت از آنجا ( که اقبال بادی یار بود ) دران ایام حسب استدعای راجه تورچنا پالی ( که بنابر منازعت پنچی راگهو زمیندار چانچادر مغلوب شده بود ) بکمک شتافته لوی استیلا بر افراخت و راج هرود تعلقه مذکور را متصرف شده <sup>(۴)</sup> ایکو پسر خود را

( ۲ ) نسخه [ ب ] از ط او دو پسر شد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پنچی راگهو ( ۴ ) [ در بعضی نسخه ] ایکو

در آنجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد یک شاهجی و دومین شرف جی که هرود لولد بودند - و سیومین توکوجی که هرود راج مذکور در تصرف اولاد او ماند درین ضمن سیواجی ( که بسن شازده سالگی رسیده بود ) دست کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود هری آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را ( که بجاگیر ملا احمد نایبه بود ) از فوج <sup>(۲)</sup> ( که بر طبق طلب جاگیردار بیجاپور آمده بود ) خالی دید دست و پا زده اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بمستی گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد پس ازان ( که علی عادل خان استقلال بهم رسانید ) رسل و رسائل تزییر متضمن عجز و استعفا تقصیر فرستاده استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت بر زبان برده خان مذکور را با مردم تلیل متصل مسکن خود طامپ داشته خود را بیمناک و نموده لرزان پیش پادشاه او آمد - و با کارده ( که نهانی با خود داشت ) کار خان مزبور را

( ۲ ) یا نایبه باشد

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را ( که دران نزدیکی مخفی داشته بود ) باشاره معهود آراز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قتل ساختند لشکر را غارت کردند - و از ردان این قسم وقایع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محاللات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت \*

گوند در ایامی ( که خان مزبور در پونه سکونت داشت ) سیوا باراد شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره در آمدند - و شبی در بچه عقب حویلی را ( که بخشش و گل بند بود ) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شده یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سبابه خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چونکد اران بیرون باز رسیدند - مردم نامبرده بصورت باد بدر رفتند - سال هفتم ( که میرزا راجه جیسنگه بتنبیه او مرخص گشته فرجه بر قلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت ) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تلهه بسرکار پادشاهی

میگذارم - آینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند بعد جواب و سوال کاید همه قلاع فرستاد - و خود به یراق آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت \*

چون این معنی باستماع خلد مکان (سید حکم طاب بذا در صادر شد - او معه سنها پسرش بحضور شتافت - و روز ملازمت ( که موافق حکم او را بپایه پنجهزاری ایستاده ساختند ) از تلک حومالی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود که در شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی ( که جهت قرون آمدن مقرر گردیده ) بپزند - و بعد (سید بدان مکان مریخ اظهار نجش نمود - چون پادشاه کیفیت مذکور معروض گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه تاکید صدور یافت - و پستر آدمان قولان خان کوتوال بچوکی مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکری با هر کس جوشیده دلها را بیفکر ساخت - شبی باتفاق پسر تبدیل اداس کرده بدر رفت - و در عرض راه بر اسپان ( که سابق مقرر کرده بود ) سوار شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله و اودیسه شده بصوبه حیدر آباد خون را رسانید - و سنها را حواله کب کاس نام برهن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان امیدوار ساخت - که هرگاه بطالیم برساند \*

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارچی دکن مامور شده بانفاق مهاراجه جسونمت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محاللات سرکار پادشاهی بتالان در آوردن و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونمت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازان پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با پرتاپ دار نامی کار پرداز و جمعیت یک هزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و عطای فیل با اوراق مرمع و تیول در صوبه هزار و غبره سر بلندی یافت - پس از چندی پسر را طایب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستتر چند محال از جاگیر سنبهاچی بنابر مطالبه یک لک رزیه ( که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود ) بضبط در آمد - بنابراین کار پرداز خود را نیز طایب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - دژ خان تریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستتر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که بانفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقویب فوج و زر از گرفته بر آذیناور رفت - و دیکوچی برادر خود را بتقویب ملاقات و کمک طایب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی ترکه پدر کرد - او زبان بنعم کشوده در پهر شب با چندی گریخته بتنجادر شتافت - سیوا لشکر ادرا تاراج نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز پادشاهان خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سامان درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی ( که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود ) در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دریده پرگنه جالنده را ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا ( که در محامد صفات یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر نگینه درویش مذکور سمت تالان دراز کردند ) ازین جهت بد دعا نمود \*

سیوا در رویه انصاف پژوهی و جزای و سپاهگری امتیاز داشت - اسپان بسیار دژ طویله فراهم آورده بود - و نوکران بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

یک تکویدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری خوراک تعیین می نمود - و سر هزار مجموعه داره مقرر می ساخت نوکرانش از قسم دارگیر بودند - چون فوج با سردار جائی میفرستاد اسباب همه را بقید قلم می آردن - بعد تاخت مالک آنچه زیاده میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود را بی اختیار کرده همراهان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها بر باد داد - با کمب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور معین - سال بیست و چهارم ( که سلطان محمد اکبر با پدر عصیان در زیاده بدکن رفت ) سنبها او را پناه داد - سال سیم خان زمان شیخ نظام ( که فوجدار کولابور نواح پرناله داشت ) جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت و او را با کمب کلس دستگیر نمود - حمید الدین خان رفته بحضور آردن - در زنه ( که داخل لشکر پادشاهی میشد ) بموجب حکم تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود \* ع \*  
\* با زن و فرزند سنبها شد اسیر \* تاریخ این واقعه است  
سال سی و یکم بر طبق ایمای پادشاهی بقتل رسید - و قلعه راهبری گدکه ( که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین شده بود ) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او  
( ۲ ) نسخه [ ب ] زیاده ازان میدید \*

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار بر نواخته در گلال بار جا داد - او در حضور نشو نما یافت \*

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتیا برگرد او فراهم آمدند - اول بر روضه منزله آمده بزیارت قبر خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات بیرون اوردند آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره نشست - و مدت مدیده زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید کار پردازانش ( که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها راجه را از هشت پردهان ناگزیر است ) فوج کشی و غارتگری می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان سرمد از حاصلات صوبه اوردنگ آباد و خاندیس و یرار و بیذر و بیجاپور ده در بیه حصه بوی قرار یافت - اما بتایب مخالفت راجه ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر در عمل صوبه داری امیر الامراء حسین علی خان بیست و پنج در بیه بنام چوتنه اضافه بران شد - و سذن بهر امیر الامراء درین باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتنند راجه مزبور مطابق سنه ( ۱۱۶۳ ) یک هزار و یکصد و شصت و سه  
( ۲ ) یا کلال بار باشد \*



هجري لا ولد فوت نمود - اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله  
باقی هست \*

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سفتا کهور پره  
است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک  
می پرداختند - در همین را ( که علم نخوت می افراخت ) پس  
از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او ( که بتورگی پسر خرد سال  
کار فرما بود ) دهننا جی و غیره کشتند - پسرش رانو کهور پره  
چند سال بفارت بجای پدر می پرداخت - و ازو هم نامورتر  
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یکی در دکن موجود است - و یکی از  
پوهانان او بالاجی بسوناته - از قوم برهمه است - در سنه  
( ۱۱۳۰ ) هزار و یکصد و سی هجری چون حسین علی خان  
با راجه ساهو قرار چوتنه و سردیسکه می مشخص نموده سند  
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال  
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه ( ۱۱۳۹ )  
هزار و یکصد و سی و نه هجری ملهار هولکر از رفقای باجی را  
پسر بالاجی بسوناته ( که بعد فوتش بجای او قائم شده بود )  
بمالوه رفته با گردهر بهادر موبه دار آنجا جنگ نموده  
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت  
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جادون \*

( ۱۱۴۰ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری ( که موبه داری  
مالوه بر راجه جیسنگه مفوض گردید ) او بنابر جنسیت بتقویت  
باجی راو کوشید \*

در سنه ( ۱۱۴۱ ) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راو  
از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او  
نامزد شده بسورنج رسید - نامبره روبرو نشده بدکن برگشت  
و در سنه ( ۱۱۴۷ ) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز  
اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکی بسکردگی  
اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بمرداری خاندوران به تغذیه  
او تعیین شد - باجی راو نیز فوجی با بیلاجی جادو ( روبروی  
قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران  
فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج  
مقابل نمود - خاندوران بمرغم او طرح مصالحت انداخت  
هر دو طریق ( جوع ) پیمودند - پسترحسب عرائض راجه جیسنگه  
( که میخواست موبه داری مالوه از تغیر خودش بیلاجی راو  
مقرر شود ) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در  
سنه ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظر  
موبه مذکور بیلاجی راو تفویض یافت - سال دیگر باجی راو  
با فوج کثیر بمالوه شتافتند بدن و بست آنجا نموده بر راجه  
بهادر رفت - راجه بیکان معین پناه گردید - او موضع آیترا را

( که مکان بود و باش راجه بود ) مفتوح ساخت - و بیلاحي جادر را از دریای جمنا گذرانید - که تاخمت انترید نمایان او با برهان الملک ( که قریب اکبر آباد رسیده بود ) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بیلاحي راو ملحق گشت - باحي راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلده مزبور برآمد - و باحي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد روانه گردید - سنه ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باحي راو بصوبه دارى مالوه مقرر شده بدان صوبه عطف عیان نمود - و در سواد بهریال با باحي راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه دارى بر بکال داشته بدار الخلافه برگشت - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و در هجری نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلده اورنگ آباد بغای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهانديه مضاف خاندیس گرفت - و کنار نبرده رسیده سال ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بدار فنا پیوست \*

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسيو راو

( ۲ ) نسخه [ ب ] صوب \*

( ۲ ) عرف بهار پسر جمناحي برادر باحي راو کارپرداز از مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور ( که سنه ( ۱۱۶۳ ) هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد ) اگرچه چند بار آثار شوخي ازینها بتوقع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشانده خود ساخته کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری ( که هولکر و جی ایا سندهیه بکمک ابوالمنصور خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید ) در جادری آن خان مزبور از کول و چلیسر و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجي فرجه پسر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال ( ۱۱۶۵ ) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامراء فیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیان بتصرف اینها در آمد - و سال ( ۱۱۷۱ ) هزار و یکصد و شصت و شش هجری ( ۳ ) نسخه [ ب ] چمناجي ( ۳ ) نسخه [ ب ] ابوالمنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد \*

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه  
بمقابله پرداخته بعد صلح<sup>(۲)</sup> ملک بیست و هفت لک روپیه  
کامل تعلق مرهتہ گرفت - و در همین سال دتاجی سندھیه  
برادر و جنکو پسر جی ایا در سکرال نجیب الدوله را محصور<sup>(۳)</sup>  
گردانیدند - و در همان سال رگناٹھ را و شمشیر بہادر و ہولکر  
در نواح شاہجہان آباد آمدہ بودند - حسب طلب آدینہ بیگ  
خان بجانب پنجاب شتافتہ تیمور شاہ پسر شاہ درانی و جہان  
خان را از لاہور رہ سپر راجی فرار ساختند - و نایب اینہا  
در لاہور ماند - و در سنہ ( ۱۱۷۳ ) ہزار و یکصد و ہفتاد و سہ  
ہجری دتا از خبر آمد آمد شاہ درانی تا سرحد رفتہ  
نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعہ احمدنگر بتصرف مرہتہ  
در آمد - و بالاجی و سدا سیو را با امیر الممالک نظام الدوله  
آصف جاہ مخالفت سر کردہ بمقابله پرداختند - حسب تقدیر  
سواداران مثل چندارلی اہل اسلام کشتہ گردیدند - و ملک  
شصت لک روپیہ کامل و سہ قلعہ دولمت آباد و آسیر و بیجاپور  
بدست مرہتہ رفت \*

و چون سال مزبور شاہ درانی عمل مرہتہ از پنجاب برداشتہ  
دتا سندھیه را کشت و فوج ہولکر را غارت نمود بنابران  
سدا سیو را با ہوسواس راو پسر بالاجی بعزم تدارک روانہ

( ۲ ) نسخہ [ ۱ ] با صلح ( ۳ ) در [ بعضی نسخہ ] شکر نال .

ہندوستان شد - و اول بشہر دارالخلافہ رفتہ قلعہ را بدست آورد  
و محی الملہ پسر محی العتق بن کام بخش را ( کہ عماد الملک  
بعد کشتن عالمگیر ثانی بر تخت نشاندہ بود ) برداشتہ  
عوض او میرزا جوان بخش بن شاہ عالم یادشاہ را بطریق تورہ  
نشانند - و در سنہ ( ۱۱۷۴ ) ہزار و یکصد و ہفتاد و چہار  
ہجری بمقابلہ شاہ درانی پرداخت - و چون بغاوت انصداد  
طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار در چار شدہ  
او و ہوسواس را و جمعی کثیر از سواران و غیر آنہا تہ تیغ در آمدند  
و بعضی ( کہ راہ گریز یافتند ) اہل دیہات نگذاشتند - بالاجی  
بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصہ مرگ شد - پسر درم او  
مادھو را بجای او نشست - چندے نیمابین او و رگناٹھ راو  
عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناٹھ راو را گرفتہ نظر بند ساخت  
چند سال باستقلال گذرانیدہ بمرض در گذشت - و نراین راو  
برادر کوچک خود را بجای خود نشانیدہ بود - رگناٹھ راو  
با مردم ساختہ نراین راو را کشت - چون متصدیان خانہ اش  
با او راضی نبودند غیمابین نزاع برخاست - رگناٹھ راو مغلوب  
شدہ پناہ گلہ پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحزیر  
بحمایت آنہا با متصدیان جنگ و جدل نمودہ بدست  
متصدیان افتاد - و در مریہ مالوہ جاگیر بقدر خرچ لابدی  
یافتہ روانہ آنصوبہ شدہ از اثنای راہ با مردم بدرقہ برخاش

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مناقشه فیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مدهوار پسر خود سال نراین را بجای نیاکان خود است \*

دیگر از سرداران راجه ساهو دیپاریه اند - که از عمل صوبه داری سرانجام خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبه هزار متعلق بار بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتنه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانبی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی مسلط است - و سندن تعلقه چوتنه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او سرار را کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامه بمرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بسیار در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او با بعدم خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازه تحریر بیرون \*

### \* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر \*

#### \* نصیر جنگ \*

نامش میر اسمعیل است - نیاکانش از سکنه سریل مضاف بلخ اند - نسبش بمیر سید علی دیوانه ( که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده یزار و بتبرک به و از خلفای شاه نعمت الله دای است ) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکرئی پادشاهی اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود در گذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص ( که عبارت از مغلان مذهبدار است ) نوکر بوده بخطاب مسافر خانی ممتاز شد - و سال اول جلوس فردرس آرامگاه در جنگ عالم علی خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان ( که بهادر موصوف حسب الطلب فردرس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت ) شجاعت و دلوری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بقوعداری انک صوبه کابل چهره اعتبار افرودخت پستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشیکری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چنده برای بند و بسمت راج بندری مضاف فرخنده بنیان مامور گردید - و مدتی بنظم صوبه ادرنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهادرستان رفته در واقعات نادر شاهی



خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه فساد  
 باجی راز سردار جانبی راجه ساهو به وسیله برپا شده نوبت  
 بهمدارده با ناصر جنگ شهید رسید و راز مزبور تذبیه بلجغ یافته  
 بعد قایل ایام در بنیستنی سرا کرد خان مزبور حسب ایمای  
 بهادر مزبور آمده بتسای برادر و پسر متوفی پرداخته طریق  
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت به هندوستان نموده همراه  
 بهادر مروتوم در سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه  
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیایمت  
 صوبه اردی ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری  
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ  
 ناموزی پذیرفت - و پس از جنگ بهاجری باز صوبه دار  
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل صلاحیت جنگ مرحوم از اصل  
 و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب  
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومن الیه تصاعده نمود  
 و بستر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت  
 و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت  
 او بحکومت ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ )  
 هزار و یکصد و همدان هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي  
 ( ۲ ) نسخه [ ب ] بهمدارده ناصر جنگ رسید \*

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا  
 بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مالکی آشنائی  
 داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند مایل از  
 باقی ماندند - برادران اعمامی او هید عارف خان و هید  
 ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک  
 پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک  
 سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجزاری  
 پنجزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر  
 و خدمت هراسم خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات  
 سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد  
 و مورد عاطفت نویین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله  
 بهادر زرد آرز جنگ مدتی ببخشیدگری رساله مغلان ملازم هرکار او  
 می پرداخت - درینولا بنیایمت نظامت ناندیر چهره عزت  
 برافروخته - و بمنصب پنجزاری سربلند - مرد بی باک  
 صاف دل است \*

### \* راجه بیرو بهادر \*

( ۲ ) پسر بهرجی سرکر است - که فریق سم از قوم دهگر  
 تپاکانش در نواح انا کونکئی ( ۳ ) که برکنار دریای بنگاله  
 ( ۲ ) نسخه [ ب ] دهگر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انا کونکئی ( ۴ ) در [ بعضی  
 نسخه ] تپاک بنگاله

دائع اسمت - و سابقا مکان نشست (اجها بود) توطن داشتند  
و بتقریب از آنجا بر آمده در دیهات قریب بلده بیجا پور  
حکومت در زیدند - بهرحقی بنابر تواریخ با قیما راجه سندهیه<sup>(۲)</sup>  
( که بمنصب معتبر و جاگیرداری معندبه غایز شده بود )  
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری<sup>(۳)</sup>  
درگفته پالم موبه بیدر سرورازی یافته بنوکری می پرداخت  
چون در گذشت اکجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت  
و رفته رفته بمنصب هفتم هزاری و خطاب راجه بیر بهادر  
و افزونی اقطاع چهار عزت بر افزاشت - و سال (۱۱۹۰)  
هزار و نهصد و نود هجری بمعدسرا شتافت - با زبان فارسی  
آشنائی داشت - و در غن کبت و دهره ( که عبارت از کلام  
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست ) ماهر بود - پس از  
پسورش سدهوم<sup>(۴)</sup> و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته  
سرشت ملایم پیشگی بدست دادند \*

## \* حرف الزاء \*

### \* زین خان کرکه \*

مادرش پیچو جان انکه عرش آشیانی سمت - پدرش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] باهنما راجه ( ۳ ) نسخه [ ۱۰ ] پالم ( ۴ ) نسخه [ ب ]

مدهرام \*

خواجه مقصود علی هروی مردی پاک طینت بصدق و دیانت  
متصف از ملازمان مریم مکانی بدوام خدمت در حوالی هودج  
امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود  
عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را ( که عم زین خان  
باشد ) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او  
در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت سلطان پروریز متولد  
گردید - و چون در سال سیم ( که میرزا محمد حکیم در کابل  
بود ) بقا پیوست ( عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای  
سنده عبور نمود زین خان ) که بمنصب دو هزار و پانصدی  
اختصاص یافته بود ( برهنمون یوسف زنی و کشایش  
سواد و بجزر رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قرا باغ  
و تندقار بسر می بردند - و از آنجا بکابل آمده دست چیرگی  
می کشادند - میرزا الخ بیگ کابلی بدستان سرانی از هم گذرانید  
پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از آن  
باستغرا<sup>(۲)</sup> بار اقامت گشودند - نزدیک صد سال است که بهوان

و بجزر بهرنی و سوتابی روز میگذرانند \*

درین سرزمین گروهی ( که خطاب سلطانی داشتند )  
می بودند - و خود را از نژاد دخترچی سلطان سکندر می پنداشتند  
این قوم نخستین بهرستانی جا گرم کردند - و بحیله اندرزی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] باشتغر \*

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای ايفان بدست آوردند و برخه ازان پيشين گرده دران تنگناها بناکامي بسر مي برند و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در سال ( که عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد ) کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو مشمول ملايت گشته از دارالخلافه آگره در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين خواني از نواحی اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجای پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت \*

زين خان کوکه اول بولایت بيجور ( که جتویی آن پشاور و غربي پوگنات کابل - طول بيست و پنج گره - و عرض از پنج قاده - سي هزار خانه دار اين الوس درونجا بسر بوند ) در آمده بهياره را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر سران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خارجين شورش برکنده گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای سترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدوه ( که ميانه ولايت است ) قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار نيزوزي يافت - و هفت سکر بر شکست - غير از گرويه کراکر و ولايت بونجو همه بدست آمد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] کانو - يا کاسو باشد ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] جکدوه \*

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشياني راجه بيبور و حکيم ابوالفتح را بي يکديگر تعيين فرمود - چون بکولکناش پيوستند بنابر همچشمي حصدهای ديرينه يکنائي نگرفته غبار دروي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتايان روانه گردد - و من ميان ولايت را پاسباني کنم - يا شما بودن جکدوه برخود گيريد - و من بسزای کوه نشينان پردازم - راجه و حکيم جواب دادند - که حکم بناخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم کوکه گفت ولايت ( که بچندين آريزه بدست آمده باشد ) چگونه سرانجام ناکوده گذاشته شود - اگر اين هر دو شق قبول نداشتند از راهی که آمديد بر گرديد - اين نهنوده بهمان راه کراکر ( که پرنشيب و فراز بود ) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداري يکسو نهاد - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آريزشه در ميداد - و پرتالها يغمائي ميشد \*

چون بسمت گرويه بلذري روانه شدند کوکه چندارل گرديد - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ايستاد - آنها از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - مردم از سراسيميکي از فراز کوه به نشيب در آوردند - دران راز و فیل و اسب



با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالی نقد هستی در باغمت  
کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جاننش بهادر جلو گرفته  
بر گردانید - لخته از بیواهی پیاده شده بمنزل رسید - چون  
شهرت شد ( که افغانان از بی می آیند ) بصد اضطراب کوچ بیهنگام  
گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هر چند افغانان  
در تقسیم غنیمت در مانده بودند - روز دیگر راه کم کردگان  
جان سپردند - راجه را با بسیاری از روشناسان پادشاهی و غیره  
پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بصر آمد \*

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل  
فواج بشادور ( که جلال الدین روشانی را بصری برداشته در تیراه  
و خیبر غدار شورش برانگیخته بودند ) تعیین شد - و کارهای  
نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زاباستان  
از تغیر راجه مانسنگه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سیوم  
باز بمالش یوسف زئی مامور گشته - اول بهجور در آمده  
هشت ماه آویزش داشت - بسیاری را نقد زندگی بتاراج  
رفت - ناکزیر باز ماندگان غاشیه بزدگی بردوش گرفتند - کوکه  
بمعج گرفتار سواد نمود - نخست بمساحل دریای بچکوره<sup>(۲)</sup>  
( که سر آغاز در آمد آن ملک سمت ) استوار قلعه بر ساخته  
نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه ببخبر از  
( ۲ ) یا بچکوره باشد \*

پنهان راه بصواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند  
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بنیان نهاده  
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان  
یکوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی  
پنهان در آمده تا دریای ستلج (و بر نفاست - همگی بوم نشینان<sup>(۲)</sup>  
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوت - راجه پرسرام  
از کوکه جمو - راجه یاسو از مو - راجه انزده ج سوال - راجه  
کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه<sup>(۳)</sup>  
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بلهدهر  
از لکهن پور - دولت از کوک جهروته - رای کرشن بلادره - رای  
برادره دهمری وال - اگرچه سوار ایوان بده هزار کشید لیکن  
پیاپی از یک تک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه  
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمتصیب  
چهار هزاری و عطای نقاره سر بلندی یافت - و در سال سی  
و هفتم ( که زین خان بهاسپانی آن روی سزدهه تا هذو کوکه مقرر  
شد ) از سواد و بهجور تا تیراه در آورد - افریدی و ادرک زئی  
بایای قن داد - جلالت بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

(۲) در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] بقوان (۳) در [ بعضی نسخه ] انواده  
(۳) نسخه [ ب ] کاپلوری و در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] کاپلور (۵) در  
[ اکبرنامه ] بهونر آمده (۶) در [ اکبرنامه ] یلدره \*



در آمد - چون رعدت علی خویش جلاله باعانت یوسف زئی  
بر قلعه کنشال و بر خه ولایت کافران چیرگی یافته بود کولکاش<sup>(۲)</sup>  
همت در استیصال او بهمت - فرجه تا کهمار ( که داروغه نشین  
مرزبان کاشغر است ) شتافته بهیاره را باصیری برگرفتند  
سوان کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوششها نمودند  
برخه بهوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن  
بر نداشتند - ناگزیر سوان یوسف زئی بزینهار در آمدند  
و قلعه کنشال و بهیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان  
و کاشغر رفت و درجه یافت - در جشن هر آغاز سال چهل  
و یکم بمنصب پنج هزاره سر بر افراخت \*

چون بند و بست کابل از تلای خان صورت نگرفت در همین  
سال آن ملک باطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده  
سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرفت دل بستگی پدید آمد  
و بیوگانی هکالش در هر گرفت - عرش آشیانی ازین بیواکه روی  
سرگراش شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید  
دستوری فرموده سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم جشن ازدواج  
انعقاد یافت - و چون جلال الدین درشانی ( که مایه فساد دیار  
کابل بود ) بگو نیستی فرود شد - و زبلی شورش فرود نشسته  
زین خان مهمب الحکم از تیراه حفاظت لاهور پیوست

( ۲ ) یا کنشال باشد \*

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگروه کردند او را  
برخواندند - از کامروائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین  
جهت لخته ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده  
و دل کم شده در سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم هجری پیمان  
زندگی لبریز گشت - گویند در سانکه ( که بر بزرگداشت )  
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر  
داشتند - چون آخرها اسپان بهیار از کابل برای شاهزاده سلطان  
سلیم ( که بخيال فاسد در آله آباد اتامت گزیده بود ) فرستان  
ناخوشی افزود - در همان ایام درگذشت \*

زین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میخواست  
و شعر هم میگفت - ازوست \*

\* آرامش نمیدهد این چرخ کج خرام \*

\* تا رشته مراد بسوزن در آردم \*

گویند بضیافتی ( که پادشاه را بخانه طلبیده ) چندان تکلف  
کرد که موجب حیرت همگان گشت - ازانجمله چوترو بطول<sup>(۲)</sup>  
و عوض از شالهای طوس ( که دران وقت کمیاب بود ) بست  
و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدی درم از رنگ زعفران  
سیوم از ارکجه ترتیب داده طوائف را ( که زیاده از هزار کس  
بودند ) دران حوضها می انداختند - و حویلهای شیرو شکر آمیخته

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حضرت \*

ردان کرد - و در مکن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر و مرصع آلات در سبدها پور کرده با فیلان نامی پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسب از قلیچ خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت \*

### • زاهد خان •

پسر صادق خان هروی سم - تا سال چهارم عرش آشیانی بمنصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهارم و هفتم او بحضور آمده بملازم پیرست و سال چهارم و نهم باضافه منصب و خطاب خانیه چهره ناموری برافروخت - و پس از سریر آرائی جنت مکانی از اصل و اضافه بمنصب در هزاره کامیاب گردید - پس از آن به تنبیه راولپت بهونیه باجمع مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحسین گردید \*

### • زاهد خان کوکه •

مادرش هروی خانم انکه بیگم صاحب مبیعه کلان فردوس آشیانی سم - سال سیزدهم جاوس آن بادشاه بفوجداری میان در آب از تغیر نورالدوله سرفروزی یافت - و سال چهاردهم بخطاب خانیه و از اصل و اضافه بمنصب هزاره هزار سوار سر اعتبار برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

( ۲ ) نسخه [ پ ] من و پنجاهی \*

محمد اوزنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی درهست سوار ناصیه بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول بیگی سربلندی پذیرفت سال هیزدهم در جشن محنت بیگم صاحب ( که بنابر سوختن بدن از آتش چنده کسلسند بود ) بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاره هزار و پانصد سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیوهون - و پستر بتفویض خدمت توش بیگی از اقراون تفوق جست - سال نوزدهم بیست و چهارم رجب مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری بیماری معیه بهم رسانید - هرچند حکیم دارو تقرب خان بقصد تکریم نمود راضی نشد - و بهرای جاردانی پیوست \*

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد روزی بیگم صاحب سفارش او نموده ادرا بخانه یکی از شاهزاده فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خون طلبیده فرمود - که در باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت شما سعی موفوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که سفارش لنگ و کور را میباید - بده ازین عیبها بزیست اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا برور بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکان ببعالی منصب یک هزار و پانصدی سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندرخته \*

## \* زبردست خان \*

از والا شاهیان فردوس آشیانی سم - پس از سرپر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزار ی پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافه پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافه در صد سوار لوی کامرانی برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بین الاقوان تفوق جستم - مدتی بتعیناتی صوبه بهار بسر برده همواره با ناظران آن صوبه در برافراختن زمینداران فساد پزوه راه جانسپاری و عقیدت سگالی سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلاصون را ( که از جمله فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود ) اوجده و جهد بلیغ بکار برده یکم از پسرانش دست تجار بلند ساخته بکار ولی نعمت برتبه جان نگازی قایم گشته سال هفدهم پیش ناظم آوردن - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزار ی هزار سوار قامت قابلیت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبه گتھه سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداری سیوستان پیمانہ زندگی او لبریز گردید \*

## \* حرف السین \*

## \* سیف خان کرکه \*

برادر کلان زین خان کرکه است - گویند والده اش همیشه دختر آردے - و پدر بمقتضای بشریت آزرده شدے درین مرتبه ( که در کابل بسیف خان بازور شد ) پدر برآشغته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواستی پیرامون این امر نگردی - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرموده شاهزاده را مژده غیبی دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقاً سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندرخته بهسپاس شاهزاده پرداختن - عرش آشیانی زیاده بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سرپر آرائی هنوز آغاز شباب داشت که بنایه چهار هزار ی بر آوردند

در پردای و گندادری یکنای روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد  
اتران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه ( که  
از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایین مورچالها  
هجوم آوردند ) سیف خان تاخمت نمایان برده کارنامه جرأت  
و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوق بار رسیده  
تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید  
شخصه از پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال  
شما مردم چه که بسیار ( که بهایه نرسیده باشند ) می فرمایند  
برای چه خود را دیده و دانسته در مهله انداختند  
در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را  
دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من  
گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه ( ۹۸۰ )  
نهمصد و هشتاد هجری سال هیزدهم ( که عرش آشپانی بایلغار  
که روزه از آگره بهوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا  
مکاربه نمود ) سیف خان در تاخمت اول چپقلش ( سگمانه  
نموده غنیم خون را منهنم ساخت - و بدو زخم نمایان ( که بر ر  
داشت ) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که  
محمد حسین میرزا با چند س از ارباش در میدان سر بخودی  
می آراید - کوکه بار رسیده دان بهادری و تود دان بهاک بقا

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] منهدم \*

شتافت - پادشاه از فوت چنین مخلص ( اسم قدم قرین تاسف  
و اندره بسیار گردید - و چون بدار الخلاقه معارفت فرموده  
ظاهر شد ( که ذمه سیف خان بوام مدایع گرانبار است ) از کمال  
عاطفت پادای جمیع آن سبکبار ساخت - بهرانش شیر افک  
و امان الله بمنصبه در خور امتیاز داشتند \*

## \* سید محمود خان باره \*

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه  
امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال  
اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیمون  
یقال ( که پس از شکست یافتن نردی بیگ خان نخوت بخور  
راه داده با فراوان جمعیت از دهلی روانه شده بود ) نامزد  
گردید - و سال دوم به تنبیه حاجی خان غلام شیر خان سور  
( که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد )  
تعیین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعه جیتان دستوری یافته  
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان  
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته  
قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس ( که  
خانخانان منعم بیگ - بنابر گشته شدن شمس الدین محمد  
خان انگه راهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود )

( ۲ ) در [ بعضی جا ] هیدو بدو نون آمده ( ۳ ) نسخه [ ج ] چیتان \*



سید محمود خان ( که در محال جاگیر خود بود ) او را شناخته  
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعییناتی خان کلان  
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعانت ابراهیم حسین  
 میرزا مامور شد - بستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه  
 گردید و مسرعت فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید  
 خان مذکور کام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب  
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون  
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید  
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال  
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات  
 تعیین یافت - چون موکم والا ایلاخار نموده بحدود میرقه  
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ  
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج  
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ  
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و اواخر  
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروزه بر سر ولایت  
 مدحک سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر  
 آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه  
 ( ۹۸۰ ) نصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز  
 گردید - بمنصب دو هزاره سرلندی داشت \*

باره عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی  
 دریای جون و گنگ قریب پرگنه سنبیل واقع شده - خان مذکور  
 مرد قبیلہ دار بود - بفوکری پادشاهی رسیده نامی بشجاعت  
 و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مفطور داشت - گردید چون  
 عرش آشیانی او را بر سر مدحک بندیلہ تعیین فرمود او ترددات  
 نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان ( که  
 بملازم سلطانی فایز گشت ) عرض نمود که من چنین و چنان  
 گردد کردم - آصف خان گفت میرانچی این فتح باتیال حضرت  
 شده - پنداشت مگر اتیال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود  
 جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اتیال پادشاهی نبود  
 من بودم و برادرانم - تیغ دو دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده  
 او را بگوناگون عواطف برنواخت - و درزے یکی از روی کزایه  
 با وی گفت - که نسب نامه سادات باره بجا منتهی میشود  
 او فی الحال در میان توده آتش ( که فقرای ملنگ شایا روشن  
 میکنند ) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر  
 نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش  
 ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت  
 ( ۲ ) چوب او نهوخته بود - برانش سید قاسم و سید هاشم - اجزان  
 اینها جداگانه نوکرین کاک بیان طراز گردیده \*

( ۲ ) یا چوب او باشد \*

## \* سید احمد خان بارهه \*

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادی ( که عیال و اسباب خود را از یقن برآورده بجانب ایدر میرفتند ) نامزد فرمود - هر چند آنها تیزپایی نموده خود را به تنگناهای جبال کشیدند اما بسیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامیاب دولت زمین بوس گردید - پس ازان ( که تصبه یقن مخیم سردقات سلطانی گشت ) آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیرخان بر سر یقن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست بروج و باره پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار نزد یک ( سید ) - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد تصبه برخاستند - و مال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید قاسم و سید هاشم بمالش کردن کسان تعلقه رانا ( که پس از کشته شدن جلال خان قورچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند )

( ۲ ) یا قلعه باشد \*

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلال خدمات مشمول التغات بیکران گشته چهره مباحثات افروخت - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب وزیر امور امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از روشناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چتر ( که در نقب را از بارت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و دران هنگامه جمعی را نقد زندگی برباد رفت ) او هم گلشن جوانی خود را سوخت \*

## \* سلطان خواجه نقشبندی \*

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند درست است مرید خواجه عبد الشهد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون خواجه عبد الشهد از سمرقند بهند آمد عرش آشیانی پذیرفته شده باعزاز و اکرام در یافت - و پرگنه چماری پنجاب را بطریق نذر گذرانید - خواجه مدعی در آنجا طرح سکونت ریخته پسری بره - پس از هیجده سال در آخر سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو معارفت بهمرقند نمود - و در سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار ( سبی طی نکرده ( ۲ ) نسخه [ ج ] جوانی را سوخت ( ۳ ) در [ اکبرنامه ] چماری آمده \*

اما پاره مراتب سلوک و تصوف در زبده شامه اراکش از شمامه عنایت پادشاهی عطر آگین گشت - اعتباره سترگ و قرچه شگرف بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهمد و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همیت پادشاهی گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخه حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر سیما چنین فرمانروائی ( که ولایت چندین پادشاهان عالی شکوه را بغورخ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد ) امثال این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی سم که ازان حرکت گرد فتوریه بر جمعیت آباد رعیم نشینند - لهذا عرش آشیانی نقش آن داعیه از لوحه خاطر ستود - و چون صوری لزوم انعقاد یافته بود سلطان خواجه را ( که از درست کرداری و معامله دانی نصیب فراوان داشت ) امیر حاج گردانیده مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بغورخ دیده در پی شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بجهت نیاز گرداند و حکم شد که تجرد منشان آن مرز ( که از شغل پیراستن نفس در غفلت فرصت مکاسب و حرف نداشتند ) و سایر احتیاجمندان تناعم پیشه آن بوم را نکاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح بیارد - تا هر سال یک از آگاه دلاں بدان دیار رفته عموم محتاجان

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیاری از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بختند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته \*

خواجه در سال بیست و سیوم سنه ( ۹۸۶ ) نهمد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس اکبری سر مباحثات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض مدارت کل هندوستان و منصب هزاره امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه ( ۹۹۳ ) نهمد و نود و در باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه غتکپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - بهرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدی ترقی نمود \*

در دبستان موبدی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعنی بآئینه ( که بعرض آشیانی نسبت دهند - و به آلهی دین موسوم نمایند ) گردیده بود - هنگام سفر واپسین پادشاه وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن فرمایند - لاجرم او را در قبر با چراغ در آورده شبکه بمکانات نیز اعظم گذاشتند که نور از ماهی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبار سنج وقع نبود

و آنچه شیخ بدایونی و نظائر از بصیرحت و اشاره نوشته اند  
معمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [ که تذکره مشائخ  
موسوم بثمرات القدس تالیف اعل بیگ ( که از منصبداران  
اکبری و معتقد سلسله نقشبندیه است ) بنظر آمد ] از ترجمه  
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم راهبی و بی اصل بوده  
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجده بر روی  
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور  
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناگزیر پیروند بطور  
آفتاب پرستان روزنه مکانی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ  
نیر اعظم ( که عین نور الهی است - و سایر انوار ازو مستفاد )  
در قبر نتابد راه پرستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت  
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود  
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت  
تجلیز و تکفین نموده بخاک سپردند \*

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام  
لخته ازین مقوله بر لوحه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان  
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عفانی می نماید  
و تیز جوان عرصه قرطاس میگردد - عرش آشیانی از غفلان سن  
و رعبان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

( ۴ ) نسخه [ ج ] که نور الهی است ( ۳ ) نسخه [ پ ] ماده \*

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزویر و تدبیر ملکی  
چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها ( که اراده ستردن  
نمود ) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نوان بود  
الجال ( که احتیاج بدان نماند ) باید سترد - هر چند در تعظیم  
علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر رسعت  
مشرپ با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان  
می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت ( ۲ ) پس ازان ( که  
بکفر و زندقه شهرت گرفت ) برای نوریزدن عوام اعلان اختی  
مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج  
و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمی  
( ملی الله علیه و آله ) ازین قبیل بود - و در سال بیستم و سیول  
باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر  
امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر مذبح برآمد  
چون مراد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی  
بطریق خطبه برخواند \*

\* بیت \*

( ۳ )  
\* خداوندی که ما را خسرویی داد \*

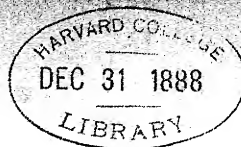
\* دل دانا و بازوی قوی داد \*

\* بعدل و داد ما را رهنمون کرد \*

\* بجز عدل از خیال ما برون کرد \*

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] فرا میگفت ( ۳ ) در [ اکثر نامه ] بنام آنکه ما را \*





(مآثر الامرا)

[ ۳۸۴ ]

(باب المین)

\* بود وصفش ز حد قهرم برتر \*

\* تعالی شانه الله اکبر \*

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یگانه  
حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات  
اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اسم  
اختراع نماید و مجدداً آئینه تازه شود در مهمات دین و مذهب  
نیز تصرفات بخاطرش می رسید - لیکن تصریح بمخالفت امور  
شرعیه منافع مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای  
مزاج شناس (که هر آمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال  
بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق  
نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد اسم  
و خلیفه وقت اعدل و اعلم و افضل اسم - و تذکره بمهر سائر فضلا  
مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان  
گروهاگروه تسبیلا للخلق بوگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن  
برکافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر  
این مقدمه تحریر یافته \*

و چون عرش آشیانی را شوق باسنگشای مسائل و مذاهب  
فوق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهی مجمع  
دانیان هر ملت و مذهب گردید - امحاب ملل و نعل فراهم  
آمدند - و با همه راه مدارا و استمالی ملوک می گشت

( مآثر الامراء ) [ ۳۸۵ ] ( باب العین )

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میکردند  
و محاسن و مصادی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هر یک  
در قدح و نکوهش دیگری میکوشید - یهودی با نصرانی و سنی  
با شیعه و مجوسی و برهمن با اسلامی مناظره و مجادله  
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شغایع و ذرات  
مقدس انبیاء عظام و ائمه کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه  
برپا شد - و مکابره بجائز انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم  
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا  
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجع چرا - تابع ناموس  
اکبر عقل ( که صبیح و حاکم است میان حسن و قبح ) باید بود  
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است  
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود  
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل  
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد  
و فرمانی بطلمی اردکیوان<sup>(۲)</sup> ( که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود )  
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولقات خود ( که  
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود )  
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسی بخت بود  
و تصحیف آن عربی - و چون قلم میکردند ترکی - و باز

( ۲ ) نسخه [ ج ] در کیوان •

مصحف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه اقصی است از قرآن - علوم شرعی و نقلیه را اصلا رفته و اعتبار ندارد - مردم رغبت به حکمت و حساب و طبع و نجوم و شعر و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که از ایل را از تعلیم باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان ( که بدیافت فیوض انفسی و آفاقی او کردند - و شکر گذاری آن نور الانوار را سرمایه دولت موری و معنوی دانند ) اهتمام شایسته رفته - عرش آشیانی بترغیب راجه ببربر ادعیه و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام تحویل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته خصوص در تحویل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را ( که فیض پذیر خوان انوار او یند ) در شرف خویش گرامی شمرده آن ازمه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی بدستور عجم معین کردند - کار کشی ممنوع شد - و چنانچه قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا بجهت فصل قضایای هژود قرار یافت - و چون هر امری ( که احداث و اختراع می نمود ) به الهی موسوم می ساخت خلاصه هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

جمعی از ارباب تعلق و تجرد گریزه حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند \*

آزاده اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه ( ۹۳۹ )

نهمد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده بیکری ( که عنصر او فضائل اربعه بود ) ساخته بهما یون پادشاه سپردند - چنانچه در تصه آلقوا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که (ب الذوع انسانی ) که آن را در ترکی کشکان گویند ) در عالم معنوی متوجه او شده بے اختلاط ( که مخصوص ترکیب عذصری ست ) بتصرف قدسی آبهتن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیروی نامزد فرشته نژاد میدانند \*

و تومی از آیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خالق و اصلاح بود - ( رزق در یقطه بدن مغالی از سموات برگزیده ) روح او بواحد اکبر ( که باصلاح آن طایفه ذات الهی باشد ) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرست نمی گذد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدین سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بدین و ملایمت هر قدر توانو شد و همون می شوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظهر تهر - و امثال این کلیتہ و ہذیان بسیار ساخته اند و بیشترے جوگیہ و سناسیہ و بعضے اسلامیہ ( کہ بڑی آنها متلبس بودند ) بدو گزیدہ جگہت گرو می خوانند - و خوارق ( کہ از عرش آشیانی بیان نمایند ) آنرا برہان گویند \*

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - کہ در ماہ ہشتم از ولادت ( دوزے جیجی ) انکہ شیر میداد - و از مخالفت ماہم انکہ و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندر ہفاک بود - در وقتے ( کہ ہیچ کس حاضر نبود ) عرش آشیانی متکلم شدہ بتسلیم خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیہا بخشیدہ فرمود - زینہار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکہ در شکفت عظیم مانده بیچکس ظاہر نکرد - تا در ایام سلطنت دوزے در دہلی بشکار حوالی قصبہ پالم تشریف فرمود - روانجا مارے بزرگ مہیجے بر سر راہ پیدا شد - پادشاہ بے اندیشہ دم مار را گرفتہ زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکہ از روی تعجب بوالہ خود جیجی انکہ آمدہ نقل کرد - و او آن راز سر پوشیدہ بر زبان آورده گفت - کہ ہرگاہ در مغربین معجزہ مہیجی نمودہ باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوی بکار برد چہ بدیع

شیخ گوید با آنکہ این دو تفسیر از مردم ثقہ شنیدہ بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطہ استماع نمودم \*

و در دبستان گفته کہ از میرزا شاہ محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاہ بیگ خان خاندوزان شنیدم کہ میگفت من از میرزا عزیز کوکہ پرسیدم کہ چہ میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - کہ والدہ میگفت حق اسم و نیز شیخ علامی نوشتہ کہ چگونہ شعلہ بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد کہ حامل نور شادشاہی و خازن گنج معارف الہی بودہ - و ہمین نور بود کہ در فتوحات بابری ظہور داشت - و ہمین نور بود کہ در اشراقات انوار جہانگیری صاحبقرانی جلوہ گر شد - و ہمین نور بود کہ از صدف بحر عفت آفتوا در نقاب موالید لالی شاہوار نمودار گشت - و ہمین نور بود کہ بر روشنائی آن آغز خان دولت آرا شد - و ہمین نور بود کہ از آدم تا نوح باندازہ استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظہور از دایرہ حصر و احصا بیرون است - ہرکس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافت این دقائق فی - و ظاہر است کہ این نسبت اگر بطریق تمہیم باشد ہمہ اختلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد ( کہ شیخ میخواہد ) چیزے دیگر ظاہر میکنند - نعوذ باللہ \*



در دبستان آورده که در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم آهیان  
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال  
 بعصمت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان  
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم  
 می باید این آئین بخواسته مردم رانی گیرد - نه بجبر  
 و تکلیف و بیم تیغ بدین آهی در آیند - و میر شریف آملی  
 از ( ۲ ) مسائل محمود خانی مستشهد آوردن که در سنه ( ۹۹۰ )  
 نهصد و نود رافع دین حق شخصی باشد - و ازان شخص بکبر  
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی  
 ناصر خسرو خواند \*

\* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا \*

\* آیدن کواکب ز جوائب یکجا \*

\* در سال اسد ماه اسد روز اسد \*

\* از پرده بردن خرامد آن شیر خدا \*

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست  
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی  
 جفر دان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که  
 بمقتضای احادیث صحیح هفت هزار سال مدت ایام دنیا  
 شهری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] محمود بساخرانی \*

در راتعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده  
 و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت  
 اوست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال اکبر است ( ۲ )  
 و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتیای ( که  
 نوکر عمده خان اعظم بود ) شنیدم که میگفت - چون اقوال  
 اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا  
 کوکه بذکر تعصب دینی در سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک از گجرات  
 بکعبه شتافت - و در سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دوم در لاهور  
 باستانبوس رسیده بدین آهی در آمد - ازانجمله که شبی  
 در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه  
 پوش است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند  
 و معبد عزم معاد است نداشت - قضا را شبی در راتعه دید  
 که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد  
 سر کردند - ناچار برگشت - و از آنچه گریخته بود بدان گرائید  
 ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود  
 اما آمدنش نه آنچنان - لطیفه از نقل کرده اند - که پس  
 از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون از  
 پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر \*

بالجماع چون آهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذاریدند

( ۲ ) نسخه [ ج ] جلال الدین اکبر \*

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن  
اتوار بیگمای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او ( که مجردات  
و کواکب سیاره اند ) و صنع از اذیت جاندار هر گونه که باشد  
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بی تعصبي  
باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولي نعمت  
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان  
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این  
مذهب ذوالفقار<sup>(۴)</sup> اردستانی موبد تخلص در دبستان خود  
( که هاری اکثر اعتقادات فرق هندو و مجوس و مذاهب  
مروج اهل اسلام است ) آورده - اگرچه الحال کسی باین  
طریق مشتهر نیست - و بذبران ( که دران وقت هم بغیر  
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد  
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار  
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه  
قبول کرده در شب عاشورا پیاله دوستکامی بار عذابت نمود  
و درسه بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دلت این اسم  
که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند<sup>(۳)</sup>  
چرا آلهی کیش نشوی - او بها افتاد - و گفت که از سه روز  
همین خلش بخاطر داشتم - و بکمی نگذره بودم - که اگر مظهر

( ۴ ) نسخه [ ۱ ] ذوالفقار آذر ساسانی ( ۳ ) نسخه [ ج ] میکند .

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد  
با دو بهر خود آئین آلهی اختیار کرد ( ازین جهت این فرقه  
درین زمانه نهیا منسب گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این  
مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن بآب و تاب در اکبرنامه  
در سلک تحریر کشیده - محلی ازان نوشته میشوند - طایفه  
آن یگانه بنده ایزدی را ( که زاد بر زاد روشن دودمان است )  
تهمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود  
که چندی از پیش قدمان یکجهتی ( که بر مشرب نصیر بودند  
یا ذوق حسین منصور ) خدیو معنی را مظهر حق دانسته  
سخن سرا گشتند - و ادرنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل  
ببصره گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان  
سرزنش فرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش  
سفارت دارد بی همال سرایای دل میگیرد - و دستاریز تخیل  
اینها آنکه شهنشاه حکمت بزوره همواره آئینهای شگرف  
در میان آرد - و در سخنان شک آموذ پیشینیان ناخنهای زنده  
چون ژال خائیه این دو گروه بمسامع شاهنشاهی در آمد بارها<sup>(۲)</sup>  
فرمود سبحان الله در تکنای خاطر نادان چگونه در آید - که  
امکان حدوث آموذ در مانده طبايع نسبت الوهیت بخود دهد  
و گروهی از هادیان آفاق ( که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

( ۲ ) نسخه [ ج ] بهنج .

اظهار نبوت کرده اند - و روزگار برآمد و درها سپری شد  
که این معنی پرورش می‌یابد - و (ری در اقرنی داد)  
هنوز گرد انگار فر نمی‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان  
در صفواته ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار  
آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاریز  
اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی  
و بسطامت ظاهرت گروه‌ها گروه آدمی را بدورستی برگزیدند - خاصه  
دانش پورهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را  
و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پژوهد - و چون  
گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل  
همایونی واقع شد سرکاری توهم گشت - حالانکه احترام  
( که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان بظهور می‌آید ) از  
پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات  
بمناصب والا سر بلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین  
خاندان سر بر پای اندس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال  
آید - طایفه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند  
دست مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله  
این در فرتق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش  
یافتند - و شاه شاه آگاه دل از حقیقت اندرزی و نصف طرازی  
په میل طرف راجع برگزیده \*

\* بیان که باشد بحجت قوی \*

\* ز نا فرخی باشد از نشوی \*

و اعتبار یافتن ایرانیان ( که بیشتر بدان روش زندگانی  
نمایند ) افزون بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن  
تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروه  
آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش بوهم بیغاره زدند  
سرمایه سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله  
براهمه دانش اندوز را در بهاط قرب جا دادند - و طوائف  
هنرمند را بحجت مصالح ملکی و فرزنی حقیقت پایه افزودند  
و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور  
آوردند - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز  
شد - نخستین از فرزنی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران  
ملل و نخل آمد - و از انجا ( که هر آئین شایستگی چند با خود  
دارد ) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از فرتق انصاف گزینی  
نکوهیدگی هیچ طایفه پرده ناف نیکوئی آن نتواند شد - درم  
هنگامه ملج کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه‌ها گروه  
مردم با گوناگون احوال کام روی صورت و معنی گشتند - سیم  
کجکرائی فرمایگان روزگار - انتهای کلامه \*

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر  
گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و منلج کل بوده - که طب و یابس  
گروهها گرده مردم را بمنادارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام  
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که اخذ  
اقدام بتخالف زای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان  
است مدافعه و اعراض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محلی  
دیگر ندارد \*

( ۲ )

## \* سید حامد بخاری \*

پدر سید میرزا بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان  
امرای گجرات بود - گویند از موطن خون اوچه با یک  
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله مسرت  
بار در چار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد  
که جز سوار نشانی از نمی نمود - ازان روز مردم آنجا  
به تیر او قسم می خوردند - پستر زفته رفته بربط عمده گی فایز  
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خون کامی نهنو نام  
طفلی را ( که از اراذل زاده های آن دیار بود ) بفروندنی سلطان  
محمود شهرت داده نام مظفر شاهي بر او بست و امرا  
هریک ناهیت را متصرف گردید سید مبارک محالست بمبارت  
از بطن و دولقه و دندوقه به قبول یافت - از انجمله دولقه

( ۲ ) نسخه [ ج ] سید احمد بخاری ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نهنو نام ( ۴ ) نسخه  
[ ج ] هریک ناهیت را \*

و دندوقه بعد فوایش بهید میران و پس از بهید حامد  
در اقطاع مقرر شد \*

چون غرض آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات  
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت  
خون آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید  
و پس ازان ( که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز<sup>(۲)</sup>  
کوکه قرار یافت ) سید موقوم بکومک او نامزد شده ( غصت  
هذیرت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بکراسمت احمدآباد  
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه  
تعلق بار گرفت - پستر بکومک تطیب الدین محمد خان  
بجانب کهنابیش شتافت - سال بیست و دوم جلوس  
بغطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر  
همین سال بهجراجه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان  
( که اعیان آن الوس از رخصت فطری و برگشتگی بخت  
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیسانیدند )  
تعیین شد - و سال بیست و پنجم ( که میرزا محمد حکیم  
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود ) سید مذکور نیز بدستور  
دیگر جایگزین اران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از  
رمول سوتکب سلطانیه بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] میرزا کوکه \*



بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار  
شاهزاده بدام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی  
بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا  
توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده  
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس  
از معارفت از کابل چون ساعت سهزده مخیم (۲) سراق اقبال  
شد مشارالیه برخاست جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم  
بهمراهی کنور مانمنگه بصوب کابل تعیین گردید - چون  
پیشار ( که در اقطاع او بود ) رسید سپاه او بجانب هندوستان  
باز گردید - و خود با چندے در حصار بگرام بغلامت مکیذرانید  
و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازه  
شناسائی او برگیرد سرشته داد و ستد بدست او داد - و او  
از آزمندی بر احشام مهند و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار  
در پیشار بهر بودند ) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست  
کشود - الوس مذکور از نافع میدگی و بد گوهری جلاله تاریکی را  
بسر برداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه  
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و تنگ و رسیدن  
برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوته اندیشان  
برین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دریافت احوال

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده  
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با مد و پنجاه  
کس بیرون آمده آتش بیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز  
نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برداشت - دران چپقلش  
اسپ او بگورے درشد - و کارش مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نصد  
و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خویشان  
او را برادر مردی روزگار بسر آمد - منصب دو هزاره داشت  
پستر افغانان تله را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او  
با چندے پای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود \*

نامبرده در عهد عرش آشیانی هفتصدی منصب داشت  
پس از جلوس جنم مکانی بهزاري نوازش انداخت - و از  
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید  
پستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو ( که رانک  
بغی افراخته پنجاب رویه رفته بود ) مامور شد - و در جنگ  
خسرو سرداری جرانغار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات  
بازره ( که هراول شیخ مذکور بودند ) تنگ شد مشارالیه  
بآئین درست بیک رسید - چپقلشهای مردانه بظهور رسانید  
و مورد ملاحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت  
به نیستی سرا شتافت \*

## \* سید مجد الله خان \*

پسر میر خواننده - از مغرسین بخدمت عرش آشیانی  
 تربیت یافته بمنصب مستصدی رسید - سال نهم جلوس  
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بجانب  
 گجرات وادی فرار پیموده بود ) تعیین گردید - سال هفدهم  
 ( که ازاد تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا  
 وخصمت یافت ) مشارالیه را در همراهیانش برنوشته - و سال  
 هیزدهم همراه مظفر خان ( که بایالت مالوه مقور شده )  
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم ( که پادشاه خود بجانب  
 شرقی دیار توجه نمود ) نامیده از ملتزمان رکاب بود  
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشارالیه  
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داد پسر سلیمان  
 گورانی در مثل هراولی با خان عالم بود - از اینجا بتقریب  
 بیارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسف بام  
 دیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا  
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤده فتح در یازده روز راه دراز  
 پیموده جبهه ساری عبده خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان  
 زرقعید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت \*  
 گویند وقت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که  
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم ( که خان اعظم

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعیین شد ) خان مذکور بهمرایش  
 بصوبه مذکور کھیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم  
 خان فرنگودی در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته  
 تردد بظهور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان  
 ( که بایالت کشمیر نامور بود ) فرستادند - در جنگ کشمیریان  
 ( رز ) ( که نوبت خان مذکور بود ) اول استخلاص کوهچه  
 از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب  
 پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب  
 سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه  
 به بیماری تب سال سی و چهارم مطابق سنه ( ۹۹۷ ) نهصد  
 و نود و هفت هجری رخت سفر بعدم آباد بست \*

## \* سمانجی خان \*

قرغچی - از امرای همایونی است - در عهد عرش آشیانی  
 بمنصب هزار و پانصدی رسیده - اواخر سال پنجم اکبری همراه  
 ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعیین گردیده و مصدر تردد  
 شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب  
 عید الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان  
 میر منشی بر سر قلعه زندهپور و از اثنای راه به تذبیه میرزا  
 محمد حسین و غیوره اراد و نیایر محمد سلطان میرزا ( که

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سمانجی خان \*

موت بعد اولی از گجرات معاودت کرده در صوبه مالوه غبار شورش برانگیخته بودند ( دستوری پذیرفت - پستور در صوبه اردیه هاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای بغی سرشت همدستان گردیده اما آخر از فریب آنها (هائی جسته بفوج پادشاهی ملحق گشت - سال سی و نهم حسب الطلب بحضور آمده در امت ملازمت دریافت - و پس از سال چند رخت زندگی بر بسمک - پسرانش بعد فوت او سر رشته روزگار بدست آورده بکار پادشاهی می پرداختند \*

• سید راجو بارهه •

از امرای عرش آشیانی سمک - بمذنب «زاری» رسیده سال بیست و یکم «مر» کفور مانده که بتادیب رانا دستوری یافت - و سال بیست و نهم ( که «مر» چکاته به مالش رانا دستوری پذیرفت ) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گداه گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از کردو دیگر سر بر آورده شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور بآهنگ دیگر از بر آمده موجب رهائی زندستان گردید - در سال سوم باتفاق چکاته بر بنگاه رانا دید - و رانا بدر رفت پس از آن تعیینات شاهزاده سلطان مراد ( که با امانت صوبه مالوه مامور بود ) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم تظیفه راجه مدحکر پیش نهاد سمک ساخته بتعلقه او درآمد

و بحکم پادشاه بهالوه برگردید او را با جوقی در آنجا گذاشت پستور تعیینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه احمد نگر چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده مقابل گردید - و با چندی از برادران مطابق سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجری بمردانگی فرود شد - جاگیر بفرزندانش باز گذاشتند \*

• سعید خان چغتای •

نیایان از درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پوستاریهای شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند جدش ابراهیم بیگ چایوق از امرای جنت آشیانی است که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش یوسف بیگ دران هنگام ( که از اردیه به بنگاله می شتافت ) در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهایم شاه ایلغار کرده بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین در کشید - پسر دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران بوده - خان مذکور بیاری طالع سعید و دستیارش شجاعین و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

مدتی در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندوختی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه وافر داشت در سال بیست و دوم با تالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفروزی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان معمر مراد دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان ( که حکومت لاهور ضمیمه سپه سالاری مملکت پنجاب بر اجه بهکومت داس کچهواکه مقرر گشت ) سرکار سنبل در قبول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طامع حضور شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و از تغییر سرار کوکه بجایگزینی حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم ( که وزیر خان در بنگاله در گذشت ) سعید خان از بهار به حکومت و سرراهی آندیار در آمدن - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجابزاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر اجه مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله به حضور رسیده مدتی با کزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار بار بصاحب موگی بهار دستوری یافت - و چون در سنه ( ۱۰۱۱ ) یک هزار و یازده میرزا غازی در نگاه بعد آمدن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سری

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجایگزینی سعید خان قنخوای فرموده او را بر سر میرزا تعیین کرد - چون سعید خان بهکر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان ( که دکیل و آفتقال آن دولت بود ) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش ( که خالی از کمال نبود ) صحبت میرزا کرک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانپوس پادشاهی دریافت \*

گویند در عهد جغت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتها داشت ( که خواجه سرایان ستم پیشه او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند ) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچالکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهلت خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها نپذیرسید - شیفته خواجه سرایان بود - یک هزار و در بیست خواجه سرای خوش چهره مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین داری قرار داده - هر یک چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بودند - که در هر چوکی چهار صد



قاب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار ( که سر زمین سست (طوبیت ناک) بمثلان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب ( که در خزانه بسیار بود ) برآوردن عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا در زنی بهم رسانیده بود - درین ملک ( که افتاب بکمال حرارت و حدت است ) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفارغ کرد - مازا نظر بر یک من بود \*

این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج بیایه بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتها برافراشت - و زمان عرش اشدایی را ( که دانی مبنای جهانبانی است ) با عهد دیگر سلاطین تیس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هر فن و پیشه بود - محال که ناسر زاندر دران امتحانگاه بغلط راج گرفته - پس نسبت او بخاندانی و بیوفوی مستبعد (باب آگاهی سست) ناگزیر ما ممکن معمول بر اغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بذاتر مسامحه و مسامحه ( که از کثرت ثروت و مکنس در بیشتر امرجه بهم میروند مخصوص

(۲) در [ بعضی نسخه ] نیکین \*

بامتداد زمان دولت و آسایش واقع شده - که در دولتندیا سهل انگاری و بی پروائی ( که مبنای او بلند همتی باشد نه بیخردی ) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر معزز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر آمید فراغت و آسودگی بکدام روزها سست \*

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی ( که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین بود - و پس ازان در ملازمان جنس مکانی (۲) انسلاک یافته ) در اوائل سلطنت میرتزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصه رنگینه شش کردهی آگوه ( که در جاکپوش بود ) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر اموری عظام را بضایعت دوریاکولی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت بیشک است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال ( که بمصاحبت پادشاهی سر بفلک داشت ) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجز و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [ بعضی نسخه ] نیکین \*

(باب السین) [ ۴۰۸ ] (مأثر الامرا)

(۲)  
این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آقسقال این سلطنت حضور جمعی از نوئیان بزرگ مرتبه بیک غلام سه تهایم کزد - و آنها مفت و اهلان بزنند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی غصب کرد \*

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در یقنه و بهار پل و سوا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - درازده روز (بیع الاول طعام نذر جذاب ختمی) (۳) صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز تربیب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگاله سفید برای بهشتن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود قیما با انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل می آورد \*

(۲) نسخه [ ج ] عمدگی نیست (۳) نسخه [ ج ] جذاب اندس ختمی \*

(باب الهین) [ ۴۰۹ ] (مأثر الامرا)

(۲)  
\* سید قاسم و سید هاشم \*

پسران هید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبری همراه خان عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نازد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای (ایستگاه جهت تلبیه سلطان دیوهره حاکم سروهی) (که پا از دایره فرمان برداری بیرون نهاده بود) تعیین شده در تخبیر سروهی بتقدیم کردن پسندیده تارک ناموزی بفراراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهناز خان باستیصال رانا دستوزی یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض (سید سید قاسم و سید هاشم) (که از اقطاع داران صوبه اجمیر بودند) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آریزش نموده آبله پای بادیه ناکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانانان به تلبیه مظفر گجراتی (که سرشورش برداشته بود) نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بنواح احمد آباد پیوست) (وز جنک هردو برادر در مثل هراولی جا داشتند) بیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت - بمنصب هزاره سرورای داشت - و سید قاسم بگلگونه

(۲) نسخه [ ج ] هاشم بارهه \*

زخم چهره ران هردی برآرامت - لهذا میرزا خان اودا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر با اتفاق سادات باره به تهاه داری پتن تعیین شد - و پس ازان ( که میرزا خان تبلیغ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خون احوال ملازمت پادشاهی نمود ) سر فوجی صوبه مذکور تعلق بمشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیندار کچه خرد و کهنکار زمیندار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی ( که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم رو داد ) مشارالیه در مثل هراولی جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون کردند نامیه شجاع برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری بموضع امتلا سفر آخرت گردید - بمنصب هزار و پانصدی مرتقی گردیده - پسران و بنابر هردر در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسک تحریر انتظام یافته \*

## \* سیف خان سید علی اصغر \*

پسر سید محمود خان باره اسم - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

محفل همایون بود - پس ازان ( که نوبت سلطنت وی شد و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید ) شیخ فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهر جنگ رو داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زن و خورد تودد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بردنش رسیده بود - بنادران بمنصب دو هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادمانی نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعطای نقاره کوس بلند رتبیکی زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده پرویز سر بلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال یازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج هجری درانجا بعلم هیضه بمطاط زندگی درنورید \*

## \* سردار خان خواجه یادگار \*

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوائی کهرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب قومداری جوته گذره

( باب السین ) [ ۴۱۲ ] ( مآثر الامرا )

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت  
چون خدمت مزبور بعد از کامل خان میرزا خرم پسر خان  
اعظم <sup>نور</sup> تفریض یافت پادشاه از راه بند <sup>نور</sup> روزی اضافه  
مزبور بزم ار بحال داشت - و در همین سال برکات سلطان خرم  
بیهاق رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب الالتماس  
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران  
سال عبدالله خان بزار تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات  
و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت  
که در آن بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکات  
پادشاهزاده سلطان خرم بهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم  
پس از معارفت از آنجا چون برادرش کالپی در نیول قرار  
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت  
موعود بملک <sup>(۲)</sup> آخرت شتافت \*

#### \* سید دلیر خان باره \*

از امرای عهد جنم مکانی ست - بفرجداره برده  
مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم  
میان پدر و پسر ولیعهد غبار در زرئی برخاست و شاهجهان  
عبدالله خان را بصوبه دار گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او  
رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بملک بقا .

( مآثر الامرا ) [ ۴۱۳ ] ( باب السین )

( که بخدمت جزیری بلده مزبور می پرداخت ) جرأت نموده  
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مسموم برآورده خان  
مزبور را بسلطه جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از  
انتقال پادشاه در ایام ( که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده  
عبور نموده نمود ) او پیش از همه تعینات آن صوبه آمده  
بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمسئله خلافت آمده سال  
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار دو هزار و پانصد  
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و قبیل  
چهره امتیاز افرخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم  
در ایام ( که دکن مورد رایات خسری بود ) از گجرات  
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده  
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بتسخیر ولایت سنگمیر دستوری  
پذیرفت - و سال چهارم از آنجا بتعیینات اعظم خان ( که در  
نواح پهنه بود ) نامزد گشت - و بستر رخصت تعلقه قدیم  
یافته سال ششم مطابق سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو  
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن  
پسرش بعقب خلافت آمده در ملک بار انداخته بمنصب در خور  
مشمول عطاقت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل  
منصب پانصدی در صد سوار داشت - قبل سفید ( که



سال دوم اعلی حضرت داخل (فیل خانه پادشاهی شده )  
فرستاد خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر ( که تاجر معتبر  
بود ) و یفروزیی دستگاه موصوف ( فیل خانه پادشاهی شازده ساله  
برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص  
نداشت - چون بتجارت جانیه رفت فیل مزبور را در جاگیر  
خان مزبور ( که بار جهت اتکاه در میان بود ) گذاشت - پس  
از درازده سال ( که بعد جوانی رسید ) رنگش سفید مایل  
بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که  
پسند آمد بگچتی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم  
در باب آنست \*

( ۲ )

\* بر فیل سفیدش که نه بیند گزند \*

\* شد شیفته هر کس که نگاه افکند \*

\* چون شاه جهان بر او آید گوئی \*

\* خورشید شد از سپیده صبح بلند \*

( ۳ )

بعد فوتش پسر او سید حسن بعتبه خلافت آمده دولت  
بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال  
بیستم و هشتم بقوجدری و تولداری سرکار کودره مضاف  
احمد آباد سر بلندی یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سی و یکم

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] مبیناد ( ۳ ) نسخه [ ب ] حسین \*

همراه سلطان مراد بخش ( که بر طبق ایامی خلد مکان  
از احمد آباد روانه گردیده بود ) عازم شده چون سلطان مزبور  
مقید گشت او بخطاب خانیه سر بلند شده رخصت صوبه  
گجرات یافت - پسر دیکرش سید خلیل بمنصب پانصدی  
در صد سوار داشت \*

### \* سید هزبر خان \*

از سادات باره است - سال هشتم جلوس جنت مکان  
همراه شاهزاده سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین یافت  
و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال  
هیزدهم در رکاب سلطان یزدیز بتعانی شاهجهان دستوری  
پذیرفت - سال ( که آن پادشاه برحمت حق پیوست )  
در رکاب و در جنگ شهریار همراه یحیی الدوله بود - تا آخر  
آن عهد بمنصب سه هزاری در هزار سوار سر بلند گردید  
سال اول جلوس فردرس آشیانی ملازمت در یافته ببحالی  
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب  
کابل ( که نذر محمد خان راجی بلغ در آنجا مصدر فساد  
شده بود ) نامزد شد - سال سیم هنگامی ( که دکن معسر  
پادشاهی بود ) همراه یحیی الدوله بجانب بالاکانت پای جلالت  
پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت چنگ  
بطرف کابل ( که شاهزاده سلطان شجاع بظایر احتمال آمدن

شاه صفی دارای ایوان برای استخلاص قلعه تذههار در انجا متوقف بود و رخت عزیمت بهست - و در همان ایام مطابق سنه ( ۱۰۷۱ هـ ) هزار و چهل و هفت هجری راه نیمه سوا پیمرود پور از سید زبورست تا سال سیم بمنصب هشت صدی چهار صد سوار کامیاب گردید \*

### \* سیف خان میرزا صفی \*

پسر امانت خان است - بظاهر قراوت قدیمه ملکه بانو صبیله کلان آصف خان یمین الدوله بدو منسوب گردیده بدیوانی صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعبد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرمجیت بکرمست آنجا قیام داشت - در هنگامه ( که مزاج جنت مکانی از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید ) راجه بر طبق حکم شاهي کنهرداس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین ( که معارفت بماندو قرار یافت ) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی خان صوبه دار گجرات در خواست نمود - درجه پذیرائی نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

دلی نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این است (۲) که از برادرش ( که بضبط و ربط آن ولایت می پردازد ) تغیر کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معنی از حد گذرانید بهاس خاطرش ملتئم از پیروایه تبول یافت - عبدالله خان رفا دار نام خواجه سرانی را بامعدرده بکراسمت احمد آباد تعیین کرد - میرزا صفی درامت خواهی پادشاهی را مصمم ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر برآمده بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان را نمود که بخدومت شاهزاده میرزم - و در باطن با ظاهر خان و سید دلیر خان و دیگر بندهای درگاه ( که در محال جاگیر خود اقامت داشتند ) ترتیبی مقدمات نمک خوارگی نموده در انتظار فرصت نشست محمد صالح فوجدار پیلان مکزون ضمیرش دریافته بتوهم آنکه مبادا دست یغما بخزانة شاهي دراز سازد با قریب ده لک رپیبه روانة خدمت شاهزاده گردید - و کنهرداس (۳) نیز پوده مرصع را ( که بدو لک رپیبه تیار شده بود ) همراه کرده راهی گشت - اما تخته ( که بدو لک رپیبه مرتب شده بود ) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ندانست ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بنالان - و در [ بعضی ]

بنالان ( ۴ ) نسخه [ ج ] کنهرداس ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] پردله \*

( باب الحین ) [ ۴۱۸ ] ( مآثر الامرا )

عومه را خالی یافته بجمع ( که زبان داده بود ) خبر فرستاده خون گرم و گهرا بهصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور این سانحه ( که در مخیله او نمی گذشت ) سراسیمه بخانه شیخ حیدر نیریز شاه زجیه الدین پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - میرزا صفی از بند و بست شهر را پرداخته بفراهم آوردن جمعیت گرانید و تخم مرمع را ( که بساها صورت نه بدند ) در هم شکسته طلا را بمردم تقسیم نموده جواهر خود متصرف گشت \*

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده وخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور میرزا صفی را بنظر اعتبار نیادوده بوسیدن کمک و لوازم حرم و هوشیاری نپرداخت - میرزا صفی باتفاق ناهر خان و دلیر خان و دیگر کمکیان موبه گجرات از موضع بنوه بیشتر گذشته عرصه کارزار آراست - چون جائی که عبدالله خان استاده بود و قوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و فیله ( که پیش فوج او بود ) از آواز بان برگشته انتظام فوج او بهم خوردن از نیرونگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفی ( که چذین رزے بخواب ندیده بود ) از پیشگاه خلافت در جلدوی این نیکو پوستاری از منصب هفت صدی سه صد

( ۲ ) نسخه [ ب ] بنوه - و نسخه [ ج ] بنوه \*

( مآثر الامرا ) [ ۴۱۹ ] ( باب الحین )

سوار بمنصب سه هزاره سوار و خطاب سیف خانی و مرحمت علم و نقاره و صاحب موبگی گجرات فرق عزت با آسمان هود - و در قطع زمین ( که فتح یافته بود ) باغی طرح انداخته بجنب باری موسوم نمود - گویند چون از تغیر او خانجهان لودی با احمد آباد رسید خان مذکور بضیافت طلبیده در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد - از خوان تا لغری همه از طلا و نقره بود - خانجهان میگفت که بعد از آشفتهایی باین خوش روزگاری دیگر نمیست - و چون خانجهان بجای مهابت خان بهمراهی شاهزاده پرویز تعیین شد سیف خان مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال افرواشت - درین هنگام واقعه ناگزیر جنب مکانی زد داد - سیف خان بوم کردار خویش هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر می نگاشت درین ضمن اعلی حضرت از خنیر بناهر خان ( که خطاب شیرخانی داشت ) برنوشت که احمد آباد را متصرف گشته سیف خان را نظر بند نماید - چون ملکه بانو زوجه او همشیره کلان حقیقی ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت برست خان مامور گشت که بر احمد آباد شتافته نگذارن که آسیب جانی بسیف خان رسد - و با احتیاط بحضور بیارن - در وقت ( که اعلی حضرت از درباری نریده گذشته عازم احمد آباد بود ) خدمت برست خان سیف خان را ( که بیماری معینی داشت )

(باب المدين) [ ۴۲۰ ] (مأثرا)

بمقتور آورد . باستشفاع بيگ صفع زلات از نموده از رنجوری  
بيگ و هراس نجات بخشيد . و پس از جلوس بالتماس  
بيگ بمنصب چهار هزارى ذات و سوار برنواخته از تغير  
خان عالم بصاحب صوبه بيار مياهي فرمود . عمارات  
عاليه در بته ساخته است . و در سال پنجم بحکومت  
آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گرديد  
و از انجا تغير شده حراست اکبر آباد بدر مقرر شد . و چون  
در سال درازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برآي وزارت طلب  
حضور گشت و نظم آن ولايت بوکلای شاهزاده محمد شجاع  
مقرر گرديد بنام سيف خان فرمان صادر شد . که بر سبيل  
استعمال بآن صوبه شتافته تا رسيدن شاهزاده (که در کابل  
اقامت داشت) بحفاظت آن ديار پردازد . و بعد وصول  
در خدمت شاهزاده (که در غفوان شهاب است) از پرداختن  
آنصوبه رسيع سر حساب باشد . سال سيزدهم آخر سنه (۱۰۴۹)  
یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت  
فردوس آشياني بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفى (که  
حسب الامر در رکاب پادشاهي مي بود) تشريف برده دلدهيا  
فرمود . و هر سه پهرش محمد يحيى و محمد شافى  
و ابوالقاسم را خلعت ماتمي داده . از عزا بر آورد . و سال

(۲) نسخه [ ج ] ساقى .

(باب المدين) [ ۴۲۱ ] (مأثرا)

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممت در پوشيد . اعلى حضرت  
بتعزيت او بخانه يمين الدوله تشريف فرمودند . برادرش  
سلطان نظر است . که ديوان خاقاني و انوري و مثوي  
و حديقه سرزيان داشت . ابتدا بخشي و قانع نوبى آگره  
بود . پس ازان در گجرات از برادر رنجيده بخان جهان پدي  
(که صوبه دار شده بود) پيوست . و باو محبت برآورد  
جاگير جيد در دکن يافت . در عهد اعلى حضرت بمنصب  
هزارى رسيده \*

### \* مرفراز خان چغتآ \*

نيزه مصاحب بيگ همايوني ست . که احوالش ذوق ريز  
خامه هوانم نگار شد . عرش آشياني ادرا بنام جدش ميخواند  
چنت مکاني در اوائل جلوس نظر بر قدم نياگانش مشمول  
عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب مرفراز خان برنواخته  
فوجدار بتن مضاف صوبه گجرات نمود . سال درازدهم  
بمنصب در هزارى هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بهايه  
سه هزارى دو هزار سوار مرتقي گشت . پس از ادرنگ نشيني  
فردوس آشياني سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى  
سه هزار سوار فايز شد . و سال چهارم دوليت ملازمت  
در يافته برخصص تعلقه کامياني اندرخت . و سال درازدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجري ديده



( باب السین ) [ ۴۲۲ ] ( مآثر الامراء )

از گلزار عصمتی بر بخت - از بهرانش سردار خان است  
دلورست نام - تا سال بیستم جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب  
هزاری هفتصد سوار رسیده - از کنکبان صوبه گجرات بود  
سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
و خدمت تهنه‌داری بدیوبور از توابع سرکار پتن گجرات  
نامیه عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری  
اعلیٰ حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت  
بظهر آرد و پسر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت  
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری  
در یافته بخطاب سردار خان و تقرر فوج‌داری پتن فرق اعتبار  
بر افرامت - و پس ازان ( که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر  
عزیمت گجرات نمود ) او سر رشته خدمت گذاری از دست  
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال  
بخاری را ( که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود ) دستگیر  
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم  
مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم  
حسب الطلب بحضور رسیده فوج‌داری و جاگیرداری بهراج

( باب الهمین ) [ ۴۲۳ ] ( مآثر الامراء )

تعیین گشت - و سال دهم ( که فوج‌داری جوانگده سرفرازی  
داشت - و فوج‌داری اسلام آباد نیز ضمیمه شد ) از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار و پانصد سوار از انجمله در هزار و پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندوخت - و پسر دیگرش  
دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی  
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب  
خانی سرفراز شده \*

#### • سید شجاعت خان باره •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان  
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات  
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - از ملازم شاهزاده  
و یعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بمزید قرب  
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس رانعه  
حوالی بنارس ( که شاهزاده از سلطان پوریز و مهابت خان  
شکست فاحش خورده معارفت به بنگاله نمود ) چون مشیت  
الهی بران رفته بود ( که شاهزاده چند بقدم حرمان دیگر  
بادیه ناکامی پیماید ) سامپ همتای ران مردان گردیده اکثر  
دست بکار نبودند - سید جعفر ( که سردار قوچ التمش  
بود ) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده  
از ناسک دکن عزیمت تته نمود و شهرت گرفت ( که شاهزاده

( باب السین ) [ ۳۴ ] ( ماکر الامرا )

بندرک شاه عباس صفوی اراده رفتن عراق دارد ( برخی  
 ترک رفتن نمودند - ازان جمله سید خیز وخص و وطن  
 درخواست نمود - و از دولت ملازمین و سعادت مرافقت  
 تقاعد ورزید - پس از وصول بزاز و بوم خود حسب الظلم  
 چندی مکانی بحضور شرافت بمصمص هزاری اختصاص گرفت  
 افتا اعلیٰ حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد  
 و گران خاطر از جانب سید ماند - بعد از سرور آرائی  
 املا التفات پادشاهی بحالش مبذول نشد - او بوطن  
 شرافت گوشه عزلت گزید - در سال پنجم اعلیٰ حضرت نظر  
 بر سوابق خدمات او از مجرم نوازی تقصیرش ناکرده انگاشته  
 بمنصوب چهار هزاری دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خالی  
 مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع  
 بتسخیر قلعه پریخته مامور گشت - چون آن مهم بامداد  
 کشید و از فضوایهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل  
 خان دران بهادر و سید خانجهان تیره کار نگشته نمیخواستند  
 آن مهم متمشی شود بقرب رسول برشکل حلول مصائب و مناصب  
 یقینی شد - و فتح قلعه بعیدالعهد می نمود - همه عمدها را می  
 شاهزاده را بمعادرت آوردند - و قرار یافت که درین امر  
 مطارحه شود - اما از ترشروئی و بدگوئی مهابت خان هیچکس  
 جرأت باتدام نداشت - شجاعت خان پیشدستی نموده حضور

( ماکر الامرا ) [ ۳۵ ] ( باب السین )

شاهزاده بهبه سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت  
 کشته میشوی - راست ایفکه امسال این مهم بانصرام نمی رسد  
 و از گذراندن برسات درین نواح عساکر پادشاهی بی سحر قحط  
 و غلا میگردند - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد  
 انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفتن می کنیم  
 هرچند مهابت خان خواست رجوع اقامت را رجحان دهد  
 شاهزاده نثار کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده  
 گفت - که این فتح بظلم حضرت بود - بگفته این سادات شب  
 جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاری پادشاه نامه  
 و ملخص آن ظاهر میشوند اینکه سپه سالار در مهم پوییده با آنکه  
 سادات غله برآید نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر  
 عسرت در نمودن مگرگاه و هیمة تأییس کرهی نماند - و موسم  
 برشکال بر سر رسید - خون مجوز توقف نشده سلمه جفایان  
 کوچ گشت \*

و چون پادشاهزاده مامور بود که از موادی خانخانان تجارز  
 بخواهد لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده  
 با سپه سالار ببهان پور رسید - اعلیٰ حضرت از همین جهت  
 ( که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از لاسازی او  
 با رفقا مهم پیش رفت نشد ) مهابت خان را مخاطب و معاتب  
 فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آباد

( باب المین ) [ ۴۲۶ ] ( مآثر الامرا )

رخصت یافت - چون آن مرده زور طلب و مفهده انگیز است  
بر منصب از دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار  
در اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبی صورت  
گیرد - و در سال شانزدهم برگشته ایرو و بهاندیر و غیره محال  
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ ( که بصاحب صوبگی آله آباد  
تعیین گشته بود ) در قبول از قرار یافت - خان مشارالیه برای  
بند و بسمت آن آقا و تنبیه و مالش بندیده جمعیت زناده  
نگاهداشته در همان ایام در برگشته ایرو از افراط مدام و ادمان آن  
بیمار گشته در سنه ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو پیمانگی حیانتش  
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب  
بود - مسامی بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری  
تقلید شاهزادها می کرد - و در جود و کرم یگنای وقت بود  
و با آنکه اعلیٰ حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار  
می فرمود سید استغنا و تبحر را از دست نمیداد - وقت  
تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی  
برغم از بدوستی سید خانجهان را مشمول عنایت داشته  
و این معنی بود گران گذشته همواره شکایت آلود بود  
روزے اعلیٰ حضرت از او پرسیدند - که شما و سید خانجهان  
در نهم بجای منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

( ۲ ) نسخ [ ب ] وقت سخن \*

( مآثر الامرا ) [ ۴۲۷ ] ( باب المین )

دهوزی کهال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید  
مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصد  
هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر  
درمش سید نجابت بیایه هزاره پانصد سوار رسید \*

### \* سپه دار خان محمد صالح \*

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا موری سم - که  
در عهد جنّت مکانی بقعه داری احمدنکر می پرداخت  
و بمنصب پنج هزاره ( رسیده در سال سیزدهم بدر آخرت  
شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب  
در خور و خطاب خنجر خان چهره عزت بر افروخت - و بعد  
فوت خواجه بیگ میرزا بیایه دو هزاره و تفویض قلعه داری  
احمدنکر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات  
عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه  
مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه  
باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه  
سلطان خرم بدکن قوی دل شد بر آمده اهل محاصره را  
برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون  
فوج پادشاهی بمک ملا محمد لاری سردار عادلخانه ( که  
با ملک عنبر حبشی نزاع داشت ) تعیین شد و پس از جنگ  
سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف از افتاد

(باب السنین) [ ۳۲۸ ] (مائراامرا)

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند او چست  
و چالاک باحمدنکر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از  
فوت جنت مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیراه روی  
پا گذاشته به نظام الملک دکنی ساخت و پنهان داران بالاگهات  
(که ملک مقرر شده پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان  
نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست زد بر نوشته او  
نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجزاری  
پنجزار سوار و خطاب سیدار خانی کامیاب گشت - پس  
از سربر آوائی فردرس آشیانی چون ریاست منصور رونق افزای  
مالک دکن شد و سه فرج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت  
تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که غبار نصاب  
برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت از بهمهاری  
شایسته خان دستوری یافت - و در جنگ (که اعظم خان  
بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر ترددات گردید  
سال چهارم قاعه تللوم<sup>(۲)</sup> را (که برقله کوه واقع بود - و درین ایام  
خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت  
و درین سال بقلعه داری احمدنکر از تغیر جان نثار خان و عطای  
خاست و اسب با زمین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور  
رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری ذات و سوار

(۲) نسف [ب] نلقیم

(مائراامرا) [ ۳۲۹ ] (باب السنین)

ازانجمله سه هزار سوار در اسبه سه اسبه کام دل برگرفته  
بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقرخان نجم ثانی فامیه بخت را  
نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزل شده بخبردارای  
ایچچور مرخص شد - سال نهم در ایام (که پادشاه متوجه سیر  
قلعه دولتآباد بود) آمده با سید خانجهان باره پتخریم  
ملک عادلشاهی تعین یافت - و درین یسان هم یکو خدمتینا  
بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب  
مورچال بود - چون نقیه (که از مورچال او سرکرده بودند)  
بیارت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و  
بهامردی شهابت درون رفته مقهوران را که تیغ آورد - پست  
بجراست قلعه جنبر مضاف صوبه دکن ماضر گردیده سال  
هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری  
جهان گذران را بدرد نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا  
مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمناجات  
عقل و درستی رای موصوف - و بدلیبری و شجاعت متصف  
مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب  
فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثر  
منصب دار بودند \*

• سیدخان بهادر طفرجنگ •

چغتاسمت - پسر احمد بیگ خان کابلی - به نسبت جدش



( باب السین ) [ ۴۳۰ ] ( مآثر الامرا )

امیر غیاث الدین ترخان ( که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود ) و دیگر نیاکانش ( که درین سلسله علیه بامارت رسیده اند ) خانه زاد ده کرسی سمت - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیداری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون ( سیدن حضور ) باضافی متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالملک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافی از منصب دو هزاره بمنصب سه هزاره در هزار سوار هر بلذد گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه ( ۱۰۳۹ ) هزار و سی و نهم ( که کمال الدین زرهله از فتور دانش بنوشته ) خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اټک تا نواهی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیزخت ( سعید خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود ( که بحراسمت شهر گذاشته خود به نبرد پردازد ) ناچار درون حصار خام ( که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته ) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جسارت پیشگان ( که چون مور و ملخ

( مآثر الامرا ) [ ۴۳۱ ] ( باب السین )

بر جوشیده بودند ) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو ( که بجلادت کوشی هجوم می آوردند ) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفروری بر می گردیدند \*

روزه آنها باتفاق بجای سپهر تختها پیشرو گرفته رو بحصار نهادند - سعید خان با دلبران ( زم جو نظر بر اثر و انبوهی آن ادبار پوزهان نیفتاده جاوریز تاخت - و نایب قتال مشعل ساخته بسیاری از مقامیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خالک فرار بر فرق روزگار خون بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کرده هر کرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کلانایم بمنصب چهار هزاره سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبه کابل ( که حنفی مذهب اند ) از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افغانه طرزه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بدنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافی سواران بلذ مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جنبه سعادت بر افروخته رخصت معارفت یافت - و بلطائف ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ازدهام \*

( باب السین ) [ ۴۳۲ ] ( مائراامرا )

تدابیر عمود القادر بسر احد دان را ( که مایه فساد الوس افغانه )  
( اه کابل بود ) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی  
پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس  
دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب  
پنجهزاری چهار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با  
عبدالقادر مذکور ( که بمنصب هزاره سرافراز شد ) دستوری  
کابل یافت \*

و در سال یازدهم الوس<sup>(۲)</sup> نخر کریمدان کوز روشانی را  
( که در حدود لوهانی می گذرانید ) طلب داشته سر بشورش  
برداشتند - و پرگفتار بگش را بتصرف آوردند - سعید خان  
فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود - بسیاری از کوه نشینان  
مغلوب رعب گشته بارلیای دولت پیوستند - کریمدان هر چند  
بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته  
چون بلای فکاهی رسید آتش کارزار بر افروختند - جمعی  
( که بآنها پناه بوده بود ) بستوه آمده ناگزیر از را با اهل و عیال  
دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمی از فتنه او  
و ارسمت - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
و هفت هجری علی مردان خان حاکم تذههار از اطاعت  
شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آخر - و در [ بعضی ] نصر - یا نصیر باشد \*

( مائراامرا ) [ ۴۳۳ ] ( باب السین )

سعید خان بروفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت - چون  
بظاهر قلعه قندهار پیوست<sup>(۲)</sup> آگهی یافت که سیارش قراقراسی  
با توپ هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده  
مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را<sup>(۳)</sup>  
با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار  
سوار عرصه نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت  
برگرفت - و داد دلیری و دلاری از طرفین دادند - آخر کار  
تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند  
و تا بنگاه خود عنان یکران هزینه را در توان ساختند - در  
جلدوری این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاره  
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار  
اندرخفت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاده خان سرافراز گردید  
چون ولایت قندهار بقلیج خان تعلق گرفته بود سعید خان  
تا رسیدن خان مذکور به بذربست<sup>(۴)</sup> آن ممالک پرداخت - و سال  
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسوس اتران  
گشت - و درین سال شصت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید  
از انجا ( که از ۷ پراوی جنت مکئی خلیه بامر ملکی  
راه یافته کارها از نسق افتاده بود ) برخی از اربماقات هزارجات

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ساروش - و نسخه [ ج ] سیادوش ( ۳ ) نسخه [ ب ]  
محمد شیخ ( ۴ ) نسخه [ ب ] ممالک \*

( باب الحدين ) [ ۴۳۴ ] ( مآثر الامراء )

غور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک ( که بناخت و تاراج دران نواحی نقش خود را در سمع نشانده بود ) اینی می نمودند سعید خان بتو و قاضی آن کوه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمحور وصول بدان سر (مین) ترکتازی آغاز کرده تمام آن آکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه از آنها برینبار در آمد مامور و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلی مردان خان تفویض یافت - و از تغییر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پهرش بفرجدا (۴) دامن کوه کانگه سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالاش جکتا زمیندار مؤمعین شد اگرچه در قرداد و محضت خود را معاف نداشت اما در افتتاح قلعه مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد از بقدری درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بکومت تندهار دستوری یافته نظم صوبه پنجاب بپسرش خانه زاد خان مقوض گردید - و در سال بیستم طف الله پسر دوم را به نیابت خود در تندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز پایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والای

( ۴ ) نسخه [ ج ] بفرجدا کوه کانگه \*

( مآثر الامراء ) [ ۴۳۵ ] ( باب السین )

هفت هزاری ذات پایة اعتلا برافراخت - و با پسران بهمراهی شاهزاده محضت اوزبک زیم بهادر متوجه بلخ گشت - و در جنگ هفت روزه بلخ که مشهور است انتظام میسر بعد از مقرر بود - در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع فوستان - که این طرف جوی آبی ( که سر راه مخالفان است ) ثبات قدم درزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدوم از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی یا پیش گذاشتند جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب گذشتند - و بتترکتازی درآمدند - قدری راه سر شده بود که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانه زاد خان و لطف الله خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا فوج کلان دیگر از مخاذیل ( که از مقابله بهادر خان رهله عثمان گردانیده بود ) در چار شده بجنگ در پیوست سعید خان بارصف ضعف بیماری چون شیر زیان بر قلب آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار ( که جنگ از هر دو سر تراز شد ) پای اسپ سعید خان بگوشه در شد و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

( ۲ ) نسخه [ ب ] مقرر گشته بود ( ۳ ) نسخه [ ج ] بوده است \*

( باب السین ) [ ۴۳۶ ] ( مائراامرا )

و سپاه طرفین با هم در آمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند  
خانه زاد خان و لطف الله خان دان بردلی و دلارزی داده  
گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروقه رضوان  
شتافتند - و خان شاهمن نشان منشور مردی و مردانگی را  
بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی  
و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبود گشته  
آن گروه انبوه را از هم پاشان و پویشان ساخته سعید خان را  
از جنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی روانه حضور شده  
در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندرز گردید  
اعلی حضرت بمرام پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده  
بنقلیض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه  
( که از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود ) معاف شد  
و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبه  
کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم در ماه صفر  
سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و شصت و درم هجری ازین جهان گذران  
ورگذشت - چون بتدریج گزیده و خدمات نمایان و حسن  
بلدگی و فدویت بیایه والای امارت ( که مغتبهای مراتب  
نویغان بلند مقدار این سلطنت اسم ) مرقی گشته بود  
پادشاه قدر شناس تاهف فرموده آموزش او از جناب ایزدی  
مسألت نمود \*

( باب السین ) [ ۴۳۷ ] ( مائراامرا )

سعید خان سردار سپاهی وضع درمست نقش بود - و اطرار  
مضبوط داشت - تا بیست در دولت و اعتبارش خال نه افتاد  
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت  
دو پسر کلانش ( که رشیدترین و بهترین پسرانش بودند )  
در جنگ بلغ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او  
عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و فتح الله  
بمنصب هزار و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه  
بمنصب سرائوزی یافتند \*

#### \* سردار خان شاهجانی \*

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت  
هنگامی ( که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی  
انداخت ) او از وفا سرشتی و حقیقت دوزی اعتصام بحبل  
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید  
و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معارفت بنواح برهانپور افکند  
راجه گوئل سنگه کور را ( که در اران غیبت شاهی مساعی  
جمله در نگهداشت قلع ناهور آسیر بتقدیم رسانیده بود )  
نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین  
( خصصت فرمود - و پس از سربر آرائی بمنصب سه هزار  
در هزار هوار و نوازش علم و نقاره و انعام می هزار روپیه  
چهره بخش برافروخت - و چون استیصال جبهه سنگه بنذبله



( باب السنين ) [ ۴۳۸ ] ( مائراورا )

و تسخير ملكش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوند چه ( که حاکم نشین آن دیار است ) مضرب خیام ظفر اسام ائلی حضرت گردید سردار خان بکراست قلعه دهاوونی ( که ساخته پدر چهار سنگه است ) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاگوش تنخواه یافته بندوبست آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هر دو بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبه مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و پستر بتیولدارئی چوراکته مامور شد - چون بضبط آن الکا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارئی تته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) یک هزار و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نوردید \*

#### \* سزاور خان \*

پسر لشکر خان ابراهیم است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری یافته با فوج بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والی باخ از صوبه

( مائراورا ) [ ۴۳۹ ] ( باب السنين )

مذکور بفرزئی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هفتصد سوار چهار عزت بر افروخت - پس از آن در دکن بحضور آمده سال چهارم بمومک اعظم خان ( که درخواست نموده بود ) تعین گردید - و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت و سال پنجم پدر خود ( که صوبه دار دهلی شده بود ) مرخص گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نفاذ و فوجداری لکھی جنگل از تغیر جاننثار خان بلذ آوازه گردید سال هشتم از تعلقه مزبور معزول شده سال نهم هنگامی ( که دکن مورد زیادت سلطانی بود ) با خاندوران بتخریب تعلقه عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی جمیله بکار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیونهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار در همگان فوق جاست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اردنگ زیب بهادر از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان دارا شکوه ( که بعزیمت نبره والی اوزان برفتن جانب قندهار مامور شده بود ) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم بتفویض قلعه دارئی جنبر از انتقال سپهبدار خان امتیاز پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیست و دوم از تغییر گردیده - و چون مدتها بیدار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول محکم به پیشگاه سلطنت آمده به تلبیس بساط خلانت پرداخت - و بعیای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجدارئ سرکار ترومت و تیولدارئ اکثره از محالات آن از تغییر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشته افتخار بدست آوردن - پس از وصول بدانجا مطابق سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و شصت و پنج هجری رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله بر او تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی مد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه دارئ تربنگ مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس از آن ( که امور جهانبانی بخالد مکان تعلق گرفت ) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهارم مباحثات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعمت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بذیاب توبخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر ( که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود ) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجدارئ قنوج سوافرازی یافته ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تربک و در [ بعضی ] ذیرنگ .

بدان سو شتافت - پستتر چندی معاتب شده سال بیست و هشتم بمعاقبی تقصیر و تفویض میرتورگی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار بقا کشید - رحمت الله بر او بخلاعت مائمی مشرف گردید \*

• علامی سعدالله خان •

از شیخ زادهای قصبه جهنوت مضاف صوبه لاهور است ( ۲ ) و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صائب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بغرض فردوس آشیانی رسید از آنجا ( که پادشاه قابل دومت و جویای آدم بکار بود ) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمون - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابی اعتمادان کاردانی و کارگذاری از ناصیه حالش دریافت در زمره بزدگان انسلاک بخشید و بعیای خلعت و اسب و تفویض تعلقه عوض مکرر ( که جز بمعتمدان نهد ) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی درلخانه خاص ( که در امت خواهان صادق العقیدت بدان سزادارند ) اختصاص گرفت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جهنوت ( ۳ ) نسخه [ ج ] صادق الامتقاد •

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است که مابین مشکوک پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بارعام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقریان بران اطلاع نیابدن) جلوس میشود. و این منزل چون باهمام متصل واقع شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه شهرت یافته. اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت. و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزل شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار و عطای خلعت خانسامانی (که پس ازان پایه وزارت است) سر عزت برافراخت. و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که) بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید) بعد از خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافه پانصدی و پس ازان باقرنی پانصدی در پست سوار رایت امتیاز برافراشت. و بعد چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت موبجات دکن نامزد گردید از بعنائیت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مشاور و تبلیغ آن بدیوران و توثیم (۲) در [ بعضی نسخه ] تعمیر یافته (۳) در [ بعضی نسخه ] واقع شده (۴) نسخه [ ب ج ] صاحب.

معرفت خون در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت غرامین بخط خون می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سوار و عطای تلمدان مرصع ناصیه بخت را نور آگین ساخت. و بفاصله قلیل بدری و الای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با هموالتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد سوار پایه قرتی را از حد گذرانید. سال نوزدهم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی بر نواخت. و پس ازان باضافه هزار پانصد فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست \*

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعیین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن بوف از راه طول (که صبر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [ که سه ماهه بمنصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکیر داران (که) داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است ] چهارم حصه وصول جاکیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعدت از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشد. و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند [ توقف داشت و علاوه آن طفل مزاجی پادشاهزاده

( باب السین ) [ ۴۴۴ ] ( مآثر الامرا )

و تاثیر گفتار خوشامد گویان ( که آخر بعد فتح بلغ مریم گل کرد ) لهذا در همین سال هنگامی ( که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بدیباغ صفا رسیده بود ) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در درز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز ( که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود ) همه کارها را بر براه کند - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست \*

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه تراز یافته بود هرکه در صوبه تعییناتی خود جاگیر داشته باشد تائبینان خود بقدر سیوم حصه بدیباغ رساند - مثلا سه هزار ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکاره تعیین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلغ و بدخشان بغایر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششزاری چهار هزار سوار فرق عزت بآسمان رسانید - و از آنجا ( که بعد فتح بلغ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برگاشت که دیگره بدان حد در تعیین شود ) اعلی حضرت او را ( که با رجوع از دانی

( مآثر الامرا ) [ ۴۴۵ ] ( باب السین )

و کثرت کارها جدائی او صورت نداشت ) بدانصوب روانه ساخت که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعقای آن صوبه نادم نگردید و ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید او از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنا بر قرب مسافت در یانزده روز ببلغ رسید \*

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجام امور از کلی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهارروز بعد طی پست و باذن بسیار از بلغ بکابل رسید - از آنجا ( که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست صوبه از قرار واقع نموده بود ) از اصل و اضافه بمنصب ششزاری پنج هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافروزی هزار سوار ذات و تائبینانش مساری گردید - و باندک فاصله در جشن وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار و عطای اسب عربی با زین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس ( که در اماکن نوبتیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد ) از بغایت خلعت با نادر و تقرر یک هزار سوار از تائبینان او دو اسبه سه اسبه چهاره موت بر افروخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه متوجه شکار بصوب سفیدرون سه کوهی جهجر گردید - و هنگام

( ۲ ) نسخه [ ج ] چنگال \*



( باب الشين ) [ ۴۴۶ - ] ( مآثر الامرا )

معاودت از انجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و بدول خان قلعه دار بهمت متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار ( رسید ) ای ( که بخاطر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود ) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از قایمیان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دراندن نقبها و تیاری کوچه سلامت دمی نیاسود و دقیقه فرنگداشت \*

از انجا ( که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید ) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از قایمیان او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باند مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام ( که مجموعه تذخواه دوازده کرور دام باشد ) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامه ( که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود ) او را در وزیر آباد بخاطر دریافت احوال صوبه پنجاب ( که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مرزوعات ضایع شده بود ) گذاشت - او بعد چندی آمده ماحتق شد - و در

( مآثر الامرا ) [ ۴۴۷ - ] ( باب السان )

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بتحصیل قندهار تعیین یافت - پادشاهزاده از ملتان برای راس ( که عبارت از گذار دریای سنده و ججه و چتالی و فوشنج و قندهار باشد ) و بحساب جریب یک صد و شصت کره می شود ( متوجه گردید - و از راه کابل و غزنین ( که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کره می شود ) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دراندن نقبها انواع سعی و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نیست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار انداخت \*

سال بیست و هشتم چون بمسامع خمری رسید [ که رانا راجسنگه بهر رانا جگم سنگه ( با آنکه قرار داد از وقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنم مکانی را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعه چتور نپردازد ) به تیاری بعضی دروازاها و یکان برج پرداخته ] بخابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی ( رحمه الله علیه ) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

( ۲ ) نسخه [ ب ] چتالی - و در [ بعضی جا ] چتالی یا چتالی باشد

( ۳ ) نسخه [ ج ] قوشنج \*

( باب السنين ) [ ۴۴۸ ] ( مائراامرا )

شایسته بتخریب قلعه چتر روانه فرمود - در آنجا رسیده بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار تدبیر و جدید چشور پرداخته حضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضه ( که از تناول دواى تولج برو طاری شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای متعلقه می پرداخت ) آخر بهسبب غلبه ناتوانی خانه نشین گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم تدریانی افزود - و او بیست و دوم جمادی الثانی سنه ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه چشم را اشتبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگی بخلعیت و منصب هفت صدی در صد سوار امتیاز پذیرفت و باقی پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او بمنصب سه صدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش بمناسب مناسبت سرفرازی یافتند - از انجمله عبدالذبی نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراختار بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متهرا شده نقش عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفذک درگذشت - مسجد متهرا بنا نهاد اوست \*

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انقصال معاملات متعلقه براسستی و دیانت

( مائراامرا ) [ ۴۴۹ ] ( باب السنين )

می کوشید - و در اخذ رجوع سرکار پادشاهی را دارا نبوده که بر عمل و رعایا حیف و میل رود - هذدوستان در وقت وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید - و القاب از علامی فهمی جمله الملك مقرر گشت و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آورده احوالش جداگانه نوکرین کاک اخبار سنج گشته \*

\* نکته \* دیانت امریست محمود - و یاس نیک شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا ( که با غرور افتد ) یاس اینجا داشتن اهم دلتخواهیست - چه اگر در بنصورت بکل نقصان رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر بحال او کلی نقصان جز مؤثر نقصان کل است - فتامل \*

\* سید منصور خان باره \*

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب منصب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر رایسین وقت زندگی بر بیعت مقارن فوت او بی ظهور باعنی بتخیلات باطله و توهمات لاطیله سر بصعرا زده آواره دشت قرار گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعی ( ۲ ) نسخه [ ج ] روه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و جز نظر بحال او کل و نقصان \*

ازان گروه بغلبه ظن ( که لامحاله بجانب وطن رفته باشد )  
 جو اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسروعت هرچه تمامتر  
 شتافته هوجا آن خرد تپاه را بیاید مقید ساخته بحضور بیاید  
 و پس ازان ظاهر شد که بسوی لکهی چنگل گریخته بدست  
 کورری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله بواسطه میر نورک  
 با جمعی از یسارلان بآوردن او تعیین شد - چون کورری مذکور  
 از نصبت بفرست غانجهان ( که رکنی سلطنت بود ) بران  
 بی هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تک نگرفته بود  
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه بآنجا رفته  
 کورری مذکور را بجهت غفلت ( که از بروری کار آمد ) بقضیب  
 پادشاهی ( که نمونه قهر الهی است ) تهدید نمود - او بعم  
 خود کورری پرکنه تهاره بسروعت سریع برشت - که اگر آن  
 بی سوار یا بدان جانب سر کشیده باشد مراسم جد و جهد  
 فکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است  
 او بعد از تک و دو بسیار بوسینه پی شناسان دریامت - که  
 آن بیواحه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم  
 باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ ( که تا سرهند سراغ  
 نیافته احتیاطا برای تنخص آن نکویده سگال متوقف بود )  
 و روروده با اتفاق ابواب جستجو برکشادند - و پس از یوس

و جوی بسیار بآن بی شعور ( که با در رفیق با محنت بسیار  
 هوالی سرهند رسید - و اسپان را بضررا باز گذاشته زینها را  
 در چاه انداختند - و خود بزی فقر در باغ حافظ ریخته  
 بگوشه در خزید ) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید  
 و مساسل بدرگاه پادشاهی آورد - بتادیب خانه زندان برنشانند  
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر  
 هنگامی ( که بیساق باغ میوه است ) اگرچه از حبس حاجات یافته  
 اما بشاهزاده سپردند - که در ساک ملازمان خود منسلک ساخته  
 ببلخ ببرد - بعد ازان با لغز او بصفی مقرر گشته ببغالی  
 منصوب اختصاص گرفت - چون طایمت او بآب و خاک عصیان  
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات ( که هر یک مستوجب  
 نکال و عقوبت بود ) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظار  
 بر خدمات پدرش انماض و امراض میژول میشد \*

وزان وقت ( که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات  
 دستوری یافت ) او را همراہ کردند - که از آنجا بمکه معظمه رفته  
 استغفای گناهان خود نماید - شاید که از میان آن از کردار  
 ناپسندیده و اطوار نکویده برآید - در سال سیم ازان سفر  
 معارفت نموده چون آثار ضراحت و ندامت از نامیه حالش  
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزاری  
 چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان بهمرای شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
و روز صف آرائی دارا شکوه مرود گردد گشته باضافه منصب  
و خطاب خانی آرتی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش  
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب  
سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندرخت  
و بهمرای خلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا  
تعیین شده بود ) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید  
و چه وقت پیمانه حیانتش لبریز شد ظاهر نگشت \*

### ● سجان سنگه ●

( ۲ )

و بدرصدیو هرور پسران سورجمل سیودیه درمین پور رانا  
امرسنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس  
فردوس آشیانی بهایه هشتصدی سه صد سوار رسیده سال  
هفدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - سال  
هیزدهم باضافه صد سوار کاهرائی اندرخت - سال نوزدهم  
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور  
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بصوب تندهار شتافت - سال بیست و پنجم  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار اختصاص

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] سیودیه \*

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بهسمت قلعه مزبور  
دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده  
دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون  
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او تراز یافته بود  
بمترا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده  
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد - و در جنگ  
عادل خانیه گردن نمایان بظهور آورد - پس ازان بهصور رفته  
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید - و روز جنگ  
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه ( ۱۰۹۸ ) هزار و هشت  
و هشت هجری بکار آمد - بهرش فتح سنگه نام در ذیل  
منصبداران بود - درمین نوکری رانا گذاشته سال بیست  
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار  
لوائی بختمذی افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاری پانصد سوار اعتبار اندرخته همراه شاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر بصوب تندهار گام فدویت بر نهاد  
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه  
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور  
بهم مسطور قدم جلالت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و سال بیست و هفتم  
باضافه دو صد سوار چهره عزت را آرایش داد - سال بیست



( باب السین ) [ ۴۵۴ ] ( مآثر الامرا )

و هشتم باضافه پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیمت ده هزار  
 زریه درجه اعتلا بیمنون - سال بیست و نهم برای شادی صبیۀ او  
 ( که بمهر ارجه جسوریت سنگه مقرر شده بود ) ( خصمت متعرا  
 یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 هزار سوار ترقی یافته نون شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر  
 بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه  
 رایسنگه سیدیه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورن برداشت  
 و در جنگ سموگده بهادرلی دارا شکوه جا داشت - پس ازان  
 بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و محاربه دوم دارا شکوه  
 همراه پادشاه بود - پستو تعینات دکن شده سال دهم همراه  
 راجه رام سنگه کچهوا به مهم آشامیان لوای عزیمت  
 افرامت - سال دوازدهم باتفاق صف شکن خان ( که یفوجداری  
 متعرا مقرر شده ) تعینات گردید - و بوقت موعود جام  
 ممات چشید \*

### \* سید عالم باره \*

برادر سید وزیر خان است - که احوالش درین نامه نگارش  
 پذیرفته - نامبرده در عهد جنت مکانی ابتدا بمنصب درخور  
 سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بهایه هزار و پانصدی  
 شصت سوار مرتقی گشته پس از جلوس فردوس آشیانی

( ۲ ) نسخه [ ج ] پانصد سوار ( ۳ ) نسخه [ ج ] یافته \*

( مآثر الامرا ) [ ۴۵۵ ] ( باب الجین )

سال اول ببحالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان  
 بسمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ ( که در  
 نواح صوبه مزبور عام فساد برافراشته بود ) تعین گردید - سال  
 سیوم بعلای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دویست  
 سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاکهات بهادر  
 نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع  
 بهم پریزده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور  
 قهانه جهت محافظت راه در جالند پور گذاشت - سال هشتم  
 در هنگام معارفت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان  
 جهت تنبیه مفسدان میان درآب گام عقیدت برداشت - پستو  
 پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ( که بهشتگرمی افواج  
 متعینه بمالش ججهار سنگه پادیده تعین شده بود ) همراهی  
 گردید - سال نهم در ایامه ( که ملک دکن نوبت دوم مقرر لشکر  
 پادشاهی شد ) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله  
 و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص  
 گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب درهزاری هزار  
 سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمرای پادشاهزاده  
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان  
 بهمرای پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال  
 بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

( باب السین ) [ ۴۵۶ ] ( مائراامرا )

(سیده درامت یار یابی یافت - و پستر بعطای اسپ مباحی گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازل ( که مسند حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران دست داد ) او بهمرای شجاع در جنگ اول و در محاربات ( که میان حدود بنگاله رودان ) سرگرم سوزای و جان سپاری بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت ( که جز ده نفر سادات بارهه و درازده نفر مغول کس نموده بود ) دان رفاتم داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید \*

#### \* سید هدایت الله صدر \*

پسر سید احمد قادری سم - که در عهد جنم مکانی بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی چون صدراصدر سید جلال فوت نمود از انجا [ که سلوک شایسته سید هدایت الله ( که دران ایام دیوانی قدهار داشت ) مکرر بعرض پادشاهی (سیده بود ) از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذت مد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود - سال بیست و یکم درامت بار اندوخته بعذایت خلعت مدارت و اضافه بانصدي مد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سوم بافرزنج پانصدي کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي دو مد سوار چهاره مباحات

( مائراامرا ) [ ۴۵۷ ] ( باب السین )

برافروخت - و پس از جنگ سموگده چون موکم عالمگیری در غنای مهتقر الخلافه رسید او حسب الحکم بافاضل خان (۲) میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور پادشاهی و یک تبضه شمشیر موسوم بعالمگیر ( که عذایت شده بود ) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اراکل سلطنت پادشاه مزبور چون مدارت از تغیر او بمیرک شیخ هردی مقرر شد از سال چند بانرا گذرانیده آنجهانی گشت \*

#### \* سید صلاحیت خان بارهه \*

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوتلی دال مشهور است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال و ائران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم به نیابت شاهزاده بصیانم صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل و اضافه بمنصب در هزاری چهار مد سوار و خطاب صلاحیت خان و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجوز شاهزاده به نیابت صوبه آله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه خلعت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در بند و بست آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشکان را برانداخت - و بیشتر رمیدگان صحرای خود سرب را ببالنگ انقیاد بر بست - سال

( ۲ ) نسخه [ ج ] افضل خان \*

بیمت و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافه  
مکرر بمنصب دو هزار ری هزار و پانصد سوار و عذابت نقاره  
کامیاب گردید - در سال سیم انور سنگه زمیندار دانه‌هو را  
( ۲ ) که سرحد آن پیوسته به صوبه آله آباد است ) مستمال ساخته همراه  
خود بتقبیل صاحب جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی  
خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال  
سی و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار  
بر سر شاهزاده شجاع ( که باستماع عارضه اعلی حضرت  
از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبر آباد روانه شده - و هر چند  
وکیلش از اعاده صحت مزاج پادشاهی می نوشت او محمول  
بر سازش همین برادر نموده نگاشته ادرا برزنی نمی نهاد )  
دعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهی ( که کمی قرار  
یافته بودند ) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را  
( که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم  
ساخته بود ) بآنکه در ملاح حال و مال خویش نظریه صحیح  
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتی سید صلاحیت  
خان را با جمعی از سادات بارهه ( که عمدهای او بودند  
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری آنها داشت ) نیز تعیین  
نمود - و پس از آن [ که از نیروی سپهر بوتامون سنگ تفرقه

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] مانده - و در [ بعضی نسخه ] مانده .

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و افتداز دارا شکوه افتاد یعنی  
بقصد صف آرایی و قتال با عساکر عالمگیری شکسته ( که هرگز مؤثر  
جبر آن در آئینه خیالش نبشت ) ( و داد ) سلیمان شکوه  
( که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک  
پدر شتابان میرفت ) ازین آگهی حیران کار خود گشته بآله آباد  
برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنگش برآراست  
هر فرقه از آن مصالحه می اندیشید - اما از وحشت نمی توانست  
کسی وجهی هم نمی گشت - تا آنکه سادات بارهه ( که عمده  
لشکر و متوطن میان در آب بودند ) اصرار در زدند - که  
بسمت چاندپور مدینه رفته از آنجا سرے بطوای پرنیه  
و سهارنپور باید کشید - و از آنجا نتیجه پنجاب گشته در لاهور  
پیشرو پیوست - بعد از گفتگو همین رای پیشنهادی راهی گشت  
تا آنکه از آنهؤ گذشته جمعی بر سر کردی برگشته مدینه ( که باطاع  
بیگم صاحب تعلق داشت ) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل  
و سانیده باشد از برستانند - او در خانه خود متحصن شده  
بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه  
پیش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پیش  
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تجاوز  
بمال و ناموس او و دیگر سکنه آن برگشته دراز کرده باسر  
و نهی پرداختند - در خلال این حال سید صلاحیت خان

( باب السین ) [ ۴۶۰ ] ( مآثر الامرا )

( که بدیده دري و عاقبت بیني از مراقبت او رتم بهبود بر لوحه  
حالش نمیدید - رهروی خیر از ارضاءش نمی شنید ) مفارقت  
گزیده احرام سده عالمگیری بهانه رهگرای مقصد شد - هنگامی  
( که مرکب عالمگیری در تعامب دارا شکوه هنوز از آب بیاه  
نگذشته بود ) سعادت اندرز تقبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدای  
چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یازدی بخت  
نیک فرجام بصرفه داری برار از تغیر حسام الدین خان و خطاب  
اختصاص خانی سرمایه افتخار اندرخت - و بعد ازین احوالش  
هر جامع ادراک ظاهر نشد - که بکجا انجامید \*

سید شجاعت خان بهادر بهکری \*

بهر سید لطف عالی بهکری ست - که سال هشتم جلوس  
فردوس آشیانی بفروجه داری میان در آب چهره امتیاز برافروخته  
سال شانزدهم بحراست قلعه کانگره تعیین گردیده سال بیست و هفتم  
بذابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام  
از یوکنه فرود آباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل  
و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار سرمایه افتخار اندرخت  
و چون سلطنت بوجود خلد مکن زینت گرفت از احراز  
ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف درم دارا شکوه  
در رکاب پادشاهی بود - سال درم بختاب شجاعت خان نامور  
( ۳ ) نسخه [ ب ] لطف عالی بهکری - نسخه [ ج ] لطف بهکری \*

( مآثر الامرا ) [ ۴۶۱ ] ( باب السین )

گشته پستر بقلمه داری چنانچه از تغیر خواص خان کام دل  
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده \*

سعادت خان \*

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هر دو جدا جدا  
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد  
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفروزی  
داشته در سلک تعیناتیان صوبه کابل منتظم بود - سال پنجم  
جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار سوار ( رایت ) کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه در صد  
سوار و سال دهم بافروزی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات  
مساری گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه پیاپی در هزاره  
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده  
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ  
بقلمه داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار و غایت نفاذ  
بلند آوازه گردید - پستر حسب تجویز جمله الملک سعد الله خان  
بفروزی پانصدی کامیابی اندرخت - و در حراست ترمذ شمر  
( که سبک تلی خان حاکم بخارا گروه ارزیک و المانان را  
فرواهم نموده شیخون بر قلعه مذکور آردن ) از مهتابها افروخته  
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده



( باب السنين ) [ ۴۶۲ ] ( مائث الامراء )

چهارشاهی مردانه نمود - و تا سپیده صبح هنگامه زن و خورون گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدی این گردن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیستم و یکم بحراست غزنین و ضبط هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ( که بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند ) تعیین یافت - و پادشاه پادشاهزاده مذکور چند کس را در قلعه سر مرز مضارب صوبه قندهار داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قریایماند - و چون ظاهر شد ( که از آن عهده کار مامور بر نمی تواند آمد ) سال بیست و سیوم در فوج دیگر مره بعد اولی بکومک از راهی گشتند و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بین الاقربان تفوق جست - و برکاب شاهزاده مذکور نویست دوم بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت و اسب با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد او را در تعییناتیان شاهزاده بر نوشتند - پستتر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بهم قندهار گام جلالت برداشت - سال بیست و نهم بقوچداری هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازی رخش طرب بر جهانده

( مائث الامراء ) [ ۴۶۳ ] ( باب السنين )

سال سی و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد سعید خان نامزد گردید - پس از آن ( که امور سلطنت بقیضه اقتدار خلد مکان در آمد ) سال دوم جلوس مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری شیرالله پسرش بزخم جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم حضور او را محبوس گردانید \*

### \* مبادت خان میرزین الدین علی \*

برادر اسلام خان مشهیدی ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازی یانته سال ششم بدارفتگی داغ و تصحیح منصبداران امتیاز پذیرفت - پس از آن ( که صوبه بنگاله باسلام خان مفوض شد ) مومی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذکور فوج بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو و آلکای مورنگ از توابع صوبه مزبور فرستاد - و بکرات پای قتل و جدال با سرتانان آن سرزمین به میان آمد - و بند و بست قرار واقع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال بمنصب هزار و بیست سوار و خطاب سادات خان چهره عزت برافروخت سال سیزدهم ( که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید ) نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم باضافه دو صد سوار و سال شانزدهم بافرونی پانصدی ذات ارجمندي اندر خدمت - و سال نوزدهم ( که اسلام خان بصوبه داری

(باب السین) [ ۴۶۴ ] (مائورامرا)

چهار صوبه دکن فوق افتخار برافراخت (۱) او از اصل و اضافه بمنصب در هزاره پانصد سوار سر بلندي یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه دارای درلنابان از تغییر برتهیواج نخل آرزویش باز آورد - و سال بیست و یکم بافرزینی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافه پانصدی سه صد سوار و استقلال میانیت قلعه دارای مذکور بر فراز اعتبار برآمد سال بیست و دوم از انجا معزول شده باستلام عتبه خلافت برداشت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیدگی دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره (۲) سوار چمن آرزویش گل گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافه پانصد سوار و حراست قلعه مستقر الخلافه از تغییر باقی خان بر نواخته آمد - سال بیست و نهم از انجا تغییر گردیده سال سیوم بتقرر قلعه دارای دارالخلافه عروه اعتبار پیمود - و پس از آن (که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامی (که بعزیمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم مهمات انجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش باخو (سید فضل الله خان پسرش با برادر زاده ها مفی خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخاعت تعزیمت آبرو یافتند (۲) نسخه [ ۱ ] سه هزاره سوار (۳) نسخه [ ب ] میر فضل الله

(باب السین) [ ۴۶۵ ] (مائورامرا)

(۲) پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس مالمگیری بخطاب فیض الله خان سوبلند گردیده بداروغگی جواهرخانه می پرداخت - بهتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت - سال دوازدهم [ که دلداد ولد الف خان محمد طاهر نیرد درامت خان بنابر نقاض خاطر با ملتقم خان در وقت (که پادشاه در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود ] او بچالایی چوبه بر سرش زن - پس از آن بوجه معاتب گشت از منصب افتاده - سال بیستم ببکالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد چنده دران صوبه نوکره بزخم جمدهر درازا کشیت \*

### • سید مظفر خان باورده و سید لشکر خان باورده •

پهران سید خانجهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو سید شیر زمان و سید منور مخر سن داشته اند - برادر کلان سید منصور توهم بخود راه داده از درگاه پادشاهی (گردان شد اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه) (که بران خان متوفی داشت) هر یک از آن دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب هزاره ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل رکضت نمود آن هر دو جوان حدیث الحسن را با سید علی خورشید

(۲) نسخه [ ب ] فضل الله (۳) نسخه [ ب ] نهضت •

( باب السین ) [ ۴۶۶ ] ( مآثر الامور )

خانجهان مرحوم بهر است قلعه دار السلطنه معین گردانید پس از معارفت ( که منصب بجانب اگریه واقع شد ) حراست مذکور بنسب سابق بهر دو تفویض یافت و چون سال بیست و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانیت بگدگ لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مقوض گردید \*

و چون بپایه رشد و تمیز برآمدند بحکم راجه قطره زن بساق گشتند - سال سیم چون قوچه از حضور بپاشلیقی و غیر جمله بساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر ناظم دکن تعیین گردید سید شیر زمان تکی دستوری یافت و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغواهی اعلی حضرت پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آورد - بهیاره از امرا و منصبداران به رخصت شاهزاده پنه بر بسته راه هندوستان هر کردند - مگر معدودی از سعادت منشی و بختمندي دست اعتصام بفترک بزدگی شاهي استوار نموده از رفتن حضور تقاعد ورزیدند - مشار الیه ازان جمله بود - در همان قرب ایام پادشاهزاده بانترزع سلطنت رایات عزیمت برافراشت پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب مظفر خان ( که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود ) مفتخر و میاهي گردید - و در معارک و غا و مهالک هیجا در هراولی سر آمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

( مآثر الامور ) [ ۴۶۷ ] ( باب الذین )

از رزم شاه شجاع ( که مشهور بجنگ کهجوه است ) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در چریده احیا و نه در ذیل اموات مثبت است \*

اما سید منیر ( که ملقب برستاری حضور بود ) رز جنگ دارا شکوه در فوج جرانخار او ( که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند ) قرار داشت - در عهد خلد مکن خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیستگه ( که در مهم سیوا و تاخمت و تالان ولایت بیجاپور مسامی جمیله بظهور رسانیده ) بکرات با مخالفان آریخته لوی غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سانک همراهان پادشاهزاده محمد بهظم ( که بظم دکن اختصاص گرفته بود ) انتظام یافت - و دستر جبهه سایی آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سبکرن بدیایه بفوجداری (۲) رانته مویه و جلال پور کتدرسه شتافت - و چندی بصوبه داری اکبر آباد پرداخته بهسب دزدی و داکه شهر متمم بید عملی شده بپای عزل آمد - زمانه بحفاظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجه ناموری پیمود - در سال هجی و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان باره (۳) در [ بعض نسخه ] رانته مویه (۴) بپ [ سید علی خان ]

نامور شد - پشوش وجیه الدین خان بقلعه داری ارک آنجا  
سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران رام راجه ( که سید عبدالله  
خان در موبه داری خویش تیزیائی بکار برده دستگیر نموده  
بموجب حکم دالا در قاعه ارک محبوس بودند ) شب هذدو را  
و بهرجی و چنده دیگر ناسردار از چنان محبوس ( که عقل  
بدر رفتن بجز ساخت با محافظان بارر نکند ) گریختند  
خان مزبور با پسر بکمی مضامب معاتب شد - و بعد ازان  
بیمات چنچی تعین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز  
و سامان نداشت و همیشه زبردت سبندی بوده و درش خود را  
گرا ببار مساعد سرکار والا داشته اما خالی از دماغ و پندار  
نبود - روزه [ که پادشاهزاده محمد کام بخش با جمله الملک  
اسد خان بنواحی چنچی رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ ( که  
از سابق محاصره آن داشت ) مراسم استقبال بجا آورد ] شاهزاده  
بدیوان نشست - و جمله الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان  
دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور ( که نظر بهمچشمی  
نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع یظهور آمد ) ( نچیده  
از دیوان بر آمد - و باز نرفت - تاریخ فوئش بنظر نیامد \*

(۲) \* سبیل سنگه هیسودی \*

نبیره رانا امر سنگه اسم - چنده بملازم پیشگی شاهزاده

(۲) نسخه [ ب ] سبیل سنگه \*

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزاده  
مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکری پادشاهی  
استیاز یافته بمنصب در هزاری هزار سوار افتخار اندرخت  
سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عنایت علم مباحث  
پذیرفته همراہ شاهزاده محمد اوزنگ زیمپ بهادر ( که دفعه دوم  
بیمات قندهار مامور شده ) تعین گردید - سال بیست و ششم  
با شاهزاده دارا شکوه باز بهم مسطور شتافت - ( از پادشاه نامه  
معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینه هیچ  
مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید  
که در یهات آشام با معظم خان خانانان بود \*

\* سرفراز خان دکنی \*

(۲)

در دوده و نسبت از مشاهیر روزگار بود - گویند از تحصیل  
قریش اسمی - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمده  
بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید  
مشار الیه بدستاری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خانی  
پایه افزای امارت گشته فرق ناموزی برافراخت - و بعد از  
ملک عنبر بهرداری و سرفوجی رسیده هر لشکر ملک تلنگانه  
گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس  
فردوس آشیانی تصخیر تلع قندهار ( که بماتمت و دشوار کشائی

(۲) در [ مکی نسخها ] نهاده \*



از قلاع نامی آندیار است ) وجهت همت سیاحت چون نزدیکی  
 قصبه پیوست خان (مذکور جیلان قصبه و قلعه صف آراسته<sup>(۲)</sup>)  
 و آلات آتشبازی پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی  
 قهرور حمله آورد و عرصه بیکار از گوپ و تفنگ بالای قلعه  
 و آتشبازی بانیین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرد نار  
 گشت - خاندوران و همزبانان داد مردی و مردانگی داده  
 بسیاری از مقامیو را بنهائیکه عدم روانه گردانید - و چندی  
 ( که اجل موعود و رقت معهود شان نرسیده بود ) پیامردی  
 فرار جان بسلامت بودند - سرفراز خان اموال و اسباب برقیافته  
 با معدود بلشکر نظام شاهیه ( که مقرب خان و بهلول  
 خان باتفاق رندوله خان عادلجانی پاهنگ کومک قریب قلعه  
 (سیده بودند ) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی  
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت  
 ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام ( که مقرب  
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه  
 برهنمون بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود ) خان  
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائج بارگاه خلافت برافروخته  
 بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار سرافرازی یافت - و در  
 رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیینات زاد و بوم

(۲) نسخه [ ج ] صف آرا گشته .

خوش ( که مالوف و مشغوف خاطرش بود ) رخصت یافته  
 دیگر با ازان مملکت بیرون نگذاشت - برگشته لوه کانون مضاف  
 تاندر در جاگیر داشت - موقع ازان بلولی<sup>(۲)</sup> نام را دطن  
 اختیار نموده باعداد مسجد عالی و ابایه رفیع مزین تمام  
 بر قصبه دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال  
 درین دولت ابد مدت بسربرد - هر چند مصدر کار نمایان نشد  
 اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلی حضرت  
 بهمراهی شاهزاده محمد اوزنگ زینب بهادر سرگرم تقدیم  
 خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور باراد جنگ  
 دارا شکوه رکضت فرمود از را بولا پایه منصب پنجزاری  
 بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی  
 بهوشی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه  
 جیسنگه ناظم دکن بزم و غارت مملکت بیجاپور سگالش  
 نمود قلعه منگل پیرا<sup>(۳)</sup> ( که برکنار دریای بهیمرا و از بیجاپور  
 شازده کوره جریبی واقع است ) بتلاش نیکو سر لشکر سیوا  
 منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنکه بهدوریه را بحراسم  
 قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته  
 پیش شتافت \*

(۲) نسخه [ ج ] بلوری (۳) در [ بعضی نسخه ] منگل سرا - یا

منگل پیرا باشد .

در همان ایام روزی شریزه خان بیجاپوری با شش هزار سوار بر سر قلعه منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه راجه از احتیاط و پیش بینی بار تاکید بلیغ کرده بود ( که اگر فوج سنگین از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه درآید ) بمقتضای حمیت و بهالت مصلحت و تدبیر را کار نیسته با سپاه قلیل خود ( که نه درخور مدافعه اعدا بود ) با آنها مقابل شد و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار ( که نهایت مرتبه جرأت و تهور بود ) بظهور رسانید - و عاقبه الامر بهربازی رتبه سرفرازی یافت - پس ازین قضیه پسرانش با بقیه سپاه و قبایل خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند آفتقال بود - طریقه سلامت روی بسیار داشت - بهیچکس نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر حسین خان و محمد پسر دل اولاد مانده - حسین خان ( که از برادران کلانتر بود ) بعد از پدر خطاب سرفراز خانی یافته در جنگ ملهگیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش شایان نموده بکار آمد - پسرانش مراد الله خان و برهان الله خان دومین در اواخر عهد عالمگیری فوجدارئی نصرت آباد سکر امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجدارئی مذکور ضمیمه صوبه دارئی بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

مشاورالیه آخرها پویشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد از جنگ عالم عای خان روزی چند بدارونگی داغ و تصحیح<sup>(۲)</sup> دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت داشت - در اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشت - تا او بود بارصف منافقه برادرئی قصبه بلوئی<sup>(۳)</sup> بآنها بحال بود - الحال آن هم رفت \*

**\* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان \***

برادرزاده و خویش سید خانجهان باره شاهجهانی ست در حین حیات عم خود بهایه هزاری چهار صد سوار رسیده پس از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی شصت سوار سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد علامی سعد الله خان بلیخ شتانت - و پس از معادرت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و عطای علم رایت سر بلندی برافراشت سال بیست و دوم بخطاب خانی افتخار انداخته بهمراهی سلطان محمد ادرنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - وقت رخصت بعزایت خلعت و اسب با زین نقره اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان کمک قلیچ خان

(۲) در [ چند نسخه ] تصحیح ۱۵۰ (۳) در [ بعضی جا ] بلوری آمده

(۴) در [ بعضی نسخه ] یعنی فیروز خان \*

جانب بسمت اقام جلاوت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر  
 قردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست  
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرثوم بهم مسطور دامن  
 همت بر کمر زد - و بهرحمت خلعت و اسب با زین نقره  
 مباحی گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق  
 مسطور طی مصافت نمود - سال بیست و نهم بفوجدارئی  
 اثرچ بهاندکیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخانه محال خالصه  
 و که بغابر نارسائی نجابت خان دیران شده بود - و سه کروز  
 و چهل لک دام جمع آنست ) سرفرازی یافت - پس از آنکه  
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (احه  
 چیشنگه ) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور  
 داشت ) آمده بملازمه پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان  
 هوای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت  
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعیین پذیرفت  
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد  
 و خطاب سید اختصاص خان ناموری اندرخت - مدتها  
 بتهانه داری گواهی مضاف موبه بنگاله ( که بر سرحد ملک  
 آشام واقع شده ) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان ( که  
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند )  
 چون مدد هم نرسید خان مرزور داد دلارزی داده مطابق

سنة ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت قهری مردانه جان در کار  
 پادشاهی در باخت \*

### \* سید عزت خان عبدالرزاق کیلانی \*

( ۲ ) ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم  
 جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب  
 عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور موبه ملتان می پرداخت  
 سال سی و یکم از تغیر بیادر خان بهراست <sup>السلطنة</sup> لاهور  
 چهره عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکثر آباد  
 از عالمگیر پادشاه منہزم گردیده بلاهور شتافت و در آنجا هم  
 پای او قائم نموده بملتان رفت او نیز همپائی کرد - و چون  
 شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت  
 او از رفاهت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیر  
 بملازمه پیوست - و بمنصب سه هزاره پانصد هزار چهره  
 عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمرای ( کاب  
 پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجرخان  
 بفوجدارئی بهکر لوی احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری  
 آتیه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب  
 سه هزار و پانصدی دو هزار سوار سومایه مباحات اندرخت  
 قنمه احوالش بظفر نرسیده \*

( ۲ ) نسخة [ ج ] پوست و میوم ( ۳ ) نسخة [ ج ] سه هزاره سوار \*

## \* سيد امير خان خواني \*

سيد مير نام - برادر کوچک شيخ مير است - چون خلد مکان بعد جنگ اول پادشاه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزيمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را ( که آثار زياده سري از جبين حالش لايح بود ) اسير ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستاد بظاهر مزيد اعتماد او بتفويض قلعه داری آنجا و عذايمت خلعت و اسپ و خطاب امير خان و انعام هفت هزار روييه و از اصل و اضافه بمنصب در هزاري پانصد سوار مياهي گشت و سال اول جاوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گواليار رسانيده بموکب پادشاهي پيوست - و چون در جنگ نواحی اجمير شيخ مير بکار پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل باذن رنگي نواخت سال سيوم با فوج شايسته بتاديب راکرن زميندار بيگانيز ( که در مهد اعلی حضرت از تعيناتيان دکن بود - و در ايام رد داد قضايای منازعت فيما بين خلد مکان و دارا شکوه بي حکم از دکن برخاسته بوطن (۲) فرد کش کرده بود ) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بيگانيز او مذکور را ( که بقدم اعتذار پيش او آمده بود ) بکضور آورد - سال چهارم بتفويض صوبه داری کابل از تغير مهابت خان و عطای خلعت و شمشير خاصه و جمدهر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بطن آمده فروکش \*

مرصع با علاقه مرورديد و اسپ عراقي و فيل خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار از انجمله يک هزار سوار در اسبه سه اسبه رايت امتياز برافراشت - سال ششم بعد معارفت موکب پادشاهي از کشمير بلاهور حسب الطلب خود را بکضور رسانيد - و بعد چندي رخصت تعلقه مزبور يافت - سال هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جريده پايه سرير دولت رسانيده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل مودت نمود سال يازدهم از انجا معزل گرديده بکضور رسيد - و بوجبه از منصب استعفا نموده در دار الخلافه اقامت ورزید - سال سيزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجري داعی حق را لبیک گفت - چون لولد بود برادر زاده ايش پسران شيخ مير خواني بخلاعت تعزيت از ماتم برآمدند \*

## \* سربلند خان خواجه رحمت الله \*

همشيره زاده نجابت خان ميرزا شجاع است - بمراعات خاندانش بمنصب درخور سرفرازي يافته پايه روشناسي در پيشگاه فردوس آشنائي داشت - سال بيست و پنجم بخدمت مير توري چهارم عزت برافراخت - سال بيست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بيساق تندهار تعين گرديد - سال بيست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار لوائی اعتبار برافراشت - سال بيست و نهم باضافه صد و پنجاه



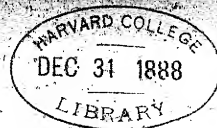
سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و خطاب سر بلند خان سکه ناموری زد - و سال سی و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بدارنگی توپخانه باضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بر روی خلد مکان مفتوح ساخت ) بعد جنگ سرگنده نعمت ملازمست دریافته پس از جلوس اول بفوجدارای مذکور دستوری پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبیگی اندوخت - سال نهم همراهِ سلطان محمد معظم ( که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود ) دامن عقیدت بوکمر همیت زد - سال دهم همراهِ شاهزاده مذکور ( که به بندوبست مریدجات دکن مجاز شده ) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر سده سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بانی والده ماجده از بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سر بلند خان برای رسانیدن بانی مذکوره مقرر گشت - پس از معارفت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

از تغیر همیت خان ببخشیکری دوم و بانضمام سر رشته دفتر والا شاهی نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاع خان در انداز خان در مهم یوسف زئی بکار ولی نعمت در آمد نامبرده با جمعیت شایسته پشادر تعیین گشت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر شیخ میر خوانی در جنگ افتاده جان نثار گردید با فوج گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندی بیکالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون (۲) آبی بیگم والده اش ( که صبیحه میرزا شاهرخ بود ) چادر ممات بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بمنایب خلعت از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانقراض جوده پور از دست رانوران ( که مصدر نافرمانی بودند ) پای همیت پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل باختر سرا کوفت \*

### • سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیر الله پسر تربیت خان

(۲) نسخه [ ب ] الی بیگم - و نسخه [ ج ] الن بیگم - یا ای بیگم باشد •



(باب السین) [ ۴۸۰ ] (مآثر الامرا)

بخشی شاهجهانی سمت - همواره در حضور پادشاهی در لیت  
بار می اندوخت - و بدرام روشناسی خود را در خور نوازش  
می ساخت - در سال سیم بدادوغگی تورخانه والا و منصب  
هفتصدی صد سوار امتیاز یافت - و هنگامی ( که مبارجه  
جسونت با کروفر زیاد تعیین مالوه گردید ) بر منصب او  
باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون  
(۳) راجه جسونت از جسارت و نکوت آرائی سنگ راه موکب  
عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعی  
از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پسندید  
بسیاری را گریز سر کردند - گروهی بیهمنوی بخش از خیل  
مخالف جدا شده بتقبیل عقبه عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور  
ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار  
و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مهابی گشت  
و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیان نمود - بمنزمت اعتبار  
مورد نوازش گردید - و بخدومت داروغگی جلو و آخته بیگی  
امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه  
( که سردار فوج برانغار عالمگیری بود ) از خلاف منشی  
و گردان شده عذر بواجبی خدیعت تافت و اسلام خان  
بدخشی ( که هراول برانغار بود ) بجای او مقرر گشت

(۲) نسخه [ب] بسیار (۳) نسخه [ج] راجه از جسارت \*

سیف خان را با اکرام خان هوارش ساختند - اتفاقاً در عین  
گرمی هنگام ستیز و آذین فیل سواران اسلام خان بصدمة بان  
م کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته  
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره  
معدوم قدم همت افشرد کوششهای مردانه نمود - و پس  
ازین فتح ( که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت  
یا بجهت دیگر ) اراده کوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات  
بمیان آمد - و پس از چندی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد \*

و چون سال دوم دارا شکوه با پهرش سپهر شکوه بدارالخلافه  
رسید ستردن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیست و یکم  
ذی الحجه سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز  
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بخارسان  
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معارفت نمود  
و بفرمان پادشاهی بصوله داری آنجا از تغیر مخلص خان ( که  
به بنگاله تعیین یافته بود ) قیام ورزید - چون نذ مزاجی و استغنائی  
فطری با نازش کارکردگی و پندار سپاهگری داشت اجتماع  
بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید  
بنابر تقصیر (۲) از نوکری بر طرف شده در قصبة سرهند

(۲) نسخه [ ب ] و نه (۳) در بعضی نسخه [ تقصیرات ] \*

زاریه نشین عزمت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار مرحمت شده به عالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید چون سال ششم عرصه دلکشی کشمیر از فر نزول پادشاهی فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی انام حکومت را ببطالت و بیکاری نگذرانیده بساقا برای خود بهم رسانید و به نیروی پردایی و دلاری ولایت آورد را (که از دشواری راه چند جا بدون نزدبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست و دو روز جنگ کذا (فته بعیطه تسخیر درآمد - و پس از آن ملک کاکمت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و پستو در اشاعت آثار اسلام و امانت نوز مسلمانان در سلطنت ولایت ثبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیارده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بذا دلدل بی محل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق دوستی از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند ده از نوکران خود روانه ساخت - و در آن مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

(۲) نسخه [ب] کلی گشت و در سال - و نسخه [ج] کلی گشت و برشال و در [بعض نسخه] کاست.

بسکه عالمگیری زیانت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود و پیشکش با کلبه طلا (که اشارت به پدید آمدن آن ولایت است) ارسال نمود \*

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسی نشین شد از پیشگاه خلافت باضافه سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسیده بنظم مریه ملتان مامور گردید و سال دهم معزول گشته ادراک در امت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تسمیل گسیابی کرد و در سال چهاردهم بقاهره اعتدالی (که لازمه مزاجش بود) از منصب برطرف شده انزرا کرد - و در سال پانزدهم باستعداد ملازمت و به عالی منصب چهره اعزاز اندوخت - او را بیداری طالع طرئه نقش نوکری درست نشسته بود - که با حرکات خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از فرط غیرت غیور پسند نمود چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داری و خون بینی از رتبه افتاده از عرصه روزگار بدر رفتند) او را بعزل منصب متغیه ساخته بدان حال نمی گذاشتند - عجب نیست که خان مزبور اگر این اوضاع ندانده نداشته بمنتهای مراتب امارت فایز شده.

بالجملة بعد چند ده باز مورن عزایت خسروانه گشته گوشه

(۲) در [مأثر نسخه] بود.



(باب السین) [ ۴۸۴ ] (آلاءالمرآ)

گرفت - و در سال بیست و یکم بصورت داری بهار رخس عزیزمت  
راند - و بعد از آن بصورت داری آباء مامور گردید - و در آنجا  
در مبادی سال بیست و ششم سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و نود و پنج  
هجری بساط هستی در نور دید - زند مشرب و یتیم وضع بود  
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - نامرعلی با آن همه  
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی از شیفنگی داشت - چنانچه  
میگردد \*

\* گفت و گوی طوطی از آئینه میکیزد علی \*

\* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست \*

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مسمی برآگ درین  
( که بیشتر ترجمه مانگ سوهل که نایکان سابق نوشته اند )  
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل  
سرهند سیف آباد مکانه آباد نموده وطن خود قرار داده  
مدفن او آنجا است - پسرش هم در اواخر خلد مکان بظطاب پدر  
سو امتیاز بر افراخته بفوجداری قل کوکن و قلعه داری اعظم نگر  
ملکان و تهاه داری ساکنان امتیاز یافته - چون خدمات مذکور  
محمیه موبه داری بیجاپور بچند قلیج خان بهادر متعین شد  
بخدمت نیابت موبه وزیر تعین گردید - و در آغاز سال چهل  
و نهم همان خدمات از تغییر چین قلیج خان باضافه پانصدی

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] بانگ سوهل ( ۳ ) نسخه [ ب ] بلکانو \*

(آلاءالمرآ) [ ۴۸۵ ] (باب السین)

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال  
خالد مکان - با شاهزاده محمد کام بخش بهلاقه استانی ( که  
در فن تیر اندازی داشت ) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید  
و چون آن شاهزاده دیوانه رش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت  
بدگویان خرد غرض از برخی اموری قدریت کیش خصوص  
احسن خان میر ملنگ ( که سر فوج و صاحب اختیار بود )  
به مظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یکی دبال و نکال  
اندوخت سیف خان را بعلمت اخلاص مقید نمود - و بدستاور  
رقعه او ( که در دست آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل  
خان نظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریق سلوک با همراهان  
ولی نعمت استفسار رفته ملازم استرضای خاطر احسن خان است )  
بمضور خون قطع بد فرمود - آن بیچاره هر چند بعجز ظاهر کرد ( که  
مضمون این رقعہ دلالت بر هواخواهی حضرت دارد ) فایده  
نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا  
زبان برکشاد - کم اصلی ست که از جانب مادر داری - بهمین  
دست ( که بے تقصیر بریدی ) تعلیم تیر اندازی نموده ام  
آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز برآزند - بهمان زخمها  
در گذشت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مستلزم \*

## \* صیف الله خان میجر \*

در زمان عالمگیری خدمت میجر بحری و داروغگی نواره داشت و مدتها بدان کار <sup>(۲)</sup> مشغول بود و بعد از درود موکب پادشاهی بسرزمین دکن بخطاب <sup>(۲)</sup> خانی سرفرازی یافته در سال بیست و هشتم از آن عهده معزل شده پستتر بخدمت میجر تونکی ممتاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم و دویست حیات سپرد - در آن هنگام ( که شاه عالم بهادر از اجیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت ) از پیشگاه خلافت و جهانبانی بابلغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مراعات نمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپیة مواد کامیابی اندرخت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیم ست از آن دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسرکلانش میجر اسدالله مرد پرگوی بی محابا خالی از نشئه جنونی نبود - اما ساختگیهای بزر و گریزت آمیخته بهیار داشت - بصدر تقصیر موز عتاب عالمگیری گردید - بمکه معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته برآوردند

( ۲ ) نسخه [ ج ] خطاب خانی یافته \*

و در محاصره کابلنا از کار بطایی و کام بزرگی در مرحلها کام فواج زده اخبار می آورد - مطروح انظار مکرمت شاهي گردیده بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتقویض خدمت میجر بحری کل آب رفته بحوی آمد - و پس از آن بمیر تونکی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه واکامیوه زخم بذوق زبور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده بدارالفقر خان امیرالامرا درآویخت - از آنجا ( که پرگاه را در هوای همسری کوه بلند شدن باطمینان تار و پود وجود خود را پویشان ساختن است - و قطره آبی را با بین دریا پهلوسائیدن بوج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن ) در آن بالغز سربا خورده گرانبار خفت و خواری با در دامن قرار پیچید - و از شوریده سربا نام وکالت شاهزاده کام بخش ( که بدعوی سلطنت در حیدرآباد طبل مخالفت می کوفت ) برخود بسته برآید <sup>(۳)</sup> جیستگه و راجه اجیم سنگه ( که از حضور گریخته سرفساد و فتنه برداشته بودند ) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود که اگر شاهزاده از راه گوندوانه اراده این سمت نماید پانزده هزار سوار راجپوت تا نوبده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن بهینیت مجموعی همراه رفته در دار الخلافه بر تخت می نشانیم

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] فراز ( ۳ ) نسخه [ ج ] نهاده \*

(باب السین) [ ۴۸۸ ] (مأثور الامرا)

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابل می نمایم - درین باب وثیقه  
بمهر آنها گرفته بظهار حسن عقیدت و هواخواهی ( که چنان  
خدمت سترگ بنقدیم رسانیده ) پا در رکاب استعمال گذاشت  
و از راه دیوگنده و چاندا بکیدر آباد شتافت - فی الواقع در لای  
عظیم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست  
می افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حوض ادهار  
بود بجای نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت  
مقدم بر خدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی  
خاند منزل است - چراپ دان که اینجا نهال نیکو خد متی شما  
غیر از ثمره سیاست و تعدیب بار نمی آرد - و سعیها آهن سرد  
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه  
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن رزبرو نطلبید \*

نازم هام و عفو آن پادشاه کرم الاخلاق را که آیه رحمت  
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش  
هیچ یکی از مارک ماضیه بدر نرسید - چون خان مشار الیه بعد  
جنگ کام بخش بوساعات خانخانان بر سده سلطنت جبهه سا  
گردید بصفحه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه  
پنجاه هزار رتبه مختار گردند - از بحسب جاه پادشاه نوکری شده  
در عهد فروخ سیر به راهی امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میروکاری  
آندیار بدر تفویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

(مأثور الامرا) [ ۴۸۹ ] (باب السین)

داشت بخست و نکبت زندگی بهر می برد - و پس از آن  
در حضور بیجوینز آن نویسن فیاض بدار نگین داغ و تصحیح  
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خانان زمان هم چندی بدان  
امر می برد اخست - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیانت  
خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز  
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی  
خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تشن می نمود  
و تعصب می ورزید \*

\* سید عبداللہ خان بارہ \*

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه  
(۳) روح الله خان بهیم گوین تعیین شد - سال بیست و ششم  
جلوس عالمگیری بمنصب هزاری شش صد سوار ملازم پادشاهی  
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت  
تذیب ابوالحسن والی حیدرآباد دستوری یافت - و دران جنگ  
مصدر ترددات نمایان گشته چهره راد مردی را بکلونه زخم  
بیاراست - روزی ( که بچنداولی اختصاص داشت - و نبود معب  
رو داد ) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم  
یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بدوای نام  
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بحیث باشد (۳) نسخه [ ج ] دکن •

انداخته مي بردند برانها ناخته بعد كشت و كوشش ديوان  
مذكور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ايام  
معاشرت بيجاپور شاهزاده المذكور پيش پدر مقيم بدارالسخنوي  
گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر  
لازم الاتباع مدور یافت - قيد نمايند - آخر بشفاعت روح الله  
خان بطريق نظربند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته  
بمعي از مقام جرائم مورت گرفت - و چون در ايام معاشرت  
گلنده روح الله خان حسب الطلب بحضور از بيجاپور رسيد  
نامبرده به نيابت خان المذكور درانجا ماند - و پس از  
چندى اساقه بصوبه دارى آنجا افتخار انداخت - سال سي  
و دوم پس ازان [ كه خبر فرار راما برادر سنها بهونسله از قلعه  
راهبريگدهه ( كه ذوالفقار خان در معاشرت داشت ) و پناه گرفتن او  
در حدوت تعلقه والى مزبور بعرض رسيد ] بخامبرده فرمان رفت  
كه در سراغ او دريده دستگیر سازد - و نامبرده كار بدين حكم گردیده  
سه روز و سه شب ايلغار نموده بسر وقت او رسيد - و اكثر  
سوداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما پدر وقت  
ازين جهت بامرف مدور چنين خدمت سترگ در خاطر پادشاه  
نقشش در سمت نشست - علاوه آنكه چون در باره اسارای المذكور  
حكم محكم عز نغان يافت ( كه در ارگ قلعه بيجاپور مخبوس<sup>(۲)</sup>

باشند ) و چند كس از آنها از چنان محبس گريختند نامبرده  
سال المذكور از صوبه بيجاپور عزل پذيرفت - سال سي و سوم  
از تغيير سردار خان بتقرر فوجدارى ناندیو رايت اعتبار  
برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - بمرانش بسيار  
بودند - ازان جمله دو كس رشد تمام نمودند - يك قطب الملك  
عبدالله خان - و دوم اميرالامرا حسين علي خان - و از بقيه  
سيد نجم الدين علي خان - احوال هر يك جداگانه<sup>(۱)</sup> نام  
سمت اندراج پذيرفته \*

#### \* سودار خان \*

سودار بيگ - پدر پاني خان قاقاق چيله است - كه  
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بباري طالع در زمان  
عالمگيري موزن نوازش خسرواني گشته بمنصب در خور و خطاب  
اهتمام خان درجه ناموري پيرون - هنگامی ( كه رايات عالمگيري  
بصوبه حسن ابدال ارتفاع پذيرفت ) دارنگی عمارت دارالكلانه<sup>(۲)</sup>  
داشت - و پس ازان بكونوالى اردوى پادشاهي جمعيت در باز  
بخت - و مدتها بدین كار چه در هندوستان و چه در دكن كه  
دوام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش  
كوسي نشين گردید - و چون بلده اوزنگ آباد بقوم پادشاهي  
وزني آگين گشت چنده بتأسيس حصار شهر نگاه آن مصر جامع



اجازت یافت - و در سال بیستم و هشتم پادشاهی نوزده از تغییر  
سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کارهای و درخواهی از  
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جلیب<sup>(۲)</sup>  
نیز میدهد او تقویض یافت - در سال بیست و نهم بخدومت  
نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغییر خدمت خان منظور  
نظر قرب گردید - و چون کورگی گنج فیمیه کوتوالی داشت  
در ایام محاسره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دریای  
مانجرا و دیگر رودخانه رسیده مفقود گردید - قحط را  
روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو دراز مرده  
بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی رزانه انبار مردها را  
کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند  
باز شب همان هنگامه بود - در آن وقت کورگی از خان مذکور  
تغیر شده بهید شریف خان قنوجی تقویض یافت - و چون  
از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رابطه  
کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام  
شده بود و درینوا خان فیروز جنگ نوشته ای او را با ابوالحسن  
هیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید  
و آن مظلون چون معزوم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر  
کلانش که همراه بودند بوندان تادیب برونشانند - و اهتمام

(۴) در [ بعضی نسخه ] جز - و در [ بعضی ] خبره

خان را باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب  
سردار خان برنواخته بیتاونداری شاهزاده مأمور گردید \*  
گویند بعد از چند روز سردار خان حکم شد بشاهزاده پیام  
رساند - که انتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر  
گناهش درگذرد - شاهزاده جواب داد که من بجواب آیی  
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب  
استغفار باشد از من سر نزده عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب  
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشی و ناخن چینی  
ممنوع بودند - نظیر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر  
بر تقدیم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه  
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت  
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید)<sup>(۲)</sup>  
مراراً ادعیه مائوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده  
پوساند - که باین وزن اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین<sup>(۳)</sup>  
دل مارا متوجه رهائی از گرداند - و او را از رنج مفارقت ما بربازد  
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن  
اختیار حضرت اسم - فرمودند بلی لیکن از حضرت مالک الملک  
مارا فرمان فرمای ملکی گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی  
ظلم میزدند امیدوار می باشد که نظم بما خواهد برد - و بداد

(۲) یا غریزی باشد (۳) د [ بعضی نسخه ] قهره

( باب السنين ) [ ۴۹۴ ] ( مآثر الامراء )

خواهد رسید باین شخص بنابر بعضی عوارض دنیای از دست ما ظلم رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کلم - مقررش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا نبالد - و اگر بنالد ما را گریزگاه کجا سم \*

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم بخدمت داروغگی فیاضانه از تئیر معتمد خان سرعت برافراخت - و چون در سال سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزل اجلال پادشاهی شد سردار خان بفوجدارچی دوازده کوهی گرد لشکر ظفر بیکر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه ( ۱۱۰۳ ) یک هزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خالق باطن از با ظاهر موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا سم - اولاد دیگر هم داشت \*

#### \* سیادت خان سید اوغلان \*

اوغل بترکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع اسم - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور وای آنجا اختصاص دارند - نام برده ارستان زاده خان فیروز جنگ بهادر اسم - باستصواب بهادر مذکور بدوالت

( مآثر الامراء ) [ ۴۹۵ ] ( باب السنين )

روشناسی خلد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلم محمد کام بخش چهارم امتیاز برافراخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر مذکور بارس قلعه راهبری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوزی رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بقطب سیادت خان سرمایه امتیاز اندر خدمت - سال بیست و نهم از تغیر اطف الله خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصومیت پیمود - از راه عزایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه ( ۱۱۰۸ ) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا ( که در لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود ) بعالم عقبن خرامید - پسرش بقطب پدر مخاطب گردیده سال چهل و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار روست بلند پایگی افزاشته مکرر بمسرکردگی فوج به تنبیه غنیم شتافت - و در همان ایام بحکم نیرنگی تقدیر از نور بینائی

( ۲ ) نسخه [ ج ] هشتم \*

( باب السین ) [ ۴۹۶ ] ( مآثر الامرا )

هر روز چشم از عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور  
پادشاهی محرومی انداخت - و در صوبه داری امیر الامرا  
حسین علی خان بقلعه داری احمدنگر مضاف صوبه خجسته بنیان  
گوشه انزوا کرد \*

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد  
از پس که بیش از پیش قدر دان او بود استقلال خدمت  
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب  
ازبی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی  
بخشیکری سواران - سایر سواران نوین مذکور سرانجام می کرد  
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته  
به نیابت پسر خود سید لشکر خان بنظم بواز مقرر شد - و چندی  
قلعه داری بیدار داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص  
گرفت - و مطابق سنه ( ۱۱۸۴ ) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم  
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر  
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است  
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند  
هیچ یک ترقی نکرده \*

#### \* سیدی یاقوت خان حبشی \*

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر  
ای درامت گردید در عرض مکاتبات نوشتن تعلقه والی

( مآثر الامرا ) [ ۴۹۷ ] ( باب الحین )

بیجاپور بار مرهمت شده فتح خان نام افغان از جانب والی  
مذکور بمکومت آنجا نامزد گردیده قلعه دنداراچپوری را ( ۲ )  
نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است ( مسکن خود قرار  
داده بود - در عهد خلدگان پس از آن [ که سیرا بهونسله بیجاپوریان را  
ضعیف دیده دست ترمز دراز گردانیده ابتدا قلعه راج گنده را  
ماری خود ساخته پستری قلعه راه پیری گنده را ( که بفاصله بیست  
کره از دنداراچپوری است ) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت  
و بسعی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بودند دست آورد ]

فتح خان مرعوب او گشته دنداراچپوری را گذاشت - و پناه  
بقلعه جزیره ( که اندرون آب بفاصله کرده است ) برد در فکر آن  
شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبلی  
و سیدی یاقوت و سیدی خیر ( که هر سه غلام افغان مذکور  
بودند ) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در  
پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر  
صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب هدایت آمیز  
با خلعت و پنج هزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهارم  
در مد سوار برای اولین و سه صدی مد سوار بجهت درمیان  
و دو صدی مد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل  
متصل بندر سورت نتخواه کرد - آنها مستظفر گشته کمر همی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دنداراچپوری ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] سنبلی \*



بر دفع سیوا بستند - سیدی سبیل پیاپی نهصدی رسیده  
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام از بود در فراهم آوردن  
کشتیها توده بکار برده همه بر کشتایش دندا را چهری گماشت  
و شب ایام هوکی ( که هنوز قاراج زده خواب غفلت بودند ) از  
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت رسیده  
بمدد کمند از دیوار قلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانه  
قلعه بر رسیدن آتش با سوره از حصار پرید - و چون دران ایام فوج  
سیوا برای ناغت امکان در دست رفت بود و طاقت کمک  
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس  
از رسیدن عرضداشت از متضمن این ماجرا بسطان محمد  
معظم مرید دار دکن نامبرده و سیدی خیریت باضافه منصب  
و خطاب خانیه سر بلندی اندر خاند - و چون سال سی و نهم  
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بتمام برده بکشیده  
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل  
و هفتم مطابق سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجری  
و دویست حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را ( که قائم مقام خود  
ساخته بود ) بنا برین ( که این قوم دران نواح بعملداری نامه  
بر آورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اتراب  
بصواب بود ) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی  
یاقوت خان چهار عزت بر افروخت - در حالت تهریر هم

بقیه این قوم در دندا را چهری تصرف دارند - و با مرهقه  
بکج دار و مریز بسر می برند \*  
بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری  
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس  
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نشست - پس ازان درون  
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره می گذرانید - پستیر  
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - و اواخر ایام سلطنت  
پادشاه ادرا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت  
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شعل و شان مردم  
آنجا هیچ نیافته کار از از خجالت بتمارض کشید و بعضی  
سیدی یاقوت خان از آنجا بر آمده بود نامبرده اندیشه مدد  
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازین تکلیف  
را رهانید \*

### \* سرفراز خان مید لطیف \*

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس  
خلد مکان باستصواب دایر خان داری آمده پایند نوکری  
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان  
تربی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمکاره  
بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعیای قبل بر اوج  
عزت بر آمد - پستیر در رکاب محمد کام بخش [ که جانب سکر



( باب السین ) [ ۵۰۰ ] ( مآثر الامرا )

و از آنجا بکومک در افتاد خان ( که قلعه چنچی را محاصره داشت ) نامزد شده بود [ دستوری یافته پس ارا بقلعه داری (۲) و فوج داری نصرت آباد سک مامور گردید - سال چهارم از آنجا معزول شده سال چهارم و سیوم با محمد بیدار بخت بنکامشی (۳) را با بهونسله ترخیص پذیرفته تردید شایسته بظهور رسانید بستر بنابر تقصیر از منصب بر طرف شده سال چهارم و هفتم حصص التماس محمد کام بخش به عالی منصب شهرزاری پنج هزار سوار آب رفته بهو آورد - و پس از آنکه در تعاقب بیدنایک حسن محرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار شهرزار سوار رایت بلند رنگی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعی تاخته بزخم تنگ رخت هستی بر بخت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الملک آصف جاه هارس حیدر آباد شده در مستعد پوره راقعه بیرون بلاد مذکور مکانها ساخته - پس از فوت از زاده پسرش جاکو قلیلی از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز با در دامن نفا کشید \*

#### سید حسین خان باره \*

از والا شاهیان بهادر شاهي سمت - چون بسمت و کشاد امور

(۲) نسخه [ ج ] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [ اکثر نسخه ] رانا

(۴) نسخه [ ج ] مرما نایک - یا پنه نایک باشد \*

( باب السین ) [ ۵۰۱ ] ( مآثر الامرا )

سلطنت به بعضی افتدار خلد مغزل در آمد و میان راجه جیسنگه سوانی و جیسنگه برادرش ( که در کابل از همراهیان شاهی بودند ) نزاع برخواست پادشاه ( که بخاطر داشت هر یک مجبول بود ) رفع نزاع دران اندیشید که انبیر را در سرکار پادشاهی ضبط نموده خان مزبور را بفوج داری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل به زمین مقابل محمد کام بخش لوائی توجه جانی دکن بر افراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه به اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول باطمان با اجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهاته داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابو سعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابت خان و در همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر مستعد پیشکار شد - اما از بسکه راجه پوتیه مثل مرز و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه بر پا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر بر آمده بمقابله درگا داس راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجه پوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(۲) نسخه [ ب ج ] بود \*

(باب السین) [ ۵۰۲ ] (مأثر الامراء)

(که نگاهبانی بهم بود) بدرجه شهادت پیوست - خان موزور  
صبح ناچار با کمال به سرانجامی بخارنول رسیده باز جمعیت  
فراهم آورده متصل قصبة سانبه<sup>(۲)</sup> یا راجه جیسنگه بز مقبله روداد  
اگرچه ابتدا خان موزور غالب گشته لیکن ناگاه در سه هزار  
بذرفچی (که زیر پشتة رنگ کمین داشتند) برآمده  
برق اندازی نمودند - و بر خان موزور (که جمعیت قلیل  
همراه وی ماند و بیشتره زخمی بودند) ریخته گرد گرفته  
سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان  
همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را  
(که مرحله عمرش از شازده سالگی نگذشته بود) نزد راجه  
آوردند - راجه برای زخم بندگی او قاضی نمود - و سید حسین  
خان را با کتف شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم  
جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و بیست  
هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان موزور بالای کنار  
تالاب سانبه<sup>(۲)</sup> باغی و هماره در کمال صفا و موزونی راجه احداث  
نموده - از منصب خان موزور هیچ اطلاعی دست نداده \*

#### \* سید رستم خان دکنی \*

بسر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است  
یکی از آنها بهندوستان وارد گشته چندس در نواحی اجمیر

(۲) نخبه [ ب ] سانبه - و نخبه [ ج ] سانبه \*

(مأثر الامراء) [ ۵۰۳ ] (باب السین)

جا گرفت - و بصحبت سخته آنجا گدھب مہدزیان برآمد  
سید الیاس بدکن شذافه نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده  
بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برآینه سرداری فائز شده  
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که  
بسررداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب  
ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل (سید)  
نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب  
گشته نامه به بلذ رتگی برآورد - و چون استقلال و ضبط  
و ربط در کارهای بیجاپوریان نموده بود مدتها بکامرانی بسوز  
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان  
دولت بار اندرخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت  
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرمع با علاقه  
مورارید و اسب با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب  
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز  
بر افتدخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت هزار  
سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات  
شده بتسخیر قلعه ابراهیم گدھه مضاف حیدرآباد (که درینولا  
پاھنگدھه معروف است) دستوری پذیرفت - پستتر بحضور رسیده  
روز یورش بر گلکنده چهره فدویت را بگلگونه زخم بیداراست  
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

گشت - سال سی و سیوم همان پورهان آن ضلع بر ریختند  
 آریزش تا دیرے ماند - آخر مغلوب گردیده با عیال و اطفال  
 با سیوی رفت - و مبلغ کلی داده مخلصی یافت پس ازان  
 همراه فیروز جنگ تعین گشته به نیابت او صوبه داری برار  
 سرانجام می کرد - سال چهل و ششم مرهتبا بر هجوم نموده  
 بکیر آنها درآمد - سال چهل و هشتم رهائی پذیرفته نزد خان  
 فیروز جنگ رسیده هزاری هزار از منصب او کم شده سال  
 چهل و نهم ببکالی کمی آب رفته بچو آورد - اراثل عهد  
 خلد منزل بخبر داری دکن مامور شد - پس از چندے دیده  
 از تماشای نیستی سرا فروریست - بالاپور و محلات دیگر از برار  
 در قبول داشت - پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بفروری  
 پادشاهی امتیاز یافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علی  
 خان مطابق سده ( ۱۱۳۲ ) هزار و یکصد و سی و دو هجری  
 بقتل رسید - و سید فتح خان و سید الیاس خان و سید عثمان  
 خان - اعقاب هر یک باقی ست - و بجایگز داری مجال ارث از صوبه  
 برار سرفرازند \*

### • معدالاه خان •

عرف هدایت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد عذایت الله  
 خان مشهور است - پسرے ( که بحضور پدر در همه چیز از وی  
 ( ۲ ) نسخه [ ب ج ] خلف و ارشد •

گذرانیده باشد ) ار بود - از پدر شعور امارات افزایش دولت و آثار  
 ترقی شوکت از ناصیه روزگار ظاهر و باهر بود - در سال  
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر واک خویش ( که در دیوانی تن  
 دم استقلال و اقتدار میزد ) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه  
 زیب النساء بیگم سرمایه افتخار انداخت - و بذریعه التفتات  
 ان عقیقه گرامی نژاد بکتاب خانی سرفرازی یافته مبیّه  
 محمد افضل پسر فیض الله خان کرکه را بعقد ازدواجش  
 در آوردند - و در عهد خلد مغزل چون خانسامانی بدورش تفویض  
 یافت دیوانی خالصه و تن ( که والد او از عهد خلد مکان  
 بهم جمع داشت ) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله  
 خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی  
 نیز بآن کار دان کار شد باز گردید - و چون مستوفی قضا خط  
 رفتن بر روز نامه چیه حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشیدن  
 در تعین دیوان اعلی بسبب استادگی ذوالفقار خان امیرالامرا  
 اجمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه  
 مهمات ملکی و مالی باگهی و دیده ری پادشاهزاده عظیم الشان  
 بهادر درمین پور سلطنت سر برآه نماید - بعطای دولت مرصع  
 و مرحمت پالکی جهاندار تحصیل اعزاز نمود \*

( ۳ ) در [ چند نسخه ] بر متن ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نسبت استادگی  
 ( ۴ ) نسخه [ ا ب ] باگهی روزید پادشاهزاده \*



چون از همه رسا و عطای عام و حلم رانی و رحم شامل  
(که فطری پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمه منع بر زبان  
خلافت بیان نمی گذشت <sup>(۱)</sup> امتیاز مخاطب و اعتبار خطابها  
از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمذنب و اعی  
هفت هزار و خطاب عمده سعدالله خانی اختصاص بخشیدند  
و پایه عزتش را از حسیض خاک بارچ افلاک رسانیدند و داروغگی  
دک و سوانح (که یکی از خدمات عمده حضور اسم) <sup>(۲)</sup>  
نیز نامزد او بود. عالم بگم او گردید. نصف سلطنت  
بل تمام آن بقبضه اختیار او در آمد. و چون خلوت سلطنت  
بجهاندار شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین درستی  
خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر وقایع احوال او  
ساخت. و بمیامن دستگیری آن امیر و فاتح میر سهام بداندیشی  
ذوالفقار خان امیر الامرا کارگر نیفتاد. با آنکه وزیر اعظم  
هندوستان شده آرازه دولت و شوکتش از فلک هشتم هم  
گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن <sup>(۳)</sup> هم (که پیش دستی  
وزارت اسم) تعبیر راه نیافت. و بدستور سابق در همه کارها  
دست در کار داشت. قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر  
و وزیر را از بازی خانه حکمرانی وزن آسا بمحکمه سیاست کشید  
و خصل سلطنت و شغل وزارت را بکریغان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ ج ] اعزازش را (۳) نسخه [ ب ج ] مهر رفایه.

بسیار از مقامان بهاط روزگار مهره جان در باخته شهمات  
کشت ممانت گشتند. خان مذکور را هم بعد از دردن مرکب  
فرخ سیری بدار لیلانته شاهجهان آباد در کچهی خانسامانی  
مقید نمودند. و پس از چند روز بر طبق رقع نواب زیب النسا  
بیگم (که دران وقت پادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص  
شد. اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند. و منتصبان او  
شادی و خرمی اندوختند. ناگاه آن شب (که درزم او ایستن  
هزار امید بود) جانگزا خانه دیگر زان. چند مغول (که  
بتسمه کشی شهرت یافته بودند) رسیده بابلاغ حکم قتل  
هوش از سرش زدودند. و آن بیگناه را با هدایت کیش خان  
جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دهلی بوسم اختناق  
از هم گذرانیدند \*

و چه (که موجب قتل او تواند شد) بختوت نه پیوست  
جوت برانند که چون حکم هائی او شرف نفاذ یافت سادات  
اشاره کردند که او را از پا در آرند. و برهنه گویند که از باب عفا  
(که در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب  
رقعه مجعول (که در افغا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاهی  
گذرانیده بهسیاست اقدام نمودند. و مقبری این روایت اسم  
که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکر بیجا کشتن او  
(که آبا عذوب از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد. پادشاه ذکر



رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متذبه  
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کردانی مثل پدر بزرگوار  
خویش شهر آفاق بود - و سخت گیر بها کمتر داشت \*

### • سید نجم الدین علی خان باره •

پور عبد الله خان سید میان اسم - بجلادت و مردانگی  
( که شیخ سنیّه خاندان از بود ) اتماف داشت - چون برادرانش  
قطب الملک و امیر الامرا بهمرای محمد فرخ سیز پادشاه  
مصدر ترددات شده باعلی مراتب موثقی گردیدند از نیز  
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان ( که زمانه  
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکامی انداخت و قطب الملک  
برکاب سلطان رفیع الدوله بهزیمت تذبیه راجه جیسنگه از  
دار الخلافه برآمد ) صوبه دارائی آنجا بخان مذکور باز گردید  
سال دوم جلوس فردرس آرامگاه [ که امیر الامرا بقتل رسید  
و قطب الملک ( که بصوب دار الخلافه رخصت شده هنوز بدانجا  
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متودد خاطر گشت )  
کسان خود را برای آردن توره بدار الخلافه فرستاد ] بخان  
مذکور برای نگاهداشت موقوف ساخت - خان مذکور باستماع  
این خبر جامه بی طاقتی را بر بالای میز دریده ابتدا جمعی از  
سوار و پیاده همراهِ کونوال داده بهکار مره حویلی اعتماد الدوله  
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بیوشته قطب الملک دست

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلاعی عام  
داده بود که یابوی خود واسپ کهنه لنک گوش بگوش اسپان  
تازی بدرجه قبول پیوست \*

روز جنگ ( که سرمثلی هرادی بدو تعلق داشت ) بی باکانه  
قدم جرات پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب  
بمیان آمد - در گرمی بازار آریزو ستیز زخمهای کاری برداشت  
و یک چشم از از رسیدن آسیب آن از کار رفته سنگیر گردیده  
بزند انخانه انتقام نظر بدست شد - صبیح نه ده ساعه اذرا ( که  
کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانه مغنیّه  
میروائی پنهان کرده بودند ) گرفته بحضور پادشاه آوردند  
مردم محالات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند  
آخر بمعجز و الحاح قطب الملک ( که گاهی بر سادات باره  
این ماجرا نگذاشته ) موقوف نمود - صبیح مذکور بخانه  
خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سر بلند  
(۲) خان از معیست رهائی یافته بهکراسه امیر سر بلندی یافت  
چون سر بلند خان صوبه دار گجرات باهد آید رسیده بذابر  
هنگام مرهته ( که تا فزای بلده می تاخت ) سد ابواب شهر نموده  
محصونه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکمک از  
شتافته با غنیمت لایم طریق میارزت پیوست - و سرچنگ  
(۲) نسخه [ ج ] خان رهائی یافته \*

قرار واقعی داد پستری بتعلق خود معارفت نموده پس از چند روز حکومت گوالیار طمرد شد - و در بندر بمبت امور متعلقه کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز مومند بودی مردم منزل گزید - گویند چون یک چشم از فائغ شده بود از داور بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه فاطمین سالم مینمود \*

### \* مترسار بندیده \*

( ۲ )  
پسر جنیت بندیده است - که پس از کشته شدن ججهار سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او بهر کار پادشاهی هوان سرزمین بنیاد نسان برپا ساخته بتاخمت و تاراج آن ملک می پرداخت سال یازدهم فردرس آشینانی عدد الله خان فیروز جنگ بمالاش او تعین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگه بندیده بدین کار مامور شد - چون جنیت بندیده مدتها بنوکری پرستگه دیور ججهار سنگه بهر رده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نمود از سر بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس از آن در سرکار سلطان دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگی نمود - در ایامی ( که خلد مکان مطابق سنه ۱۰۶۸ ) هزار رخصت و هشت هجری از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه باستصواب سبکون بندیده بملازمت عالمگیری

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جیت \*

پیوسته بمذمت عمده سرفراز شد - و در هنگامی ( که معارفت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت ) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفتاه مجبول بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا ( که پادشاه را وقایع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف دارا شکوه در پیش بود )  
( ۲ )  
افماض عین نموده ازان عزیمت باجمیر سبکون بندیده باتفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شراکی سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختفی میشد - راجه سجان سنگه ( که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود ) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع شهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بذابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس از ستر سال ( که منصب قلیل داشت ) برخاسته پیش سیوا بهونه رقت - از رخصت معارفت بوطن داد - پستری بوطن رسیده برزیه ارثی سر هنگامه پودازی برداشت - لهذا سال بیستم و دوم راجه جسونت سنگه بندیده بتنبیه او شتافت - پس از آن بنوکری

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] افماض نموده ( ۳ ) نسخه [ ج ] و چهارم \*

پادشاهی رو آورده سال چهل و چهارم بقعه‌داری اعظم قارا  
عوف ستارا را به کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم  
باز برخاسته ب وطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب  
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار  
سرعزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود  
فرودکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طلب صادر شد  
نیامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن باشکر پادشاهی  
رسیده تعینات مهم گزر ( که سرگروه قوم سکهان بود ) گردید  
و در عهد فردوس آرامگاه ( که محمد خان بنگش فوجی بر سر او  
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی مکالات پادشاهی پرداخت  
و جمعیت افزودن را برطرف نمود ) نامبرده با فوج مرهقه  
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور  
شتافته در گدھی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهقه  
بغادر شروع ربا برخاسته رفت خرد تا سه ماه دیگر در لوازم  
مکامره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند  
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کتور خان چیده است - که  
همراه نظام الملک آصفجه در دکن بود - و پوکنه شیردور صوبه  
برار در تیول داشت \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] و ششم \*

• سعادت الله خان •

از قوم نوابیت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار  
خان بمقتصدیگری ضلع کوناگک حیدر آباد مامور شده باستقلال  
بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ  
آنجا سلوک نموده نامی بزرگی بر آورد - و چون پس از  
کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجه عزیمت آن ضلع  
نمود او بمقتضای دور بینی باستقبال پرداخته زرهای موجود  
گذرانید - و توفیق عزت و اعتبار ( خصم تعلقه یافت - و مدتها  
دران مرز دیرم به نیکنامی داده و دهش بهر برده مطابق سنه  
( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را  
گذاشت - پس از دوست علی خان بواندر زاده اش بحکومت  
آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد از  
بمقابله پرداخته باتفاق پسرش مفدر علی خان مقتول گردید  
همین در وقت خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله  
خان است که در قلعه گرجانیلی می بود - زکهر بهونمله  
بهکامره پرداخته قلعه را مسخر و ادرا دستگیر ساخت - مدتی  
مکدوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع  
بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست \*

درین ضمن ( که فیما بین ناصر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها  
( ۲ ) نسخه [ ب ] علی دوست خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نواب چندا صاحب  
[ ۶۵ ]

بر روی در افتاد (۱) رفیق مظفر جنگ کرده عزمیت ارکات را در نظر او باغ سبز نموده بدان مرید برد - و پس از کشته شدن انورالدین خان فوجدار ارکات سمت <sup>(۲)</sup> چنچادر (۳) را بری کرده پس از محاصره کاره نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاچری شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجه <sup>(۳)</sup> حکومت رسید از بفوجداری ارکات سرمایه استقلال اندرخت و باندک فرصتی محمد علی خان عرف انورالدین خان فوج کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر گشته پیمانه همت چشید - در پسر داشت - یک زمین الدین خان که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و اادل تخلص می کرد - ازو سم \* \*

\* درد من شرمندۀ فیض طیبیان نیست نیست \*

\* بخیه زخم منست از جوهر شمشیرها \*

در جنگ بهودانگی جان در باخت - در مین علی رضا خان که بقید حیات است \*

\* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ \*

خواجه زاده احراری سم - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ ب ] چنچادر (۳) در [ بعضی نسخه ] فوت (۴) نسخه [ ب ج ] زمین العابدین خان \*

داشت - یک با او منصوب بود - و یک در خانه اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری رازد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرتراز گردید - و در عهد خلد مزل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده ( که پسران خلد مزل باشند ) با ذو الفقار خان توسل جهته در کشتن سلطان جهان شاه توند بلیغ بظهور آورد - و در جلدی آن بمنصب عمده سر بلندی اندرخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنج هزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر موبعداری لاهور لوی افتخار بر افراسمت و برای انصرام مهم قوم گرد ( که از وقت خلد مزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با سی هزار سوار جهت تندیبه او تعیین یافته در لوگدهه او را محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و از او قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کلیر در پی او مقرر گشت اما کاره نساخت ( فرمان رفت \* )

کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیر دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بمیار خصوص کهنریهای پنجاب را بدام عقیدت در آورد - و معتقدین وی را شکوه نامند

(۲) در [ بعضی نسخه ] مرقوم \*



و جمعیت معدده فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست تالان بردیهات و برگزانت قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محاللات را گذاشته بحضور رسیدند و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبه لاهور و باره از صوبه ملتان در تصرف این گره است - و افواج شاه درانی ( که تا کابل در تصرف اوست ) از بس که پیش ازین یک در بار از دست اینها عاجز شده اند از عزمیت این سمت پا کشیدند \*

بالجمله دایر جنگ درین مهم سررشته دلیری بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی ( که مسکن سرگرد آنها بود ) رفته فردن آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای معجب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مهندود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بنس القرار پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرگرد آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیه السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود ادرا با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهاره عزت برافروخت - روزی در وصول دارالخلافه بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند و این راتعه در سنه ( ۱۱۳۷ ) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری ( و داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل صوبه داری او عیسی خان مین ( که رفته رفته از پایت زمینداری بنوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد ) بتقصیاء ( که در احوال مومنی الیه اندراج یافته ) مقتول گشت و چون حسین خان خورشیدی تعلقه دار قصر ( که از لاهور هیژده کزوهی ملتان رویه واقع است ) سرتابی بنیاد نهاده خیال نخوت می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او شتافت - و پس از تلافی فتلین زد و خورد بسیار رو داده کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او ( که یزده اعتماد الدوله قمرالدین خان میشد ) مقرر گردید او بنظم صوبه ملتان مامور گشت - سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا درکرد - سردار جری خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم ولایت خود بیش از پیش منظور داشت \*

### • سیف الدوله سید شریف خان بهادر •

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

سعید عبدالکریم بن ملار سید محمد نجفی سم - در سادات  
آنجا ملقب بر سوادار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل  
علوم پرداخته پایه<sup>(۲)</sup> حاصل نمود - در<sup>(۳)</sup> نواحی (که اعلیٰ حضرت  
در قلعه اکبر آباد بگوشه ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش  
از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام  
داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب  
هشت سال (که در آنجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند  
روزی پادشاه از گفتگوی او بسیار معظوظ شد - و عاطفت  
بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبی دارم  
امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفع جرائم  
محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او  
شفقه متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت  
خلد مکان همواره حق میر بر ذمه<sup>(۳)</sup> همت خود می شمرد - سید  
امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات  
عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانی امتیاز یافته سال  
سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی  
محمد حسین اعتبار بر گرفت - و رفته رفته بتفویض مداخلت  
کل بر صدر مباحث نشست - و دومین بسید شریف خانی  
معزز شده سال سی (که در محاصره گلکنده غلامی عظیم رو داد)

بکوردگی گنج لشکر معلی تعیین گردید - و بظهور ارزانی  
نیکوکاری اندر خدمت - بیشتر بتحصیل جزیه هر چهار صوبه  
دکن (که از سابق تعلق یار داشت) دستوری یافت - اما  
شجاعت جنگ او آخر عهد خلد مکان امانت جزیه صوبه برار  
داشت - پس از آن رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه  
(که نظم بعضی بلاد بچند کس گدازم تعلق گرفته بود) به نیابت  
یک از آنها بصوبه دار ای اکبر آباد سرفرازی اندر خدمت - و در  
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرانیده رفاقت آصفجاه  
گزیده بدکن آمد - و به تیر از صوبه برار و بخشگیری سواران  
عز امتیاز<sup>(۲)</sup> اندر خدمت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه  
و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار لوای بلند رتبی  
بر افراشت - و دو سه گدازهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت  
و تاراج رسانید عمل او در آن صوبه خوب نشست - و پس از  
انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او  
افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت  
مطابق سنه (۱۱۶۴) یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری  
سفر آخرت گزید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او  
دلچسپ - اوقات بفراتس و سخن معذور داشت - و نغمه و رقص را  
در مجلس او راه می - بشجاعت متصف بود - اما با معاملات

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان ( که بعد پدر بخطاب ارثی مریبلند شد ) چندی بقلعه داری دولت آباد می پرداخت - در سنه ( ۱۱۷۷ ) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدرد نمود - سادگی از می توارید - دو پسر از باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و درمین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذره کوتهل صوبه هزار محال ارثی ممتاز و بنابر کم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

### \* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ \*

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبه گتیه و فوجدار می سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب التماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی سرفروزی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهره نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یک متوسل خان که خان فیروز جنگ ارا پور رش کرده بود - ابتدای سلطنت فردرس آرامگاه چون نظام الملک آهنگاه از مالوه عزیزمت دکن نمود او بهمرای اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علی خان مصدر تود شد - و در مصاف

عالم علی خان نیز طویق جان سپاری سپرده در زخم برداشتم و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار می دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علی و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی نیابت صوبه داری ادرنگ آباد داشت - پس از آن فوجدار می بکلانه نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده بنظم صوبه بیجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستی برگرداند درمین خرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن ( که نظام الملک آهنگاه بهایه وزارت رسیده جانب دکن مفارقت نمود ) همراه آمده در جنگ مبارز خان شریک تود شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار می دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علی و نقاره کوس خرمی زن - و مدتها بقلعه داری و فوجدار می ماهور و کوه بعد اونی بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفروزی اندرخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای بالکی جهاندار امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود مطابق سنه ( ۱۱۶۷ ) هزار و یک صد و شصت و هفت هجری بمشور بقا شتافت - اولاد نداشته - سیومین طالب محبی اندین خان بهادر - از ابتدا در هندوستان بود - بقا داری جنوب صوبه لاهور ( که موطن نیاکان بود ) می پرداخت - بافق برادر خوز خرز الله خان بهادر برافراخت نظام الملک آهنگاه وارن دکن گرهیده پس از گذشته شدن مجاور خان فوجدار می سرکار

راچور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از آنجا که  
 شاهی نقش بود در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی  
 نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیاز گداه عرف ادنی  
 و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی  
 جمیله بکار برده به تنسیق انصوبه چنانچه باید پرداخت  
 و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودی پیک اجلاس  
 بملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها  
 مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعه داری مامور داشت  
 فوت نمود - اما مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین  
 و والده او خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاه اسم  
 از سن مابین بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامه به نیکوئی  
 برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی رفته رفته از اصل  
 و اضافه بمنصب سه هزار سوار و خطاب بهادر و عطای  
 علم و نقاره بلند آوازه گشت - در ایامی ( که پدرش صوبه داری  
 بیجاپور داشت ) همراه بود - بعد فوت او باضافه هزاره و افزونی  
 خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان  
 تفویض جست - و همواره فوج کشی کرده زمینداران آنصوبه را  
 ( که باصطلاح آن ملک پالیکر گویند - و هر یک بوقور جمعیت  
 و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمدن می خابند ) فرمان بردار  
 ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدی آن

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس از آن ( که آصفجاه بدار  
 بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بقامر جنگ شهید تعلق  
 گرفت ) از آنجا ( که فیما بین هر دو از سابق مقایسه نبود )  
 افواج ارهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه  
 پرداخته بجانب کوناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین  
 خان فوجدار آنجا در سنه ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت  
 و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنخ این واقعه  
 نامور جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکة شتافته کار  
 بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان بهلچری ( که  
 کمال استظهارش بآنها بود ) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند  
 نامور جنگ ( که از سابق حرف استمالمت او در میان آورده بود )  
 درین وقت طلبداشته بزاریه نظر بندی بر نشاند - از آنجا  
 ( که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندی بریاست دکن برسد )  
 بهادر خان پنی با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان  
 نرد همزیانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامور جنگ  
 بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمی ( که درین قضیه متفق  
 بودند ) مظفر جنگ را از گهتاژپ عماری فیل برآورده مبارکباد  
 گفتند - و او بر چهار بالش حکومت کیه زد - و چون والده  
 و تعلقات خود را در بندر بهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا



رفته فرجه از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود  
و پس از وصول بموضع راجه‌نوی (۲) قضیه ناگهانی رد داد - یعنی  
مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حوملکی پندار خودبینی  
در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چکرا  
اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده  
در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۹۴) هزار و یکصد  
و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد  
و افغان مذکور نیز بزخم گولی تفنگ پا بزاریه عدم نهاد - سعدالله  
خان بصفات جمیله و اخلاق یسندیده اوصاف داشت - سپاهی  
و سپاهی درستی بود - و صاحب همی بلند - بترفیه حال رفقا  
می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را  
درصمت داشته - و همیشه در مجلس از مذکورکتیب بود - پس از  
پسروش محمد سعد الدین بخطاب مظفر جنگ و موبه داری  
بیجاور سرفرازی یافته اما چپک امان نداده زرد  
آنجهانی شد \*

### \* سادات خان ذوالفقار جنگ \*

پسر سادات خان عرف سید حسین خان مهر بزرگ  
مرعشی سمک - که میبایست در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود  
خان مزبور فزاین این نسبت توفی کرده ابتدا بخطابه سید

(۲) در [ بعض نسخه ] راجه‌نوی (۲) نسخه [ ج ] سعدالدین خان \*

ملایک خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه  
لوی بلند رتبه‌ی برافراخت - (روزه) که سادات باره محمد  
فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان  
با پسران قاجاندنی چوک رفته بزن و خورد پرداخته با یک پسر  
بقتل رسید - سه پسر از باقی ماندند - یک خان مزبور و سیف  
خان و سید حسین خان - جایگزین آنها بضبط سادات باره درآمد  
پس از آن خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگ (که  
بتورگی سلطان ابراهیم (رد داد) شیوه همراهی داشت \*

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری  
عقد فردوس آرامگاه با صبیحه محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا  
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق  
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روبه نیاز  
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد  
علاوه آن صبیحه خان مزبور هم بحال نکاح فردوس آرامگاه درآمد  
بصاحب مکمل مخاطب گشت - بدین جهات از بعثت خاص  
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و تعلقه بخشیدگی  
احدیان و پستر ببخشیدگی چهارم از انتقال حمید الدین  
خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزار ترقی نمود - و از آنجا  
(که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را اراد نبود) میرزا احمد  
بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

یورش کردند ( پس از آن ) که در سنه ( ۱۱۹۱ ) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خمر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عزمش و عزم استسقا خود نتوانست برآمد ( شاهزاده مزبور را با تالیق ضید صلابت خان با اتفاق اعتماد الدوله وزیر و مقدر جنگ میرانش و دیگر سرداران بمقابلۀ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رز برآمده راه ارطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرمگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشگیری از انتقال نظام الملک آفغجه و منصب هشت هزار و هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر در الفقار جنگ چهار ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از اینجا ( که اهل دنیا را بخود غرضی ناوان بینی و بکثرت ادهام شکست یکدیگر منظور می باشد ) جاببد خان خواجه سرا ( که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود ) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او پیداشاه می رسانید - تا آنکه در سنه ( ۱۱۹۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه روز در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضط سرکار خسروانی درآمد - و بخشگیری و خطاب امیر الامرائی از

تغیر او بغیر از جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصف‌جاه  
مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش  
هجری باز بتجویز مفدر جنگ بخش‌گیری بنام او قرار یافت  
اما چون مفدر جنگ نتوانست یا قایم نمود و روانه تعلقه  
موبه‌داری موبه ادره شد خان مزبور هم همراه او رفت  
و در آنجا درگذشت .

بهر انورالدین خان بهادر شہامت جنگ - کہ پدرش حاجی  
انور بصیغہٴ پیشنامی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیالاکاش  
فصبہٴ گویا مؤ صوبہٴ اودھہ - و نام اصلی شہامت جنگ شیخ  
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور  
خلد مکان رفت پادشاہ تغیر نام از کردہ جان جهان مقرر ساخت  
و بمنصب چہارہشتی و امینی جزیہٴ سرکار کلبرگہ و ثانیاً بامانت  
جزیہٴ سرکار سنگمبیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجہ  
محمد امانت خان فوجداری سنگمبیر داشت - صحبت  
مشار الیہ با او کوک شد - و پس ازان ( کہ امانت خان متصدی  
بندر سورت شد ) نامبروہٴ امانت جزیہٴ بندر سورت و داوونگی  
دارالضرب آنجا گرفتہ درانجا رشدے بہم رسانید - و در عہد  
خلد منزل باضافہٴ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفتہ

(۲) نسخہ [ ب ] کو پامور (۳) نسخہ [ ج ] یافتہ •

هنگامی (که اسانک خان بصوبه مالوه آمده با راجه مسلم خان جنگ پیوست) نامبرده قردن شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه حیدرآباد تعیین شد هیوانی صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجه بدائر الخلافه رفت نامبرده هموهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور بفرودآوری سرکار گوره جهان آباد صوبه آله آباد سربلندی اندرخت<sup>(۲)</sup> و بهتر از انجا معزل شده خود را پیش آصفجه (نه بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراخ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبه حیدرآباد و بهتر بفرودآوری سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیان چهره عزت برافروخت - و با فوج مرهقه (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد ساله چند بفرودآوری کرناٹک صوبه فرخنده بنیان لوائی ناموری افراشته زمینداران متمرد انجا را گوشمالی داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهابت جنگ بر القابش افزود - بهتر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه وارد آن ضلع شد - و از پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ بمردی و مردانگی جان داد \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] کورا - و در [ بعضی ] کوره

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهابت جنگ امتیاز یافته چند بفرودآوری کوهیر مضاف حیدرآباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک رویه سال بار میدان - بتقریب سفر حجاز مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ یکن شتافت - و فوجی از بر سر قلعه ترچنابلی (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمت علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور نام اصلی او محمد علی ست - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستها با کلاه پوشان چینایتن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی [ که آنها بر کلاه پوشان بندر بهاچری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند ] نامبرده بر پایه عزج برآمد - و از شیر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

(۲) نسخه [ ب ] نواب حیدر علی خان بهادر

و با کار پردازان بندر چنانچه گرم جوشیده بهریک مراعات  
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناگک دخیل گردید  
و بدین تقریب دولت رافو بدین اوقات - و باستصواب  
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاء  
نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش  
( که مخاطب بمعدۀ الامراست ) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه  
اما همی درست و خلق خوش دارد - و بقدر دانایی اهل کمال  
همی پردازان - شعر او ( که بزبان اردو می گوید ) در دل  
جا می کند - از سمن \*

\* همین جدا کرے تجھے سے زمانہ یا نکرے \*

\* کسی نے کرتے نکرے سے کیا خدا نکرے \*

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکی  
از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار  
فیلور و سرایابی مضاف کرناگک مزبور است - و دومین نجیب الله  
خان که درگذشته \*

## \* حرف الشین \*

### \* شمس الدین محمد خان انکه \*

پسر میر یار محمد غزنوی است - که کدخدای درویش مذش  
بود - مشار ایبه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماه  
در بغل درآمده - صورت واقعه پدید باز نمود - تعبیر کرد که  
دولت عظیم بتو جزو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد  
در پدر حال فوکر میرزا کامران بواند همایون پادشاه شد  
چون مرتبه ثانی جنت اشدانی بچنگ شیر خاں سور از آگره  
متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه  
گذاشته خود بلامور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود  
چون دهم محرم سده ( ۹۳۷ ) نهصد و چهل و هفت در نواح  
قنوج بیک فرسخی از قتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی  
افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمی  
بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه بر لشکر  
مخالف تاخته بالاحاج دولتخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره  
از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

( ۲ ) نسخه [ ج ] در بیست سالگی بخواب دید \*



می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یک  
از سپاهیان از غارتاب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را  
گرفته بالا آورد - ایشان نام مولود او پرسیدند - بعرض رسانید  
که نام من شمس الدین محمد و مولود من غزنین از ملازمان میرزا  
کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند  
چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید  
و ملایم رکاب گشت \*

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمت  
شایسته قنوج بوده آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر  
نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت  
تولد آن مولود مسعود را بکار کوچ مشارالیه ( که جیجی آنکه  
خطاب یافت ) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهائی  
دیگر شبر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب  
گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را  
در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان  
جانب معاودت پادشاهی شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل  
شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی  
میرزا شاهزاده را بخانه خود برده میرزا در جای نالائق مقید  
ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند  
و پس از فتح هندوستان ( که سرکار حصار بجاکبر شاهزاده مقرر

شد ) آنکه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سرور  
خلافت بکاموس عرش آشیانی زینت یافت آنکه خان با دیگر امرا  
بجنت آوردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت  
و هنگامی ( که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بزم  
خان مذکور ( که در قبول خود بهیتر خوشاب بود ) حکم صادر شد  
که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور  
بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان  
عزایت فرموده حکومت پنجاب بدر مغض گردید \*

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق یعی  
مشخص شد آنکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود  
هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان  
بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جهته در  
موضع گوناچو پوگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فزینین جنگ  
سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده  
اکثر مغفوف آنکه خان برهم زدند - اما \*

\* بولي نعمت ار برون آئي \*

\* گر سپهری که سرنگون آئي \*

آنکه خان بر قلم بیرام خان حمله برده منہزم ساخته بفتح  
و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندرز قدمبوس

( ۲ ) نسخه [ ج ] بهیتره و خوشاب \*

گشته بکتاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت . آنکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور پيرش آشياني نوشت که هرگاه در مقابلۀ پيروان خان جانفشانيها من کرده باشم بایست خدمت او نیز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سيده) تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زين) خون گرفت - ماهم آنکه (که) خون را وکیل السلطنت باستقلال مي ينداشت (که) بمنعم خان (که) بظاهر نام وکالت داشت (برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم (مضان سنه ۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي آنکه خان و بمنعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم آنکه (که) با غرور جواني و نخوت جاه متهور بے باب و مجبول فتنه و فساد بود (رسيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - آنکه خان نيم قيام نمود - چون او از حسد هم چشمني دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ ارزنگ ملازم خون گرفت که اين نادرلتخواه را بزن - او خنجر کشيده بسينه آنکه خان رسانيد خان سراسيمه زخمدار بجانب حرم سراي پادشاهي دريد - که ديگرے از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن درامت خانه کارش با تمام (سازيد - در بازاره غوغای عظيم برخاست - پادشاه (۳) ۲ . نسخه [ ب ] تنظيم مالي و ملكي (۳) نسخه [ ب ج ] در بار عام \*

از خواب بيدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسم (که) در احوالش گزارش يافته (بقصاص رسانيد \* شعر \* کاش سال دگر شهيد شده \* ۱۷۰ \* تا شده سال فوت خان شهيد \*

از سروح اين واقعه آنکه خيل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند هرچند کشتن ادهم خان مي شنيدند بغير قرب و رتبه ماهم آنکه از اراجيف و اکاذيب پنداشته در شورش مي افزودند - تا بفره از آنها آمده بچشم خونديدند - آشوب فرونشست - عرش آشياني در تسليه و تسكين فرزندان و برادران خان شهيد و تربيت اين طبقه و ارتقای مدارج اين سلسله توجهات عظيم فرمود - آنکه خيل جم غفير بودند - از پنجهزاري تا مدي منصب دار ملکه در و بصت باينها اندخواه ميشد - هيچ خانواده بدین جمعيت و کثرت دران وقت نبود - ديگر کوکها هم پادشاه بسيار داشته که اکثرے بمنصب عمدۀ پنجهزاري و چهارهزاري رسيده - معلوم نيست که اين همه هم نستان رضاعي در عهد هيچ پادشاه بوده و هر کدام بدین پايۀ بلند متصاعد گشته اند \*

### \* شاه قلي خان نارنجی \*

از اموی عهد جامت آشياني سمت - در سفر و حضر ملتزم رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده در عهد عرش آشياني سال اول بهمراهي خضر خواجه خان تعينات

صوبه پنجاب گشت - و باستقلال بگرام خان دست بدامن او زده روائی کار خون پیش گرفت - چون مهدی قاسم خان از ملک گدھے ے رخصت خسروانی را حجاز برگزید سال یازدهم اوزا با جمعی به بندر دست تعلقه مذکور رخصت اوزانی شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده \*

### \* شاه بداغ خان \*

از اریه اق میانکال سمرقند است - در رکاب جامت آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایه امارت برآمد - و چون زمانه بقوام روائی عرش آشیانی نصارت و رونق از سر گرفت او در جایزه جانشانیها ( که در معارک هبجا ے محابا با عادی دستبردهای توی نموده ) محفوف عواطف خسرویی گشته باضافهای بی دریغی در سلک امرای عمده انسلک یافته بمنصب سه هزاره چهره کامیابی برافروخت - و در سال دهم بهمرامی میر معز الملک مشهدی بر سر بهادر خان شیانی تعیین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تلخت - اکثر ے خاک ببحقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته خود را بگذار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آدر گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقین مخالف در آمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیه میروزیان باغیه

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمرامی رخصت یافت و پس از آن بتیولدار حجاز سارنگپور نامزد گشت - و مدتها با بالمت ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا ردیعت حیات بهپرد - و درون قاعه جانب جنوبی متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیکنکنه نام گذاشته - راین بیت را کتابه کرده \*

\* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل \*

\* که شاید یکدمی ماحدله آنجا گذد منزل \*

رافقه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکری

نامی تخلص بخط خود این رباعی دران سنگ کذده \*

\* چغده دیدم نشسته در صبح پگاه \*

\* بر کنکره مقبره شران شاه \*

\* فریاد کذان ز روی عبرت میگفت \*

\* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه \*

عمارت مذکور طرفه فضائے دارد - در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار

و بیست و شش ( که این گل زمین بفرزل رایات جهانگیری

رونق دیگر گرفت ) چمن مکانی مکرر شیبهای جمعه با مردم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نیکنکنه - و در [ بعضی ] نیکنکنه ( ۳ ) نسخه [ ب ج ]

و شش چری \*

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندر بحکم پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت \*

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت و درش بحکم جهانگیری ده کوره بمصاحبت در آمده - و در اکبر نامه درازده کوره نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه دلایمت مالیه بود - و چنانکه حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوره و خلجیه باقی است - مقاره هشت منظری از سنگ در غایت اندام و موزونی و گنبدی است از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیرباز ساده لوحان بدر گردند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهر او هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بهجنت مکانی معوم شد ( ۲ ) که سلطان نصیر الدین بهر سلطان غیاث الدین خلجی پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت ( حکم نمود که استخوانش برآورد و بدریای نریدا بیندازند - جز

استخوان بزرگ چند با کف خاکستری ظاهر نشد \*

• شیخ گدائی کعبه •

پسر شیخ جمالی دهلوی است - که مرید و خایف شیخ سماء الدین سهروردی است - نام او جلال بود - و جلالی تخلص می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از زدهای سلطان سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت و در شعر و سخن در سلیقه - و چاشنی کلام بسیار راست مزه - از است \*

\* مارا ز خاک کویت پیراهن است بر تن \*

\* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن \*

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بهجاز رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی عبدالرحمن جامی ( قدس سره الهامی ) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت و از جنت آشنایی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلبه درویشان را را بوزن خویش موز ساخته - در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو همد بود تاریخ یافته اند - سیر العارفین از مولفات او است - در دهلی



کینه در مقبره زنی ( ۲ ) که در جذب آن مسجدی است  
که خلف الصلح او شیخ گدائی بنا کرده ( مدفون شده ) \*

گرفتند تصدیق در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت  
این بیت از آن حضرت بشارت یافته اند \* بیت \*

\* موسی ز هوش رفت بیگ برآو صفات \*

\* تو عین ذات می نگری در تبسمی \*

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات  
و استفاده علوم رسمی نمود - نقش موت هندی را خود  
می بست و میخواند - در دیار گجرات احوال برافه و روزگاری  
صیبا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت  
گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم  
مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر  
اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام  
خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده  
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت  
سر بلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست  
نقصت که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استصواب  
او سر نمی کرد - و با آنکه متعدد منصب مدارت بود بر  
ظاهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] مزینی \*

در محافل و مجالس بر جمیع سادات صحیح النصب ترجیح  
و تقدیم داد - و عظمت شان شیخ بمرتبه رسید که سواره  
بعرش آشیانی مضافه می نمود - اما زرد از باد مرده افکن دنیا  
از جا رفته نخوت و تکبر ( که بیخ برکن قدیم دولتان است  
تا بنو دولتان چه رسد ) پیش گرفته باحوال مساکین و ضعیفا  
مطلقا نمی پرداخت - چون تفرقه بحال بیرام خان راه یافت  
از میوات جدا گشته بملازمت عرش آشیانی رسید ( از آنجا که  
مظنون و متیقن و تبیع و شریف دربار منشأ و منبع این همه  
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بیرام خان شیخ بود )  
ارکان خلافت او را مستوجب انواع سیاست شمرده در سعایت  
و آتش افروزی خود را معاف نداشتند - اما عرش آشیانی  
از کمال عاطفت و مهربانی بعنایت پیش آمد - لیکن آن رتبه  
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد  
و شش در دهلی بعالم بقا شدانت \*

### \* شیخ محمد بخاری \*

از امرای درو هزاری و اکابر سادات هندوستان است - و طغائی  
شیخ فرید بخاری میشود - بدانش و حسن عقیدت ممتاز  
بود - مدتها در خدمت عرش آشیانی بمر برده خصوصیت  
بهم رسانید - فتو افغان خامه خیل ( که تلع چنار بنصرف داشته  
پناه گاه خود قرار داده بود ) چون افواج بتسخیر او تعیین شد

مشار اليه بوساطت شيخ مرزور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم جلوس [ که در خاندان درگاه <sup>(۲)</sup> خواجه معين الدين ( قدس سره ) بر سر نذر و فتوح نژاد بهم رسيد - و ادعای فرزندی که آنها داشتند ثابت نشد ] پادشاه <sup>(۲)</sup> او را بتوليت درگاه خواجه مقرر فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعيين موبد گجرات گرديد - و پستبر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد حسين ميرزا ( که با شير خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه برانگيخته بود ) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را ( که در دوله سامان فتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود ) برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد سرکشيد اکثره از مردم پادشاهي پراکنده شدند - شيخ کوشهای مردانه بجا آورده زخمهای کاري برداشت و در اثنای تاختن از اسب جدا شده بر زمین آمد - و بزخم نيزه مطابق سنه ( ۹۷۹ ) نهمد و هفتاد و نه هجري نقد جان در باخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون ( که بر ذمه آن مخلص جان سپار بود ) از خزانه بوام داران دهانيد \*

### • شاه محمد خان قلاتي •

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات در اصل لغت بکاف اسم - و در الصنه و افواه بقاف شهرت گرفته

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] حضرت خواجه \*

مشار اليه از ملازمان بيروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود - هنگامی ( که جنم آشياني بتسخير هذدوستان نهضت فرمود ) بيروم خان ( که قندهار بجاگيرش مقرر بوده ) باعتماد شاه محمد تفويض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان ( که برياست زمين دار مي پرداخت ) از بد نهادي خيال گرفت قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را پياپي رسانيد - بهادر خان ( که در حيله اندوزي کاره نداشت ) بر زمین دار شتافته لشکر فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال گرديد - شاه محمد چون کمک هذدوستان در تصور کرد بفرمان رزای ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت که جنم آشياني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح هذدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مذاصب آنکه جمعی را فرستند - که هم لدارک طغیان این کافر نعمت شرد و هم قندهار بايشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگیر داران سيستان و فراه و گرم سيز بپردازی علي بار بيگ افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبری نداشت - ناگهاني بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوست - آخر بهادر خان ( ۲ ) در [ بعض نسخه ] فتره •

کاره نهالخته در بگرفت نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود  
بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک  
خود را تواضع نموده عذرها در دادادن قندهار در میان آورد  
و خالی بر گردانید \*

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتی بر پیمان خود  
نه ایستاد برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا  
و حسین بیگ ایچک آغلی استجلو لله و دلی خلیفه شاملو را  
بگرفتن قندهار تعیین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داری اهتمام  
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول  
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علی سلطان  
حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف  
آرند - علی سلطان ( که لاف این کار زده بود ) کوششهای سخت  
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بدوق مسافر ملک بقا گشته  
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای  
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار می گذرانید - چون این کیفیت  
از نوشته شاه محمد بعرض آشیانی رسید در جواب بقلم آمد  
که جنم آشیانی می فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود  
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ  
کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه را  
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردد \*

اگرچه در اینک صاحب عالم آرا با این حکایت فی الجمله  
تجلیف دارند ( چه از مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که  
بدرخواست شاه محمد قلاتی اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین  
میرزا را با دلی خلیفه شاملو بمعانین تعیین کرد - چون شاه وردی  
بهر خلیفه شاملو با قوچ غافل بر سر بهادر خان ریخته اورا  
و هکرای بادیه هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پیش آمده  
بقلعه داری پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را تصرف  
شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه ( ۹۶۵ ) نهصد  
و شصت و پنج علی سلطان ثانی آغلی ذوالقدر را با لشکر جزا  
بتمسخر قندهار ناهزد نمود - و ایالت آنجا را بسطان حسین میرزا  
تفویض فرمود - شاه محمد قلاتی تا شش ماه بلوازم محاربه  
اشتغال داشت - چون مدد از هیچ طرف بار نرسید دست  
در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده  
روانه دیار هند گردید ( یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان  
هر کدام جانب خود نگاهداشته جرعه جنبانیده باشند - و اگر  
تطبیق دهند بین الروایتین هم مرز می گیرد که لایحقی \*

بالجمله شاه محمد قلاتی در آخر سال سیوم بملازمت  
عرش آشیانی استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهی گشته  
بتدریج بمنصب دو هزاری و خطاب عالی اختصاص گرفت  
سال دوازدهم بهاسنانج قلعه کوته و حکومت آنحدود سربلندی

یافته مایه انور عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد) مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بگذار کشید. و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیرونش مالوه تعیین شده - پس از آن همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اردمه راجع بغی می افراشت) مامور گردیده در محاصره قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اراکل سال سیزدهم روزی پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بدوق زخمی ساخت - شیر خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو چسته تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود متوجه سازد - عادل خان (که در آن هنگام معاتب بود) گمان اجازت عام برده با تیر و گمان سبقت نمود - تیرے که انداخت اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای هنر و شمشیر بند نیام مستحکم شد - تا گشایختن آن شیر دست عادل فروخائید - پس از آن خنجر کشیده در زخم بر دهن شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - در آن میان

زخم بغداد هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده جان بجان آفرین سپرد \*

گویند از اژ شیوه حفاظتی با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر داشت - زن بعفت منشی تن در نمیداد - پدرش درین باب او را منع میکرد - و نصیحت می نمود - او روزی از موعظت پدر بهم برآمده شمشیر حواله نمود - سبحان الله زهر سنگین لبی و غریب بے مروتی - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را بچاه مذلت افکندن \*

\* از مکافات عمل غافل مشو.

\* گندم از گندم برید جو ز جو \*

پسر درم از قیام خان است - در عهد جهانگیری بکتاب خانی همز گردیده مدتها بخدمت قراولی قیام داشت \*

مخفی نماند که از قدیم الایام قلعه تندهار متنازع فیہ سلسله علیقه مغویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهی این ناهیه فرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهی بارلبای این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکانی از اغویه انتزاع نموده در انتساب آن بسلسله چغتائی شکی نیست - و بنابراین (که در سواف ایام بهلاطین خراسان تعلق داشته و جنم آشیانی بهشاه ایران وعده پیشکش آن کرده) اگر سلاطین مغویه دعوی



میکردند بجا بود - اما چون خود پورهان باستانی کابل و قندهار را در دروازه هندوستان بر شمرده اند ( که از یک پتوران و از دیگری بایران رند ) و از نگاهبانی این هر دو خرافاتی هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه با اختیار صاحب خانه اولی و انصب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در مرز که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هر دو را یک کرده بدهلی در آمد و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا با برسم اجمال اینجا رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و بهوش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ازغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله ( که مملکت خراسان بتصرف شیانی خان اوزبک درآمد ) شجاع بیگ بملازمی او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و بیگار از ازغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزی چند حصاری شده آن مملکت را بدو گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آله را بکف کفایت ازغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه تصرف شاه اسمعیل مغربی درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله جذبان اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه باز گشته می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرفت شجاع بیگ بدور میش خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهی می نماید - صداقت فیما بین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکانی بکابل لوی معارفت بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمد در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود - پس از آن در زمان فرمان رانی شاه طهماسب سنه ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک سام میرزا برادر شاه با ازغونوز خان شاملو ( که بیگلربیگی خراسان و لاهور میرزا بود ) بی استغاثه استیذان شاهی بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ ( که از امرای فردوس مکانی بود - و از ( ۲ ) نسخ [ ب ] بهر منقش - یا بهر پیش باشد ( ۳ ) نسخه [ ج ] ازغونوز خان .

جانب، میرزا کامران - حکومت قندهار داشت ) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سالم میرزا بمکاربه عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سالم میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه ( ۹۴۳ ) نهمصد و چهل و سه ( که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد ) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیوت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و راکخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقابله قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانایی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری رزان - ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن و خود را گزاره داشتن مناسب میدانند - شاه ایامت آن ملک ببوداغ خان قاپار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت اعطاف داد - چون خواجه کلان دوازه اوچمه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت گزینش نداد - که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را

میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه ( که بطرف آذربایجان با سلطان دوم مقابله دارد ) کمک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سرنو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعزت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا همدان از جنم آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا همدان از بے آذوقی به تنگ آمده بعد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنم آشیانی در سنه ( ۹۵۱ ) نهمصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهی بسپارم - چنانچه در اول حال ( که قندهار مفتوح گردید ) به بوداغ خان قاپار ( که سردار لشکر قزلباش و لایق سلطان مراد میرزا کرمکلی جنم آشیانی بود ) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتائیه مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیدرام خان ( که دولتمخواه طرفین بود ) سپردند - چون سالها بذاب و مذاذعت ( ۲ ) نسخه [ ج ] یورش نموده روانه قندهار شد \*

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی نارغ بال  
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت  
نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در  
زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان تلاتی  
مهرک این سامه شده قلعه بهم بمشاهی بتصرف سلطان  
حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سی و هفت سال در تصرف او  
و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه ( ۱۰۰۳ )  
هزار و سه هجری سال چهارم اکبری قلعه را تسلیم ملازمان  
پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه  
( ۱۰۲۱ ) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه  
عباس ماضی در محاصره چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندی  
( که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد ) انتزاع  
نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار  
و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیک از غضب و سفاکی  
شاه صفی مغوی و ناپرواخی مردم ایران اندیشه مند گشته باعلی  
حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی  
در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره  
نمود - و تا دو ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر  
قونی دران جنگ گفته \*

\* بیست \*

\* ز بالا و پائین دژ می نمود \*

\* چو آتش قزلباش و هندی چو درد \*

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند  
گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش  
بود - چون پادشاهی ایران ضعیف تر گردید میرادیش ابدالی  
( که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود ) آن قلعه را بتصرف  
آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بدست خلد منزل  
ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او  
سمت ذکر یافته - پس ازان بشهشاه انتقال نمود - و در بلوچ  
گوزد بهم آن پادشاه ذری اقتدار آن ولایت رونق دیگر یافته  
و در حوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد \*

( ۲ ) قندهار مملکتی است وسیع از اقلیم سیور - طول از قلات بخارا  
تا غور و غرجستان سه صد کوره - و عرض از سند تا فره در بیست  
و شصت - شرقی سند - و غربی فره - شمالی غربی غور و غرجستان  
و شمالی شرقی کابل و غزنین - جنوبی سیوی - قله قندهار  
بدشوار کشائی شهر عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل  
دقیقه - و عرض سی و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ  
و ابدالی - بیست و چهار مکان است بجمع هفت کور دام که  
برابر است بجمع بلخ و بدخشان \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] تا غرجستان \*

## \* شیخ احمد \*

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحریری ست - قدس سره  
که اصلش از دهلی ست - بهرام شیخ بهادرالدین از اولاد شیخ  
فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده  
و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الہند مشہور و معروف گردید  
پس از انکہ بہندستان معارف کرد در موضع سیکری درازده  
کردهی آگرہ ( کہ از مضافات بیانہ بود - و چون دران گل زمین  
فردرس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود  
بشیخ معجمہ ) بالای کوفہ ( کہ بآن موضع متصل است ) مسجد  
و خانقاہی ساخته بریاضات اشتغال می نمود - (۲) از غرائب اتفاقات  
عروش آشیانی را ( کہ در چہارده سالگی بر سربہ فرمانروائی  
ہندستان جلوس نمود ) تا چہارده سال دیگر ( کہ سنین عمرش  
بہ بیست و ہشت رسیدہ ) فرزندے کہ میشد زندہ نمی ماند  
چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفروط داشتہ  
از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سہ پسر  
عالی تدر بشیر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدہ  
جنت مکانی ظاہر شد - چون در امثال این امور تغییر مکان را  
بشگون فرا می گیرند آن عقیقہ را از آگرہ بمنازل شیخ فرستادند  
( در چہار شنبہ ہفدم ربیع الاول سنہ ۹۷۷ ) نہصد و ہفتاد

( ۲ ) نسخہ [ ج ] بر ریاضت \*

و ہفت ہجری جنت مکانی متولد گشت - و بہمنامی شیخ

بشاهزادہ سلطان محمد سلیم مصمی گردید \* ع \*

\* در شہوار لجنہ اکثر \* تاریخ است

و پس از ان ( کہ ولادت سلطان مراد و سلطان دانیاں نیز واقع

شد و نفس شیخ گدرا گردید ) سیکری را مصر جامع ساختہ

عالی اسامی و خانقاہی رفیع بنا با مدرسہ بصرف پنج لک ( رسیدہ

مرتب گشت \* و لا یری فی البلاد ثانیہا \* تاریخ یافتہ اند

و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و جقائق نظر فریب

اطراف شہر صورت ابداع پذیرفت - چون در انضای آبادی

آن معمورہ مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمایند - بفتحہور زیانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع بادشاہ افتاد - شیخ در سنہ ( ۹۷۹ ) نہصد و ہفتاد و نہ

ہجری رحلت نمود \* شیخ ہندی \* تاریخ است - بذابر اخلاص

و اعتقادے ( کہ عروش آشیانی را بشیخ بہم رسیدہ بود ) پسران

و خورشان و نیائر و احفان ایشان بمناصب علیہ و مراتب عمدہ

اختصاص گرفتند - و چون زجہ و صبیحہ شیخ برضاع و فطام

شاهزادہ سلطان سلیم ممتاز شدہ بودند در ایام فرمانروائی او

بہ نسبت کوکلتاشی سرمایہ افتخار اندرختہ اکثرے پدایہ پنجہزاری

برآمده صاحب طیل و علم گردیدند \*

بالجملہ شیخ احمد در تعلیقان روزگار بسا خوبیہای گزیدہ



غازه چهارم او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نگردید - و از دیدن ناملائم چندان زبون غم نگشت - از دستگیری عقیدت و بزدگی بپیش نسبت کوکلتاش شاهزاده شهر آفاق گشته در جرگه امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم در یورش مالوه هوا زدگی در یافت - چون بدار الخانه آمد از نادرهیزی انجام کار بفالغ کشید - در همین سال (روزه) که عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بعضور طلبید او رخصت و اینصین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی شتافت - سنه (۹۸۵) نصد و هشتاد و پنج \*

## \* شاه فخرالدین \*

موسوی مشهدی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۹۱) نصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان آمده بمراسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس از آن (که مقرر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایشی پذیرفت) در تبة سرداری معود نمود - و سال نهم در فوج (که بتعاقب عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مصدر ترددات گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر مغلا (که بهسرکردگی خان کلان سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب ظفر کوکب پیتن گجرات رسید پادشاه از او با فرامین نزد اعتماد

خان و میر ابو تراب (که همواره بقرسیل عترائض استدعای مهم گجرات می نمودند) کسبیل فرمود - موسی الیه در اثنای راه با میر ابو تراب برخوردند پیش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلی اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه آورد - پستور در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات موید گجرات گشت - پس از آن بتقریب کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امر (که در سفر ایاتگار گجرات پیش پیش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلالت برزد - و پس از آن بحکومت اوجین هر بلذ گشته لوی اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خانی چاره امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایه افتخار اندوخت از امرای در هزاری ست \*

## \* شجاعت خان \*

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردی بیگ خان است - بدولت عواطف جنت آشیانی بخطاب مقیم خانی سر برافراخته بین الامثال و الاقوان امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهیروزا عسکری بیوسمت و هنگام مجارعت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعه قندهار محصور بوده مراسم پاسپانی و تحصن بجا می آورد چون میرزا زینهار می گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیونا را

شمشیر و توش در گردن انداخته بگورنش پادشاه آوردند  
ازان میان معیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته  
در گردن کرده چندی نگه داشتند - وقت انتهای جنت آشیانی  
بتسخیر هندوستان بهمراهی منعم خان در کابل ماند - چون  
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیروم خان منعم خان طلب  
حضور گردید معیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافه منصب  
مورن عذایت گشت - سال نهم در یورش مالوه ( که عبدالله خان  
ازبک حاکم ماند و خیالات فاسد بخود راه داده می خواست  
شورش برانگیزد ) مصدر آرددهای پسندیده شده بخطاب  
شجاعت خان ناموزی اندرخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه  
خیانت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول  
مسئول مباحی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیوا بود  
از جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی اهتمام  
بکار برد - و در سال هیزدهم ( که بیلغار نه روزه احمد آباد  
گجرات بنزول اجال اکبری دارالاقبال گردید ) شجاعت خان  
از گراف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان  
خانخانان سپه سالار ( که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود ) بر زبان  
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر ( که هم ادب حضور مرعی  
نداشت - و هم مراعات توره سلطنت فرنگداشت که با سپهسالار

دولت ناشایسته اندیشید ( سرزنش ژوانی ) که اصالت منشان را  
زخمش کاری تر از شمشیر ابدار است ) فرموده نزد خانخانان  
فرستان - که بهر چه سزادار داند از عفو و انتقام بعمل  
آرد - خانخانان ازین عاطفت جسداس پرداخته در اعزاز  
و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست مغف جرمه او  
نمود - ملتمس او پذیرفته بطلب ممتاز فرمود - در سال  
بیست و دوم بمنصب سه هزار و حکومت مالوه و سپه سالاری  
آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه  
( ۹۸۸ ) نصد و هشتاد و هشت لخته امرای بد سرشت  
بنگ و بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند از حسب اطلب  
پادشاهی از سارنگپور یک منزل فر آمده بود - عوض بیگ  
برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیری و بد سلوکی  
( که موجب سپاه بیخسار باز داشت ) و بکوهیده دشمنها  
سرزنش نموده ) اخلاص گزینی و خیر سگای از دست فردهشته  
در کمین بد اندیشی بودند - هنگام کوچ ( که پیشتره همراه  
بنه و بار سردار ) زه نوریده - و برخه گرمی شغل کوچ داشتند )  
حاجی شهاب نامی را بسرداری برداشته هنگامه آرای ستیزه  
گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان بفرش جویای آگهی  
شده بگوزند جان فرسا نق زنگی در ناخت - شجاعت خان از

خیمه برآمده زبان پوشش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید  
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت چو از ناسپاسان  
زخمی چند بدو رسانیدند هنوز زخمی بود که نردیکان وفا کیش  
بعماری انداخته زانۀ سارنگپور شدند - و از پخته کاری  
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتن  
و برخی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانه  
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند  
و کوس شاهمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر  
گرد شورش که بلذ شده بود فرو نشست - و هر یک از  
بد سگالان کناره گرفت - شکفت آنکه اکثری انجام کار دانسته  
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یازمی نموده پیاسبانی  
بنه و بار در آردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند  
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار  
آمرزش شده تباہ کرداران را گرفتار ساخت - و بگونگون  
بادافراہ عبرت نامه جهانیان گردانید - پسر دوشم مقیم خان  
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته \*

### \* شیخ عبدالنبي صدر \*

نیرغ شیخ عبد القدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه  
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه ( ٩٣٤ )  
نہصد و چہل و چہار وفات یافته - شیخ عبد النبی در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث صند عالی  
داشت - و باوصف افادۀ علوم باشغال سلسلۀ علیہ چشت  
مواظبت می نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پھر  
دم نگہداشتہ بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دہم جلوس  
عرش آشیانی بوسیلۀ مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب  
مدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلال امور  
سلطنت نیز بصوابیدن ار باز گردید - و در قرب منزلت  
پادشاهی برنبد رسید کہ باستمع حدیث شریف عرش آشیانی  
بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بتروغیب  
شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نہی منکر  
فرزادان جہد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد  
حتی بقصد ثواب بمسجد جازپ میزد روزی بتقریب سالگرہ  
بر ملیوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ  
بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت کہ بدامن جامہ  
عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصلہ تنگی کرد - نزد والدہ  
شکایت کردند - کہ بایستہ در خلوت شیخ منع می کرد  
مریم مکانی گفت بوتہم گران خاطر نشوی - بابت نجات  
اخروی ست - و تاقیامت خواهند گفت کہ ملای مفلوک  
با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد  
و چون ہر روز شیخ و محترم الملک باہتمام و تعصب



پادشاه را تذکیر کردند انکار فرمود - شیخ فیضی و شیخ  
ابوالفضل آنرا دریاخته اظهار کردند - که علم ما زیاده ازین شیخان  
مرائیه است - که دیداری را بدست تحصیل دنیا کرده اند - اگر  
حضرت پشتگرمی ما نمایند بجهتهای توبی الزام و اسکاات اینها  
میکند - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شیخ  
ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران  
حلال می بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفه الله فرمودند  
و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش  
باقی می ماند - و مکرر مباحثات جدلی در میان آمد - تا در  
سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تقذیش مدد معاش  
بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با اینهمه صلاح و تقوی مراتب  
کفاف و استحقاق مرعی نداشته - در هر صیبه صدری علیحد  
مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیانی محلی  
از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت  
که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات  
پیشین آنچه برگزیند پذیرفتن آن ب مردم موجب ثواب است  
یعنی در مسائل دینی ( که مختلف فیه مجتهدین است ) بنابر  
تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای مائیه خود  
شعیه که اختیار نماید اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذلک  
بقدر مواجبه نمای خود حکم از احکام قرار دهد ( که مخالف

فرض و سذک نباشد - و سبب ترفیه عالمیان گردد ) مخالفت آن  
موجب خسروان دنیوی و سقط اخروی است - چه مرتبه پادشاه  
عادل زیاده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره  
نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملک سلطانپوری  
و غازی خان بدخشی و حکیم الملک و دیگر علمای وقت  
رسانیده \* و کان ذلک فی شهر رجب سنه ( ۹۸۷ ) سبع و ثمانین  
و قح مائه \* و چون از شیخ عبد النبی و مخدوم الملک  
حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما  
بکاره و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیانی در همین سال  
شیخ را قافله باشی حاج کرده زری ( که بشرفا و ارباب استحقاق  
آن امکان شریفه میفرستادند ) حواله فرمود - و یا مخدوم الملک  
دستوری یافت - و بدین تقریب اخراج اینها از ممالک محروسه  
بعمل آمد - و حکم شد که همراه دران معابد بر ریاضت مشغول  
بوده بدون طلب عود بدیار خود ننمایند - چون بهسبب  
آمدن میرزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یک گونه  
هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها ( که متمرّد چنین  
هنگامه بودند ) مع شی زائده مسموع نموده عزیمت معارفت  
مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف  
حکم پادشاهی بدربار نوردی در آمده در سال بیست و هفتم  
باحمد آباد گجرات بار اقامت کشوند - اگرچه بیگمان محل



در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگی بحرفهای ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده حواله شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بمسابقه عدالت در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی در گذشت \*

• شیخ عبد الرحیم لکهنری •

از نجبای شیخ زادهای بدو لکهنو است - و آن بزرگ شهرت است از سربزه آورده بوکنار دریای کودی بیسواره عبارت از آن مملکت است - شیخ بیادری طالع در سلک ملازمان اکبری انتظام یافته در جایزه نیکو بندگی بمنصب هفتصدی ( که مهین پایه نوکری آنوقت بود ) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار ( که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشیانی بود ) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه درستی و بد دمسازی بیاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میکساری گردید - و چون مسکرات مخدر روح و مظلم عقل اسم افراط آن مهیج مواد سوداوری گشته یکباره جوهر خرد آن عاقبت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت \*

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزی ( که حوالی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] فرموده ( ۳ ) نسخه [ ب ] بیسواره \*

سیالکوت مضرب خیام پادشاهی بود ( شیخ در منزل حکیم ابوالفتح سرگز هرزه گوئی شده از شورش جئون جمدهر حکیم را بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشیدند - و زخم او را بحضور عرش آشیانی بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدست خود زخم او را بخیه زد - و هر چند حکیمان آزمون کار اصرار داشتند که این جراحت مرهم پذیرفتنی نیست و بعد از دو ماه حالش بجهان کشید که نبض شناسان قادره دان هم دست باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهی نوید رسان تندرستی بود - چون هنوز در اجل از تاختی رفته بود در کمتر زمانی بحال خویش آمد - پس از آن بوقت موعود گرد هستی از دامن روزگار خود بر افشاند در وطن بیاسود \*

گویند برهن زنی کشا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار پس از فوت شیخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و قلاب احداث نموده و دیهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائی باغی ( که شیخ در آن مدفون بود ) می کوشید - و از پنجه زاری تا سپاهی هر که از آن راه می گذشت فراخور احوالش بغفاسات شیلان می کشید - و با آنکه کبر سن دریافته و بصارت رفته بود شیوه مرضیه را از دست نداده تا شصت سال کمابیش احوالی نام شوهر خود نمود \*

\* ع \*

\* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد \*

## \* شیخ جمال بختیار \*

بهر شیخ محمد بختیار - طایفه ملقب بدین لقب در  
چنددار و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدتها سکونت دارند  
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشیانی سرآمد  
مکالت بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بپایه  
هزاري مرتقي گردید - مردم حسد پیشه ( که از پیش آمد او  
خار الم در دل داشتند ) بیدر آب خوردن او را بهر آمیختند  
حال شیخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهی بخاطر دل سوزی  
قدره از ان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض  
رسید پادشاه خود بچاره گری برنشست - و محکم زد داد \*

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قلی خان بهمالش  
نیابت خان ( که علم بغی افراخته بود ) دستوری یافته عرصه  
مبارزت را به پیشقدمی آراست - و سال بیست و ششم  
به تعییناتی شاهزاده سلطان مراد ( که بمقابله میوزا محمد  
حکیم نامزد شده ) مامور گردید - ( روزی که منزلگاه شاهزاده  
خرد کابل شد ) نامبرده از تهور منشی راه چنارتو سر کرد  
و با مردم میوزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کذا بمعسكر  
شاهزاده پیوست - ( روزی عرش آشیانی از روی راهی شراب  
استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت  
شیخ از جوش غیبت و ناز فروشی از جا رفته اهاب مکنک را

بیضا داد - و لباس بی نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت  
آشفته تر شده - او را بزدان خانه برنشاند - پس از چندتای بعقر  
جرام مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات  
تخصیل سعادت می نمود - از انجا ( که بمیکساری خورده بود )  
آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم ( که عزیمت زابلستان  
در پیش بود ) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه  
توقف گردید - در همان سال مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود  
و سه هجری پا بعدم خانه در کشید \*

## \* شهاب الدین احمد خان \*

از سادات نیشاپور است - بقسم خدمت و مزید اعتبار  
امتياز داشت - در ارائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي  
اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الاخری سنه ( ۹۹۷ )  
نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بدرام  
خان را بجهت مهمات در آگوه گذاشته بعزم شکار برآمد و نا  
سکندرآباد شکارگان رسید ماهم انکه انحراف مزاج مزیم مکانی را  
( که در دهلي تشریف داشت ) تقربا ساخته بوسم عیادت  
ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون  
شهاب الدین احمد خان ( که با ماهم انکه خروشی و درستی  
داشت ) باستقبال رسید عرض داشت که این آمدنها ( که بی

استصواب خانخانان است) بمردم که در رکاب اند غیر از جان گزائی بی ناموسی عمری نخواهد بخشید - ناگزیر است که ما بندها بامان شریفه رفته بمواسم دعا گوئی اقدام نمائیم - عرش آشیانی شخص را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دهلی کردیم - هیچ کس درین کار دخل ندارد معذرا عهدنامه بنام این جماعه بفرستد - چون اهل عناد را راه سخن را شد و میدان خالی بدست ما هم انکه و شهاب الدین احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بیرام خان کبیله \*

\* هرچند باقیار عذایم نظریه هست \*

\* گوئیم بدانها که سخن را اثری هست \*

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهی سراسیمه گشته حاجی محمد خان سیستانی و خواجه جهان را بعذرخواهی فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهی فراهم آمدند - مهمات ملکی و مالی بصوابدید ما هم انکه بشهاب الدین احمد خان مفوض شد - روزی چند بتمشیم امور سلطنت پرداخت \*

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) ادرا از حوالی قلعه گگرون برباهمت ولایت مالوه برنواخته بمالش

میرزایان باغیه (که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعیین فرمود - آن ناسپاسان ثبات از دست داده پیش از جنگ بکجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال مملکی و مالی بخصایص پادشاهی چنانچه باید نمی رسید - آنرا بدر نامزد نمودند او از جزئی و کاردانی نسق شایسته و انتظامه گزیده دان سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاری سرانگزار برنواخته بسپه سالاری مملکت مالوه تعیین گشت - و سال بیست و دوم چون از وزیر خان کارهای کجرات باخلال آمد حکومت

آنجا بدر تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم چون

اعتماد خان از تغیر او بایالت کجرات در رسید خان مذکور

بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملارمان بی حقیقت او

سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانهیا روزگار

می گذرانید) طلبیده بسری و سرداری دستمایه آشوب

گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفا این نادره همت

گماشته کار برده آرایی کشید - پیش از انکه آرایش زر دهد باقی

مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگی یکی

از نوکران زخمی هم رسانید - چندی وفاکیش خان را

(۲) نسخه [ ج ] ثبات قدم (۳) در [ بعضی نسخه ] و سیزدهم (۴) در

[ بعضی نسخه ] کایتها \*

(باب الشين) [ ۵۷۰ ] (مآثر الامراء)

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست  
 فاهش رو دالم - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنيم اطراف  
 و جوانب فرو گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده  
 بهجائور شتابد - که في الجملة مردم فراهم آمدند - بصوابديد  
 اعتماد خان بر شير خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)  
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان  
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آراد باديۀ فرار ساخت - و سرکار  
 بهرونج بتول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک  
 قليج خان [ که با سپاه مالوه بکشايش قلعه بهرونج (که بتصرف  
 کسان سلطان مظفر درآمده بود ) همت گماشته ] نامزد شد  
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بهجور پراکندهها دم  
 آسايش بر گرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه  
 باز ايامت مالوه بار قرار يافت - همان جا در سنه ( ۹۹۹ )  
 نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي  
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کديانوي خانه او  
 بايا آغا ( که بودند خويشي با مردم مکاني داشت ) بشايستگي  
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار  
 و پنجم در گذشت \*

\* شيخ ابراهيم پور شيخ موسی \*

برادر شيخ سايم سيکري سم - شيخ موسی از جمله

(مآثر الامراء) [ ۵۷۱ ] (باب الشين)

خودان وقت بوده - و در قصه سيکري ( که چهار گروهی  
 اکبر آباد است - و عرش آشياني دران جا قلعه و شهر بنا  
 بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت ) کنج عزمت گزيده  
 رياضت و مجاهدت مي برداخت - چون اولاد عرش آشياني  
 زنده نمي ماندند بدین جهت از درويشان استمداد نموده  
 روی التجا بشيخ سليم هم آرد - در همان ايام مادر شاهزاده  
 سلطان سليم بازور شد - اين معني موجب مؤيد حسن ظن  
 گردیده در قرب جوار منزل شيخ مکانه برای حاملۀ مذکور  
 اساس پذيرفت - در همان مکان شاهزاده تولد يافته بمناسبت  
 نام شيخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شيخ  
 درين دولت بمدارج ترقی رسیده \*

شيخ ابراهيم مدعي بتعيينات شاهزادگان در دار الخلافه  
 اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بيست و دوم جالوس  
 با برخه مبارزان پنهانه دارى لادائي و تنبيه سرکشان انجود  
 مامور گشت - ازان جا ( که حسن عمل و کارکردگي او فروغ  
 استحسان گرفت ) سال بيست و سيم بايالت فتح پور سر  
 مياهاست برافراخت - سال بيست و هشتم بکوک خان اعظم  
 کوکه مقرر شد - و در کشايش بنگاله تودعات شايان بتقدیم  
 رسانيد - پستر با رزير خان در دفع قتلو ( که در آکيسه

( ۲ ) نسخه [ ج ] رياضت و مجاهدت ( ۳ ) در [ بهمن ] سنه [ ۱۰۰۵ ]



هر قصاد داشت ( شریک بود - سال بیست و نهم بحضور رسیده نامیه ارادت بر زمین خراست نهاد - سال سیم ) که پس از فوت میرزا حکیم عظیمی کابل پیش نهاد خاطر عرش آشیانی شد ( او پیاسپانی دار الخلافه آگره لوی کابلی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال سی و ششم مطابق سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او خاطر نشین پادشاه بود - از امرای د: هزاری ست \*

## \* شیره خان \*

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته ( که از افغانه یفوج پادشاهی رسید ) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با دیگران جهت برآوردن مرهم مکانی حایله آن پادشاه والا جاه تعیین فرمود - مشار الیه بر در سراپرده جان نثار شد - چون پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن بوقت میرزا کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جناب آشیانی از عراق از انجا ( که از میرزا اطمینان نداشت ) خون را پیش پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پشتر کهمرد و ضحاک و بامیان به قبول او تقرر یافت - اما بعد تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

و در جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهی شده بیاسا رسید پشور شیرویه ملازمت عرش آشیانی در یافته ابتدا در کومکیان منعم خان خانخانان تعیین بنکاله گردید - و در جنگ داور افغان ( که در حدود آدیسه رودان ) جوهر مردانگی بر روی روز آرد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پشتر همراه میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم بائفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سال سی و دهم با مطلب خان به تنبیه جلاله تاریکی مامور گردید و سال سی و نهم بخطاب خانی سر بلندی یافته پیاسپانی اجمیر سرمایه مباحث اندوخت - از امرای هزاری ست \*

## \* شیخ عبدالله خان \*

خلف ارشد اسوه مشائخ الشطار شیخ محمد ثروت گوالیاری ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ ضیاءالله بمزید اشتیاق اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری معروف - در علم دعوت و تکلیف شاگرد رشید پدر والا مقدار و در اهتدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی صفات بود بهر نوشتن تقدیر با نشه فقر و درویشی نوکری پادشاهی اختیار نموده در سلک امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یساتها بقطره و بویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیده - و همواره

در معارک جدال مراتب جان نشانی بها آوردند - تا سال  
چهارم اکبری بنصب هوارى امتیاز یافته صاحب شوکت  
و جمعیت گردید - گویند تا سه هزاری مرتقى مدارج امارت گشته  
در عین جوانی لوی ارتحال بعالم بقا افراشت \*

و در مین شیخ ضیاء الله نوکری اختیار نکرده بدریشتی  
در ساختن - در حیات پدر بکجرات شتافته در خدمت شیخ  
وجیه الدین علوی ( که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب  
شرح و حواشی مفید دارد - و مرید پدر اوست ) اکتساب  
علم کرده در یقین از شیخ محمد طاهر محدث بوهرة سغد  
حدیث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدر عزایت نامه  
و تفویض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار  
در سال ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد و یکوالبیار آمده روزه چند  
گذرایده در دار الخلافه آگره طرح سکونت ریخت - و خانه  
و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مژوبات اخروی همیت  
گماشته برسم دانش دلایز موفی افاده می فرمود - تا سوم  
رمضان سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنجاه بعالم دیگر خرامید \*

گویند در سال [ که در لاهور بعرش آشیانی شاخ آهوی ( که  
تماشای جنگ آن می فرمود ) بانقیدین رسید - و سخت  
نچواری در گرفت ] اکثر اابر از اطراف و جوانب بعبادت

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما نکره  
علامی شیخ ابو الفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را  
بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندس یکی از حرملهای شاهزاده  
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل  
بمزل شیخ برند - هر چند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا  
نه افتاد - آن عقیقه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس لامری  
بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد \*

باقتضای مقام محمل از احوال والد ماجد این هر دو  
برادر ثبت می گردند - شیخ محمد غوث و برادر کلانش  
شیخ بهول ( ۲ ) از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت  
بودند - هر دو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند  
شیخ بهول مرید شاه قمیص است - که در سندهورا آسوده  
جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه  
با خواجه خاوند محمود نبیره خواجه ناصر الدین احرار بیعت  
داشت خلع ربه مریدی از نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه  
بر آشت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این  
بیعت برخواند \*

\* همای گوی مقن سایه شرف هرگز \*

\* دران دیار که طوطی کم از زغن باشد \*



( باب الشين ) [ ٥٧٦ ] ( آثار الامرا )

و چون در سده ( ٩٤٥ ) نصد و چهل و پنج ولایت بنگاله  
 مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط  
 عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا  
 همدان برادر خود پادشاه قزلباش جاگیر یافته بود - بمراقبت  
 بعضی ارباب فساد اندیشه تبه بکون راه داده در عین موسم  
 باران به رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر تقی علی حاکم  
 دهلی ( که از ارکان سلطنت بود ) باکزه آمده بمصالح ارجمند  
 میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جوانپور شتافته مالش  
 بهافغانان دهد - درین اثنا بوخم امرا از بنگاله گریخته در جوانپور  
 بمیرزا پیوستند - و سلسله جناب خطبه و تخت آرائی گشتند  
 میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین  
 خبر آگهی یافته شیخ بهول را ( که بوی قرط محبت و حسن  
 اعتقاد داشت ) به بند گداری و موعظت پیرانزی روانه  
 ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد  
 و بر اعزاز و تکرم افزود - امرا از آمدن شیخ بدولتی و خند و رک  
 افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که  
 تا پوده از روی کار بر ندارند <sup>( ٢ )</sup> مرافقت صورت نگیرد - میرزا  
 نورالدین محمد شیخ را بتهمت ( که با افغانه اتفاق دارد )  
 از خانه میرزا گرفته در ریگستان ( که نزدیک باغ پادشاهی بود )

( ٢ ) نسخه [ ج ] برنگزیده .

گزیدن زد - شیخ محمد غوث \* تقدیمات شهید \* تاریخ یافته  
تبرش در ظاهر قلعه بیانه است - بالای کوه \*

جنس آشیانی از قتل شیخ قرین تاسف و اندوه گشته  
طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک  
و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گوالیاری غزنوی ست  
که او مرید شیخ قاضی <sup>(۲)</sup> بنگالی و او مرید شیخ عبدالله  
شطارپی ست - نامش ابوالمرید محمد - و از جانب پدر  
بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چنانچه مرید بهار بحکم  
پیر بمو برده و چند سال بچله نشینی گذرانیده در سنه

( ۹۲۹ ) نهصد و بیست و نه جواهر خسته را ( که نسخه ایست

مشهور ) دران خلوت نشینی از سواد به بیاض آورد - و درین  
هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیر شاه در سنه

( ۹۴۷ ) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت

شیخ بنابر اشتهار ربط خود با همایون پادشاه اندیشه ناک گشته <sup>(۳)</sup>

بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالی بنا نهاده فراروان

مردم آندپار را بقوائد معنوی بر نواخت - چون در سنه ( ۹۶۱ )

نهصد و شصت و یک زیادت همایونی در دیار هند افرایخته شد

شیخ از کجرات اراده معارفت تصمیم نموده در سال ( ۹۶۳ )

نهصد و شصت و سه ( که آغاز سریر آرائی عرش آشیانی ست )

( ۲ ) در [ بمهر نسخه ] قاضی ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] خود و همایون \*



شیخ بکوالیار آمده با کتبه شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فراوان نیازمندی بتقدیم رسانید - شیخ گدائی کنیز ( که مدر صدر بود ) بسابقه عدالت ( که با شیخ داشت ) بتازگی کمر دشمنی بسته رساله او را ( که در گجرات نوشته مشهور بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند ) به بیروم خان خانخانان رسانید - و خاطر خان را بر متغیر گردانید - آن قدر رعایت پادشاهی که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائی یافته آزرده خاطر بکوالیار که مسکن او بود برگشته گوشه انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه ( ۹۷۰ ) نهم و هفتاد ازین خاکدان بنعم جاوران شتافت \* بنده خدا شد \* تاریخ است \*

گویند از جانب عرش آشیانی یک کزور دام وظیفه مقرز بود - و در ذخیره الکونین آزرده که شیخ نه لک روپیه را جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه بزبانها افتاده ( که عرش آشیانی نیز مرید شیخ بود ) از اکبرنامه هم ظاهر می شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بنابر همچشمی مشیخت یا بموطن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه ( ۹۹۹ ) نهم و شصت و شش ( که برخی در همین سال مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند ) عرش آشیانی بقصد شکار

از آگره برآمده عرصه گوالیار بقدرم پادشاهی رونق پذیرفت ظاهر شد که کاران قبیحان همراه شیخ محمد غوث از گجرات آورده اند - حکم شد که بیهای دلخواه از سوداگران بگیرند درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان از بهتر ازین کاران دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه شیخ آنها را پیشکش خواهد کرد - چون عرش آشیانی تشریف فرمود شیخ مقدم پادشاهی را مغتنم شمرده حرز آفت بیروم خان را اندیشید - و جمیع کاران را ( که بمردم شیخ مایهوب بود ) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت دست ارادت بکس داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست خود را دراز کرده دست عرش آشیانی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه نقل می کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشئه نشاط بودیم - و برطبق گرفتن کاران و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم \*

\* وزیر دلق ملمع کمدها دارند \*

\* دراز دستی این کوته استیذان بین \*

پس ازان آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین روش مباحثات می نمود - و این حکایت را الفاظه چند تحریر

نمود. و نقل بالمصدر آن در اینجا مناسب نبود \*

غریب تر آنکه در حق شیخ بهول می نویسد که چون جنم آشیانی را توجه بدعوات بود شیخ را بادعای ادعیه عزت می داشتند. و از نصیب بآن حضرت گاهی رابطه ارادت و گاهی واسطه عقیدت انتساب داده تفاخر نموده. حالانکه این در برادر از فضائل و کمالات علمی عاری بودند. یک لکنه اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوت اسمی اشتغال می نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود می ساختند. و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله سانه لوحان زرد رسیده متاع ولایت می فروختند. و بلطایف الحیل موانع و قریات می گرفتند \* بالجمله این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل ( که بر مشائخ وقت میروند ) بصحب عداوت باطنی و حمد همچشمی است که پدرش نیز از مقتدایان رقیب بود. و دعوی همسری داشتن اما قبولیت نیافت. با از راضاگفیها و به پرده گوئی است که مخالف مصلحت و مخالف جمهور است. بهر تقدیر (۲) تحقیق و اثبات ولایت و غریبت ( که امری مبطن است ) یکطرف. اما اتحاد و ارادت جنم آشیانی باین در برادر در غایت ظهور است. چنانچه محیفه همایونی ( که بعد از تسلط شیر شاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

(۲) صفحه [ ۱ ] تحقیق.

بجنس آنرا آورده ) با جواب شیخ درین جا بضرورت مقام ارتسام می یابد \*

بعد از عرض آداب دسمت بوس. معروض آنکه غایت قدیر لم یزل از گروه دشواری تقدیر به بدرقه توجه و دعای ایشان و جمیع دوزیشان بآسانی برآوردن. و از سوانح رزگار فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار خاطر و سبب تیرگی دل نگردید. و در هر نفس و هر گام خیال در گرد این اندیشه بود. که آن دیو سرشت مردم بآن ذات ملکوت صفات چه ساوک کرده باشند. چون شنید که در همان نزدیکی هجرت بذیار گجرات فرمودند ( دل از آن اقدرة گرفتاری تدریجی رهایی یافت. و پیوسته از صدق عقیدت امیدوار است. که فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای آفت بیرون آورده از بند اندوه نائی مذکور آزاد ساختن از محنت و فراق صوری نیز خلاصی بخشد. سبحان الله چگونه سیاس و شکر گذاری بیقین باطن نشین آن رهنمای حقیقی بتقدم رساند. با اکثر اسباب پریشانی ( که بظاهر قالبی فرد پیچیده است ) در جمعیت وحدت سرای سویدای قلب باندازه یک ذره قصور و فتور راه نیافته. راه آید و رفت باندازه قافله دعای خیر پیوسته مسلوک باد \*

\* جواب \*

(۲) صفحه [ ب ] که فصل.

وصول نامه نامی سلطانی و مظالعه صحیفه گرامی همایونی  
مبارکباد زندگانی بمکملان این مدود رسانید . و نوید سعادت  
محکم و عافیت ملازمان رکاب درایت بوداد - آنچه بکلیک  
زقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی  
در آن واقع نیست \*

\* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل \*

المرام سر خداوند افسر از اندر هذاکه سرگذشت شوریده مباد \*

\* در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست \*

هرگاه حق سبحانه تعالی بگذه سعادت مند خود را می خواهد  
بدرجه کمال رساند پرورش باسما می جمال و جلال هر دو  
میفرماید - یک دور جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت  
جلالی ست - بحکم ( ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا )  
بزرگی باز نوبت جمال خواهد رسید - زهرا که بقانون عربیت  
یک عسر در میان دو یسر واقع شده - و یحیی آنکه سطح محاط  
بکسب مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس  
مراد بر منصه ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی  
و الله الحمد من قبل و من بعد \*

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه  
هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارند  
سید وجیه الدین عاوی گجراتی ( که بر کتب درسیه شرح دارند

و عالم علوم ظاهر بود ) مرید وی است - یکم رسید گفت  
که با این علم و دانش دست انابت بشیخ ( که چندان علم  
ندارد ) داده - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی  
است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارفین  
بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روم این خانواده  
به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از وسائط این سلسله  
شیخ ابو الحسن عشقی سم ( قدس سره ) در ایران و توران  
عشقه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند  
که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرم تر اند  
و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضه سالکان  
شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی ( که از ایران وارد  
هندوستان گشت ) شیخ عبد الله شطاری ست - که در نصب  
به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی  
میرسد - و در اذانت بهیقت واسطه بایزید بسطامی ( قدس سره )  
و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبد الله به پنج واسطه بشیخ  
نجم الدین کبری ( رحمه الله علیه ) میرسد - در مازندران  
سکونت اختیار کرده در ( ۸۹۰ ) هجری من و نمود در گذشت  
همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب  
هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند \*

## \* شيخ ابو الفیض فیضی فہامی \*

بسر کلان شيخ مبارك ناگوری ست - که از علمای رقت  
بر ریاضت و تقوی مشهور بود - یکم از ابلان دی از دیار یمن  
در زی اهل تحریر برآمده بیای همست معمور جهان را  
در نوشت - و در مائت تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوسدان  
بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنقوان مائت عاشره  
پدر شيخ بصرب هندوستان رهکاری سیاحت گردیده  
در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون دی را فرزندے  
زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شيخ که  
بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بمن شباب رسید  
بمکرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گاندرنی و مولانا عماد  
لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار  
فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدار الخلافه  
آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده  
علوم می پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر می برد  
و در توکل شائے عظیم داشت - مباحثی حال در امر معروف  
و نهی منکر بحدسے مبالغه می کرد که از کوچک (که آواز نغمه  
می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع  
و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدر نسبت داده اند

(۲) نسخه [ج] پانزده \*

در عهد سلیم شاه بریط شيخ علائی مہدوی بمہدویت شهرت  
گرفت - و از علمای رقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد  
آغاز اکبری (که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند) بطریقه  
نقشبندیہ خود را را نمود - و پس ازان بسلسلہ مشائخ ہمدانیہ  
منسوب میگردد - چون آخرها عراقیہ دربار را فر گرفتند بوزنک  
ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتہار یافت - تفسیرے  
موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چہار جلد نوشتہ  
و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکرہ اجتہاد عرش آشیانی  
(که بگواہی علمای عصر مرتب گشت) بخط شيخ تحریر یافتہ  
در ذیل آن مرقوم نمود کہ این امرے ست کہ از سالہا منتظر آن  
بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمذہب ہم امتیاز یافت  
اگرچہ شيخ ابوالفضل نوشتہ در آخر عمر ضعف بصر بہم رسانیدہ  
در سنہ (۱۰۰۱) یکہزار و یک در بلده لاہور زندگی بسربرد  
۱۰۰۱  
\* شيخ کامل \* تاریخ فوتش یافتہ اند \*

شيخ فیضی در سنہ (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چہار متولّد  
شد - بدقت طبع و جودت ذہن از جمیع عامر بخشے راقر  
برداشتہ - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش  
فرا پیش گرفته رنجوران تہی دست را چارہ میگرد - ابتدا  
بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزے بہمراہی

(۲) نسخه [ب ج] شيخ علامی \*

[ ۷۴ ]



پدر نوه شیخ عبدالذبی صدر عرش آشیانی رفته اظهار حال و استدعای مدد بیکم مدد معاش نمود - شیخ بتعصب مذهب ادرا با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند شیخ فیضی را حمیت بران آورد که بهادشاه وقت ( رشیدی ) و راه حرف پیدا شود - مکرر بواسطت برخی باریابان فضل و کمال شیخ و سخن طرازی و بلاغت گسترش از مذکور محفل سلطانی گشت - سال درازدهم ( که عرش آشیانی بتسخیر قلعه چیتور متوجه بودند ) اشارت باحضر شیخ سرزد - چون ابغای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشی با اینها بود این طلب عاطفت را مطالبه عتابی وانموده بحاکم دارالخلافه آگره خاطر نشین کردند - که پدرش مبدا ادرا مخفی سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شیخ قبل نمایند - حسب اتفاق شیخ فیضی دران وقت در خانه نبود - فی الجمله کشمکش رفت - چون در سید سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواری کشید - آخر بسعی تلامذه آسانی گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمی پوست کشی شیخ عبدالذبی صدر کرد که از منصب و رتبه

افتاده بهجهاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواری و ذلت در باخت \*

و چون شیخ همین شعر را باعلی مرتبه زمانیده بود در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مزاحم گردید - و در سال سی و سیوم خراسان که زمین خمسه را جولانگاه طبع خود سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و مجنون نلسمن - که از دیوین داستانهای هندوستان است - هریک بهچار هزار بیت - و در وزن هفت بیکر هفت کشر - و در بحر سکندر نامه اکبر نامه - هر کدام به پنج هزار بیت بر سخته آید در کمتر زمانه عذوان پنج نامه با برخی داستان برشته نظم کشیده دل نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش هستی مت - نه نگارین - باختر بیسطاق بلند نامی \* در سال سی و نهم عرش آشیانی بانجام تاکید بکار بردند و حکم شد اول افسانه نلسمن بترازی سخن برسجد - در همان سال بهایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از دیوباز تنهایی دوست داشته و راه خموشی سپردی با گوشش پادشاهی خمسه انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری ( که ضیق النفس داشت ) بر سخته بود \*

\* دیدی که فلک چه زهره ندرنگی کرد \*

\* مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد \*

\* آن سینه که عالم در می گنجید <sup>(۲)</sup> \*

\* تا نیم دم بر آردم تنگی کرد \*

و در ایام بیماری مکرر می خواند \*

\* گر همه عالم بهم آیند تنگ \*

\* به نشود پای یک مور تنگ \*

دهم مهر سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار هجری سال چهارم  
اکبری درگذشت \* فیاض عجم \* تاریخ فوت او یافته اند  
سالها فیضی تخلص می کرد - سپس فیاضی - خود  
میگوید \*

\* زین پیش که سکه ام سخن بود \*

\* فیضی رقم نگین من بود \*

\* اکاون که شدم بعشق مرناس \*

\* فیاضیم از محیط فیاض \*

یک مدد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی  
بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بی نقط است - که میر حیدر  
معنائی تاریخ اتمام آن - سورة اخلاص یافته - که ( ۱۰۰۲ )  
هزار و دو است - و ده هزار ردیه صله گرفته - موارد العلم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] می گنجد .

در اخلاق نیز بی نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که  
تا حال هیچ کس از فحول علما یا ولوح آنها در علوم تفسیر  
بی نقط ننوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه ( که  
ایمان موقوف بران است ) بی نقط است دیگر کدام دلیل  
فضیلت خواهد بود \*

گویند از متروکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح  
نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مشاهبت  
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم  
پادشاهزادها مامور میشد - بمقارن هم نزد حکام دکن شتافته  
زیاده بر چهار صدی منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه  
برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار  
و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید  
جمع ( که آفتاب پرستی را بعرض آشیانی نصبت دهند )  
این قطعه شیخ را استشهاد دارند \*

\* شعر \*

\* قسمت نگر که در خور هر جوهره عطا است \*

\* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب \*

\* او می کند معاینه خود در آئینه \*

\* این می کند مشاهده حق در آفتاب \*

اگرچه شکی نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از  
اعاظم آیات قدرت الهی است و بند و بخت جهان کون و فساد

منوط بدان اما نوحه تعظيم ( که نه رسم اهل اسلام است و کلام شيخ ابوالفضل نیز اشعاره بآن دارد ) موهم اينچنين نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غزای شيخ شهرت تمام دارد - بيته برمي نويسد \*

\* چه دست مي بري اي تيغ عشق اگر دان است \*

\* به بر زبان ملامت گر زليخا را \*

( ۲ )  
\* شهناز خان کنجو \*

نسبش بيش واسطه بحاجي جمال ميرسد - که مرید مخدوم بهاء الدين زکريای ملتاني بوده - گویند درويش به مخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پيغمبری یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پيغمبری يکبار و یک اشرفي بستان - او ده بيست نام برده اشرفي گرفت - و ديگر اعتراف بجز خون نمود - چون به مخدوم معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفيف العقاب درمیان شما نباشد - چنانچه اکثر اين فرقه بحدت ذهن در هند شهرت دارند - شهناز خان در مباحث حال بطور آبی خود بزه و درويشي مي گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال بمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشياني

( ۲ ) نسخه [ ج ] کتبه ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] که بگيري یک اشرفي \*

گردیده از مدعي منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت مير تونكي اختصاص یافت - در سال شانزدهم ( که لشکر خان مير بخشى معاتب شد ) مفاصپ او بشهباز خان مفوض گشته پس از چنده مير بخشىگري نیز ضميمه گردید - و در سال بيست و یکم به تنبيه ترمذ منشان راتهور علی الخصوص کله پسر راى رام نبيرو راى مالديو و تسخير قلاع سوانه متعلقه جوده پور دستوري یافت - جمع از سرکشان آن ناحیه در قلعه ديکور سر استعمار ميخاريدند - نخستين همت بکشايش آن گماشت - در کمتر فرصت فيروز مئدي رو داد - گروه انبوه بگونيستي نگونمار آمدند - و پس ازان قلعه در تاره کشوده روی همت بتسخير سوانه ( که از قلاع نامور آن سرزمين است ) آورد - متحصنان بزهار در آمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت \*

و در همين سال ( که سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار بود ) شهباز خان بر سر راجه گچپتي تعيين شد او از زمينداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزيده در کشايش بنگاله خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و بتخليه راهي رخصت گونه گرفته بولايت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله ( که پس از فوت منعم خان برخاست ) بخيال تباہ در شده رهزني

غوا بیش گرفت . و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود  
فرحمت خان تیول دار <sup>(۲)</sup> و فرهنگ خان پسرش و قراطان  
خان در جنگ او فرزند شدند . چون شهباز خان رسید ارکان  
تبات او بلرزش در آمده صلاح کارها در گریز دید . شهباز  
خان دست از دنبال برنداشته هر جا می رفت پاشنه کوب  
می شتافت . تا بجگدیس پور ( که محکم ترین جاهای اوست )  
متحصن گردید . و بعد چندی ( که قلعه مهضر شد ) زه و زادش  
اسیر گشت . و از روی بختمول آورد . شهباز خان قلعه شیرگده را  
( که سری رام پور گچپتی بقعه دارای آن دم نخوت میزد )  
بمحاصره نیز بر گرفت . درین ضمن قلعه هتاس ( که تسخیر آن  
بیادری اسباب برتر است ) بدست جنید کرانی بود . او بسید  
محمد نام معتمد سپهر . چون روزگارش سپری شد مظفر  
خان روی بتسخیر نهاد . او بشهباز خان ملتجی گشته امان  
طلبید . و کامیاب خواهرش شده قلعه تسلیم نمود \*

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده  
بمراحم بیکران لوی بلند نامی افراخت . و پس ازان  
به تذبیه رانا پرتاب مغرور تعیین گشته در سال بیست و سیوم  
سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و شش قلعه کویتلمیر را ( که  
<sup>(۳)</sup>  
( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] قراطان خان ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] کونیه بود . و در  
[ بعضی جا ] کونیه بود آمده \*

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده ( <sup>(۲)</sup>  
گرد گرفت . رانا سراسیمه شده نیم شب بلباس سغاسیان  
بدرزده بخفایای کوهستان خزید . قلعه مفتوح گردید . روز دیگر  
حصار گلکنده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد . و دقیقه  
از تاخمت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تپانه درون  
کوهستان و سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشانند  
و دودا پسر وی سرچن دادا را ( که همواره گرد شورش برانگیخته )  
رهبرای فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آورده بعواطف  
خهردانی اختصاص گرفت . و باز بمالش نخوت آرایان صوبه  
اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید . چنانچه رانا پرتاب ( که  
بنه و بار او یغمائی شده بود ) ملک او از بدگوهران پاک  
گشته سپه نشین گردید . و دیگر سرتایان تدریجاً در بیم ناکي  
افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین می شمرند \*

چون هنگامه امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز  
خان را بدان طرف کھیل کردند . او از خود سری با خان اعظم  
کوک ( که او نیز به تذبیه باغیان ادبار پزوه تعیین شده بود )  
نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندرزان بهار کوشش بکار برد  
چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده در بمالش سرکشان  
جگدیس پور نهاد . چون معلوم کرد ( که معصوم خان فرزند خودی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] در دودا و بیملای .



بیزاهه میزد و عرب بهادر و نیابت خان بدر پیوسته  
 هنگامه آرای بدگرمی او شده اند ( بجانب اوده شتاب  
 آوردن - نزدیک سلطانپور بلهري بیست و پنج کوره اوده  
 باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد بیکار برانگیخت  
 شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور  
 سی کورهی جنگگاه عنان باز نکشید - از فضا آوازه درگذشتن  
 معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا  
 جرانغار عسکر پادشاهی متوجه بیکار گشت - بکمر آویزش  
 معصوم خان زخمی بارده فرار نمود - چون مرده غیردزی  
 بشهباز خان رسید تیز دستی نموده هفت کورهی اوده باز  
 رده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره دشت  
 هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثبات درزید - هر یک  
 بطرف شتافت \*

و چون شورش این فتنه پورهان فر نشست بدار الخلافه  
 آگره رسیده در غیبت پادشاهی ( که بدفع هنگامه میرزا محمد  
 حکیم بکابل انتهای فرموده ) حسب الحکم بحفاظت آن مصو  
 جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت  
 پادشاهی بهلازمه کامیاب گشت - چون باده دنیا بود افکن  
 است درین ایام ( که کارهای نمایان از ظهور گرفت ) بخود بینی

(۲) در [ بعضی نسخه ] بلهري \*

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام ( که  
 شکار نگرچین اتفاق افتاد ) وقت تهائم چوکی بخشیان ادرا  
 از میرزا خان حلقه بیوم خان پایان داشته بودند - چون  
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حوهای  
 سبک بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرد ار  
 برای سال درباری سپردند - چون در سان بیست و هشت  
 خان اعظم ( که از هوای بنگاله دل گرفته بود ) استدعای  
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بهاسبانی آندیار با امرای  
 بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به بیکار  
 معصوم خان کابلی بگهواره گهاک رو آورد - پس از آویزش  
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت  
 بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او ( که پناه بولایت بهائی  
 برده ) رهگرا گشت \*

آن ولایت سمع نشیب شمالی فغانه قریب چهار صد  
 کوره طول - و نزدیک سم صد کوره عرض - چون بنگاله از  
 بلندتر اسم بدین نام خوانند - چون این سوزمین پی سپر  
 تاخت و تاراج عساکر گردید و بخترا پور ( که بنگاله بومی آنجا  
 سم ) یغما می شد و سنار گادون بدست آمد و ساحل برهم پرت  
 ( که بزرگ دریای سگ از خطا می آید ) معسکر گردیده  
 آویزشها رو دان عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهی

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلایه گری درآمده  
 طرح آشتی انداخته - بقرار آنکه سنارگانوں را داروغه نشین  
 پادشاهی گردانند - و معصوم عامی را بهجهاز روانه نماید  
 بشروطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان زردبارها  
 گذشته در انتظار ایامی وعده نشستم آن مفسد چندی  
 بلیست و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده بیکار  
 گشته رو بآدریش آورد - امرا از مدارا گسیختگی و نخوت فروشی  
 سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاده رفاقت نگشته هر کدام  
 راهی برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتقاضی معارفت نمود  
 اندرخته برپاد رفت - برخه جان سپردند - و جوتی گرفتار  
 گردیدند - غنیم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز  
 خان از دورویی و بی اتفاقی امرا بهیچ ضرر کرد - ازین آگهی  
 پادشاه سزاولان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار  
 بهمراهی او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند  
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای بی دری  
 بمعصوم عامی داده آذاره ساخت \*

و در سال سیم از خود بینی و غرض پرستی میان شهباز  
 خان و صادق خان رشته یکدلی گسیخته گشت - صادق خان  
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان  
 به آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چند

باز بسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست  
 آن ملک همت برگماشت - و بسزادلی سرتابان را برانداخت  
 فوج بر بهائی فرستاده زمیندارش را بایلی در آورد  
 و جمعی بولایت کوکره (که میان اردیبه و دکن آباد ملکه ست)  
 تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادیو سنگه بومی  
 اینجا مالکداری پیش گرفت - چون در سال سی و دوم آرامی  
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید  
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سی و چهارم بکوتوالی  
 اردوی پادشاهی مامور شد - پس ازان بمالش افغانان  
 سوان رخصت یافت - چون ازانجا به حکم برخاسته آمد  
 زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت - و بالتالیقی  
 میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص  
 گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم  
 دکن تعیین گشت - در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو  
 (که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینه  
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانه گشت و سیر سوار  
 شده محاصره (که بلغگر دوازده امام شهرت دارن - و سکنة آنجا  
 بتشیع مشهور) بیک اشاره از غارتگران لشکر یغمائی ساختند  
 چون اعتماد قول مغول بدکذبان نماند بیشتره جلاوطن

گشتند . شاهزاده اظهار نادوشی کرد . چون با صادق خان  
اتالیق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بی اجازه  
کوچ کرده بهالوه آمد . عوش آشیانی تیولش را ( که در صوفیه  
مالیه داشت ) تغییر کرده بهیرزا شاهرخ دادند . و او را در  
سال چهل و سیوم باجمیر فرستادند . بمهم رانا بطریق منقلای  
شاهزاده سلطان سلیم ( که از آله آباد عازم آن مهم بود ) تعیین  
شد . چون بهیمایب خروزی شیفته بود سال که از هفتاد برگزیده  
دستم و کمو بدرن آمد . لخته بیی یافت . در شهر اجمیر  
بهیمان بیماری باز گردید . و تب افزود . از چاره گری پزشکان  
تندرستی روداد . و در سال چهل و چهارم اکبری [ که سنه  
( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری بود ] ناگهان در گذشت  
شاهزاده اموالش متصرف گشته بی تمشیم آن مهم بالله آباد  
معاودت کرده لوی خود سری افرامخت \*

گویند شهباز خان رصیحت کرده بود که در محوطه مرقده منور  
معینیه ( قدس سره ) دفنش کنند . مجاوران بقعه شریفه  
مزرده نگذاشتند . ناچار بیرون مدفون گردید . شب خواجه  
بزرگ در ریا بمجاوران تاکید فرمود . که از محکم ماست  
اندرون شمال رویه گلبد گذارند . فردا بمبالغه آنها بر آورده  
بجای معین سپردند . صلاح و تقوی او مشهور است . و پاس  
شریعت غوا را بسیار ملحوظ میداشت . هرسم و رواج و تمک

قصر لویه نکرد . و خمر نه پیمود . و در فکین لفظ مرود نکند  
توجد ، اشراق تا سنت عصر قضا نشد . و بی وضو نمی بود  
و همیشه تسبیح در دست برد میخواند . چون ما بین عصر  
و مغرب حرف دنیوی نمیکفت روزی آخر وقت عرش آشیانی  
بگذار تالاب فتحپور کسب هوا می کردند . و دست شهزاد  
خان گرفته مشغول حرف زدن بودند . او هر ساعت نگاه  
بافتاب می کرد . حکیم ابوالفتح با حکیم علی ( که بتفاتی  
استاده بودند ) گفت . اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود  
میدانیم که واقعی دیندار است . چون وقت نماز تکب شد  
ناچار عرض کرد . پادشاه فرمود قضا خواهی کرد . ما را تنها  
میگذاری . شهباز خان بی اختیار دست نفوذ را کشید . و دوپنه  
انداخته شروع بنماز نمود . و پس ازان مشغول ورد گشت  
پادشاه هر لحظه دست بهرش میزد . که برخیز . حکیم ابوالفتح  
گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود . پیش رفته  
عرض کرد که این همه اطف آنها باین مرد حساسه ندارند  
دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند . پادشاه او را گذاشته  
بآنها متوجه شد . لهذا شیخ ابوالفضل در حق از میفرمود  
که در هر گونه پرستاری و سرپرستی سباه کم همتا بود . اگر  
تقلید پرستی راهش (۲) و زبان را بهنجار کشود طراز  
( ۲ ) نسخه [ ب ] در مثنی - و در [ بعضی نسخه ] نداشته .

فروهيديگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت  
بلکه اخراجاتش بکيده مردم متحير مي بودند - برخه بيافتن  
سنگ پارس شهرت ميدادند - و آن حجره ست که هر کاني  
گدازند چکش پذير بدر رسد زر گردن - گویند در ديار مالوه  
پديده آمد - پيش از زمان بکرمالچيت در عهد راجه جيستکه ديو  
بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت  
( روزه بر ساحل نوبده جشن آراسته خواست بپهرمن خود  
بخشش فرادان نمايد - چون از دنيا لغت دل برگرفته بود  
همان سنگ داد - از ناشناسائي بخشم رفته آتري باب  
انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست  
بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانهها نشانه از پيدا نيست \*

بالجمله گویند شهباز خان مردم بيش قرار نوکر  
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک  
روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتو از خود نه هزار سوار  
موجودي داشت - و هر شب جمعه مد اشرفي را شيريني نذر  
حضرت غوث الغلبن ( قدس سره ) بخش ميکرد - و به مردم کنبر  
آنقدرها داد که هيچکس ازين قوم در هند پويشان و بد حال  
نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن  
و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهارم  
اکبري زياده بر دهراري نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

راه بديهي داشت - اگرچه آن معلوم والاياس بجائ  
نميرسد - پسرانش ترقي نکردند - الهام الله نام پسرش در  
عهد اعلى حضرت واقعه نويس بکلانته شده عمره درانجا  
گذرانيد - اما کرم الله بوادر شهباز خان رشده داشت - سده  
( ١٠٠٢ ) هزاره در در سرنج باجل طبعي درگذشت \*

### \* شريف خان انکه \*

برادر خرد شمس الدين محمد خان انکه از امرای  
سه هزاري ست - پس از برهم خوردن مقدمه پيرام خان چون  
خلاصه پنجاب به قبول انکه خيل تذخواه شد او نيز بجاگير  
فراخور حال ازان صوبه کمراني اندوخت - و باتفاق مير محمد  
خان برادر کلان خود بتقدیم نيکو خدمتي مصدر جانفشاني بود  
سال سيزدهم جلوس چون امرای انکه خيل از پنجاب تغير  
يافتند شريف خان بتيولداري سرکار تئوج اختصاص پذيرفت  
سال بيست و یکم با جمعه يقصبة موهبر تعين گردید - که  
از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پوره از تنگنای  
خمول ( که بنا بر آمد آمد پادشاه گزيده ) پا بيرون نهد  
بسرای اعمالش رساند - پس ازان در تسخير کوتاهمير لوازم  
دولت خراهي بظهور آورده مورد عاطفت خسروي گشت  
و سال بيست و پنجم بتفويض التايقي شاهزاده سلطان مراد

( ٢ ) نسخه [ ب ] موصي - و نسخه [ ج ] موصي \*



قامت قابليت آراست - د بزم چشنه ترتيب داده منزلگاه او  
بقدرم ميمخت لږوم عرش آشياني زيب و زينت پديرفت  
د هم درون سال از انتقال شجاعت خان مقيم بحکومت مالوه  
چهاره اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پير او را  
فرمان رفت که از گجرات برآمده ببادري پردازد - و باتطاع داران  
آن سرزمين آنکه از موافقت او بفرود نروند - سال بيست  
و هشتم باتفاق قليق خان و غيره بمومک ميرزا خان خانخانان  
نامزد شد - چون بدر پيوسست سرداري برانگار يافته در روز  
جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي ترديد شايسته  
بتقديم رسانيد - چون امرای مالوه پس از تذبذب سلطان مظفر  
گجراتي بتسخير قلعه سرونج مامور بودند او نيز پياي قلعه  
مذکور رسیده مورچال بصت - روز يوزش نصيرا ( که حارس  
قلعه بود ) بدستان سراتي از مورچال او بدر رفت - و قلعه  
مفتوح گرديد - و سال سيم باتفاق شهاب الدين احمد خان  
بناهر کومک خان اعظم ( که ببورش دکن دستوري يافته بود )  
تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه  
سلطنت رسیده جدين ارادت را فروغ پذير گردانيد - سال  
سي و نهم بپاسداري غزنين ( که وطن شريف خان بود - و از  
مدتها آرزوي تعلقه داري آنجا در سر داشت ) سربلندي

( ٢ ) در [ بفر جا ] بهرنج .

يافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور  
مي پرداخت - پستو غزنين از تغير او بشاه بيگ خان مقرر  
شد - باقي احوالش معلوم نيسست - باز بهادر پسر او در  
صوبه گجرات جاگير يافته داخل کومكيان آنجا بود - سال  
بيست و پنجم جلوس اکبري بتعييناتي بدر سرفراز شده  
در مالوه جاگير يافت - سال چهل و چهارم ( که عرش آشياني  
بنفس نفيس متوجه کوايش قلعه آمير گرديد ) او باديگر  
امرا بمحاصره قلعه مذکور پيشتر روانه شده - و پس ازان  
بجانب احمد نگر تعين شده در کومكيان دکن قرار يافت  
و سال چهل و ششم در جنگ دستگير مردم تلنگانه گرديده  
چون علامي شيخ ابو الفضل باقتضای وقت طرح صلحه قرار داد  
و دستگيران طرفين رهائي يافتند او هم مستخلص گشته  
بلمکر بادشاهي رسيد \*

### \* شام خان جلاير \*

از امرای کهن سال اکبري بوده - پدرش بابا بيگ جلاير  
درون دردمان خدمات شايسته بجا آورد - جنت آشياني  
حکومت جوناپور بوي تفويض نمود - دران هنگام ( که هوی  
ولايت بنگاله مغرب طبع آن پادشاه عالي جاه افتاده ابواب  
عشرت و شادمانی برکشود ) جلال خان مخاطب بسلم شاه

( ٢ ) نسخه [ ب ج ] پنجم اکبري .

باشاره پدر خویش شیر شاه بر سر جویور آمده قبل کرد  
بابا بیگ در حفاظت و نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد  
بستر در هنگام گذر چوسا سنه ( ٩٤٦ ) نهصد و چهل و شش  
( که شیر شاه بی خبر بر اردوی پادشاهی ریخته بر شکست  
و جنت آشیانی بهراسیمگی راه آگره پیش گرفت ) اورا با  
دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجی بیگم و دیگر پرستاران  
هرم سرا باردو فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پرده  
پادشاهی از دست افغانان شربت مرگ در چشید - شام خان  
بهمن پرستاری و خدمت گزینی در عهد عرش آشیانی بیایه  
امارت رسید - چون بهمراهی خانخانان منعم خان بتسخیر  
ولایت بنگاله ریخت یافت قضا خانخانان دران دیار زندگی  
بسپرد - امرا بواسطه ضبط سردها اورا بسرداری برداشتند  
و پس ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزار و  
گدازه تیولش مقرر گردید - و بعد ازان بهکومک دهلی مورد  
نوازش خسروی گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس  
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط الویة پادشاهی گردید  
پیدائی گرفت که خان مذکور آن معموره را بچند ( ٣ )  
سپرده خود بتن آسانی بهو می برد - چندی بعتاب گاه

( ٢ ) نسخه [ ج ] مریدی و مردانگی داده ( ٣ ) نسخه [ ج ] مریم مکانی  
( ٣ ) در [ چند نسخه ] بهندین .

باز داشتند - در بهاق آسیر دکن حمص فرمان سامان نموده  
چست و چالاک در رسیده بتازگی محفوف عواطف پادشاهانه  
گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور حصار سال چهل و پنجم  
ذی الحجه سنه ( ١٠٠٩ ) هزار و نه هجری باسپاه از دربند  
هستی بر آمد \*

### \* شاه قلی خان محرم \*

بهارلو نوکر عمده پیرام خان بوده - در جنگ هیمو ( که  
نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشیانی  
گردیده ) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گردن  
تیر از کمانخانه غضب الهی بهیمو رسیده کاسه چشمش  
شکافته از پس سر او گذارا شد مردم او بی دست و پا  
شده راه گریز سپردند - شاه قلی خان بصر وقت هیمو  
در رسیده بی آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را  
بطریق آلتا از جملة غنائم خود سازد - فیلبان از بیم جان  
خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلی خان ازین نوید  
ممنون طالع خود گشته فیل را از معوکه برآورد - و هیمو را  
دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا  
گردید - و چون بقبول خان نام پسر ( که فنون رقص  
دانسته ) علاقه خاطر بهم رسانیده پیوسته اورا با خود داشته  
عرش آشیانی [ که امثال این حرکات را ( که هر چند بیاک بازی

هم باشد متضمن ناخوشی چاد است ) نهایت مکرره شمرده  
از سایر برایا نمی رسد دید . مخصوص از امرا [ در سال سیوم  
حکم فرمود که ادرا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان ( که  
مغلوب طبیعت بود ) آتش بخان و مان در زده لباس جوکیان  
پوشید - و انزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلاقی سعی  
بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام  
برهمزدگی دولت بیرام خان آنها را ( که فرزندان و برادر  
می گفت ) جدائی کردند - شاه قلی خان از وفا کیشی  
دست از وفات برنداشت \*

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سواک بر اجه  
(۲) گیس پناه برد و عرش آشیانی بلوخی کوهستان پیوست (دز  
( که منع خان حسب الائتماس بیرام خان باورده نش شتافت )  
شاه قلی خان و بابای زبور دست در دامن بیرام خان آویخته  
بنیاد گریه و زاری کردند - هر چند منع خان دلاسا نمود  
سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا  
بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه  
ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف  
نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت  
بیرام خان ترمی بسیار کرده بهرتی امارت رسید - در سال

(۲) در [ بعضی نسخه ] کفس .

بیستم ( که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بگانه نامزد  
گردید ) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلی خان تفویض  
یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر  
پادشاهی می بود \*

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون  
محل بردند - بخانه رفته خود را مجبوب ساخت - چون  
پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر  
سال سی و چهارم هنگام معارفت زابلستان از دریای بهت  
گذشته (دز) ( که متصل هیلان مضرب خیام پادشاهی گردید )  
در راه ( که نوبت قیل ملول رای بود ) با عریده کاری و بد مستی  
که داشت پادشاه خواست بر ماده قیل سوار شده در فراز آن  
بر آید - پیش ازان ( که با بگلاره استوار شود ) آن عریده ناک  
بر ماده درید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه قیل بد دیگر سو  
توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لغت به بیوهی گرائید  
و سخت دردمندی زداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند  
آمد - در ممالک قنده اندوزان نافر جام سختها بر ساخته - بسیاری  
پرگنات دور دست بتاراج رفت - راجه پوتان شجاعت با آنکه  
سران آنها در حضور بودند عریده قیاه گشته بیزارت را یغمائی

(۲) نسخه [ ب ] ملان (۳) در [ بعضی نسخه ] دول زای (۴) در [ بعضی

نسخه ] با تبه کاری و بد مستی (۵) نسخه [ ا ] شجاعت .



ساخته از دیوارات تا دیواری دست نهم و غارت برکشوند  
لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشان  
تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پردلی خاز بن  
آن فتنه برکنده چنانچه برآسود - در سر آغاز سال چهل  
و یکم بمقصد چهار هزار واری سر برافراخت - و پس ازان بمقصد  
عمده یخچار واری و مرصع علم و تقاریر بلندنامی گرفت - و در  
سال چهل و ششم سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجری در  
دارالخلافت اگره بمعارضه اسبها و اساط هستی در پیچید  
با کهن سالی برنا دل بود - از مردانگی و راسخ کاری فرادان  
دیوه داشت - نازول را بطریق ملکیت برطن گرفته عمارات  
عالیه و قلاع کلان اساس نهاد - گویند در ایام دیهاری دانست  
که چار و نیم است - سیاه را در ساله پیشگی داده زرهای بسیار  
بمختارین خودات کرد - و در گذشت \*

### • علامی فهایم شیخ ابرو الفضل •

در این پسر شیخ مبارک ناگوری سنه ( ۹۵۸ )  
پسند و پاگاه و شمس بوجود آمده بوجود طبع و رسائی فهم  
و نادر و طریقت و طلائع احسان در کمتر زمانه یگانه و بی همتای  
وقت گردید - از علوم حکمی و علوم نقایی در سن و اندوه سالگی  
فراخ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس ( که هنوز  
به بیست سالگی نرسیده ) حاشیه بر مقامهای بنظرش در آمد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او  
سر گرم زده درر ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تامل  
مبدأ و مختلای هر کدام دریافته باندازه آن مسوده مربوط  
نگاشته بر بیاض برد - پس ازان ( که آن نسخه بدست آمد )  
در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمقاربه  
شده - همگان بشگفت افتادند - از پس ( که مزاج عزیمت گزین  
و تحریر درست بود ) از بار تعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه  
میخواست بسر برد - بکشد آتواب مکاسب نمی گزاید - بتکلیف  
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشپانی هنگامی ( که  
عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت ) بتقبیل  
عتبه خلافت استسعاد یافته تفسیر آیه الکرسی نوشته گذرانید  
و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار یاب ملازمت گشت  
آوازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود  
مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف  
مزاج اکبری از علمای متعصب این هر دو برادر ( که با  
رحمان علم و فضل خالی از مزاج شناسی و خداوند ستائی  
نبودند ) کوه بعد اخروی و موه بعد اولی بشیخ عبد النبی  
و مخدوم الملک ( که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت  
بودند ) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بهشت گرمی  
عرش آشپانی بالزامهای مسکت خفیفتر ساخته در عرصه اعتبار



بقر و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند و چون شیخ را منصب بپردازد کلان خود شیخ فیضی مناسب تمام آن مزاج پادشاه بهم رسید برسم امارت پیش آمد کرده سال دوم بمصوب وزارت افتخار اندر خدمت - و در سال سی و چهارم ( که والد شیخ نقاب کزین خاک گردید ) عرش آشیانی بخانه اش آمده تفریه و تملیه فرمود - که اگر جهانیان طراز پادشاهی داشته و جز یک راه نیستی نمردند دوستان شناسا دل را از رضا و تعاضد گزیر نمود - هرگاه دران کاروانی سرا هیچکس در نماد نکوش نشکستنی را که اندازه توان گرفت - در سال سی و هفتم بمصوب در وزارت سر برافراشت \*

و چون شیخ مزاج پادشاهی بمراجه جا کرده ( که محمود شاهزاده بود - تا با امر چه رسد ) و همواره در خدمت پادشاه چون عرش را جوهر قائم بود امری به موافقتش متعشی میشد به نظر اهل عدان عرش آشیانی را بران آوردند که شیخ را بدکان درانه نمایند - و مشور اوصاف که سلطان سلیم در خدمت بخانه شیخ در آمده دید چهل کاتب نهشته قران افسانوی بی نوشتند - همه را با امرای کاتب بود پادشاه برده بد مقام سلطنت - که ما را از اسب بپوشای دیگر می نماید خود چون بختیوار میران آن کار دیگر می کند - ازان روز بر قرین و مصاحبت نوزده راتع شد \*

در چهل و سیوم سال الهی بآوردن شاهزاده مراد دستوری دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک بعد از خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را روانه نموده بیارزی میرزا شاهرخ کارها سر برآه کند - چون بپرهانپور رسید بهادر خان مرزبان بخاندیس ( که همشیره شیخ بخانه برادرش بود ) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهی همراهی گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخه کالا و خواسته بارمغان فرستاد - شیخ برگذاران با ایزد بی همال پیمان رفته که تا چهار چار فرام نشود از کس بر نهانند - نخست دوستی - درم دهش را بزرگ نمود - سیوم خود بداده آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائی دارد چهارمین را چه چاره بوسازد - که شاهنشاهی نواخت نقش خواهش برزده \*

چون شاهزاده مراد ( که از ناکام برگشتن از احمدنکو بدراز اندوه در شد - و فوت رستم میرزا پور از سر باری گردید ) بدعا بازی طبعیت پرستاران بپاده پیمائی افتاده بصرع انجامید از اذرا طلب روانه احمدنکو شد - تا این پورش را دستباید نازقن حضور سازد - نزدیک بدیهاری بر ساحل پورنا رسیده در سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بهالم بقا خرامید - همان

روز شيخ هم باستعمال ياردو داخل شد - شگرف شورش  
برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ روانه  
درين وقت با غنيم نردنگي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند  
خويش در بازديد است - با آنکه بسيار خشم گرفته جدائي  
گزيدند شيخ بدله توانا و همته درست بدلا ساسی سران  
لشکر و گرد آدری فوج پرداخته بکشایش دکن کوچ کرد  
و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورد همگي قلمرو را  
بکزيده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه  
باز گرفته نشد - ليکن بیشتر جاها چون قلعه پتياله و قلتم<sup>(۲)</sup>  
و ستونده و قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو  
قوچ شايسته تعين کرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي  
عهد و پيمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي  
( که با او منازعت دارد ) مالش يابد جنير باقطاع برگرفته  
قلعه احمد نگر تسليم نمايند - شيخ از شاهکده بدان سو  
روانه شد \*

درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت که  
بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده  
آهنگ مالش از پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور  
شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمد نگر گمارد

(۲) نسخه [ ا ج ] پتياله \*

بغابرين پيهم نگاشتهای شاهزاده بشيخ رسيد که کار پرهيزی  
آن دولتمت خواه دلنشين در و نزدیک است - خواهش آنست  
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ  
باز دارد - و چون شاهزاده از بهان پور راهي گشت شيخ  
حسب فرمان ميرزا شاهرخ را با مير مرتضی و خواجه ابو الحسن  
بر اذر گذاشته خود بعزم آستان پوس روانه شد - چهاردهم  
رمضان سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم  
نزد کرگانون بيچگده بهسجود قدسي عتبه ناميه بختمذني  
بر افرخت - بر زبان عرش آشياني گذشت \* \* بيت \*

\* فرخنده شني بايد و خوش مهتاب \*

\* تا با تو حکايت کنم از هر باب \*

شيخ باتفاق ميرزا عزيز کوک و آصف خان جعفر و شيخ فرید  
بخشي بهکامره قلعه آسير تعين شده حکومت خاندیس  
بدر موقوف گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه  
داده بيست و در جا تهانه برنشاند در مالش سرتابان  
همت بست - و در همین ايام بمنصب چهار هزاري لوی  
ناموري برافراخت \*

در سه شيخ بدید بانج مورچال رفته بود - یکی از درزيان  
( که باهل مورچال پیوسته ) راه باز نمود - که ازان بر دیوار  
مالي گده توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسير باختر

و لخته شمال سو دو نامور قلعه است - مالی و انتر مالی هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود و در بایمپ و شمال و ایسان بمان مالی - و آن را جوته مالی گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خارز تا نیرت نیز کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت کورتهه نام و در نیرت بزرگ کوه سمت ساین خوانند - چون پشین بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال قرار داد - که چون آراز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس بزیغه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در شب تار ( که ابر در ریش بود ) با مردم خود بر فراز کوه ساین برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته دروازه مالی بر شکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دریده قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند درازانه از هر سو یک بکورتهه و دیگره بگونه مالی برآمده فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاره شده بوساطت خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جوته مالی ( ۳ ) نسخه [ ج ] کورانه - و در [ بعضی جا ] کورتهه .

راجو منا و بسوی برگرفتن پور شاه عالی عم نظام شاه بپیمان آمد خانخانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه عالی مردم بسیار هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده بانفاق خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت \*

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور بهندوستان معاونت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور طرح اقامت ریخت - خانخانان با احمد نگر سکونت گرفت سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز و آریز با پور شاه عالی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح ( که متصرف شده بود ) برآورده تا گهاتی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآریخت - هر بار فیروزی رو داد - راجو چذد - در پناه دولت آباد گذرانیده باز هجوم کرده رسید - و باندک آرایش فرار نمود - نزدیک بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افکند - بزه و بارش یغمائی شد \*

در سنه چهل و هفتم ( که مزاج عرش آشیانی بسفوح لخته امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت ) شیخ را ازین رهگذر ( که خدمت اندوزان حضور باز گشت



بشاهزاده دارند - و در راستی و درستي و اعتماد و محرومیت هیچ یکی دار نمی رسيد ) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد که جمعیت خود در آنجا گذاشته جریده بشتابد - او شیخ عبد الرحمن پور خود را با جمعیت خود و امرای کومکي در دکن گذاشته بوسم ایلغار براه نوردی در آمد - جنت مکانی ( که از فرط اخلاص و یکدلی شیخ بولی نعمت خویش غبار آلوده خاطر بود ) آمدنش درین هنگام مغل مطلب انگاشته و جریده رفتنش غنیمت پنداشته بل از قدر شناسی دفع شیخ را اولین پایه سلطنت دانسته بوسنگه دیو بدیده را ( که از سرزمین او عبور شیخ ناگزیر بود ) بانواع نوازش امیدوار ساخته بقتلش تحریض نمود - او در کمین فرصت نشست - چون در اجین این خبر بشیخ رسید مردم گفتند که از راه گهاتی چاندا باید شتافت - شیخ گفت که دزدی را چه امحال که سر راه من بگیرد - ( روز جمعه چهارم ربیع الاول سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و یازده در نیم کردهی سرای بئر ) که از نرد شش کرده است ) بوسنگه دیو با سوار و پیاده بسیار هجوم آوردن - هواخواهان شیخ ترغیب برآمدن از عرصه بیکار نمودند - و گدائی افغان از قدیمان او گفت - که در قصبه انتری که متصل است رای رایان و راجه سورجسنگه با سه هزار سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبیه باید کرد - شیخ

عار غراز بر خود نه بستدیده مردانه نقد زندگی در باجست \*  
جنت مکانی خود می نویسد که چون شیخ ابوالفضل پور من ذهن نشین کرده بود که جناب ختمی پناهی ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فصاحت تمام داشت - قرآن کلام اوست لهذا وقت آمدنش از دکن به بوسنگه دیو گفتم که بقتل آرند بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطه قدیم سلسله بچته ( که فوت شاهزاده مریخ بهادشاه نمی رسانیدند و وکیلش در مال نیلی بدست بسته سلام می کرد - ازان معلوم میشد ) چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که راتعه شیخ بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرض آشیانی زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استفسار فرمود که اگر شاهزاده را داعیه بهادشاهی برده مرا کشته - و شیخ را نگهداشتم - و بداهة این بیم خواند \*

\* شیخ ما از شوق بیکد چون سوی ما آمده \*

\* ز اشتیاق پای بوسی بی سر و پا آمده \*

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعبیه یافته \*

\* تیغ اعجاز نبی الله سر باغی بریده \*

گویند شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من

یافته ابوالفضل است - چرا در کارخانه حق حیران مانده

فضل او وسیع است - کس نمی داند نشود \*



از شاه ابوالمعالی قادری (که از مشائخ لاهور است) بازده اند که گفتی - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم شیخ در خواب دیدم که در مجلس جلال رسالت ابو الفضل را حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند ورز و سرکوب افعال بد گشته - اما این صفات او (که ابتدایش اینست) الهی نیکان را بوسیله نیکی سرافرازی بخشی - و بدان را بمقتضای کرم دلخواهی کنی) سبب نجات او شد - گفتار شیخ زبان زد خواص و عوام است - برخی بیکش برهنه پیغامه زنند - و بعضی آفتاب برسمت گویند - و جوخه دهریه خوانند آنکه غایت تقریب بکار برد بالکاد و زنده نمیشد دهد و دیگری که انصاف می ورزد چون مقلدان متصرفه (که بدنام کننده نیکو نامه چند اند) بصلح کل و رسم مشرب و ادعای همه ارسیم و خلع ربه شریعت و التزام طریقه اباحت منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ ابو الفضل نقطوی بود - چنانچه مشهور است که بهیر سید احمد کاشی [ که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است و در سال (۱۰۰۲) هزار و در هجری (که در ایران ملحد گشتی واقع شد) شاه عباس در کاشان میور را بدست خود بقتل آورد ] انشاء نموده فرستاده بود و دلالت برین معنی دارد

و علم نقطه الکاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است و مثل حکما بقدم عالم گردند - و انکار حشر و قیامت نمایند و مکافات حسن و قبح اعمال و جنم و ناز در عانیات و مذامات دنیا قرار دهند - اعیان بالله \*

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر قدیق (که در مهمات دنیایی و مقدمات رسمی هیچ نقیر و قطمیر فرو نگذاشته) چگونه در متفکات عقلا خوض نموده طرف (اجم) را فرو گذاشت - آدمی در کار دنیا که ناپایدار است زبان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نپسندد - در کار عقیب که باقی و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند فمن یضلل الله فلا هادی له \*

آنچه تتبع احوال اشعار می نماید مرش آشیانی از ابتدای هن شعور بر سر و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت پس از آن پیاس و مایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد داری ایران شاه طهماسب مغوی در حین ملاقات (که استغفار احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت بمیان آمده شاه گفت) معلوم شد که در هندوستان در فرقه اند که به پاهگری و تم داری اختصاص دارند - افغان و راجپوت الحال افغان را از خود نمی توان کرد - که اعتماد نمائند - آنها را

از نوکری بمرداگری اندازند - و با واجهوت بشارند - و تربیت نمایند ( مرش آشیانی کالیفت این جماعه را از اعظم امور ملکی دانسته بالقضای الغایت می پوشید - حتی مراسم معموله اینها را مثل منع ذبح گاو و حلق لعیه و انداختن گوشواره های مردارید در گوش و جشن دسهره و دیوایی و غیر ذلک مراعات می نمود - شیخ هرچند بدواج پادشاه تصرف داشت اما شاید به حسب جاه نتوانست عیان گرفت - این همه نسبتها پدر عائد گردید \*

در ذخیره الخوانین آورده که شیخ شبها بخانه درویشان رفته اشرافها می گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابو الفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آه سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگویی و غیر حاضری و بازاریافت و فردغی هرگز در سوکار او نبود - و هر کرا عامل میکرد اگر بد هم می بود تا مقدر تغییر نمی نمود می گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد که نادانسته چرا بتوبیت او متوجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او می گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را می سوخت

و ملبوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش می سوختند همه را (رز نوزوز بلوکوران می بخشید - اشتهای غریب داشت - نقل کذند که سوای آب و هیمه بیعت و دو آثار وزن راتبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سهره چپ شده می نشست - و مشرف بازارچخانه که مصلیان بود استاده نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه خدمت می کرد آن را رز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی ب مژه می بود به پسر می خوراند - او رفته ب بازارچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت \*

گویند در یساق دکن آنقدر توره و فایض بکار برد که وزیده بران متصور نیست - در چهل (۲) (اوی) مسدود برای شیخ فرش می انداختند - و هر رز هزار لنگری طعام خامگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی برپا کرده بهر کس از وضع و شریف که اشته داشتند داشت کهچیزی تمام رز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق اسمت (رز) خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم قنده بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میداد - اما متوجه نشد - همین قدر گفت بیایید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

داشت بهیار بر خود پیچیده برخاست - خانخانان یار دیگر  
بعجز و الحاح میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ قاسم  
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم  
و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید  
آن نخوت و این قردتی چیست - خانخانان گفت آنروز  
تورگی و کالت در نظر داشت - سایه بمثل امل کار کرد  
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن  
انشا طرفه سحره بکار برده - بآنکه از تکلفات منشیانه و تعلقات  
مترسلانه فارسی سمع اما متانت سخن و استخوان بندی  
کلمات و نشسته مفردات و تراکیب مهتکسسه و فقرات  
پیگانه قسم سمع که دیگر را تتبع بدشواری میسر است  
و شاهد این مدعا تاریخ اکبری سمع - و چون التزام نموده  
(که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه  
نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که  
مطالب بهیاری بدیهی الباطان را بنابر خداوند ستائی در  
بادی الرای به تمهیدات چند تحریر نموده که بی امعان نظر  
بی بمقصد نتوان برد \*

### \* شیر افکن خان علی قلی بیگ \*

استخوار صفه‌ی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود  
که بعد فوتش از راه قندهار بهرند می‌آمد - در ملتزم

خانخانان همیشه سالار (که متوجه تصحیر گفته بود) پیوست  
و بوسیله التیفات آن سه سالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهی  
ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد  
چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نموده  
حسب التماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیانی  
در همان ایام مهرنما مبیة غیث بیگ طهرانی را (که دیوان  
بیرونت بود) بمقد ازدرج او در آورد \*

گویند کوچ میرزا غیث همیشه در جشن و اعیان  
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنما (که  
بغیر جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می‌بود - از غرائب  
اتفاق شاهزاده سلیم (که یوزغان شهاب رسیده) میلان خاطر  
بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)  
خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً اردا بعلي قلی بیگ پیونده  
پیوگانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی  
بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده اردا مورد الطاف  
و عواطف فرموده بخطاب شیر افکن خانی برخواست - و پس  
از جلوس بتیولدارای برداران (که روزی سمع میان بنگاه  
و ادیسه) مرخص نموده و چون او کار طالبها داشت در تعلقه  
دخود لوازم جرأت و جرات بجا می‌آورد - جنس مکانی

(باب الشين) [ ۶۲۴ ] (مأثر الامرا)

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب موبه بنگاله  
در كلمه در حق او ارشاد فرمود - شير افكن خان از نوشته  
وكيل مطلع شده بدمطنه گشت - و دانست كه زير كاسه  
نيم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بستان نموده بواقعه نكاز  
و مردم پادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم  
چون قطب الدين خان در سال دوم بيدردان سره كشيده  
شير افكن خان (كه بيزرون خيمه زده بود) باستقبال روانه شده \*  
گويند وقت وداع مادرش در بلغه بر سرش راست  
كرده گفت - كه بوقم پيش ازانكه مادر تو گريه كند مادر  
او را بگريه آ - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هر چند  
او از مكر و غدر كوكلتاش اين نبود اما في الجملة از  
پيغامهايش طمانينه حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را  
بيرون لشكر گذاشته خود با دوسوار (كه يك ازان خواجه سزا  
بود) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زد  
كوكلتاش غدره بخود تفرس نمود پيشدستي كرده كار  
قطب الدين خان را با تمام رسانيد - چون اطراف و جوانب  
مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند  
مظلوم \* تاريخ كشته شدن اوست \*

و آنچه گويند [ كه شير افكن خان با آن همه  
جراحاتى به شمار (كه هر يك مول و چانكه بود)

(باب الشين) [ ۶۲۵ ] (مأثر الامرا)

به نيروي همين و يادري غيرت خود را بخانه رسانيده خواست  
كه زوجه خود را بكشد - مادرش بشيون و ناله ظاهر نموده  
كه او خون را بچاه انداخته - شير افكن خان آن را شنيد  
جان بهيبرد [ مخالف اقبال نامه جهانگيري ست - بعد ازين  
واقعه شيخ غياث خواهر زاده قطب الدين خان مهر نها را  
با دختر و پسر شير افكن خان مع اموالش بحضور رسانيد  
او چنده بعلت تقصير شوهرش (كه كوكلتاش پادشاهي را  
كشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مكاني درآمد  
دختره (كه از شير افكن خان داشت) در حباله عقد شاهزاده  
سلطان شهريار كوچك ترين اخلاف جنت مكاني درآورد - و بدان  
سبب با شاهزاده ولي عهد شاهجهان مدعي كشته سلسله جديان  
شورش عظيم كرد - چنانچه بتفصيل جا بجا درين اوراق  
رقمزه كلك سوانح سالك كشته \*

### \* شريف خان امير الامرا \*

پسر خواجه عبد الصمد شيرين قلم شيرازي ست - كه  
جدهش خواجه نظام الملوك وزير شاه شجاع شيراز بود - هنگام  
( كه جنت آشياني هميون پادشاه از شاه ايران رخصت  
قندهار يافته بعير تدبير شتافت ) خواجه ( كه در فن تصوير  
نادره كار ماهر آفرين بود ) درانجا بملازميت رسيده بسيار  
مغررب خاطر آمد - اما بنابر عوائق روزگار نتوانست



همراهي گزيده - تا آنكه در سنه (۹۵۶) نهند و پنجاه و شش در كابل شرف بساط بوس دريافته مسمول عواطف گرديد در عهد عرش آشياني هر چند منصب چهار مددي داشت اما در مصاحبت و قرب پايه برتر افرخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در يكدانه خشخاش سرور اخلاص نوشته بود - محمد شريف بمنصب دو مددي سرفرازي يافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موكمب اكبري از كابل در جاكه سفيد سنگ يكي از فرومايگان پرده ناموس كشاد روزه ديده بياسا رسيد - ظاهر شد كه محمد شريف نيز با او همراز و همدستان بود - گوشمالي خورده مالش بسزا يافت - چون پادشاهزاده سلطان سليم باعتبار هم مكنتي روي تمام داشت در رفته (كه شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته بآباد فرودكش كرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني او را از برهانپور برهنمونى شاهزاده بشاهراه مقصود روانه فرمود - از زياده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وكيل درامت گرديد - و بمرتبه در مزاج شاهي جا كرد كه از بے انديشگي وعده فرمود - كه هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (كه شاهزاده بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شريف بهسبب كردار ناپسندیده خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

بيك تنگنائی پناه برده روزگار بگامامي مي گذرانيد - از آب و هوای مخالف نيم جانے بيش نداشت - كه آرزو جلوس جهانگيري عالم را در گرفت - آزين نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرپر آرائي گرم و گيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفويض مهر اورك بلند پايه گشت - و مختار کردند كه هر قدر جاگير خواسته باشد از محالات حيدرآباد بگيرد \*

جنت مكاني در روز نامه (كه مرقوم خامه خاص ايشان است) بذك قلم داده - كه نصبت بندقى شريف خان بجائ رسیده كه هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحب منست - روزيكه رسيد حيات تازه يافته دانستم كه الحال پادشاه شدم - و در خور كاردانى او خطايه نيافتم - اگرچه اميرالامرا كردم - و پنجهازاي نمودم - چكنم ضابطه پدرم همين بود كه زياده ازين نميكون - آنچه از من است بيش اوست اميرالامرا در اول جلوس كاريكه كرد برای اخراج افغان (كه دشمن مغول است) عرض نموده احكام بممالك محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه ازين كار باز داشت - كه جم غفير اند و هيچ ناحيه از آنها خالي نيست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتري

می نمود خان اعظم نخوت و رمونتی که داشت اصلا اعتنا نمی کرد  
(دزے بتقریب طرفداري سلطان خسرو سردیوان بار گفتگوی  
درشت کرد - و بیباکانه بهادشاه گفت - که این دولتخواه  
خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس از آن ( که پادشاه از  
تقصیر میرزا کوکه در گذشت ) فرمود که میرزا امیر الامرا را  
همان ساخته لک (دیه نقد و جنس بگذرانند \*

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا  
کوکه با امیر الامرا بهایوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی  
فداریند - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت  
داشت - دین خلوتخانه نقش و نگاره که می بینید بدست  
خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی  
ضبط خرد نموده برخاستند - چون این ماجرا بهادشاه رسید  
بهامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید  
در سال دوم بعراضه بیماری از موکب پادشاهی ( که بسیر کابل  
متوجه بود ) در لاهور ماند - و کالم بآصف خان جعفر مقرر شد  
و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید  
طلب حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آرد - باکثرت  
پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت  
گویند مرض نهیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر  
میرفت - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را مصلوب الحال

دیده عرض کرد - خواستند منزلی سازند - خانجهان گفت مردم  
خوب جمع کرده - و برگشیده حضرت است - نباید از پا  
انداخت - باز تعیین دکن گردید - و مدتی در آنجا بسر برده  
باجل طبیعی در گذشت - شعر را خوب می گفت - صاحب  
دیوان است - فارسی تخلص میکرد - ازوست \*

\* بیمن عشق بکونین صلیح کل کردیم \*

\* تو خصم باش ز ما درستی تماشا کن \*

\* دیگر \*

\* شرر ناله بغربال ادب می بیزم \*

\* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت \*

پسران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر ترقی کرده زندگی  
بهپرد - یک کورهی لکنو سرائی بغام خود آباد نمود - و میرزا  
گل و میرزا جلاله با جنت مکانی نرد و شطرنج می باختند  
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت  
و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جلاله ( که هیچ پادشاهزاده  
این قسم تعیش نکرد ) مصوری بیگم صبیح آصف خان جعفر را  
( که در خانه او بود - و از ناسازی زن و شوئی در میان نیامده )  
بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکری  
پسر آصف خان عقد بستند - هر دو برادر همواره مهابت خان  
بکابل رفته در عین جوانی ایام حیات شان بسر آمد \*

## \* شجاعت خان شمع کبير \*

مخاطب برستم زمان چشتي فاردي سمک - ساکن مؤ  
 قرابت قریبه باسلام خان چشتي داشت - و از عمده منصبداران  
 روشناس عهد اکبري بود - در زمان جنت مکني ترقی نموده  
 هنگامی ( که خانجهان لودي با فوج جرار بسرداری دکن  
 تعین گشت ) چون هراولی فوج پادشاهی ( که همیشه متعلق  
 بسادات باره بود ) خانجهان بسکه اعتماد بر شهامت و برداری  
 شجاعت خان داشت اودا هراول کل عساکر نمود - هرچند  
 سادات اظهار رنجش نمودند ( که این امر ارتعی ماسمت )  
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعین بنگاله گردید  
 اسلام خان صاحب صوبه آنجا در سال ششم اکثر اموای نامی را  
 بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی ( که راجه  
 مانهنگه در ایام حکومت خود بهسار از خویش و قوم خود را  
 در محاربات او بکشتن داده کاره نساخته بود ) کسیل  
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقه او رسید عثمان  
 خان ( که بخار نخوت و غرور در کاح دماغش جا گرفته بود )  
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصه  
 مبارزت آراست - و هر فوج با فوج مقابل خود در آویخت  
 عثمان فیل مسمت جنگی ( که اعتضاد قوی خود میدانست )  
 پیش انداخته بر فوج هراول تلخت - بهادران نامی فوج

پادشاهی پای همت افشوده جان نثار گشته - افتخار خان  
 سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور  
 و جلالت داده مردان جان در کار ولی نعمت سپردند  
 آن متهور بے باک ( با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ  
 خون آشام شده بودند ) حسابی ازان بونگرفته دیگر باره بر فوج  
 قول شجاعت خان تلخت - خویشتان و برادران شجاعت خان  
 رستمانه بکارزار درآمده نیمی نقد جان در باختند - و زخمهای  
 مکر برداشته از کار باز ماندند \*

درین وقت عثمان خان ( که بسیار فربه و مبطن بود ) بر  
 فیل نحوه دار سوار برسر شجاعت خان رسید - آن شجاع  
 نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان دو زخم شمشیری در پی  
 بر چهره فیل رسانید - آنگاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد  
 فیل از مستی و دلزدگی غضب آلود قدم پیش نهاده شجاعت  
 خان را با اسب زیر کرد - و او بچستی و چالاکي چون  
 برق از اسب جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلودارش  
 شمشیر دو دستی چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد  
 و شجاعت خان بدستکاری جلودار فیل بان را از قراز فیل  
 کشیده جمدهر دیگر بخراطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند  
 قدم پستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تفنگی از غیب  
 بر پیشانی عثمان رسید - دانست که ازیں زخم جان بر نیست

(باب الشیخ) [ ۶۳۲ ] (مائثراامرا)

عنان برگردانیده نیم جان خود را به نگاه رسانید - و نیم شیخ  
جان بسپرد - ولی خان برادرش و ممریز خان یسراو خیمه  
و اسباب را برجا گذاشته نعلش را برداشته بمحکم خود  
شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزی قاب و طاعت قطره و  
پویه نموده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان ( که پس از  
جنگ بکومک رسیده بود ) بتعاقب شتافت - ولی خان نجات  
خود در بازگشت دیده زینباری گردید - و بقول و پیمان  
با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه  
زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه  
گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی  
این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادری از پیشگاه خلافت  
و جهان بانی باضافه منصب و خطاب رستم زمان اختصاص  
گرفت - و چون اسلام خان پایش قول او و مراعات عهده ( که  
با بازماندهای عثمان کرده بود ) نگاه نداشته همه را روانه حضور  
ساخت چنانچه ولی خان را با ممریز خان حسب الحکم  
عبدالله خان در کالی تلاوری احمدآباد رهگرای فنا ساخت  
و ایاز غلام که متینای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس  
طویل گذرانید شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبدیه خاطر  
شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب موگی  
بهار بنام او رسید - درز ( که بشهر بقیه داخل می شود )

(مائثراامرا) [ ۶۳۳ ] (باب الشیخ)

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیل بران درید - شجاعت خان  
با آنجه استقلال با فطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش  
شکسته بدان درگذشت \*

### \* شمشیر خان ارسلان بی ازبک \*

از امرای عهد جنت مکانی سم - سابقا حکومت کهره  
داشت - و از نوکران متوسط الحال ولی محمد خان والی  
توران دیار بود - پس ازان ( که کهمورد را در سرکار پادشاهی سپرد )  
سال سیوم جلوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنایت  
منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - دستر قبول  
در سیوستان مضاف صوبه گتیه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید  
سال پنجم بعنایت علم رابین امارت برافراخت - سال نهم چون  
صوبه دار گتیه بمظفر خان معمری مقرر شد او معزول گشته  
بحضور آمد - و در مهم رانا برکات پادشاهزاده سلطان خرم  
دستوری بدینرست - و دتمت مودود چشم جهان بین را بر بست  
گروید مردم سانه بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهی  
می پرداخت - و از سحاب همتش رشقه حمیات همیشه  
می چکید - بمراغه سه هزاری رسیده بود \*

### \* شیخ فرید مرتضی خان بخاری \*

در اقبال نامه گردید که شیخ از سادات موسوی صحت - و این  
خالی از غرائب نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید



جلال بخاري ( قدس سره ) منتهي مي شود - و ايشان بهفت واسطه  
 پيام امام علي نقی الهادي عليه السلام ميرسند - گویند جد  
 چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت کرد - که  
 مدد معاش بگذاوند - و نوکری سپاهگری نمائيد - بالجملة  
 شيخ در سفر سن بملازميت عرش آشياني رسيد - و بحسن  
 اخلاص و پرستاری شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار  
 اختصاص يافت - و بکار داني و فراست و مودانگي و شجاعت  
 ناموزي اندوخت - سال بيست و هشتم ( که خان اعظم از  
 ناسازی هوای بنگاله معارفت بهار نمود - و سپاه آرائي روزي  
 خان باز گردید ) قتلوی لوهاني ( که چيره دست ارقيه بوده  
 سوتاني و زياده طلبی پيش گرفت ) ناچار بوجه محال از بنگاله  
 نیز افزودند - و قرار يافت که شيخ فريد در جای معين ملاقات  
 کرده عهود و شروط آشتي را استکام دهد - آن غدار در موعده  
 ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحی  
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتلوی  
 بلايه و چاپلوسي پيش آمده اندیشه آن داشت که هرگاه  
 مردم بجای خود آسایش گزيند شيخ را گرفته بگوشه  
 بر نشاند - و بگروگانگی او کامياب خواهش گردد - شيخ دريافته  
 سر آغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسب نگذاشته

بودند - و چند جا راه بگرفته - آريزه گرمي پذيرفت - دران  
 ميان شيخ بر فواز فيل خود برآمد - از نيرنگی تقدير فيل  
 فومل پذيري گذاشته بيراهه شتافت - شيخ برود باره رسیده  
 قفص گذر داشت - که ناگاه جمعی در رسیده به تير اندازی  
 تخته رسانيدند - شيخ خود را بطرف انداخته زهرا گشت  
 آنها بران که شيخ در عماري ست - دران هنگام ملازم رسیده  
 بر اسب خود نشاندۀ بار در آورد - ملج قرار يافته برهم خورد  
 قتلوی بشروع غدر به بيکار بی دربی دشت قرار پايی  
 ناکامي پيمود \*

شيخ در سال سيم بمنصب هفتصدي سرفرازي يافته  
 تا سال چهارم بهزار و پانصدي رسیده بود - از يادری اقبال  
 بميزبخشيدگري علم افتخار انراخت - بخشي بوده وزير نشان  
 چند سال دفترکن را ( که لازمه خدمت ديواني ست ) از بے رشدی  
 ديوان بجانب خون کشيده محال جاگير را بآرباب طلب  
 تقاضا میداد - و پس از فوت عرش آشياني در خدمت  
 شايسته از شيخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبه او  
 از اقربان و امثال بلکه جميع اعيان و ارکان سلطنت برگزشت \*

نخستين آنکه چون جنم مکاني در شاهزادگی بخود سوي  
 در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده تيول تقسيم  
 نمود عرش آشياني سلطان خسرو بمرکبان ايشان را اعتبار افزود

چنانچه مردم را گمان و آید که او بهم رسید - یعنی از آنکه  
شاهزاده بحضور رسید خالی از شورش دماغ نبود - پادشاه  
بمسافله و مداخه می گذرانید - مردم شاهزاده بکجرات  
( که بنازگی در قبول ایشان مقرر شده ) رفته بودند عرض آشیانی  
در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه  
خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدیره نتواند بکاربرد  
میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگه بقوابته ( که با سلطان خسرو  
داشتند ) در فکر فرمان ورائی از افتاده درازهای قلعه را  
به مردم خود حواله کرده درازاه خضری بشوکت کسان خود  
بشیخ سپردند - بر خاطر شیخ ( که صاحب اختیار بود )  
گران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنیم سلطنت  
بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانی هجوم کردند - و هنوز  
عرض آشیانی مختصر بود که راجه مانسنگه بهکالی صوبه بنگاله  
مستمال گشت - جنت مکانی بقلعه درآمده سرور آرا گشت  
و شیخ را بصاحب السیف و القام مخاطب نموده به مصیبت  
پنجزاری و خدمت عمده میربخشیکری سرفراز فرمود \*

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلیت سرانجام خوشامد گویان  
در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس  
پدر والا اقبال سنه ( ۱۰۱۴ ) هزار و چهارده هشتم  
هجری الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج کنان از آگره بلاهور

شنتام - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعیین گشت - و جنت مکانی  
خود نیز یاشقه کوچه روانه شدند - امیر الامرا شریف خان  
و مهابت خان ( که با شیخ خصومت داشتند عرض کردند که  
شیخ دیده و دانسته کم یائی می نماید - قصد گرفتن ندارد  
چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیدات  
گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد  
سلطان خسرو از رسیدن شیخ بهکالی آب سلطانپور آگهی یافته  
دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با درازده  
هزار سوار ( که درین چند روز فراهم آورده ) عیان عزیمت  
بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مهتد کارزار گشته از  
آب بپاه گذشته بجنگ پیوست - کارزار معب اتفاق افتاد  
سادات باره و بخاری داد جلالت داده بمباری جان نثار  
شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده آزاره بادی فرار  
گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه فرود آمد \*

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مکانی بر  
ججاج استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در حیمه از  
بیترت فرموده آن مکان را ( که از پرگنه بهیزون دال بود )  
صاحب الالتماس شیخ پرگنه ساخته بفتح آباد موسوم نموده شیخ  
عزیمت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

( ۲ ) در [ بمضمون نسخه ] راه از ناردگاه \*

( باب الشیخ ) [ ۶۲۸ ] ( مائراامرا )

گجرات برنواخت - سال دهم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی  
( که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند  
پوزن یک مثقال و پانزده سرج نهالیم خوش آیه و رنگ )  
برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار  
یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات  
پستوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم  
بصوبه داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه ( ۱۰۲۱ ) هزار  
و بیست و یک هجری بهم کانگه که متعلقه آندیار است  
مامور شد - و در نصیبه پتهان سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج  
سال یازدهم جهانگیری در بیعت حیات سپرد - تبرش در دهلی  
در مقبره آبای اوست - حسب الوصیت عمارت بنا یافته  
\* داد خورن برن \* تاریخ یافته اند - همگی نقد یک هزار  
اشرفی برآمد \*

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت  
جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده  
هرکه بار رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده  
تا رسیدن دربار قبا و کامل و چادر و پا افزار بدرویشان  
رهگذری قسمت میشد - و بزرگی اشرفی و روپیه بدست خود  
میداد - ( روزه درویش هفت مرتبه از شیخ گرفت - تربت

( ۲ ) نسخه [ ب ] پنج هجری \*

( باب الشیخ ) [ ۶۲۹ ] ( مائراامرا )

هشتم آهسته بدو گشت - که آنچه بهشت مرتبه گرفته  
مخفی دار - تا درویشان از تو نسلانند - باهلی خانقاه و ارباب  
توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته  
در حضور و غیبت او بی سند و بروانگی مجذن میرویند  
در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها ( که در  
نوکری او مرده بودند ) هر خور هر کدام در ماه مقرر کرده  
مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و مهم  
نگاه داشته تربیت می نمود - در گجرات اسامی سادات را از  
فکور و انان بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار  
خود بخشیده - حتی بعوامل زرے باصانت سپرد - چنانچه  
هرکه پس ازان خلعت و چون پوشید عروسی او ازان زر سرانجام  
یافت - اما بهاد فردش و کلاوینت نمیداد - رباط و سرا بسیار  
بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد  
و روضه شاه و جنبه الدین بخای اوست - و در دهلی فرید آباد  
با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و دو لاهور نیز محله دارد  
و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شیخ سال سه مرتبه خلعت  
فاخره بدرم پادشاهی ( که با او مربوط بودند ) میداد - و ببرخه  
( ۲ ) ققوز هم - و بخوکران خود سال یک خلعت و پیاها را کماله  
و حلال خور را با افزای - و این طریق معمولش بود  
( ۲ ) یا نقد باشد \*

تا زمست تضاف نکرد - ببعضه رفقای خود که جاگیر هم داشتند  
 یک ریه سالانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسب  
 چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی  
 تا عهد جنّت مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه  
 حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد  
 طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب  
 سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها  
 ناخوش نمیشد \*

گویند شیر خان نام افغان ترین نوکر (رشناس بود - از گجرات  
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در آنجا بسر برد - چون شیخ  
 بهم کانگه تعیین شد از در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد  
 شیخ پدارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد  
 بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشی فرد خرج او  
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت  
 نوکر قدیم است - اگر بذایر سببه دیر رسید کدام کار ما بهتر  
 شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده  
 هفت هزار ریه دادند \*

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر  
 کواکب و دور شهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین  
 مردم خالی است - شاید که بحصه دیگر مملکتی رفته اند

شیخ پسر نداشت - یک صبیّه مانده بود - آن هم لولد  
 فوت کرد - محمد سعید و میر خان متیناهای شیخ بودند  
 بر وفات تمام می گذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار می بردند  
 از نخوت و رعوت بشان پادشاهی اعتقا نمی کردند - تا بامرا  
 چه رسد - پیش چهره در لخت خانه با مشعل و فانوس بسیار  
 سر آب چون می نمودند - مکرر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد  
 تا آنکه جنّت مکانی اشاره بمهابت خان کردند - از برای  
 سید مبارک مانکپوری (که نوکر معتبرش بود) گفت - بے آنکه  
 پرده برداشته شود از میان بردار - شیخ میر خان از دربار  
 برخاسته می آمد - که سید او را از هم گذرانید - و خود هم  
 از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت  
 خان شد - او حضور پادشاه بیته از مردم معتبر آرد - که  
 کشنده میر خان محمد سعید است - او را بقصاص رسانید  
 شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافتی هیچ نگفته از سر  
 خون درگذشت \*

(۲)  
 • شجاعت خان ملاّم الله عرب •

برادرزاده مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنّت مکانی  
 بمنصب چهار مدی درصمت سوار سرفراز گردیده بهمراهی  
 خانجهان لودی مصوب دکن تعین شد - سال دهم باضافه



پانصدی دو صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان  
بلذ پایه گشت - جاگیر در موبه گجرات داشت - در انجا  
می گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله بمراد  
در عصر فردرس آشیانی منصب ~~مفت~~ مدتی چهار صد  
سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان بودی جان  
بمردانگی دریاخت \*

### \* شاه بیگ خان ارفرن \*

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا  
نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشادر قیام داشت  
پس از فوت میرزا ( که راجه مانسنگه حسب الامر اکبری  
بآردن زه زاده آن مرحوم از نیلاب عبور کرده ) شاه بیگ  
بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمت پادشاهی دریافت  
و بمنصب درخور امتیاز گرفت - و در سوان و بجزر بمالشی  
یوسف زئی نام بمردانگی برآوردده خوشاب استطاعت یافت  
و در فتح قندهار بهمراهی خاننایان کارهای نمایان و تردد  
شایسته بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدی افتخار  
اندرخت - و در سال سی و نهم چون میرزا مظفر حسین  
قندهاری صفوی استدعای بزدگی پادشاهی نمود شاه بیگ  
خان از بنگشات بحکومت قندهار تعیین گشت - و در قاضی  
( ۲ ) نسخه [ ج ] امتیاز ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بیست و نهم \*

الوس کاکر ( که از مدتها دران سرزمین برهنی و رعیت آزاری  
بسر می بردند ) کزنامه ساخته در سال چهل و دوم  
بمنصب سه هزار و پانصدی لوی اعتبار برافراخت \*

در سال اول جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم  
هرات فوت عرش آشیانی شغیده با لشکر خراسان آمده  
قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت  
درست روزانه مردم را آراسته بازار میفرستاد - و شبها  
بالای ابرک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلیچی  
قرلباش بقلعده می آمد فغان غله بمرتبه تمام بود - از از  
سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا  
مخالفت بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بی اجازت  
دارای ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعقاب شاهی  
بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم  
در سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده  
ملازمت جنت مکانی دریافت - و بمنصب پنجزاری و خطاب  
خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مهابی  
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط  
و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت  
و سوزی و قطره ( که ناگزیر موبه کابل است ) نمائند طلب  
حضور شده بصره داری قندهار نامزد شد - سال چهاردهم ازینری

و سالکوردگی استعفاي ملازم بيشکي نمود - جنت مکاني  
نظر بر قدم خدمت او پرفزون خوشاب (که از جاگیرهای قدیم  
بود) بکامل هفتاد و پنج هزار رزیه بطريق مدد خرج  
مردم فرمود \*

گویند چون بپتیه می رفت برخصمت آصف جاهي آمد  
او سفارش برادران ملا محمد نتهي (که صاحبش بود) کرد  
شاه بيگ خان شنیده بود که برادران ملا بپشت گرمی او  
حکام را بخاطر نمی آرند - در جواب گفت - اگر آنها  
سر حساب باشند بهتر - والا پوست خواهم کشید - آصف جاهي  
بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگی کارهای او گشته  
بعزل منصب و جاگیر منزوي ساخت - شاه بيگ خان مرد ترک  
ساده پناهي بود - در عهد عرش آشياني وقت (خصمت قندهار  
شيخ فرید ميربخشي ايستاده کرده تسليم عنايت علم و نقاره  
فرمود - همان وقت بشيخ مي گويد - اينها بچه کار مي آيد - در  
منصب بيفزايند - و جاگیر دهند - که سواران ديگر برای کار  
پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاه  
ديوانه سر ديوان گفت - که حضرت در دنگل بدر شما  
جوانان چند ايستاده مي شدند که شاه بيگ بيشم خايه آنها  
نميرسيد - و الحال اين مردم که ايستاده اند هيچکدام بيشم  
خايه شاه بيگ نمي رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - ميگفت

صراحي در نظر باشد - گوعالم نباشد - گویند مسکرات ديگر را  
مثل بنگ و افيدون و کونار با شراب آميخته مي خورد  
و چار لغزا<sup>(٢)</sup> مي ناميد - شاه بيگ خان کور چار لغزا خور  
زبان زن مردم بود - از پسرانش ميرزا شاه محمد مخاطب  
بغزني خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب  
هزاري رسیده درگذشت - و ديگر يعقوب بيگ داماد ميرزا  
جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد \*

• شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج \*

خلف الرشيد خانخانان ميرزا عيد الرحيم است - در آغاز  
برنائي خانخانان جوانش مي گفتند - بشجاعت و مردانگي  
و سپه کشي و سپه آرائي شهره روزگار و يگانه<sup>(٣)</sup> افق گشت  
در سال چهارم عرش آشياني بمنصب چهار مدي سرافرازي  
داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (١٠١٠) هزار و ده  
با ملک عذير حبشي در حوالی ناندير عرصه ميمازنت<sup>(٤)</sup> ارسته  
کرای چيرگي و فيروزي برافراشت بخطاب بهادري تحصيل  
ناموري نمود - گویند دران جنگ (که از طرفين در جانفشاني  
و جانتاني خود داري نمي رفت) ميرزا رستميا نمود که  
ماحق داستان رستم و اسفنديار گردید - ملک عذير (که ايرا  
زخمي از ميدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(٢) در [ بعضی نسخه [ چهارمغزا (٣) نسخه [ ج [ يگانه وقت بود \*

بخانگان ملانات نموده طرح آشتي انگذد . و در زمان  
جفتي مكاني بسرداري صوبه برار و بالاكهاست احمد نگر اختصاص  
گرفت . كارهاي دست بسته او زياده از انست كه درين اوراق  
بجز تحرير آيد . سيما كارنامه كهركي كه سرآمد بيكارهاست  
سال دهم جهانگيري سنه ( ۱۰۲۴ ) يک هزار و بيست و چهار  
هجري ( كه شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سكونت  
ريخته بود ) چنده از سران سپاه دكن مثل آدم خان و ياقوت  
خان و مالوجي كاتيه از ملك عذير رنجيده بعهده و پيمان  
آمده تحريك و ترغيب بيكار با ضايع نمايند . شاه نواز  
خان پس از تقديم مردمی و دلجوئي و تكليف نقد و جنس  
بجهديد آنها كوچ نموده روانه شد . پيش از ملك عذير  
محلدار خان و آتش خان و دلار خان و غيره سرداران نظام الملکيه  
بمقابله پرداخته بحال تبايه راه فرار سپرده بملك عذير پيوستند  
او با كثرت لشكر و افزوني توپخانه و فيلان مصمت جنگي بمرافقت  
فوج عادل شاهيه و قطب شاهيه رزم طلب گرديد . چون مسافت  
پنج شش كوره پيش نمانده يعقوب خان بدخشي ( كه از  
كهفه سپاهيان كار ديده نبرد آزما بود . و خانگانان زمام اختيار  
ميروا بدست او داده ) اتفاق محمد خان نيازي ميدان جنگ  
جائي قرار داد كه ناله آيد در پيش داشت . آنها بجوانان  
تيروانداز استحکام داد . همين كه خوش اسپان هراول مخالف

( كه همه نو خيزان تربيت كرده ملك عذير بودند ) جلوي  
بكنار ناله رسيدند ازين طرف جوانان قرقچي بباد تير گرفتند  
بسياري از اسب و آدم بر خاك هلاک غلطيد . پس ازان  
داراب خان با بهادران هراول و ديگر پهلوان عرصه جلادت  
از آب گذشته تاخلفند . چون ملك عذير در قول پاي ثبات  
افشوده بود زمانه ممتد نيران قتال اشتغال پذيرفت . غريب  
زد و خورده و عقيب گير و داره روداد . از كشته پشته  
نمودار گرديد . گويند شاه نواز خان دران روز دستبردهاي  
قوي نموده چون شير غوان بهر جانب كه مي تاخت فوج  
مخالف را دسمت از كار رفته بقات الخش مي گشت . ناچار  
ملك عذير عنان تماسك از دسمت داده بي سپر راه هزيمت  
شد . ميروا تا سه كوره تعائب نموده گريختگان را علف  
تيغ گردانيد . و بنا بر ظلمت شب و ماندگي و خستگي  
همراهان جلو كشيده معاودت نمود . جمع كثير از سرداران  
مخالف با توپخانه و فيلان و ديگر غنائم بدست آمد . روز  
ديگر بجانب كهركي ( كه پنج كوره رسيع درامت آباد است  
و درينولا بارزنگ آباد موسوم و مسكن و ماري ملك عذير  
بود ) رهگرا شد . و چون دران مكان اثره از مخالفان نديد  
منازل و پساين آن معموره را سوخته و ريخته بخاك قيره  
برابر ساخت . و ازانجا عطف عدان نموده از گريز و رهنه پيره

( باب الشين ) [ ۶۴۸ ] ( مآثر الامرا )

فرود آمده بپالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب  
 جمیع امرای شریک کار انور بودند - شاه نواز خان بمنصب  
 عمده پنجهزاری سر بلندی یافت - و جنگ مکانی چون  
 در دارالخیر امیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه  
 پا پیاده بروضه معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند \*

چون سال درازدهم بیمن مساعی شاهزاده شاهجهان ملک عزیز  
 حدود متعلقه پادشاهی را که متصرف شده بود بدستور سابق  
 در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون  
 حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معارفت  
 شاه نواز خان را با درازده هزار سوار موجود بضبط ولایت  
 مفتوحه<sup>(۲)</sup> بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنقوان جوانی  
 و دولت شیفته شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز  
 خوشامد پرداز می گساری باغراط کشید در سال چهاردهم سنه  
 ( ۱۰۲۸ ) هزار و بیست و هشت هجری اسیر سر پنجه اجل  
 گردید - میرزا ایرج جوان دجیه عالی فطرت بود - شجاعت را  
 با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائی و سرداری بے همتا  
 و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود \*

### • شیر خواجه •

از سادات اثنائی ست - و از جانب مادر نقشبندی

( ۲ ) نسخه [ ج ] مقبوضه \*

( مآثر الامرا ) [ ۶۴۹ ] ( باب الشين )

پادشاه خواجه نام داشت - از توددات مردانه او عرش آشیانی  
 شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتای بتاخت  
 یوسف زئی مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان  
 مراد بهم دکن تعیین شد - سال چهارم با چند کس بجانب  
 یکن از شاهزاده دستوری یافته در آریزو اخلاص خان مصدر  
 توددات گردید - سال چهل و یکم ( که افواج پادشاهی را  
 با سپاه دکن نبود رو دان - و دران جنگ راجه علی خان  
 مرزبان خاندیس بکار آمد ) او سردار قلعه برانگار بود  
 کارنامها پنداخت - بستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن توددات  
 شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگی که متصل  
 قصبه بئر صورت گرفت ( تاخته فوج مقابل را میدان<sup>(۲)</sup>  
 برداشت - و زخم برداشته خود را بقصبه بئر رسانید - ازانجا  
 ( که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبه مرزبور را گرد گرفتند  
 و از بے آذوقی حال متحصنان به تنگی کشید ) چذدے  
 بگوشش اسپ گذرانید - چون بذایر طغیان آب گنگ امید  
 کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد  
 درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسیده  
 اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ  
 خواست که شیخ عبد الرحمن بمر خود را در تھانه بئر بگذارد

( ۲ ) نسخه [ ج ] از میدان برداشت \*



خواجه را نمی نشاند - و خود تعهد بودن نمود - بخوابان سال  
چهل و ششم بعقابت علم و نظاره کوس سربلندی نواخت . پس  
از فوت عرش آشیانی جنّت مکانی برای او خلعت عنایت  
فرستاد - و معلوم نیست کدام رقت بحضور آمده - در هنگام  
کفار آب بهت ( که از مهابت خان گستاخی عظیم سرزده )  
در رکاب جنّت مکانی و پس از فوت جنّت مکانی باتفاق  
آصف جاهی شریک جنگ ( که با شهریار رو داده ) بود  
سال اول جلوس اعلیٰ حضرت بهلازمیت پیوست - و منصب  
چهار هزاره سوار و خطاب خواجه باقی خان بود مسلم  
ماند - و بصوبه دارى تته کامیاب شده رخصت آنجا یافت  
و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت  
هجری رخت زندگی بهفر آخرت بر بهمت - پهرش خواجه  
هاشم نام بمنصب پانصدی مد سوار سرفرازی داشت \*

( ۲ ) \* شهزاد خان معروف بشیر و روهله

سال اول جلوس فردرس آشیانی بخطاب شهزاد خان  
سرفرازی یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعه نذر محمد  
خان دالی بلغ ( که در نواح کابل گرد فسان برداشته بود )  
بدانصوب تعیین شده و پستتر همراه عبدالله خان بمالش چهار  
سنگه بندیده ( که دفعه اول یغی و زبده بود ) دستوری یافته

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] روهله ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] چهار \*

سال سیوم با راورتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعیای  
علم لوائی سربلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان  
سمت قلعه قندهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر  
تولد گردید - پستتر با اعظم خان در نواح بهالکی و چکنوبه  
مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کبی در جنگ  
( که بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر  
مقاهیر اهل دکن گشتند ) مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
هجری او با پسر در کار ولّی نعمت جان دریاخت - پدایه  
سه هزاره سوار رسیده بود \*

\* شیر خان \*

عرف ناخر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروقی  
خاندیس اسم - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید  
واجه علی خان فاروقی او را به یتیمی پرورش نموده برشادت  
فطری و یاری بخت بیدار بعرضه روزگار جولانی گشته  
بخانجهان لودی پیوست - و او در رشد و تربیتش شده  
در کمتر زمان بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعین صوبه  
گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده دلی عهد با  
جنّت مکانی نیابت صوبه دارى گجرات از جانب شاهي عبدالله  
خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائی بی حیثیت

( ۲ ) نسخه [ ب ] نصرت خان \*

بهراسمت باده احمد آباد شتافت (۲) - ناهر خان بساسله جنباني  
و مراسلات ميرزا مفتي سيف خان (که دران وقت ديوان گجرات  
بود) از محال قبول خود بخت با احمد آباد رسیده بانفاق سيف  
خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندور برين  
ماجرا آگهي يافته باراده مبارزه بر سبيل استعجال در رسيدن  
ناهر خان خود هراول فوج سيف خان گشته با او در آريخت  
و به بعض تاثير ايزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدی  
ابن حسن تردد نمايان از پيشگاه سلطنت بمنصب سه هزار  
در هزار (۳) و بانصد سوار خطاب شير خان ناموري اندوخت \*

پس از شتاف شدن جنت مكاني چون موکب صاحب تران  
ثاني بهرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت  
شير خان مبني بر درلتخواهي و ندریت و منبي از ارادهای  
باطل سيف خان موبه دار آنجا رسيد - از آنجا (که بے اخلاصی  
صيف خان از سابق معلوم همگان بود) نوشته شير خان  
قرين صدق گردید - اعلی حضرت او را بهرام پاشاهانه  
مستمال ساخته بنويد صاحب موکبی گجرات سرگرم خدمت  
گردانید - اشاره رفت که باده احمد آباد را متصرف شده  
صيف خان را نظر بند نماید - و چون محمود آباد (که درازده  
کرده احمد آباد اسم) مبط رايات پادشاهي گردید شير خان

با جمیع متعینه باستلام سده عليه کامياب گشت - و هفدهم  
ربيع الثاني سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري کنار  
تالاب کاکريه (که در ظاهر شهر واقع است) مخيم فيروزي شده  
شير خان از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار سوار  
و موبه داری مملکت گجرات بلند پاکی یافت - و در سال (که  
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي ببلده برهانپور رزد  
فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتي را بتسخير الکة ناسک و سنگ  
رخصت نمود) قرار یافت که تا رسيدن شير خان از گجرات  
در نواحی قلعه للنگ موسم برسات بگذراند - خواجه در دهريه  
توقف نمود - تا شير خان بدور پیوست - و بهرحد وصول  
بتاخذ حوالی چاندور مامور گشته دسمت نهپ و غارت بران  
ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس از آن  
در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شريك بود - در  
سال چهارم سنه (۱۰۴۰) يكهزار و چهل هجري روزگار  
سپري گشت - سردارے بود سپاهي و بسیار متواضع - اگرچه  
چون و کرم کمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوک خوب  
مي کرد - طلب ماه بهاء میداد - در سواري غير حاضر  
نمي کرد - شراب بانراط مي خورد - ليکن با مردم محل  
شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دراب حضور

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قباحتها دارند - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر ترفي کرده - اما اجل نگذاشت نخستين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم در گذشت - سيزمين دلار خان نام داشت \*

\* شير خان ترين \*

زميندار فوشنج که مغرب پوشنگ است - و آن موضع است واقع مابين قندهار و بهکر - آباي شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني بهکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري نشست در عهد جنت مکاني بایران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بزدگي خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم فشو و نما يافت بعد ازان (که شاه عالي جاه بر سرفندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنوليت را بتصرف در آرد) شيرخان را بهکومت فوشنج و ايلات الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برپاست موزوني فايز گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از مترودين

(۲) نسخه [ج] نه ست \*

عراق و هندوستان زرهامي خاطر خواه بطريق راهداري مي گرفت - و اگر قابو ميديد بنهب و غارت نيز مي پرداخت پس از ارتحال شاه از زياده سوي و غتفه گري بعلي مردان خان زيک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گريبان انقياد بيرون آورد - چون بشاه صفي داراي ايران مکرر رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلمت اذيت و تعديع او بفراغت ميهر نيست) رفته بطلبش فرستاد - شير خان چندان بايت و لعل بهر برد - و آخر الامر فکره انديشيده بجناپ اعلی حضرت صاحب قران ثاني متوسل و ملتجي گشت - از پيشگاه خلافت کشميري خان (که از برهمنان کشمير بود - و در ايام شاهزادگي در خدمت شاهي شرف اسلام دريافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و تتبع اهل ايران بسياز مي کرد) با فرمان عاطفت و خلعت فاخوه تعيين گرديد - شير خان هنگام برف و باران را عذر انگيخته کشميري خان را در بهکر نگاهداشت تا آنکه بشاه اطلاع شده رفته ديگر مشعر بر استعالت و عاطفت بغام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان اشاره فرمود که در استيصال او جويای فرست باشد - شيرخان در مرز رقم ثاني را فوز مقصود انگاشته کشميري خان را بے نيل مدعا برگردانيد \*

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجوم فراهم آورده بقصد تاخت حوالی سوی کدچابه معموله بهکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ابلاغ کرده صبح یقلعه فوشنج رسید و سر سوادى گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت و با اسباب بسیار (که بهر زنی و قطاع الطریقی انداخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنایم و اسارای کدچابه را که بدست آورده بود بر تافته بصرعت تمام رجوع القهقری نمود (۳) علی مردان خان بر سر راه هنگامه پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قولش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگی بر پاشنه او خورده بران جست - مخفی داشته باوصف آن زخم سنگر باره راه پیشتر راند - و بدلدهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان سالم و غانم کوس معارفت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان بدرکی رفته هر چند تلاش کرد که کاره پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت پمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

(۲) در [ بعض جا ] کدچابه (۳) در [ بعض نسخه ] رجعة القهقری •

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایه افتخار اندوخت - و بخوارش منصب دز هزاری و قنداره جاگیر جید در موبه پنجاب بازرگی دیده امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیرى اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شغل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید ار نیز کمر درلختراهی و نیکو بندگی بر میان بسته در مهم پرورنده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید خانجهان بمالشی عادلشاهی و تخریب ملک از تردرات نمایان نمود - لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکرده اش در انتقام کده تقدیر باقی بود) زمانه بفاکامی دیگر انداخت ظاهرا بشاه صفی صفوی رسانیدند - که شیر خان متعهد تهنیت قندهار گشته - و نطایق همت باقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سواى فرقه ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و بنی با وی متفق مبدا کاره پیش برد شاه از مصلحت سنجی رفقه بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی درین و اراده برآمدن



از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهی گیراند - چون  
پعرش اعلیٰ حضرت رسید بعزل منصب و جاگیر معاتب شد  
و از مکرر ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت پادشاهی  
ممیت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند  
نگه داشته هزار روپیه در ماه قرار یافت - هرچند بی تقصیری  
خود کوشید و در برات نامه می دود بجای نرسید - در سه  
سال در آگره منزوی بوده مدقوق شده در عین جوانی  
در گذشت - هیأت این کجور فلک دغلباز بسا دروغ بی فروغ را  
بایاس راستی دانشین که و مه ساخته - و بسیاری صدق کیشان  
در سمت آئین را پایمال انقلاب نموده بدشمن گاهی نشانده  
آه آه اگر بدیده تحقیق را نکرد همان ناهنجاری و بیراهه روی  
عادی اوست - که در صورت جزا و نتیجه همان صور  
اعتیادش متمثل می شود \*

\* صورت اعمال ماسمت هرچه بما میرسد \*

#### \* شاه قلی خان وقاص حاجی \*

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از موطن خود بطریق سفارت از جانب  
نذر محمد خان والی آنجا دارد هندوستان شد - چون بحوالی  
اکبرآباد رسید معتمد خان بخشی باستقبال رفته بملازمت آورد  
(۲) در [ بعضی نسخه ] واکری \*

او نامه و ارمغان خان موزور (که بقیامت پانزده هزار روپیه  
بود) گذرانید - و بعدایت خلعت و خنجر مرصع بقیامت  
چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار  
اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسب  
و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسب و چند هتر پهرش  
برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روپیه بار و ده هزار  
روپیه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن روز  
شمسی شد) باز بیست هزار روپیه بار و پنج هزار روپیه  
پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسب با زین  
مطلا و فیل و پهرش بخلعت سرافرازی یافته با جواب نامه  
مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت \*

از آنجا (که کرور هندوستان را دیده - و بداد و دهش  
اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل برگرفته سال  
فهم بیدن بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب  
هزاری هشت صد سوار و عتایت خلعت و خنجر مرصع  
و شمشیر طلائی میثاکار و اسب با زین مطلا و فیل و انعام  
بیست هزار روپیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون  
اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان ملوچهر فوجدار  
کانگره از شوریدگی دماغ منزوی شد) نظر بفزونی جمعیتی  
برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار

در هزار سوار و خطاب شاه قلي خان و عذابت علم و خاعت تفويض تعلقه <sup>روز</sup> و عطای خنجر مرصع و اسب و فیل لوی عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهریت رگد سنگرام زنددار جمو را ( که همواره کومک فرجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت قصور می نمود ) طلب داشت - و با جمعیت کثیر آمد شاه قلی خان جمعی فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد زد و خورد از با جمعی بمقر اصلی شتافت - این معنی در پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعنائیت خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال درازدم در ایامی ( که پادشاه متوجه دارالسلطنه گردید ) او در انقادی راه آمده بمحصل ملازمت کسب سعادت نمود و از تماقه مرزور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جاننثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر و شمشیر با یراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کام دل برگرفت - و بعد (سیدن در نواحی حسن ابدال مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست محمد امین پسرش بمنصب نهصد سوار کامیاب

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جماعت کثیر ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] پنج هزار \*

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید \*

## \* شادي خان اوزبك \*

از منصبداران عهد فردرس آشیانی سست - بتعییناتی قاعه قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجری ( که دلی ایران بازاده تسخیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان فرود آمد ) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار با شاهي بمحافظت درازاه و پس قرن می پرنواخت - پس از محاصره چون عرصه زد و خورد باستدان کشید نامبرده شیوه پاس نمک را خیر باد گفته راه تغییراتی سپرد - و با مردم مخالف همداستان شده قبچاق خان را ( که احوالش جداگانه بفوک قلم گذشته ) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بغایر انسداد طرق بسبب کثرت بوف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال قلعه دار ( که همه بای داده بود ) درین وقت که بایسته تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود \*

\* هرکجا زخم پایت فرمود \*

\* گرتو مرهم نبی ندارند سون \*

بستر بخانه خود رفت و بعد از چند روز قلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران با اتفاق شرف الدین ( که داروغه عمارت و ذخیره تلعه بست بود ) آمده - چند بدایه دارد - و چهار رقم آرد - قلعه دار میرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصی الیه چون دروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشاند - و قبیاق خان و جمعی منصبداران نشسته اند لهذا برگشته قلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قبیاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آرده بود نادیده برگردانیدن پسندیده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رتبهها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن تلعه بست آگاهی یافته رعد پنجره کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه ویس قرن را بعلي تاي خان سردار والی ایران را گذاشت و با قبیاق خان نزد والی مذکور رفت \*

### \* شجاعت خان شادی بیگ \*

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار و خطاب شادی خان سر عزت در افراخته سال دوازدهم بغایت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر با یزاق طلا میناکار و اسب با زین نقره امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیه یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از آنجا برگردیده در حین ( که پادشاه از کشمیر بدار السلطنة لاهور عالم معارف بر افراشته بود ) باسلام عتیقه خلافت پراخته بیست و هفت اسب پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار و حکومت بهکر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسب برنواخت - بستر چون خبر فوت غیبت خان مویه دار گفته بعرض رسید او بغایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تفویض مویه داری مویه مذکور بلندی گرای ارج دولت شد - سال پانزدهم باضافه سه صد سوار تابینانش با ذات مساری گردید - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بکسیر بلخ و بدخشان مقرر شد - و چون پادشاهزاده دامپاد آنکورد نگشته برگشت و جمله الملکی سعد الله خان به بدختر بست آنجا تعیین شد او را بحر است میمنه با نواحی آن معین نمود - سال بیست و یکم بمرحمت خلعت و اسب با زین مطا و تلعه داری کابل

از تغیر سیورام کور مامور گردید - و هم شد که تا رسیدن او از میمنه ملتفت خان بصلانک آن پردازان - سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر بصوب قندهار دستوری یافته سرکردگی فوج قرارل بدو تعلق گرفت - و بعد رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشدن بست شتافته از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی در هزار سوار شادکامی اندوخت - و در جنگ قرلباشیه ( که با رستم خان و قلیچ خان رو داد ) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد سعید پسرش با جمع بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت سال بیست و پنجم نوبت درم همراه شاهزاده مذکور بهم مسطور عزیمت نمود - درین ضمن وزرد موکب پادشاهی بکابل صورت بهمت - نام برده که قلعه داری آنجا داشت شرف ملازمت دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرمع و اسب با زین مطلا و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا باتفاق رستم خان بهادر بجانب بهمت کمر عزیمت بهمت پستر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست \*

\* شاه بیگ خان اوزبک \*

در عهد جغتو مگانی بمنصب پادشاهی سوافرازی یافته بیایه هزار و چهار صد سوار رسید - سال اول جلوس فردرس آشیانی بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینه تادیب چهار سنگه بدبیل بهمدائی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته سال دوم باضافه پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت سال سیوم بعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو سوار لوی کامیابی برافراخت - پستر و اضافه دویست سوار و سال چهارم بافروزی سه صد سوار و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو سوار و پس از آن باضافه هزار و دو سوار امتیاز پذیرفت سال نهم در افواج متعینه آذینه ساهو بهونه و تخریب ملک عادل خانیه بهمراهی خان زمان دستوری یافته سرکردگی جرانغار داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف مریه بیجاپور چپقلشهای مردانه از کشتن و بهتن و اسیر ساختن ازو بظهور انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری چند نامیه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنایت نقاره کوس بلند پایگی زد - پستر بنظم مریه برار مامور گردید - سال

( ۲ ) نسخه [ ب ] کامرانی \*



(باب الثمین) [ ۶۶۶ ] (مآثر الامراء)

هیزدهم بحضور رسیده جبهه ارادت بر آستانه عقیدت گذاشت  
ظاهراً در همین سال بفوجداری میوات<sup>(۲)</sup> مامور گردیده - که  
صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم محاسب الحکم  
از میوات آمده باسلام سده خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم  
از تغیر اهتمام خان هارس غوری گردیده - و در آنجا بکرات  
به تنبیه اوزبکان خود و و المانان بد شیر پرداخته آثار دلیری<sup>(۳)</sup>  
و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری  
معادیت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه  
تغیر شده بود از بعنایت خلعت برخی مکالات موبه بوار  
در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت  
هراسم قلعه احمد نگر بدر موقوف شد - سال بیست و نهم  
از آنجا معزل گردید - سال سیّم در رکاب پادشاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطیف الملک حاکم حیدرآباد  
شدافتم - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی  
منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک  
پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه  
و طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آوردن)  
پادشاهزاده مذکور عبادت پدر را تقربیب ساخته روانه حضور  
(۲) در [ بعضی نسخه [ میوار (۳) نسخه [ ج ] آثار دلیری بر روی روز

(مآثر الامراء) [ ۶۶۷ ] (باب الثمین)

گردید - و ازرا بفوجداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان  
احوالش در ریاست نشده \*

شیرخان میر شهاب باره<sup>(۲)</sup>

پسر میر عزت خان جهانگیری سن - قه سال دهم جلوس  
فرمود آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفروازی<sup>(۳)</sup>  
داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال  
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
تعیین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسب عزامتیان  
اندرخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب  
بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول  
بدانجا با رستم خان بکرک قلیچ خان بصوب بخت شتافتم  
و در جنگ قزلباشان تودن مردانه بظهور رسانید - سال بیست  
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار  
چهار عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت  
واسب با زون نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور  
بهم مملوک گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم  
با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همیت زب  
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب در هزار  
هفتصد سوار رایست شاه کامی برافروخت - سال بیست و هشتم  
(۲) نسخه [ ب ] شهباز باره (۳) نسخه [ ج ] ششصدی

با جملة الملکي سعد الله خان برای انهدام قلعه چیتور شتابید  
سال سیم با معظم خان بهوب دکن نزد سلطان اردنگ زیب  
بهادر روانه شد - و در آنجا بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت  
سال سی و یکم حسب الطلب بحضور آمده امراز سعادت  
ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی  
هزار و دویست سوار و خطاب شیز خان و تقویض فوجدارئی  
مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سموگده بهراهی  
دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه  
فرار گزید از بملازمت خلد مکان پیوسته در جنگ سلطان شجاع  
باتفاق ذوالفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش  
فوج هراول بود \*

### \* شیخ میر خوافی \*

هید مصبح الذهب - از نوکران دل سوز ایام شاهزادگی  
خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شیوه شجاعت معروف  
سال سیم جلوس فردوس آشیانی ( که پادشاهزاده بر طبق  
بحکم پدر لشکر بر سر والی حیدرآباد کشید ) نامبرده  
با شاهزاده محمد سلطان در هراولی بود - در تنبیه خصم  
گرفته شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید  
و سال ( که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر والاندر  
پنجانب هندوستان گام همت برداشت ) از مشیوان رازدار

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگه سرداری طرح دست  
راست و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت  
بر وقت رخس شجاعت جهانده مصدر ترددات شایان گشت  
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص  
یافت - بمتر چون مسموم شد [ که سلیمان شکوه می خواهد  
از دریای گنگا و جمعا گذشته بپدر خود ( که جانب لاهور  
رفته بود ) ملحق شود ] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او  
تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سرنگر بحضور  
آمده بعد وصول موکب خلد مکان بدلتان بتعاقب دارا شکوه  
دستوری پذیرفت - و تا تنه راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه  
چون از نواح تنه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد  
و درین ضمن فرمان معازرت بذا او صدور یافت بسرعت  
شریعه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه  
باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش  
از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال  
شاه نواز خان مغوی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران  
اثناء گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری جان در  
راه وفا داد - میر هاشم نامی از هموطنان او ( که در عقب  
حوزه نشسته بود ) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

در بر گرفته نگام داشت - خلد مکان را از سزوح این حادثه  
نظر بدیدین بندگی و ارادت کیشی او خاطر قرون تاسف شد  
و بر طبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون  
گردید - پسرانش معشقم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر  
محمد اسحاق - احوال هر یک جداگانه درین نامه بنگارش آمده  
پسر سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب  
شد - در برادران خود بافروزی نشه شجاعت امتداز داشت  
با مکرم خان برادر خود به تنبیه افغانه سمت کتل جانوس  
دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افغانه  
غالب می شوند) بجیش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده  
در عین جوانی مردانه شریعت ممانت چشید \*

### \* شاه نواز خان صفوی \*

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی  
رشیدترین پسران میرزا رستم فزدهاری ست - در عهد جهانگیری  
بمعارج دولت و امارت مرتقی گشته بخطاب شاه نواز خانی  
چهره کامرانی برافروخت - و در صوفیه فقه و بهار بخدمات  
پادشاهی میگذرانید - بعد از احوال چنت مکانی در قضیه شهریار  
ناکرده کار باماف جاهلی یکتائی رزیده نیکو پرستاریها بطهور  
آورد - در سال سیوم صاحب تران ثانی بهمراهی خواجه

(۲) در [ بعضی نسخه ] چانش \*

ابو الحسن تربتی باستخلاص ناسک و تربنگ تعین گشت  
و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگین  
بمردانی امرای عمده بتخریب ملک عادل شاهی و تسخیر  
بقیه قلاع نظام الملکی نامزد گردید شاه نواز خان بهمراهی  
سید خانجهان یاربه مامور شده همواره همدلی آن فوج  
بدر متعلق بود \*

(در زنه) که مخالف بهیئت مجموعی هجوم آوردن (در)  
بیشتر جنگ در دکن با چندالی سمت خان مذکور بمبالغه  
چندالی بعد از خود گرفت - بعد ثلاثی فریقین تا یک بهر  
غیمابین ابواب مبارکه مفتوح بود - چون چدرگی غنیم  
از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیار را  
برداشت - دران روز طرزه کارنامها بر ساخت - و بقایر علونسپ  
و والا دردمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه  
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
یا صبیحه کریمه از منعقد گردید - اعلی حضرت پایان شب جشن  
سقیفه سوار بخانه اش تشریف فرمود - بحضور اندس چهار لک  
وریده کابین قرار یافت - طالب کلیم

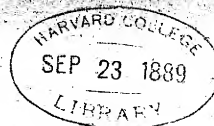
۱۰۴۷

\* ع \*

\* در گوهر بیگ عقد دران کشیده \*

تاریخ یافته - و چون دران شب بوسم هندوستان (که پدر عروس

(۲) نسخه [ ۱ ] خبرگی \*



( بهمه المصنف ) [ ۹۷۲ ] (۱۰۰) (۱۰۰) (۱۰۰)

در مجلس حاضر (نهی شود) دولت اندرز مواجهه نشد و در  
دیگر شایسته پیشکش بنظر در آورده - متاع لک (ریشه شوق)  
پذیرائی یافت - و در سال پانزدهم مدینه دیگرش بجهت شاهزاده  
محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون در آنوقت شاهنواز خان  
بانتظام موبه اردیبهشت اشتغال داشت حسب الحکم اهایه مکرمه او  
(۲) نوزد بانو بیگم با مدینه مذکور بحضور رسیده مراسم طوی  
بجا آوردند - و پس ازان ایالت جوهر بخان مذکور مفوض  
گردید - در سال بیستم به صاحب موقوفه مالوه سر برافراخت \*  
و چون اسلام خان ناظم دکن بدارالبقا منزل گزید بقام از  
فرمان رفت که بنابر توبه و بجوار بصورت سرریخته خود را  
بان ولایت رسانیده بحفاظت بردارد - در همان سال بیست  
و دوم شاهزاده مراد بخش ایالت چهار موبه دکن رخصت  
یافت - از آنجا (که آثار فراست و دانائی و نشانهای فوزگین  
و سرداری از چهره احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود)  
اتالیقی و وکالت شاهزاده بدر باز گردید - ابتدا شاهنواز خان  
در نظم اشتات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوجیه  
پوسر دیوگده کشیده مقضی الدوام برگشت - اما چون مزاج  
شاهزاده بسبب نوجوانی و ناتجربگی خود سرریخته داشت  
صحبتهای بیهوده خورد - و ازیں ناسازگاری آخر معاملات ملکی

(۲) نسخه [ ب ] نوزد بانو بیگم \*



( مائراامرا ) [ ۶۷۳ ] ( باب الشين )

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت  
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته  
از باز ضبط مالوه مامور شد - و در سال بيست و ششم  
بمنصب پنجهازاري پنجهازار سوار در اسب سه اسبه و نظم  
صوبه ارده و جاگيرداري گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر<sup>(۲)</sup>  
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلى حضرت شاهزاده محمد  
اردنگ زيب بهادر بهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان  
و اموي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي  
ماموره بانصرام نگوانيده بود که گريز فكريهاي دارا شکوه  
غبار آشوب و برهمزنگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد  
اردنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با سامان شايان  
ورانه هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش  
در برهاتپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را  
از حويلي برآورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه  
بعد از جنگ داراشکوه و سوي آرائي هندوستان بارسال فرمان  
صوبه دارم گجرات و باضافه هزاري هزار سوار بمنصب ششهازاري  
ششهازار سوار پايه عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت  
جا گرم نگرفته بود که دارا شکوه بذات تعاقب افواج عالمگيري  
از ملتان بتهه رفته ازانجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهروز •

بهولای احمد آباد رسید شاهنواز خان بظاہر ذخیرہ خاطر  
( کہ از سلوک برہانپور داشت ) را بعدم سامان مقاومت با آنکہ  
می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی  
مرز شہت ہمت از کف گذاشتہ باستقبال او شتافت - و در  
بہر در آردہ در عمارت دولتخانہ پادشاہی ( کہ دارا شکوہ  
میخواست بر عایت پدر بزرگوار یاتین بنشیند ) خان مرزور  
مجالہ از حد بردہ در جہرگہ پادشاہی نشاند - اگرچہ  
مرکز خاطر آن سرگشتہ بادینہ ناکامی آن بود ( کہ از راہ سلطانپور  
و تذر بار بدکن شتافتہ دران ملک لوی اقتدار برافرازد )  
اخبار ناملائم جنگ شاہ شجاع متضمن اسر و ہزیمت عالمگیری  
شدیدہ و آن اکاذیب را ( اسمت پنداشتہ رفتن آگرہ و استخلاص  
اعلی حضرت پیش نہاد ہمت ساخت - و شاہنواز خان را  
رقیق و مشیر خود گردانیدہ باجتماع سپاہ اشارہ نمود - قریب  
بیسہ ہزار سوار فراہم آورد \*

ہرین اثفا متواتر نوشتہای راجہ جھونک سنگھ رسید - کہ  
نقش بندگی اعلی حضرت بر لوح دل مرتسم است - زودتر  
بدین طرف نہضت نمایند - کہ با سایر راجہوتیہ در ملازمت  
بودہ مصدر جانفہانی شوم - ناچار دارا شکوہ فسخ عزمی آگرہ  
نمودہ شاہنواز خان را با ہمہ پسران و خویشان ہمداء برداشتہ

( ۲ ) در [ بعض جا ] نذر بار آمدہ \*

باجمیر شتافت - چون آن بیکظاظ بد نام کنندہ مہاراجگی  
ودو نہ پیوستہ ناگزیر دارا شکوہ از تلخہ گذہہ پتہلی تا کوشچہ  
مندر دیوار بسک کشیدہ مورچال بقاعدہ پیکار ترتیب دادہ  
در مقابل عالمگیر پادشاہ بر نشست - و پس از د و خورد  
بیست و نہم جمادی الاخری سنہ ( ۱۰۶۹ ) ہزار و شصت  
و نہ ہجری دلیر خان و شیخ میر معاذی درہ متصل کولہپاہی  
( کہ در ضبط شاہنواز خان بود ) دلیرانہ قدم گذاشتہ بشیئہ  
ہمام جگر دوز مردم دراز از پیش رو برداشتند - درین هنگام  
شاہنواز خان نزد دارا شکوہ بود - ازین خبر گرم و گہرا خود را  
رسانیدہ بمداخلہ دہت و بازو ہرکشان - و در عین جنگ ( کہ  
بر بلندی مورچال قیام داشتہ بآویزش و پیکار تعرض می نمود )  
قیرے بر نانش ( رسیدہ کار او تمام ساخت - دارا شکوہ از کشتہ شدنش  
ہمت بای دادہ راہ فرار سپرد - خلد مکان بر سابقہ نصبت ( کہ  
بآن والا دودمان بود ) نعش دراز با احترام برداشتہ در محن روضہ  
معینہ ( قدس سرہ ) دفن فرمود - از بدایت حال در تورک و تزیین  
و خوش معاشری می کوشید - و بکرم اخلاطی و حسن درخیز  
می جوشید - در امور دنیایی و تدبیر ملکی ہم رسائی تمام  
داشت - و خود بجزوی و کلی می پرداخت - و بسیار شیفتہ  
مید و شکار بود - و ہم دل دادہ راگ و نغمہ - خوانندہ و سازندہ  
( کہ نزد او فراہم آمدہ بودند ) در هیچ سرکارے درانوقت نبود

( باب الشين ) [ ٦٧٦ ] ( مآثر الامرا )

معصوم خان مېن پسرش بعد رانعة پدرش بمنصب دو هزارى و پسر معظم مخاطب بسيادت خان پسر درمى بمنصب هزار و پانصدى چهره كاميابى بر افروختند - و در سال بيست و ششم سنه ( ١٠٩٤ ) يهزار و نود و چهار هجرى در بلاد ادرنگ آباد بازرى بانو مبيغة سيادت خان ازدواج پادشاهزاده محمد كامبخش زيب انعقاد يافت - و در سال بيست و هفتم سيادت خان بخطاب معظم خان سرفروزي يافته از تغير مغل خان قوش بيگى گرديد - خالي از شورش مزاج نبود \*

#### \* شمس الدين خان خوشگى \*

پسر گلان نظر بهادر است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني در حيات پدر بفرجدارى دامن كوه كانگوه از تغير مرشد قلى امتياز يافت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود پادشاه ادر را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد ادرنگ زيب بهادر ( كه نوامت دوم بهم تذهار نامزد شده ) تعيين گرديد - سال بيست و هفتم از تغير محمد صالح پسر ميوزا عيسى ترخان بفرجدارى جوناگده و تيولدارى برخى ممال آن دستوري يافت - سال سيم چون ادر با برادر خود قطب الدين بر سر تيولدارى جوناگده متمازعت بهم رسيد بقطب الدين فوجدارى و تيولدارى پتن موبه كجرات قرار يافته نامبرده را حكم شد كه بدكن نزد

( مآثر الامرا ) [ ٦٧٧ ] ( باب الشين )

محمد ادرنگ زيب بهادر بود - كه در خور حال او شاهزاده مذكور تجويز خدمت خواهد نمود - لهذا بدكن رسیده سال سي و يكم در جنگ ديكيان توددات شايان بتقدیم رسانيد بعد از چنده ( كه فلک قوطية ديگو برانگيخت - و شاهزاده مذكور عزيمت هذوستان نمود ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار سوار سرمايه افتخار اندوخت - و در كومكيان دكن انحلاك يافته در فتح قلعه چاكنه با امير الامرا شهنشاه خان مصدر توددات شايسته گرديد - و روز يورش خوه دريده قلعه را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش هيچكس نشده نكود - نيسه زاده او متهور خان بهادر است كه احوالش درين نامه ثبت شده \*

#### \* شمس پسر خان حيات ترين \*

پسر علي خان است كه از بندهاى روشناس فردوس آشياني بود - و در جنگ تته جان نثار گشته - پس ازان ( كه سلطنت بقبضه اقتدار آن پادشاه در آمد ) نام برده سال اول بعتاى خلعت و منصب هزارى پانصد سوار و انعام هفت هزار روييه نقد كردن عزت برافراخت - سال سيم در اوانه ( كه دكن معسكر پادشاهي بود ) همراه شايسته خان بتخریب تعلقه نظام الملك دكني تعيين گرديده سال يازدهم همراه سعيد خان بهادر بصوب

( ٢ ) نسخه [ ج ] بهر خان \*

قندهار راهي شده در تصخير قلعه بخت مصدر تودد گرديد  
سالی يانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی  
سوار تاپيدانش يا ذات محاري گرديدند - بستر همراه  
سلطان مراد بخش بسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت  
يافت - و بعد رومل بدانجا باتفاق بهادر خان روهله  
بجنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بيستم  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و يانصدي هزار سوار چهاره  
امتيياز افروخت \*

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده  
روانه حضور شد و سعدالله خان بغاوت بند و بخت آنجا رسيد  
و تهانه داری خان آباد بار مفروض نمود حسب تجویز خان  
مزیور بافزایش يانصدي يانصد سوار برنواخته آمد - و بستر  
بخطاب شمشير خان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان  
اوزنگ زيب بهادر دران نواح بکراسه شهر بلخ معین شد  
سال بيست و دوم بعطای علم رايست بلند رتبيکي برافراشت  
و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزيمت بستمه پس از  
رسيدن بقلات باشا شاهزاده بکراسه آنجا مقرر گشت - سال  
بيست و سيم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و يانصدي  
دو هزار و دريستم سوار و خدمت تهانه داری غزنيان از تغير  
سعادت خان از همگنان تفوق جهت - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بيست و پنجم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و يانصدي دو هزار و يانصد سوار  
درجه امتلا پيمود - و چون (تق و فتق مهمات سلطنت بخت  
انتدار خلدنگان در آمد او سال اول جلوس پس ازان ( که سعادت  
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گرديد )  
او بکراسه موبه مزیور مياهي شد - سال چهارم از انتقال راجه  
راجورپ باز به تهانه داری غزنيان سرعزت برافراخت و سال  
دهم محمب الحکم به تدبیه افغانه روه تعيين شده در کشتن  
و بستن مقاهير تردد نمايان بظهور آرد - و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار دو هزار و يانصد سوار دو هزار سوار  
دوايمه ساهيمه تصاعد نمود - و پس از رسيدن محمد امين  
خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شايان در جنگ  
مخدولان مزیور شده بر طبق يوليغ پادشاهي بتهانه داری ارهله  
تعيين يافت \*

### • شجاعت خان رعد انداز بيگ •

از امرای عهد عالمگيري ست - ابتدا بمنصب در خور  
و خطاب خاني مهابات اندوخته سال اول جلوس ( که پادشاه  
متروحه مقابل سلطان شجاع بود ) بقلعه داری اکبر آباد از تغير  
ذوالفقار خان سوغرازي يافت - و بعد چنده از آنجا معزول  
گشته در جنگ دوم دازاشکوه بفوج قراولي تعيين شده بستر



( باب الشين ) [ ٦٨٠ ] ( مآثر الامرا )

ببخشيدگري احيان مي پرداخت - سال سيوم از تعلقه مذکور عزل پذيرفته همراه كنوز (ام) سكهه بنكرين قلعه زمينداري سري نگر شتافت - سال چهارم بفرجداري ميان دو آب از تغيير عامل خان كام دل برگرفت - سال ششم بفرجداري نواحي اكبر آباد بجاي همم خان مامور گويد - سال هفتم از انتقال اعتبار خان بقلعه داري مستقر الخلافه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و يانصد سوار لواي اعتبار برافراخت سال نهم بتفويض خدمت آخته بيگي و مير توزكي از تغيير ملتقم خان سر تفاخر بلند كرد - سال دهم بخدمت دارغني توپخانه از تغيير فدائي خان سر بلند گشته كله گوشه افتخار كج نهاد - سال دوازدهم باستيصال مفسدان نواحي دارالخلافه مامور گزيده اسب با ساز طلا يافت - و سال سيزدهم همراه فدائي خان (كه باقامت گوايلار رخصت گزيده بود) دستوري پذيرفت - سال يانزدهم ( كه خروج سم ناميان در ناحيه ميوات بعرضه ظهور آمده ) نامبرده با فرج شايسته و سامان درسمت به تذيبه آن مردم تعيين گويد \*

سمت ناميان عبارت است از مردم كه گرد آمده بودند از اراذل و اجلاف و اصناف مكتوفه - در سال مذکور دران سرزمين در نواحي نازول ياي طغيان دراز كوده دهم بغارت قصبات و برگذات كشادند - گويند خود را زنده چاريد

( باب الشين ) [ ٦٨١ ] ( مآثر الامرا )

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعي جان بكشتن دادند و بقيه راه قرار گزيده بيشتر در تعاقب بدار الجوار پيوستند نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تكسين و مخاطب بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و يانصدي در هزار سوار سرمايه شانكامي حاصل نمود - سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و يانصد سوار و عنايت خلعت و جينه پر خانه سنگ يشم مرمع و اسب عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالاش افغانه طغيان سرشت راه كابل رايت عزيمت برافراخت - سال هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از كدل كهريه لشكر آراست افغانه كه در كهين بودند در تنگي كوه راه برو تنگ گرفتند - همچند آريزش سخت زدند و كوشش بهياد بتقدريم رسانيد اما او در اثنای زد و خورد مطابق سته ( ١٠٨٤ ) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در كار ولي نعمت در باخت \*

\* شهادت خان سيد قاسم بارهه \* ابتدا نوكر دارا شكوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد قيام داشته بحكومت آنصوبه مي پرداخت - در ايام ( كه دارا شكوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت ) خلد مكان

( باب الشیخین ) [ ۹۸۲ ] ( مآثر الامراء )

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسبل نمود - که قلعه مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آورد - درین ضمن ( که محمد شجاع حسب قرار داد خادمگان آمده صوبه بهار را قابض شد ) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالگه پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالی دیده گام طمع پیش نهاد و چون قلعه داران رهتاس و چغازه ( که از جانب دارا شکوه مقرر بودند ) تلاح مذکوره را حسب ایمای او ( که بعد قرار نوشته بود ) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برون اراده او را مطلع ساخت - و پس از وصول او بآله آباد برآمده ملاقی گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از مغرور شدن پیش از وی خود را بآله آباد ( که محمد شجاع بر بحال داشته بود ) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاری قاعه مزبور بار نشوین - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان ( که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند ) شدید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را وسیله استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسروانی سال اول جلاوس به پیشگاه ساطنت رسیده کسمپ سعادت آستان بوس نمود - و بعد از خاعت و منصب سه هزاره هزار سوار و خطابه شهاست خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم جلاوس بآهانه داری غزنین از تغیر شمشیر خان ترین مقرر گشت

( مآثر الامراء ) [ ۹۸۳ ] ( باب الشیخین )

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک کابل منتظم گردید - و سال ششم بحر است حصار شهر مذکور مامور شده بین الاقران تفرق جست - و مدتها دران سرزمین گذرانید - گاه بحر است سر بلند میشد - و گاه در زمره تعییناتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او در عهد فردوس آرامگاه به پیش مقصبی نامه بر روی او اما هیچ حامل بر نداشت \*

( ۲ )  
\* شمشیر خان تورین \*

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر دلیور خان داور زنی بوده پستور بر فانت داور خان توبیسی بیوسست - دران هنگام ( که صوبه اری برهانپور بخان مشار اییه نامزد گردید ) او را برائتی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب ساز و سامان گشت - چون پیمانته حیات خان مذکور لبریز شد بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه ( که دران وقت صاحب صوبه ملتان بود ) اختصاص یافت - و پس از ان بقوچداری جمو محال قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یماق بر مشاق بیجاپور مصدر تالشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه خلافت بخطاب شمشیر خان جبهه ناموری برافروخته از پایه ( ۲ ) نسخه [ ج ] خان اعظم شاهي ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] داور زنی .

جماعتی بدرجه امارت مرقی شد - و در خدمت پادشاهزاده اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعی در گذشت پسرانش محمد مهر و محمد عثمان - که تربیت یافته التفات شاهي و مغرور ناز خانه زادی بودند - از جوش برزائی و جبهالت سپاه پیشگی تقدیم بعضی از استاد های حضور بر طبع آنها خورده بر شورانید - ناخوشی پیدا نموده بوطن ( که سه گروهی سرهند مشهور بآبادی ملک حیدر است ) شتافتند - روزی چند به بیکاری و عطالت گذرانیده عزیمت بارگاه پادشاهی ( که در آن هنگام احمد نگر مضرب خیام سلطانی بود ) نمودند بر سر چوکی ( که در حوالی اردی معلی میباشد - و بدین پیرانگی محیی و ذهاب متعذر است ) مدتی ماندند - پیاس خاطر شاهزاده ( که بتازگی از گجرات رسیده بود ) که بعضی نمی رسانید - از پویشانی کار بیچارها بجان و کرد باستخوان رسید - قضارا فوج غنیم بنواحی معسکر اداره گشت - و جمعی از امرای پادشاهی بمالش برآمدند - آن هنگامه جوانان گردن بشمشیر خارنده سبکدستی نمودند - و بتک تک پا اشقی را بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهی رسید بر تو عاطفت بر احوال ایشان تافته بملازمست استبعاد یافتند - اما چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کینه آما بود صرفه خود

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] و سپاه پیشگی .

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده ( که بجانب خجسته بنیان و برهانپور رخصت یافته بود ) برآمدند - با وصف این هم پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مکان رسید - برحمت و خصوصیت برنواخته بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد جانفشانی نموده درش همت را از بار نمکخوارگی سبک گردانید - پس از آن شاهزاده عظیم الشان عمرگان را با عراز پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد مجدد فرخ سیر بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بفوجداری سنگمذیر محال خالصه مقرری موبه خجسته بنیان شتافته بمواخذه و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانه حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری کالا باغ ( که از اقطاع مفسده خیز موبه مالوه است ) سرفرازی یافته بسیاری از فتنه پزدها را پذیرای اطاعت گردانید و لخته را ( که از موب سدان و مواب انحراف درزده طریق خطا و سرتابی می پیمودند ) بگو عدم افکند - در زمان خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه پسرانش مقرر

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] نظام الملک بدکن رفته ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] بکری عدم افکند .

( باب الشين ) [ ٦٨٦ ] ( مؤثر الامرا )

گشت - از انجا ( که موبق مالوه در بسمت بتصرف مرهقه درآمد )  
نمي خواستند که اهداى از منتسبان سلطنت دران ولايت نمى  
داشته باشد - ملهار هولگر بانقرا حصار دهار ( که از آثار راجه  
بهروج مشهور است ) کمر همت چست بسمت - و بهکاره روزى  
چند نقيا بديوار قلعه رسانيد - آن بيچاره بقدر ميسر  
دست و پاى ممانعت و مقاومت بکرت آوردند - چون  
کوهک بدرون نفوذ ديدند ناچار باشقيا قلعه سپرده راجه  
جيسنگه سوائي بيوستند - آخر صحبتها برار نيامد - بر خاسته  
بکضور رفتند - کسى باحوال آنها نپرداخت \*

#### \* شيخ محمد العزیز خان \*

از متوسلان شيخ عبد اللطيف برهانپوري بود - چون  
محمد ارننگ زيب بهادر را با شيخ مذکور ( که بکمال ملاح  
و تقوى اوصاف داشت ) ربط بسيار بل نوعى از اعتقاد متحقق  
بود شيخ سفارش نامه برده نمود - از اين جهت در زمرة نوکران  
منسلک گرديد - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر  
کار طلبى را ببرى رز افکنده بيسست و يک زخم برداشت  
و بعدايت خلعت و اسپ چهره عزت بر افروخت - و در ايام  
( که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاهجهان آباد  
توجه فرمود ) از اصل و اضافه بنصب هزار و پانصدي  
پانصد سوار و خطاب خانى ؟ و تفويض قلعه دارى ( ايسين

( باب الشين ) [ ٦٨٧ ] ( مؤثر الامرا )

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افروخت - سال هفتم حسب الحکم  
بکضور آمده دولت ملازمت دريافت - و در همان سال از  
انتقال مير باقر خان بفرودارى چکله سپردند نامزد گرديد  
يستر بقلعه دارى آسير مضاف صوبه خجسته بنياد قرار يافته  
سال بيستم ( که سيوا بهونسله مردم خود را بکند بالاى قلعه  
گذرانيد ) از خبردار شده در آمدها را بقتل رسانيد - و مدت  
باستقلال در انجا ماند - سال بيست و نهم مطابق سنه  
( ١٠٩٦ ) هزار و نود و شش هجرى از تنگناى هستي  
برآمد - پس از خلفش ابوالخير خان به تعلقه مزبور سرفراز  
گرديد - سال سي و سيوم بکضورست قلعه راج گنده امتياز  
اندوخت - چون فوج مرهقه رفته پيغام خالي نمودن قلعه  
فرستادند او موعوب گشته امان درخواست نموده با عيال  
و اسباب ضروري برآمد - مرهقه قول و قرار پس پشت افکنده  
هرچه يافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون اين ماجرا  
بعرض رسيد از مقصوب بر طرف شده سزاول شديد تعين گرديد  
که روانه مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسيار نمود و حکم  
باز داشتن از عزميت مزبور حاصل نموده روانه ساخت ليکن  
تا رسيدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس  
از معادوت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

( ٢ ) نسخه [ ج ] بحفاظت - و در [ بعض نسخه ] بحضانت \*



(باب الشیخ) [ ۶۸۸ ] (مأثر الامرا)

بدر و تولیت مقبره شاه عبداللطیف ( که در دولت میداد  
بلیده برهانفور رافع است ) که خدمت بسمت - پسرش  
محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بفوکری دیگران  
می گذرانید - او هم با خرت سرا شتافت \*

### \* شریف الملک حیدر آبادی \*

یزنه ابراهیم قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده  
بهادر شاه عالم با خاندان و عساکر گران بگوشمال ابراهیم  
( ۲ )  
( که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود )  
تعیین گردید و پس از آن در سال بیست و نهم مکرر  
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابراهیم اتفاق  
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او  
روی عزیمت بهانپ حیدرآباد آورد - چون بحوالی معموره  
بدوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق  
گردید ابراهیم خود را باخته اول شب از چار محل ( که  
در همان ایام بدستگیری معمار همت بلندش در کمال رفعت  
و زینت تاسیس یافته بود ) با مردم محل از جواهر و اشرفی  
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید  
رستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند  
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن صبح

( ۲ ) نسخه [ ج ] با خاندان \*

(باب الشیخ) [ ۶۸۹ ] (مأثر الامرا)

غلزنگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - گزور در کروز  
نقد و جنس از کارخانجات ابراهیم و مال تجار و اسباب  
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و فاموس رضیع و شریف  
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام  
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن  
هنگام و بقوله در مبادی این سائده شریف الملک نیز  
بملازمین شاهی استسکان یافت - و در سرد شولایون با هودو  
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیده سالی متدیه خلافت گشته  
حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار  
روپیة و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام  
مقامه گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان  
سنه ( ۱۰۹۸ ) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین  
گزید - پسرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در  
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او ( که همشیره زاده  
ابراهم بود ) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب  
سه هزار و هزار سوار سرفرازی یافت - هدایت الله ( که  
به هدایت خان مخاطب گشته ) خالی از کمال و فراست ندون  
طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه  
اعتبار یافت - گریزند نعمت خان میرزا محمد حاجی ( ۲ )

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حاجی - بمعنی هجر کننده \*

اکثر امرا و نوپندان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند و از دست از کفایت و هجو بر نبرد داشت حتا در حق خلد مکان گفته و بحق نمک و نمک کلام ادا نموده \*

\* بنشسته چنان قوی که برداشتنش \*

\* کار دگر نیست خدا بر دارد \*

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای \* ع \*

\* کلوخ انداز را پاداش سنگ است \*

و باعینه گفت - که بیت دوم اینست \*

\* فرزند و زن و قبیله آن کس کش \*

\* بر خوان جماع نعمت الوان است \*

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید \*

### \* شایسته خان امیر الامرا \*

خلف الصدق یمن الدوله آصف خان است - نامش (۴)

میرزا ابوطالب - در ایام تصاوت و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش در آمد - چون روزگار نبردنگ ساز آن بے باک را

از حضور آذاره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ ج ] هدایت الله خان (۳) در [ بعضی نسخه ] نامش ابوطالب \*

و او بزمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آرد

در همین سال بیست و یکم جهانگیری بختاب شایسته خانی

ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه

پدر از لاهور باستان خلافت نامیده سعادت افرخته از اصل

و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت

آنچه زبان زد مردم است ( که شایسته خان روز تولد بمنصب

پنجزاری سرفراز شده ) اعلی شایسته نداشت - و جائی منظور

هم رسید - که برعایت پدر و جدش ارزا در اوان سبا و طفلی

اول رهله پانصدی منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه

اضافه ای متواتر یافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص

گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت

در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال

خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکم

بنام وی نامزد شد - ازان ( که مهمات کل عساکر باعظم خان

موبه دار دکن مفوض بود ) صحبت خان مذکور با وی درنگرفت

طلب حضور گردید \*

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریاست

فردوس آشیانی شد مشار الیه با آلوردی خان و غیره

امرا جهت استخلاص ولایت سنگمگیر و دیگر نواح متعلقه آن

( که در دست ساهو بهرنسله بود ) دستوری یافت - خان مذکور

(باب الشين) [ ۶۹۴ ] (مأثر الامرا)

بسمکینیر رسیده برگذات آن را از تصرف پسرش سیوا  
و دیگر مفسدان برآورده مقاهیر را اداره دشت قرار ساخت  
و بهر قلعه فوج آیین نمود - پس از انفراج اکثر حصون مشهوره  
و فراغ از بند و بست آن آله بجانب جنیر گام سرعت  
بوداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام  
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با ممالک  
متعلقه آن بضبط در آورده معارفت نمود - و در کم مایه فرصتی  
دو سرکار عمده بجمع در کرور و شصت لک دام مشتمل بر  
هفده محال ضمیمه ممالک مهجوزه گردانید - در سال دهم  
خان زمان ( که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بناظم بلاکهاک دکن می پرداخت ) ردیعت حیات سپرد  
از انجا [ که تعیین یکی از اعظم امرا بجای خان زمان ( که در  
هین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد  
بکار و خدمت قیام داشته باشد ) ناگزیر مصالح ملکی بود ]  
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده  
( که بجهت طری کتخدائی بحضور رسیده ) رخصت یافت  
که تا آمدن ایشان نیابت بظم امور آندیار پردازد - و در سال  
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه  
سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار  
پلاژن ( که از عمده بومیان آندیار بود ) فوج کشیده یایمال

( ۲ ) نسخه [ ج ] بلاول

(باب الشين) [ ۶۹۳ ] (مأثر الامرا)

هجر و انکمار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد  
از تغیر او در قبول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه  
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم نورمان  
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب  
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان مدور یافت  
نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته  
خان ( که بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار دو اسبه رسیده  
مباغی بود - و سواى آن مبالغ پنج لک رپییه هرسال بجهت  
علوفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامره آنصوبه نقد  
بار تنخواه میشد ) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین  
چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از  
عرائض او مفرور شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد  
به قبول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت  
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم  
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن  
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون  
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن  
شایسته مرحوم نامیه سالی عقبه خلافت گشته سال بیست  
و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال  
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبه

دکن حسب التماس ميرو جملہ جهت استخلاص پھر و متعلقانش  
و مالش قطب شاه بهيچ حيدر آباد وجهت همت ساخت  
شايسه خان با تعيينان مبره مالوه بر وفق حکم پادشاهي  
بگرمک رفته در عين محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار  
اندرخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده  
بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در مله حسن خدمت  
بمنصب راي شش هزاري شش هزار سوار در اسبه سه اسبه  
و والا خطاب معتبر خانچان سر برافراخته محسود اتران  
گشت - و چون در همين سال محمد اردنگ زيب بهادر  
با عساکر دکن به تنبيه عادل شاهيه مامور گرديد بخانچان  
اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد  
رسانيده تا معارفت جناب شاهي اقامت نمايد - و چون در  
سال سي و يکم سنه ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجري  
عارضه حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت  
امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده دلي عهد  
دارا شکوه باز گرديد - او از تبه رائي و بد سگالي امرای  
کومکي دکن را ( که هنوز مقدمه بيجاپور بهين انجام  
نگرفته بود ) طلب حضور نمود - شايسه خان نيز بمالوه  
برگشت - چون آن آلکه در جوار دکن واقع است درين  
هنگام ( که مرکوز خاطر دارا شکوه کزهای ديگر بود ) بودن

خانچان ( که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زيب  
شهرت داشت ) مابين صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته  
مহারاجه را بصوبه دارين ارجين منصوب کرد - و پس از هزيمت  
مহারاجه از مقابلۀ عالمگيري چون هزيمت آن شاهزاده  
فتح نصيب بسمت دار الخلافه مسموع اعلی حضرت گرديد  
راي (زين پادشاهي بران بود که خود برای مقابلۀ برآيند  
اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بيشتر  
نوکران پادشاهي اند - يکتمل که شمشير کشيدن بر روی  
ولي نعمت بخود توار ندهند - اما دارا شکوه ( که از سهل انگاري  
ميخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود ) اصرار  
و استبداد درزيده مجوز برآمدن آنحضرت نمي شد - درين  
باب مطارحه با خانچان درميان آمد - او نيز بواس خاطر  
دارا شکوه يا بغاير اخلاص ( که با محمد اردنگ زيب بهادر  
داشت - و نقش بهبود از صفحه احوالش مي خواند ) مانع<sup>(۲)</sup>  
آمد - و پس از هزيمت دارا شکوه ظاهر شد که اصلاح همين  
بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبير واقع شد - اعلی حضرت  
از روی غضب سر عصا بسينۀ خانچان رسانيده بجهت  
خيانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه  
و افواي جمعي از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در ( در )



( باب الشين ) [ ٦٩٦ ] ( مائراامرا )

از قيد رهانيدند - و باز هوايد حال را كه ازو استفسار كردند  
باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين  
وقت حركت چه فائده مي كرد - مع هذا اعلى حضرت پيشخانه  
بر آوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي آمدند  
سودمند نمي افتاد \*

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عتبه عالمگيري  
چهره افروز طالع گرديد - بعد از تكرار بېغام بوساطت  
فاضل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت بهادشاهزاده  
ظفر نصيب محمد اوزنگ زيب و آمدن بېگم صاحبه نون برادر  
عزيز القدر و گزارش بېغام پدر بزرگوار [ كه ولايت پنجاب  
با مملكتي ( كه بدان ضلع واقع شده ) بدارا شكوه و گجرات  
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بهسلطان  
محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والاي  
ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه  
مادراي ولايت مقسومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه اهرار  
سعادت ملازمت نموده در استرضاي خاطر اقدس كوشيد ]  
جذاب عالمگيري از اتبال اين معني پهلوي تهيه كرده  
گفت - تا ان فراغ از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر  
بېگم صاحبه قرين هزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت  
ماجرای بر ملاقات و سامت خاطر اعلى حضرت افزد - تا آنكه

( باب الشين ) [ ٦٩٧ ] ( مائراامرا )

روز سيوم بعد گفت و شنود بسيار عزم ملازمت پدر بزرگوار  
از خاطر عالمگيري سر ببرد - و بدین نيت شگرف از باغ  
دهره سوار شد - از انجا ( كه مشيت ازلي بخلاف آن متعلق  
شده بود ) خانجهان و شيخ مير از پس رسیده معروض  
داشتند - كه تصميم اين اراده از تجويز عقل مصلحت بين  
بعيد است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده  
و اعلى حضرت را كل سز رشته از اختيار رفته بے باع و ضروري  
در جائيكه مظنه خطر باشد رفتن چه ضرر \*

درين اثنا ( كه خلد مكان گوش بر سخنان دولت سگالان  
داشته متوذن بود ) باهر دل چيله ( سيد - و فرماني كه  
اعلى حضرت بخط خود بدارا شكوه نوشته از روی اعتماد  
پدر حواله نموده بود ) كه خود بعنوان سيكری بشاهجهان آید  
نزد دارا شكوه رسانیده جواب بيارد ) آورده گذرانيد - مضمون  
آنكه از لشكرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزه - ما  
درينجا هم را فيصل مي فرمائيم - لهذا رای خانجهان  
جايزه استحسان يافته عزيمت ملازمت سمت انقلاب پذيرفت  
و باقتضای مصلحت الويه عالمگيري بتعانب دارا شكوه از  
آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متعرا خانجهان را  
( كه بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگير معزول شده بود )

( ٢ ) نسخه [ ج ] شيخ كبير ( ٣ ) نسخه [ ١ ] نهر دل \*

بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار در اسبه سه اسبه  
نوازش نموده بخطاب اميرالامرائى بلند نامى بخشيدند  
و محال (كه دو كروز دام جمع آن بود) بوسم انعام مرحمت  
شد - و چون سليمان شكوه نخستين پور دارا شكوه از ديار شرقيه  
برگشته باستماع شكست بدر ازان ردى آب گنگ بسمت  
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بهنجاب رفته  
بيدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - كه بكفايت مهم از  
پردازد - آن حادثه زده روزگار از سولم لشكر منصوره سر  
آرازگي بكوهستان سري نگر كشيده برميذدار آنجا پناه برد  
اميرالامرا از گزار گنگ برخاسته حسب الحكم بمستقر الخلافة  
اكبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان  
ينظم مدمات آن موبه قيام ورزيد - و چون سلطان محمد  
بطريق منقلا بجانپ شاه شجاع لوى نهضت برافراخت تنظيم  
امور آن مركز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ  
شجاع راجه جسونت از بد سگاي و تيره باطني باراده برهمنزي  
(۲) و كار شكني آخريه (كه فرداى آن صف آرائي و كارزار اتفاق  
افتاد) با ساير راجپوتيه از ركاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره  
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای يك محشر تفرقه  
بر مردم ريخت - كه پاى ثبات كهذه سياهيها (كه بارها

در معارك هيجا شمشيرهاي نمايان زده بودند ) از جاى  
رفت - و بسيارى راه بيوفائي و هزيمت ميبردند - و باظراف  
و جوانپ اين خير و هشت افزا چنين شيوع يافت كه شاه  
شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است  
و بموتيه تواتر گرفت كه اين اراجيف و اكاذيب را اميرالامرا  
براستي حمل كرده مضطرب گرديد - و دست و پا كم كرده  
بدان فكر افتاد كه بجانپ دكن بدر زند - و از اسيمه سري  
بفاضل خان خانامان (كه هنوز بخدمت گذاري اعلى حضرت  
قيام داشت) حقوق آفجاهي را بپادش داده ملتجي گشت  
كه از جناب اعلى حضرت استشفاع جرائم از نمايد - آن خردمند  
كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا مبع مبر  
و سكون پايد ورزید - كه شايد ازان طرف خبره (كه اعتماد را  
شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل  
شيرتور با معدودى شجاع را رهگرای هزيمت ساخته علم  
فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد (كه الويه  
عالمگيري بظاهر مستقر الخلافة رسیده بجانپ اجمير بعزم  
مخاربه داراشكوه باهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم ركاب ساختند  
و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري  
سال دوم عالمگيري بولا امتياز نواختن نوبت در حضور (كه  
اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

(باب الشين) [ ۷۰۰ ] (مأثر الامرا)

پدر و جد او بود (بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام او تغیر پادشاه زاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بدفع سیولجی مرز و محال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دریا سنگ راه مترددین بستم الله گشته - و در تلخمت و قاراج مملکت پادشاهی دقیقه فرز نمی گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ پیش می آمدند سزای واجبی داده جابجا محالات متعلقه اش را قهانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهقه است و چون برشکال رسیده بود چند روزی در قصبه پونا گذرانیده تسخیر قلعه چاکنه را (که از قلاع متیقّه کوکن نظام شاهیه بود و بنابر اختلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک یافته) ازان روز که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزعش از مقدمات ضروریّه آن مهم دانسته پیش نهاد عظیمت ساخت \* و چون بهای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بنظر احتیاط در آورده بتقسیم مورچاها پرداخت - و در جاهائی (که مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همّت برگماشت و پنجاه و شش روز بارصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

(باب الشين) [ ۷۰۱ ] (مأثر الامرا)

و توانر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود - آخر الامر نقب را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) بیارت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رسیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروزیه (که آماده یورش بودند) سپر حفظ آبی بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دریدند - و چون دران آرایش و ستیز روز باخر رسید مجاهدان عار قرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بسر بردند - و بدویدن صبح یورش دیگر نموده بشهر بند درآمده بقهر و صراحت هیژدهم ذی الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیه السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهی باسلام آباد مرسوم گردید \*

پس ازانکه ولایت سیوا بی سپر عساکر منصوبه گردید و آن نهرنگ ساز حیل گری بدرهای دشوار گذار خزید امیرالامرا بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساخته سیوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و یورانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

( باب الشين ) [ ۷۰۲ ] ( مآثر الامرا )

که مرهقه را بر اسب نگاه نمی داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعی از پیداهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکی از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب بعنوان شادی دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوئی را بشهرت مردم غنیم ( که از آهانه دستگیر کرده ایم ) دستها بسته سیاهی زنان آوردند - شب دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو بهر شب عقیق محل سرا که بارچیخانه بود خود را رسانیده هرکس بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچه ( که بگل و خشم مسدود بود ) را کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل و کلفک آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام میام است عمل و فعله بارچیخانه برای طعام شب خورد برخاسته باشند - و چون این خبر سمع تکرار یافت امیر الامرا سراسیمه تیر و کمان و برجهی در دست گرفته برخاست یکی ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست امیر الامرا رسید - و انگشت سیاه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرد کرده کشته گردید اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دریده کار آن ناامان را با تمام رسانیدند - و چون این معنی ناشی از غفلت آن عمده الملک و محمول بر به خبری از بود و در عالم عملداری در نظرها سپک و در

( مآثر الامرا ) [ ۷۰۳ ] ( باب الشين )

دلها بیوقع می نمود معاتب پادشاهی گشته صوبه داری دکن بهادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت - و از به بدو بست ولایت بنگاله ( که در همان ایام میر جمله ناظم آنجا در گذشته بود ) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت رخک ( که در افواه و السنه بقوم مکهم مشهور اند ) از بدگوهری هنگام انتظار فرصت بصرحد بنگاله آمده سکنة بعضی مواضع سر راه را عرضه انتهاب می ساختند امیر الامرا کشایش قلعه چانگام را ( که سرحد آن ولایت است ) مرچب سد طریق دست اندازی آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت بتشخیص این مهم بر بست - و بزرگ امین خان خلف خویش را با فرجه رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمایان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متین را بدست آورد باسلام آباد موسوم گردانید \*

امیر الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحه بنگاله پرداخته در سال بیستم ( که نظم آنصوبه باعظم خان کوکه مفوض گردید ) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته در سال بیست و یکم اندراک شرف ملازمت نموده پیشکش سی لک روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید - از جمله تحائف آن آئینه بود که تریز (۲) در [ انفر نسخه ] سنه هشتم .



(باب الشين) [ ۷۰۴ ] (مائراامرا)

مقابل آن مي گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از  
مي چکید - و مزدوق بود که از یک طرف آن فیل و یکطرف  
بز بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بز آن مزدوق را  
با فیل کشیده مي برد - امیرالامرا بعطای عصای خامه  
سنگ بشم ( که در دست پادشاهی بود ) با دیگر عنایات  
خودرانی نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئیان  
والامرتبت تا در غسلخانه بالکي سواره مي آمده باشد  
و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بفرزند - و در همین  
سال بصوبه داری اکبرآباد دستوري یافت - و در آخر سال  
بیستم و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم ( که حسب الحکم  
برسم ابلاغ روانه حضور شده ) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید  
و پس از چند سال دیگر بصاحب مولگی مستقر الخلافه  
آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامی  
بهر برده در سر آغاز سی و هشتم سنه ( ۱۱۰۵ )  
یکهزار و یکصد و پنچ هجری بدار بقا ارتحال نمود \*

امیر بدين محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئیان  
توقیف العهد دیگر نگذشته - با این همه موان مجد و بزرگی  
( که در ذات او فراهم آمده ) اگر عشره ازان در دیگره  
سر میزدن کله گوشه نخوت بر فلک برین مي سود ( او  
در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با رضيع

(باب الشين) [ ۷۰۵ ] (مائراامرا)

و شریف بکار مي برد - و گلبانگ چون و احماتش اتفاق را  
محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر ( که  
لکها بصرف آن رفته ) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار  
پیوسته ب نوایان و عجزه در دست از بذل و نوال او  
بهره مند بودند - معبدا اموال ( که پس از فوتش داخل  
سوار پادشاهی شد ) از حیطة قیاس بیرون است - با آنکه  
مکرر جنس اعلی ازان ( از طلا آلات و نقره ) بصرف  
حوادث پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل  
افتاده است \*

از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات  
مجموع شده - از معتبره استماع افتاده که هنگامی در شکار  
عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح ( که  
فرمایش بنام آنها رفته بود ) بعد از موسم برشکال یک قلم نایاب  
بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا  
بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیرالامرا ( که در دهلي است )  
خخیر موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت  
عاریت بگیرند - چون بمتصدی امیرالامرا ابلاغ فرمان شد  
استبدان آقا که در بنگاه بود بدیر مي کشید - و ایستادگی  
مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در اکثر نسخه [ بذل نوال او (۳) در ] بعضی نسخه [ عرض \*

( باب الشیخ ) [ ۷۰۶ ] ( مآثر الامراء )

یا در هزار اشیدی موم ( که هر یک در مونی و سه مونی بوده )  
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا ست - زیاده برین  
جرات نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیره این موم  
چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آبی سر می دهند  
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیحة  
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری  
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره  
بودند - از پسرانش عقیدت خان اسم - ابوطالب نام - که  
سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او  
بهراسم دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر  
ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهوشله بکار آمد - و هرکه  
نام<sup>(۳)</sup> تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش  
یک بازواج روح الله خان اول درآمده - و دیگر با ذوالفقار  
خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت \*

#### \* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان \*

در جرگه منصبداران کوهی صوبه گجرات انسلاک داشت  
با سلطان مراد بخش در ایامی ( که بنظم صوبه مذکور  
مامور بود ) ساز موافقت کوفته بهایه ( روشناسی شاهزاده  
افتخار اندرخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آسبای موم ( ۳ ) نسخه [ ج ] تحصیل نامی نمود \*

( باب الشیخ ) [ ۷۰۷ ] ( مآثر الامراء )

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور نهضت نموده  
بصوبه مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ  
مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگساری  
چرخ دراز محبوس گشت نامبرده بصوبه تعیناتی خون  
شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان ( که دارا شکوه بگجرات  
رسیده جمعیت فوادم آورد ) او را خطاب قزلباش خان داده  
همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه ببلالامیت  
خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمد آباد  
بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون  
کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب  
کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر سورت اعتبار  
برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری  
احمد آباد سرمایه امتیاز اندرخت - پس ازان بصوبه داری  
احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهارم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار درجه  
اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ )  
هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - بانکر  
اخلاق کریمه متصرف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم یایگی  
بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی  
و درستی و سپاهیگری و عملداری او در خاطر پادشاهی

قسم درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسنداشت  
دمقان زاده را بفرزنگی برگزیده - بخاطر داشت او بمنصب  
عمده و خطاب نظر عالی خان نام بر آورد - و پس از  
قوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کوه منزه گردیده  
سرمایه در باخت - مبنی شجاعت خان بدست معصوم بیگ  
دور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان  
نیاست احمد آبدان و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر  
دوم او رستم عالی خان - متصدی بذر سورت شده - و برادر  
سیومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت  
نظامت معز الدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند \*

\* شجاعت خان بهادر \*

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی است - نسبش  
شیخ فرید الدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور  
صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد  
فروردیس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوج داری  
هاجی نور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع  
برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم  
خان منصب یافته ابتدا بفوج داری متهرا و پس از آن بفوج داری  
گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانگپور صوبه آله آباد  
گمیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامیده

در ایام ( که پادشاه بر کلمه دکن مقامات داشت ) بمنصب  
چهار صدی و بخشگیری و داروغگی عدالت بندر سورت به تئیل  
دوران حدرد افتخار انداخت - و گاه بفوج داری نیابور  
دهاتیا سرکار سورت و لخته بتعلقه داری بیرم گانو و چند  
بفوج داری سرکار سورت گجرات منتظر بوده از اصل و اضافه  
بمنصب هفتصدی و خطاب شاه عالی خان ناموری پذیرفت  
و در وقت جهاندار شاه بجبهت آنکه نزد محسن فرخ سیر  
شناخته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد  
فرخ سیر به عالی منصب معزز شده بفوج داری مندرسور  
مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاه چون نظام الملک  
آصف جاه از مالوه اراده دکن تصمیم نمود بدلدهی او  
پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود  
برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نثرین بلند تدر  
و برادرش بداروغگی احشام سرمایه اعتبار انداختند - و در  
جنگ سید دلار علی خان و عالم عالی خاں مصدر ترددات  
شایان گردید - در مضاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد  
بوسم بهادران چانقشان پیاده پا گشته دقیقه از زن و خرد  
مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله در آن نبرد مرد آزما بکار آمد  
و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین  
نامیده بمنصب سه هزاری در هزار سوار و عطای علم

(باب الشين) [ ۷۱۰ ] (مآثر الامرا)

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامی  
اندوخت - و بتقرر برگشته بکابل و برخه دیهات فتح آباد دهارور  
موبله خجسته بنیاد و هریلی پاتهری موبله برار و سرکار بیجاگده  
که رگون موبله خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که  
ببر و غیره محالات جاگیر راجه سلطان جی قرار یافت) از  
جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب  
پنج هزاره و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد  
فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه  
هجری به نیابت موبله داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط  
و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند  
و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک از مقاهیر  
بهذا امت برخاستند - رگهوجی بهونسله فوج فراهم آورده بر  
سر ایلیچور آمد \*

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره رو بروی  
خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفارل کتاب مزبور را  
میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد \*

\* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد \*

قرار داد که خود از شهر برآمده بر سر مقهوران باید رفت  
تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کوزهی بلده

(۲) نسخه [ ۱ ] سلناجی (۳) نسخه [ ۲ ] حال مصراع \*

(مآثر الامرا) [ ۷۱۱ ] (باب الشين)

شتافته بچنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده  
زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق  
سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بکابل بقا  
خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصه خود  
خوانهای مقرری نوبت بذویت بجماعه داران می فرستاد  
سوی آن بدو صد کس از مردم وطن از (که در رفقت بودند)  
خوراک در رفته بضابطه اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی  
شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محی الدین  
شجاعت خان - که برسر جنگ مخاطب است - و اشرف خان  
و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از برگنه بزر محال  
ارث یافته بذوکری می بردازند \*

### \* شهداد خان خریشکی \*

عبد الرحیم نام - یزید شمس خان است - که در فوجداری  
(۲) درآیه گشته با سکهان (که دران هنگام حرکت از سران و سرداران  
دو چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات  
و مرات عمره نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد  
و آخر سر در سر آن کرد - مشارالیه مرد بی مایه و کم روزگار  
بود - نام و نشان نداشت - در عهد خلد منزل منصب  
پانصدی و خطاب شهداد خانی یافته بهمراهی قطب الدین

(۲) نسخه [ ۱ ] درآیه بهته \*



خان عم شمس خان در فوجداري چمر مصدر کار بود  
چون خان مذکور بدست کزوی مقهور گشته شد او تا رسیدن  
حاکم دیگر دست و پای بخرکت آردنه طرف بر دست و سرمایه  
اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ  
بصاحب موبگئی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی  
خان منج (که در عرض راه سر خود سوي مي افراشت)  
توهمی داشت - از خود را از قصبة قصور باشاره ملهم غیبی  
و تیسیر بخت بیدار با جوق نمایان بر وقت رسانید - و بموافقیت  
و همروهي لوازم خدمت و یکجهتی بتقدیم آورد - پس ازان  
بفوجداري لکهي جنگل بپایه شهرت و نامروهي برآمد \*

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین  
دردبار ستلج و آب پناه بانا و لاغیری مي گذرانید) و اطراف  
و جوانب آن را بقهر و جبر فرد گرفته بود) دل پری  
داشت بعد از مهم کزوی مخدول او را بفوجداري درآبه  
و مالش آن بیدادگر کسبل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن  
سپاه تیز دستي بکار برده چون سپاهی فالیز بهم آمد از بی زری  
و کم مایگی (که میداد سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)  
گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصه کارزار برآراست - و چون  
آن بومي بمیدان نبرد درآمد (مي سهام و ضرب مصاصم را  
رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمده شهداد خان

پیای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی  
بدجای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند  
اگرچه از شمشیر آن بومي (که شهداد خان بدست گرفت)  
انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در  
حراصی فیل زدیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان  
در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را قاتل زدند - و چون شهداد  
خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدن تیز پایی  
ندموند پس از هفته برکشته او (که موطن و مسکن این قوم  
بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف  
(که هم ازان طایفه اند) بر انداختهای او ریخته نقد را بردند  
جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور فرستاد - و قلمه  
بوطن روانه کرد - دلیر جنگ بر آشفته جریده طلبداشت  
و پیرس و جوی اموال مقتول درآورد - او بهانه تاراج  
از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم  
در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشی  
و بی چیزئی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بیداد میرفت  
هرچند دلیر جنگ کار تازه نمود و زهر چشم نگارش کرد املا  
پازوی همت از بسستی نگرفتید - و پای ثباتش از جای  
در نیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعه را از وطن

(باب الشين) [ ۷۱۴ ] (مأثراامرا)

بر خوانده نقره نواخته راه قصر گرفت - نخست دلیر جنگ مالش از بر سگالید - و بکستر بیدانجامی آن بی برده خود را باز داشت - و پیچ و تاب خورده بهرفان بدر برد \*

اتفاقا میر جمله (که پهای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چند طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس از آن قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوارش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام حسین خان خوشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التقات و رعایت بر حالش نداشت - کارش بفقیر و فاقه کشید در آن وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد از آن (که معامله او فرزنی شد) از خاندوران (که رکن زکین سلطنت گردیده) بنا بر قتل عیسی خان منع (که بتوسل او اشتبار داشت) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی

(۲) نسخه [ ب ] بعرفان .

(مأثراامرا) [ ۷۱۵ ] (باب الشين)

اقبال خاندوران بدستگیری برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانبانی باضافه نمایان و فوجدارئی هانسی حصار (که از قدیم الایام مفسده زر زر طلب است - و بانقلابات سلطنت غیر عملی محض شده بود) کامرا گردانید - خان شهابت نشان در خستن و بستن متمردان - و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعی چسب بر بهت - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهیاست از خویشتان همقوم او در جنگ گدھی و زده و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمی نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوائف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت را پرداخت بحضور رسیده بيمين اعانت آن نویسن جوانمرد بمنصب شش هزاری و بالکی چهاردهار مرقعی والا پایت اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر فانت آن نام آور فاموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسراش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند \*

### \* شجاع الدوله بهادر \*

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین حیدر اسم - پس از فوت پدر بیحالی نظم صوبه اوده و آله آباد امتیاز اندرخته بندر بست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد و هجری همان الملک

به تفصیل ( که در احوالش نگارش یافته ) فوج بوسه تعلقه او  
 برد - و نامیده از لکنؤ (۱) برآمده تا میدان ساندی و یالی  
 (۲) که سرحد صوبه اوده است ) پیش آمد - و جنگ سه  
 میان آمده بوساطت سعد الله خان پسر علی محمد خان  
 درهله در پنج لک روپیه قدری نقد و تکه بوعده انفصال یافت  
 و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب  
 استدعای نجیب خان درهله و دیگر افغانه ( که پرگنات صوبه  
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر  
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه ( ۱۱۷۱ ) هزار  
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دتا سدهیه بیدر بست نواحی  
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را  
 در سکر تال محصور نمود - و بعد انقضای بوسات گویند پنذت  
 را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است  
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعین کرد ( رفته پنذت مزبور  
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و  
 حافظ رحمت خان ( که بذاور زب فوج مرهته بکوه کامیون  
 پناه برده بودند ) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از  
 معرکت محاصره نجات اندرخت - از انجا ( که جمعیت مرهته  
 افزون بود ) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد \*

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] مالی ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] شکر تال \*

درین ضمن ( که آمد آمد شاه درانی زبان زن شد - و دتا  
 سدهیه روپری او کشته گردید - و شاه درانی در سکندره  
 چهارنی کرد ) نامبرده باستصواب نجیب خان بعد استحکام  
 عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ  
 با سدا سیو بهار ترددات شایسته بتقدیم ( سالفیده مورد تحسین  
 گشت - و شاه رقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان  
 بنام سلطان عالی گهر ( که درین ایام مصد جهانپانی بود )  
 فائض الجود از رزق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنه  
 که ربه مشهور ) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده  
 بصوبه اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معارف  
 به پیشگاه شاه عالم بهادر ( که بعد فوت پدر عالی قدر عزیز الدین  
 پادشاه عالمگیر ثانی در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و سه هجری مابین صوبه بهار و بنگاله دیهیم خلافت را  
 بجلوس خود آراسته بود ) ارسال داشت - و خود تا دریای  
 کرم ناسا باستقبال شتافته احرار ملازمت نمود - و چون  
 موکب خسروانی اواخر سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و چهار هجری در سواد جامیو رسیده چهارنی نمود  
 محاللات انتر بید ( که عبارت از اماکن راتعه مابین دریای گنگا  
 و جمناست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود )

( ۲ ) نسخه [ ج ] سدا شیو بهار \*

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال ( ۱۱۷۵ ) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري الويه ظفر طراز از دريای جمنا گذشته نواح كالپي و قلعه جهانسي از كسان مرهته برآمد - درين سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مروردين و قلمدان مرصع علم بلند رتبي برافراشت - پستو همراه پادشاه عزيمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ ( كه دران نواح دسمن تسلط يافته بودند ) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته باجتماع جمعيت پرداخت - و نوبت دوم دو نواح بگسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت دان - ناچار از پناه بحافظ رحمت خان برد و انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر احمد خان بنگش انداخت - و هم بهلو تهی کرد - نوبت سيوم باتفاق عماد الملك بهادر و ملهار راز هولكر كموعزيمت بجبال آنها چست بسمت - آنها فوج قليله رو برو فرستادند جنگ سهله بميان آمد - هولكر جانب كالپي و عماد الملك در تعلقه جات شتافتند - اهڏا با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت تانع بود - و ساله چند بامدان اهل فرنگ به بندر بسمت موجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

آن صوبه شريك ساخت - سال ( ۱۱۸۸ ) يک هزار و يكصد و هشتاد و هشت هجري بمعارفت آنها برسر حافظ رحمت خان روهله ( كه از رفقای علي محمد خان روهله بود - و پس از فوت او باره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت ) رفته ته تيغ درآورد و همان سال بذابر عريض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده درپوشيد - پسر او ( كه در اوان تحرير بجهت او در صوبه اودهه است ) ميرزا امانی نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند \*

چون بتقريب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحرير باره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گرديد - گویند در اصل از رفقای نادشاه بود - و در سلک يساروان او منسلک - آخرها منک باشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادشاه در تدهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سكه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه ( ۱۱۵۱ ) هزار و يكصد و پنجاه و يك هجري همراه نادشاه - دوم سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و يكصد و شصت و يك هجري - كه احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدين خان بگولاه اجل نقد هستي پرداخت



(باب الشين) [ ۷۲۰ ] (مآثر الامرا)

و شاه دراني راه قابل و تندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۳)  
هزار و يكصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)  
هزار و يكصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك  
جنگ واقع شده - نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت  
شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و يكصد و هفتاد  
هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالمگير ثاني ملاقات نمود  
و دختر عز الدين برادر عالمگير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود  
در آرد - و به تنبيه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث  
وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه  
را با خون در سلک نکاح کشيد - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار  
و يكصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سندهيه را قتل  
ساختم - و در سكدوره چهارمي كرد - و در سال ديگر سدا سيورار  
عرف بهار را با نوچ بسيار ته تيغ آرد - و بقندهار برگشت  
هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري  
دران بار قوم سكه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدين خان  
دراني را ( كه از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است )  
بر سر سگجيون موته دار كشمير تعيين كرد \*

سگجيون از قوم كشميري باشند كابل است - در ابتدا  
مقصود مي اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود  
يك مرتبه شاه دراني او را براي وصول زر از كابل نزد معين الملك

(باب الشين) [ ۷۲۱ ] (مآثر الامرا)

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار  
و يكصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشك  
اقاسي را از كابل براي تسخير كشمير روانه كرد و او كشمير را  
از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان  
عرف خواجه كيچك را با فوج از افغنه نائب گذاشت (۲)  
ديواني را بسگجيون مقرر كرد - و خون برگشت - بعد از  
چندي سگجيون سردار افغنه را كشت - و خواجه كيچك را  
اول قيد كرد - سپس از كشمير بر آرد - و از عالمگير ثاني  
بوساطت عماد الملك وزير قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري  
بنام خود طلبيد - و خطبه و سكه بنام عالمگير ثاني كرد - و تمام  
صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود  
مشار اليه خوشروي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود  
جميع مزارات بزرگان و باغات كشمير را ترميم نمود - و هر روز  
بعد فراغ از ديوان دو صد كس مسلمين را (برزي خود  
الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم  
طعام نياز پخته ب مردم تقسيم مي نمود - و دار و صادر را چه  
در ريش و چه غير آن در خز حال هر كس مراعات مي كرد  
و در هر هفته يكبار مشاعره مقرر كرده بود - جميع شعراي  
كشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلان مي كشيد \*

(۲) در [ مآثر نسخه ] كچك \*

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکجیون فوج را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمداغه قیام نمایند درانجا بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکجیون باجمعه که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت \*

شجاع الملک امیر الامرا \*

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل ملائمت جنگ بصربه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندی پیش برادر خرد ملائمت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بذابر علاقه ولی عهدی ( که از سابق بقام از مقرر بود ) از برابر اراده ملائمت

( ۲ ) نسخه [ ب ] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] اصلی او محمد شریف \*

ملائمت جنگ نموده نزدیک رسیدن او دودن خود را پیش ملائمت جنگ مصلحت ندیده از کارها بهلوتی کرده کمر عزیمت - یسمت موبه متعلقه خود بریسمت - و هنگامی که آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غیر مربوط ملائمت جنگ از جدائی گزیده بذابر اخذ پیشکشات جانب راج بندری مضاف حیدر آباد نهضت نمود ( باز خود را نزد ملائمت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - از آنجا که آمدنی محالات بکمی گرانید - و طلب سپاه پیش از پیش افزود ) رفقای غرض آلود ( که هریک بغنغ خود نظر می دوخت ) بندریسمت متعذر دانسته کذابه گرفتند - و پس از آن ( که موبه داری دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت ) چندی سرشته ظاهر داری از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه داد - چون کاره پیش نرفت و اکثر محالات موبه بیجاپور بتصرف مرهقه وحیدر عالی خان نامی ( که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته ) در آمد در حالت تحریر بر بعضی محالات سرکار امتیاز گداه عرف ادونی و فیروز گداه راجپور قناعت دارند بکج دار و مریز می گذرانند \*

## \* حرف الصاد \*

## \* صادق محمد خان هوزي \*

پسر محمد باقر هوزي سم - وزیر قرا خان ترکمان حاکم  
خراسان بود - که با شاه طهماسب بغی درزیده - در بدايت  
حال (که وارد هند گشت) نوکر بگرام خان شده خدمت  
رکابداري يافت - و از رشادتي که داشت در مدت که  
بمنصب پادشاهي افتخار انداخت - پس از فوت بگرام خان  
توفي کرده بپايه امارت بر آمد - هنگامی (که بعد فتح پتله  
عرش آشياني کشتي سواره علم معارفت بچونپور افراخت)  
صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهای مناسب  
عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقاً لال خان نام فيل خاصه  
در گذر چوسا فر رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتیاط  
در گذراندن بجا نياورد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع  
بولایت گتته<sup>(۲)</sup> بر آوردند - تا گزين فيله (که بدل آن فيل  
تواند شد) بيارد بکوشش سرافراز نگرند - فی الحقیقت تعليم  
خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهمه \*

جدا نسلخته بهمگي همت فرمان پذیر گردد - از چغند نشیب  
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهي در آرد - و مد  
فیل درسم جرمانه گذرانیده موزن عنایت شد - و بکرامت  
ولایت گتته از تغیر رای سرجن اختصاص گرفت \*

در سال بیستم و درم صادق محمد خان با امرای دیگر  
به تنبیه راجه مدھکر (که ثروت موزي و مکنیت ظاهري  
و مستحکم جا و افزونی گروه قهر گزين را سرمایه نخوت  
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت) تعیین شد  
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز درمیان نهاد  
آن شوریده سر بسرانجام جنگل بوي پرداخته متصل او ندچیه  
با فوج گران بکارزار پیوست - جنگ عظیم بمیان آمد - هوزل راد<sup>(۲)</sup>  
پسرش بعدم شتافته خود زخمی بدر زد - صادق محمد خان از  
دفور کارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر  
بعجز گرانیده سال بیستم و سیوم باثاق خان مذکور بحلافت  
عرش آشياني رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان  
بولایت شرقي قرار گرفت \*

چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپري گشت  
و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پزوهان بر گرفتند صادق محمد  
خان بافرونی اخلاص و نیروی همت درست آرزوها نموده

(۲) نسخه [ ج ] هولکراو \*

( باب الصاد ) [ ۷۲۶ ] ( مآثر الامرا )

برخی امکنه عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت  
و در سال بیست و هفتم با خبیطه ( که از کم نامان الوس  
مغول در سپاه بدخشیان بر سر می برد - و بهمراهی معصوم خان  
کابل و در شورش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی  
بر آورد - و از بنگاله به بهار آمده بر عیث آزادی دسمت برکشاد )  
صادق محمد خان در بقیه جنگ کرده غالب آمد - و سرش  
بریده به حضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتلوی کرانی  
( که بر اردیسه چیرگی یافته ) در حدود بردران برنشست  
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم  
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله دانی گردید<sup>(۲)</sup>  
قتل او را پای شکیب از جا شده بار دیسه گام برگرفت - و امرا  
تکامشی نمودند - و او با سیمه سوری در آمده پیغام مصالحه  
نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت  
امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع  
خود بقیه باز گردید - و چون شهباز خان بنا کامی از ملک  
بهائی برگشت - و تیواداران بهار بکرمک تعین بنگاله شدند  
میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ( از اینجا ) که یک کار  
بدو سردار مخالف منتج برهمی سم ( خواجه سلیمان  
نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

( ۲ ) با معامله رانی باشد \*

( مآثر الامرا ) [ ۷۲۷ ] ( باب الصاد )

بعهد خود گیرد دیگر به بهار برگردد - در سال ستم  
صادق محمد خان بر زمه خود گرفت - و در همین سال بے طلب  
برسم ایغار به حضور رسید - و باز نیافت - و چون شهباز خان بحکم  
والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان به حضور رسیده  
حکومت ملتان یافت - چون رشانیان تیراه را ( که کوهستانی ست  
غربی پشاور سی و دو کرده طول و درازده عرض بنگاه افرویدی  
و در کرانی ) پناه گاه خود ساخته شورش افروزند صادق محمد  
خان در سال سی و سوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی  
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعی ایل ساخت  
که متعدد روانی راه خیبر شده ملا ابراهیم را ( که جلاله او را  
بجای پدر می شمرند ) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها  
نمانده آواره توران دیار گردید - چون زین خان کوکه ( که سواد  
و بجز را لخته انتظام داده ) به حضور شتافت صادق  
محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقی  
سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سی و هشتم ( که  
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بابالت گجرات نامزد گشت )  
چون از اسمعیل قلی خان امر دلاکت شاهزاده بشایستگی  
سوانجام نمی گرفت صادق محمد خان باتالیقی رخصت  
یافت - و در سال چهارم ( که شاهزاده بتسخیر دکن مامور  
شد - و شاه رخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت )



( باب الصاد ) [ ۷۲۸ ] ( مآثر الامرا )

میدان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها ( و داده )  
و از دیرین کینه بگوهرش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه  
( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان  
از کم آذوقه و بی اتفاقی نیروی تحصن نداشتند اما از درونی  
و بی برداشتی امرا چاند بی بی با استحکام کوشید - و آخر کار  
بسبب پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا  
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود  
گرفته در مکر نگاه ساخت \*

در سر آغاز سال چهل و یکم بمصوب پنجزاری سر بر فراخت  
و در همین سال بر سر اوز خان ( که شورش افزائی داشت )  
فوجی فرستاده بوشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون  
خداوند خان دکنی جمع از امرای دکن با خود متفق ساخته  
نکرت می فرودخت صادق محمد خان باهنگ پیکار برآمده  
چپقشاهی مردانه نمود - و ارقاب نیارزده بسیاری را بکشتن  
داده هزیمت درزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار  
لخته را بوداخته شش کرهیی بالاپور سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار  
هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور  
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند  
سپاه آرائی و ملک آبادی بی شرکت غیره بصادق  
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

( باب الصاد ) [ ۷۲۹ ] ( مآثر الامرا )

( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجری در شاهپور باسپاهل معاصر ملک بقا  
گشت - دهول پور بیست کرهیی آگره وطن گرفته سرا و عمارت  
و مقبره عالی بنا نهاده دیهات گود و نواحی آن آباد ساخت  
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر  
پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری  
بمناسبت مناسب امتیاز داشتند تا عهد شاهجهان که از اینها  
نماند - لیکن صادق محمد خان با نیچی مدتها در دهول پور  
می بود - در گذشت \*

#### \* صادق خان میر بخشی \*

پسر آقا طاهر و صلی تخلص بن محمد شریف هروی  
و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهرانی سم - چندی  
همراه پدر بموجوداتی نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری  
بمنصب درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب  
خانی مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشگیری و از اصل  
و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار لوای ناموری افراشت  
و سال دهم باضافه دویست سوار امتیاز اندوخت - و باضافه  
متواتره بمنصب عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت  
صوبه پنجاب نیز بنام او تراز گرفته بضبط کوهستان شمالی  
دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح  
با کوهکیان خود بملازمت پادشاهی پیوست - و حکمت سنگه را

( که چندے غبار فتنه دران حدرد بلند کرده بود ) بعواطف  
سلطانی ایدرار ساخته بحضور آرد - و باستشفاع نور جهان  
بیگم مفتح جراتم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت  
از کشمیر رافعہ ناگزیر جنت مکانی رد داد و یمین الدوله  
بمقتضای وقت دادر بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت  
صادق خان ( که نسبت بشاهجهان نفاق می ورزید ) از مال کار  
خود خائف شده التماس یمین الدوله آرد - او هر سه شاهزاده را  
از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت  
اینها وسیله رسانگری خود اندیشد - و سال اول جلوس  
فردوس آشیانی همراه شاهزادها [ مدہ دولت بار یافت - و بیکایی  
منصب سابق ( که چهار هزار و چهار هزار سوار و علم و نفاذ  
بود ) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری ارادت خان  
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمین الدوله ارادت خان  
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان بیکایی تعلقه بخشگیری  
و عطای قلمدان مردم آب رفته بچو آرد - و سال ششم نیم  
ربیع الثانی سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری بر حمت  
انزلی بدوست - پادشاه از راه قدر شغاسی شاهزاده محمد  
زرنگ زوب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت  
از شد آنها جعفر خان است - دومین روشن ضمیر ملائمت خان  
که احوال هر دو علیحدہ ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الودھن

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندرخت - و پس  
ازان ببخشگیری ایدراران مہابی شد - سال هشتم ازان معزل  
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزار و ذات چهار صد سوار  
رایت اعتبار انراخت - و پستر بخطاب مرحمت خان چہرہ  
افتخار افرخت - سال نوزدهم برای مہمانداری خسرو پور  
نذر محمد خان رالی بالغ [ که عزیمت آمدن حضور در اوانی ( که  
کابل معسکر فیروزپری بود ) داشت ] تعیین یافت - سال بیستم  
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجہ اعلا پیمود - چہارمین  
بہرام - کہ احوالشن در ترجمہ بہرہ مدد خان میر بخشی پسرش  
موقوف گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با  
ہمہ کس آئین صالح می سپرد - حتا مہابت خان ( کہ دشمن  
این سلسلہ بود ) از مدارا شعاری او را از خود میدانست  
باسپ خوب خیلہ شرق داشت - و از جنس عراقی بسیار  
فراہم آردہ بود - اما غیر حاضری سپاہ بہر بہانہ رضع می کرد  
ازین جہت بیش آن مردم مطعون بود \*

(۲) \* صلاحیت خان روشن ضمیر \*

(۲) پسر درم صادق خان میر بخشی ست - سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از اصل و اضافہ بمنصب هزار و دریمت سوار  
(۲) نسخه [ ب ] صلاحیت خان پسر درم (۳) نسخه [ ب ج ] پنجم  
فردوس آشیانی \*

( باب الصاد ) [ ۷۲۲ ] ( مائراامرا )

و خدمت قوریگی از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اوزنگ زب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آردن - او بعد از خدمت و اضافه منصب نوازش یافت . سال هشتم باضافه بانصدي مد سوار بمنصب در هزاری هشتصد سوار افتخار اندوخت - و پستتر ب خطاب ملاحت خان بلند آرازه گردید سال یازدهم بانصدي در مد سوار بر پایه او افزوده دو هزار و بانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوریگی معزول گردیده بتعلقه بخشگیری درم از تغیر تربیت خان ر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار سوار و عام و نقاره سرفرازی یافته رایت بلند رتبیگی بر افراخت \*

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جمدهر را امر سنگه پسر راجه گجسنگه جهان فانی را پدرده نمود - محملا حقیقتش اینکه راو مزبور چندس بنابر بیماری از بار یابی اعلی حضرت محروم بود - پس از افاته چون بدر بار آمد ملاحت خان در خلوتخانه منزل سلطان داراشکوه ( که پادشاه درانجا تشریف داشت )

( مائراامرا ) [ ۷۲۳ ] ( باب الصاد )

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و ملاحت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئیان بدست خود می نوشت ملاحت خان برای کاره از ایوان فرود آمده با کس گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دریده در حالت غفلت تحت سیئه او فرود بود - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنایه بود و بیمن تربیت خاقان بنده پدر مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و هدائت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب بانصدي مد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم پایه هزاری مد سوار رسیده سال دوم عالمگیری ب خطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و بانصدي مد و پنجاه سوار و سال نهم باضافه یکصد سوار لوی ترقی بر افراخت \*

( ۲ )  
\* صفدر خان خواجه قائم \*

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فترات بدرام خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزنگ نشینی

( ۲ ) نسخه [ ب ] صفدر خان سید اتائی ست \*

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و در یست سوار  
و عطای خلعت و خنجر مرمع و اسب با زین نقره و فیل  
و انعام سی هزار روبیه چهره امتیاز برآراست. - بستر بخطاب  
مقدور خان ( که در زمان جنت گانی میرزا لشکری پسر سید  
یوسف خان رضوی داشت - و در بنا به بصف شکن خان مخاطب  
گردید ) ناموری اندوخت - و بغیر جلداری و تیولدارای سرولج<sup>(۲)</sup>  
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول چهار  
سنگه به همراهی خانجهان اودی بهم مرزور تعیین شد - و پس  
از آن بعد از علم رایست میاهات بر افراشت - و سال دهم همراه  
خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب خانجهان اودی نامزد گشت  
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آرازه  
گرفته با اتفاق راو (تن هادا) که با چند منصبداران دیگر  
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم<sup>(۳)</sup> مضاف بالاگهات<sup>(۴)</sup>  
موضع برار ملک تلنگانه مامور بود ( کمر همست بست - و بستر  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی  
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الکلافه  
و میانت قاعه آن دامن رسوخ بر کمر عقیدت زد - سال  
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد  
( ۲ ) نسخه [ ب ] هرونج ( ۳ ) نسخه [ ج ] بتوقف پرگنه باسم ( ۴ )  
نسخه [ ا ] مضاف مرهه براره

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار  
اندرخته بمقاربت ایران دیار قامت امتیاز پیوست - و وقت  
رخصت بمطای یک لک و پنجاه هزار روبیه بطریق مدد خرج  
و خلعت و جیفه و خنجر مرمع و اسب با زین طلا و فیل  
تفرق جسته با ارمنغان بقیمت چهار لک روبیه ( که از انجمله  
یک لک روبیه مرمع آلات و سه لک روبیه قمشه نفیسه  
هندوستان بود ) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از  
وصول بدان نواهی چون والی ایران شاه صفی بمهمات ایران  
سرحد ملک رزم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید  
و بعد ملاقات شاه صفی از اداب دانی از خیل محظوظ  
شده بخانه از آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او  
پیشکش نمایان بشاه و سوغات بایان آنجا گذرانید - سال یازدهم  
معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد  
اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آورد  
چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد  
عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و سه هزار  
سوار عرصه بلند رتبی بپیمود - در همین سال ( که پادشاه  
از اکبر آباد متوجه لاهور شد ) از اثنای راه از بتقویض موبعداری  
ستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرمع با پهل کقاره  
فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از انجا معزول



(باب الصاد) [ ۷۳۶ ] (مآثر الامرا)

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار  
پنج هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب یا زین مطا و فیل  
و تقرر صوبه داری قندهار از تغیر قلیم خان لوی عزت  
برافراشت - و سال هفدهم از آنجا عزل پذیرفته بحضور آمد  
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمست  
نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۳)  
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی بولست  
پسرانش بمنصب در خود مشمول عزایت شدند - ارشد  
آنها خواجه عبد الهادی سم - که احوالش جداگانه زینت  
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم  
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می انداخت \*

### • صفی شکن خان میرزا لشکری \*

پسر سید یوسف خان رضوی سم - که احوالش درین نامه  
علیهده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی  
به تهاذه داری بیر مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر  
جنت مکانی مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبه  
بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هفتصد سوار افتخار انداخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور  
قاسم خان میر بکر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت - سال  
هشتم از آنجا معزل گردیده سال بیستم و یکم چون مهابت خان

(مآثر الامرا) [ ۷۳۷ ] (باب الصاد)

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خوانده او  
( که از بنگاله می آوردند ) بنواهی دهلی رسیده بنابران  
او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت - و پس  
از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمراء متحصن شده  
بزد و خورند پرداختند و بعد آتش دادن بدرواز سوا بدر رفتند  
زرها بدست آمد - پس از آن که تخت سلطنت بجلوس

فردوس آشیانی رونق گرفت ( ببعالی منصب در هزار و پانصدی  
در هزار سوار ) که تا آخر عهد جنت مکانی داشت  
کام دل یافت - چون خطاب صفدر خان بخواجه قاسم سید  
آثانی مرحمت شد او خطاب صف شکن خان چهره عزت  
برافراخت - و در آن زمان ( که بیر از دست کسان نظام الملک  
دکنی برآمد ) بدستور قدیم تهاذه داری آنجا بدر تفویض  
پذیرفت - مدت آن در آنجا بسر برد - بتقریب بیایه متاب  
آمده از جاگیر و منصب افتاد - و دوازده هزار رزیمه سالیانه  
مقرر شده در لاهور می برد - سال نوزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۵ )

هزار و پنجاه و پنج هجری بساط زندگی در نورید \*

گویند مرد منقلب الحال که پورا مزاج دهن دریده بود  
هرچه بخاطرش می آمد میبخت - چون معمر و از قدیمان  
این دولت بون صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

( ۲ ) نسخه [ ج ] یافت ( ۳ ) نسخه [ ب ] لفظ ( گویند ) نیست \*

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایاهی شده نزد  
 راجه کشنوار (۲) رفت - مردم آنجا او را شناخته مقید ساختند  
 بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود  
 بعد از آنجا را بضمیافت طلبیده کیاب گوشت خوک بخورد  
 همه کس داد - چون این معنی بعرض جنم مکانی رسید  
 طالب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت  
 شراب و گوشت خوک یک حکم دارند - مگر اینکه گوشت خوک  
 مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند  
 خانجهان باعانت مبلغان و سپردن تهاذه داری بهر دران وقت  
 سایه ترحم گسترده اما شیوه قبیلله پوروی داشت \*

### \* صف شکن خان محمد طاهر \*

در اواخر عهد فردرس آشیانی بدادروغگی توپخانه دکن  
 کامیاب گردید - پس از آن ( که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را  
 وجه هم ساختن از دکن روانه هندوستان شد ) بعد وصول  
 بفریده از خطاب صف شکن خان سرمایه ناموزی اندر خدمت  
 و در جنگ مهاراجه جسورست سنگه مصدر تروادات گشت - و سال  
 اول ابتدا با اتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه  
 بکنار دریای جون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان  
 ( که بتعانت دارا شکوه بسمت پنجاب می شتافت ) با اتفاق

( ۲ ) نسخه [ ب ] کشنوار ( ۳ ) نسخه [ ج ] محمد طاهر نام داشت .

میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان  
 خود نامبرده با فوجی بتکاشی او تعین یافته - و تا قته از قطره  
 و پیوه نیاسوده - پس از آن ( که دارا شکوه داخل سرحد گجرات  
 گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن بار رسید )  
 معارفت نموده در ایامی ( که خلد مکان باران جنگ ثانی  
 دارا شکوه عزیزم جانب اجمیر داشت ) آمده درکت بار یافت

سال چهارم بتقصیر از منصب معزل گردیده - بعد چندی  
 قرین بخشایش و بکالی منصب در هزاری سوار گشت  
 سال پنجم باضافه در صد سوار سر برافراخته سال ششم ( که  
 پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده ) او سوار گشت  
 که در پای کتل بهنهر متوقف شده بتفاظم دهه آن کوهستان  
 پرانزد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری  
 هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوج بدکن نزد سلطان  
 معظم دستوری پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال  
 دهم باز همراه شاهزاده مذکور ( که بنابر بندوبست دکن  
 مرخص گردیده ) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز  
 سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفروجداری متبرای  
 رشادت برافراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رمد انداز  
 خان بدادروغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جنگ ثانی با دارا شکوه \*

مطابق سنه ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری بيمانه  
مسات در کشيد \*

### • صفی خان •

پسر دوم اسلام خان مشهدي سم - سال نوزدهم جلوس  
فردرس آشياني ( که پدرش بنظم موبجات دکن مامور گردید )  
از باضافه در خور مياهي گشته همراه پدر موصف شد - سال  
بيستم با پيشکش پدر بحضور رسیده دولت بار اندر خدمت  
سال بيستم و یکم چون پدرش فوت نمود از ازل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدي چهارمده سوار ترقی پذیرفت - سال  
بيستم و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بمهم فندهار دامن همت  
برگمزد - و سال بيستم و سيوم بحجابيت يعجاپور نزد عادل  
خان دستوري يافت - سال بيستم و پنجم با پيشکش خان مذکور  
( که جمله از نقد و جنس چهل لک ( ريزه قيمت داشت )  
آمده فيض اندوز آستان بوس گردید - پس از آن در رکاب سلطان  
اورنگ زیب بيساق فندهار شتافت - سال بيستم و ششم بعد  
معادرت از آنجا بتقرر خدمت بخشگيري و واقعه نویسی هر چهار  
موبه دکن کام دل برگزفت - سال بيستم و هفتم بخطاب  
خاني سرمايه ناموري اندوخت - سال سيم بغابر تقصير  
بهاي عتاب در آمده بکمی منصب پانصدي مد سوار از آن  
خدمت معول و طلب حضور گردید - سال سي و یکم باضافه

دومد سوار و تقرر قلعه داری کانگه مشمول عاطفت گشت  
پس از آن ( که تخت سلطنت بجلوس عالمگيري رونق تازه  
يافت ) سال اول جلوس در ایام ( که پادشاه باران جنگ  
دارا شکوه عزيمت امير داشت ) نامبرده بحضور رسیده  
بتقويض قلعه داری دارالخلافه ( ايت خوشدلي افراخت - سال دوم  
بتملقه بخشگيري والا شاهيان ممتاز شد - سال پنجم از ازل  
و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال  
ششم بقلعه داری و نظم مهمات دار الخلافه از تغير هوشدار خان  
به بلند رتبي گراييد - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم  
بجانب دکن تعين گردید - و سال دوازدهم از تغير تربيت خان  
بصوبه داری اوتيسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر  
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعين يافت - سال  
بيستم و یکم همراه سلطان محمد اکبر ( که بنظامت ملتان  
دستوري پذیرفت ) تعينات گشت - و سال بيستم و دوم از آنجا  
برگردیده بتقويض صوبه داری اکبر آباد چهار عزت بر افروخت  
سال بيستم و هفتم بهر اسمت اورنگ آباد مانده سال بيستم  
و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوی عزيمت افراشت - پسرش  
مير عبدالسلام اسم - که در عهد عالمگيري بمنصب هزاره پانصد  
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغي تربخانه سلطان معظم  
سرفرازي داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب  
پانجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزگی اهل  
فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندس میرتوزک  
و چندس بخشعی دم بود - و در عهد قوروس آرامگاه بمنصب  
هفت هزاری درجه اعلا پیمود - گویند متین و مقرر بود  
و بخوشخوژی مشهور - قبولی اسلام خانی ( که وضع کرده خود  
او سمت ) در سرکار او خوب تیار میشد \*

\* صلاحیت خان \*

خواجه میر خوافی - خودش هیدوستان زاسمت - آباء او  
ازان مکان فراسمت بندان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجه  
اهل خواف به نیکوئی و بکردگی مقرر و مجبول است خان  
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی  
خداوند چابک و چست بود - از یاردهای نیک اختری منظور  
نظر تربیت عالمگیری شده بقرب و اعتبار خسروانی درجه  
اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از  
تغیر بهره مند خان بداروغگی فیلخانه سرفرازی یافته باعتبار  
مهابت و صلاحیت ظاهری ( که مرد قوی هیکل بلند بالا بود )  
بخطاب صلاحیت خان ناموری یافت - و در سال بیست و سیوم  
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

( ۲ ) نسخه [ ب ] صلاحیت خان ناقوری \*

و پس ازان بذابر مدور زلتی از نوکری برطرف شده در سال  
بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآشی  
عز امتیاز یافت - پس ازان بالکۀ او دهه تعیین شد - چون  
ازانجا آمده باستان یوس خلافت مستعد گردید بداروغگی  
بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم  
از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقصودگیری بندرسورت شتافته  
در سال سی و سیوم حمب اللتماس خودش طلب حضور گشته  
بمیرتوزگی اهل کامیابی اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی  
خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب ده هزار  
و پانصدی هزار و دو صد هزار رتبه برتری بدست آورد \*

گویند در زری در مقامات گوری گانون سردیوان بر سر اهتمام  
چوب سه دستای سهراب خان میرتوزک دم بر سویی از سران  
عمله توپخانه رسید - چنده از معتبران آن جماعه که حاضر  
بودند بحماییت او بسهراب خان در افتادند - صلاحیت خان  
باعتماد میرتوزگی اول خواست که بچشم نمائی آنها پرنان  
قضیه منعکس گردید - و بحضرت میر اهتمامان انجامید - و دفعه  
غلوی عمله آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان  
برخاست - و امرای ذی شان بفرورنشاندن آن شورش تعین  
شدند - و صلاحیت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند  
تا درز دیگر آشوب برپا بود - روح الیه خان اول خود هوار شده



(باب الصاد) [ ۷۴۴ ] (مآثر الامرا)

پدید آمدن و ترویج آن فتنه جوانان پرداخت - و ملائمت خان را از خانه پدریار آورد - و چندی از منک باشیان و یوز باشیان در شناس معائب و مغضوب شدند \*

خان مذکور در سال سی و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن بر خصم داری الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید درین مدت اکثر می خواند \*

\* خود رفته ایم و کنج مزارع گرفته ایم \*

\* تا بار درش کس نشود استخوان ما \*

مطابق اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرانشی یافته - و در سال بیست و هشتم متصدی بذور سرور گردیده در سال سی و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه تذاقض دارد با آنکه در ایام محارمه قلعه گوگنده سال بیست و نهم جلوس چون صف شکن خان میرانش از نفاق ورزی و کینه توزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود ملائمت خان بجای او خلعت میرانشی یافت - پس ازان (که از هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت) مستعفی شد - و سید عزت خان بجای از کمر همت بر بست قانکه نیم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

(باب الصاد) [ ۷۴۵ ] (مآثر الامرا)

بر دمدمه ریختن - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر ملائمت خان بخدمت میرانشی منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجی (که در طور خود یکتاست) در وقائع حیدر آباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادی داده) بر نفویض میرانشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باز زدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین صورت ظاهر میشوند که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بذور سرور رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده \*

بالجمله ملائمت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطاب تهر خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاری و پردلیج او و نجار نثار خان خواجه ابوالمکارم نوه دز پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتحصین بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر می افزودند - چو هر دو به تذبیه اشقیا مامور میشدند در سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کرناٹک با سننالی مشهور سرورکار مقابل افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توبخانه بغارت داده زخمی بتکتک با جان بدر بردند - در سال چهارم

[ ۹۴ ]

(باب الصاد) [ ۷۴۶ ] (مآثر الامراء)

بفوجداري سواران پور تعين گشته از انجا چون تغير شده بحضور آمد داروغگي قور خانه يافت - و در سال چهل و نهم بخطاب فدائي خان امتياز حاصل کرد \*

\* صف شکن خان مير صدر الدين \*

پسر قوام الدين خان بوانر خليفه سلطان رزور ايران است سال هفدهم جلوس عالمگيري همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهي در يافت - و بعنايت خلعت و شمشير با ساز طلا و منصب هفتصدي يكصد سوار چهار عزت برافروخت چون پدرش سال بيست و سيوم فوت نمود بخلعت ماتمي معزز شده بعد چنده بخطاب شجاعت خان و پستار بتفويض خدمت مير آتشي بر فراز تقرب برآمد - سال بيست و پنجم بخطاب صف شکن خان و عنايت خلعت و جيفه مرصع و علم و توغ اعتبار پذيرفته سمت سري زنگ پتن مرخص گشت - سال بيست و نهم بتلثيم بهراط سلطنت پرداخته معا خنجر و فيل يافته رخصت معارفت به بيچاره (که محمد اعظم شاه بمحاصره آن اشتغال داشت) پذيرفت پس از تسخير آن سال سيم بعطای نقاره بلند آوازه گردیده همراه فيروز جنگ جهمت تسخير قلعه ابراهيم گدهه مضاف حيدر آباد شتافت - و در محاصره قلعه گلکنده اگرچه

(۲) نسخه [ ج ] امتياز \*

(باب الصاد) [ ۷۴۷ ] (مآثر الامراء)

دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانيد و نون توپ ايران بر آورد اما بنا بر نفاق درزي با فيروز جنگ دست از کار کشيده استعفا نمود - بنابران ببرطري منضمب معاتب گشته زاويه نشين زندان انب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب ديگر دمدمه تيار نموده بکنگره قلعه بوسازد - بدین تقويجا از حبس رهائي يافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زن خان بتاديب بسرونت کهرزهره مجاز گردید - و بمقتضای گردش غلک کچ رفتار بتفصيله (که در احوال قاسم خان کرمانی ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بهشم نمائي از پيشگاه سلطنت بفوجداري دهاموني تعين يافت پسرش مخلص خان است - که ترجمه اش عليه زينت قسطنطين پذيرفته \*

## \* حرف الضاد \*

( ۲ )  
\* ضیاء الدوله محمد حقیظ \*

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم  
سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریبگی و عرض مکرر  
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران  
کشته شد - پسر نامبرده رفاعت نظام الملک آصف جاه گزیده  
خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در  
جنگ سید دلدار علی خان شریک ترددات بود - و پس از  
جنگ عالم عالی خان بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب  
بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس از آن ( که سلطنت  
فرزند آرمگاه خلیفه سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت )  
از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت  
پادشاهی پیوسته ازل بداررنگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت  
بیوقاتی چهره عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشی نیز

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین \*

ضمیمه گشت - چون در گذشت پهرش بخطاب پدر و تعلقه

ارثی و خانسامانی سرمایه ناموری اندوخت - و رفته رفته  
بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند  
بعد برهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاه جهان آباد نشست  
مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگه جات  
همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد

و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود \*

## \* حرف الطاء \*

## \* طیب خواجه جویماری \*

پسر حسن خواجه همین برادر عبد الرحیم خواجه بن کلان خواجه است - که عمه نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیله او بود - عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنم مکانی برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده عظمی از بعد رسیده که در مجلس جنم مکانی می نشست سال اول جلوس فردوس آشیانی جهان را پذیرد نمود - افضل خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجه مذکور رفته بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در دلبه ( که پیش از تسخیر بلخ در آنجا رو داده بود ) درگذشت - و یوسف خواجه عم درم او جانشین نیالان بود طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ روانه حضور شد - چون نزدیک رسید قاضی محمد اسام و خواجه ابو الخیر میر عدل باستقبال شتافته بهلازمیت پادشاهی رسانیدند - و در تقرر اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پشتر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن ( که صد و پنجاه اشرفی باشد ) افتخار اندرخت - و دهن عبارت است از نقد مصکوک طلائی - که در وقت عرش آشیانی مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معارفت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش ( که از بلخ طلب داشته بود ) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احوال سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زمین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چند ساله معه پسران بانعام پنجاه هزار روپیه سرفرازی یافت سال بیست و ششم یکم هزار اشرفی از زر وزن بار مرحمت گشت - پشتر چون یوسف خواجه برادر کلان او ( که جانشین بزرگان بود ) فوت نمود و غیر از کس که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مشتفاد می شود که منصب چهار هزاره ذات چهار صد سوار داشت \*

## \* طاهر خان \*

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دوم و پنجاه \*



از بلخ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنایت  
 خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای  
 شاهنشاهی بایزید طوقی میبخش و منصب هشتصدی چهار صد سوار  
 میباید گردید - و پس ازان بمرحمت جیفه مرصع و از اصل  
 و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و خطاب خانی و اسب  
 با زین نقره سرعت برافراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافه  
 پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معارفت ازانجا  
 به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانه عقیدت  
 گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزاره هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده  
 محمد اورنگ زیب بهادر بیضاقت قندهار تعیین یافت  
 و پس از وصول بدانجا همراه تالیخ خان بصوب بسمت رفت  
 و بر قلعه خلنسی (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان  
 غنائم آورد - و در جنگ قزلباش گردن نمایان بتقدیم رسانید  
 سال بیست و سیوم در جلدوری آن از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزار و پانصدی هزار سوار گردید مباحثات افراشت - پستر  
 بحضور رسیده بکار پردازان بیرونی حکم شد - که تا یک سال  
 پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

(۲) در [ بعضی نسخه ] خنشی \*

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بهم قندهار  
 کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده -  
 دارا شکوه بهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه  
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق  
 خان وزیر جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافه  
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکی سعد الله  
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سرورگده  
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری  
 در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه امر از ملازمت نموده  
 بعنایت خلعت مباحثات پذیرفت - پستر همراه خلیل الله خان  
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه  
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده باجمعه بقراری کام  
 جلالت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سر فرای  
 یافت - که مولف مآثر عالمگیری معارفت او بعد عزل از ملتان  
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم ( که پس از  
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طغش قرار یافت ) او  
 بفرجدارئی جودهپور معین شد - و چون نوکران راجه مذکور  
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند  
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شرسنجی نمودند و با  
 فرجه ( که بر سر آنها تعیین شده بود ) دزد و خورد برداخته

رخت فرار بجانب وطنش بودند از آنجا ( که طاهر خان  
بممانعت گریختن با قائم نکرد ) در همان سال از معزلیع  
خدمت و بطرفی خطاب خانی معائب گشت - و بوقت موعود  
در گذشت - بصرش مغل خان عرب شیخ اسم - که ترجمه اش  
جداگانه نوکر و خامه اخبار طراز گشته \*

## \* حرف الطاء \*

### \* ظفر خان \*

بسر زین خان کوکه اسمت - غالباً نام از شکر الله <sup>(۲)</sup>  
تا سال چهارم اکبری منصب دودمدی داشت - و پس از  
فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد عرش آشدانی  
خطاب ظفر خانی یافت - و پس از سرور آراستی جنم مکانی  
چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود بیش از پیش  
مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت  
از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهرونی <sup>(۳)</sup>  
قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکته آنجا از قوم کبتر <sup>(۴)</sup>  
( که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقی و هزنی  
می نمودند ) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر  
نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا  
بوده آنها را کوچانیده بلاءور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

( ۲ ) نسخه [ ج ] بود ( ۳ ) نسخه [ ج ] آهرونی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]  
سکته آنجا که از قوم کبتر و دله زاک بودند - و در [ بعضی ] کبتر و دله زاک  
بودند - والله اعلم \*

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند معتد سازند . مشار الیه  
کاربند خدمت مأموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست  
و مورد تحسین شد . سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار  
ذات هزار سوار سرمایه ناموزی اندرخت . و پست در  
همین سال بعزایت علم و خلعت خامه و خنجر مرصع کامیاب  
گشت . سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ذات  
دو هزار سوار موفقی گردیده بصاحب موکبی بهار اوی کامرانی  
بر افراشت . سال دهم از آنجا معزول شده بحضور رسیده  
بافاضه پانصد ذات پانصد سوار نوازش یافته بهم بگش  
دستوری پذیرفت . تنه احوالش بنظر نویسنده . پسرش سعادت  
خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خامه در آمده \*

( ۲ )  
\* ظفر خان خواجه احسن الله \*

پسر خواجه ابوالحسن تربتی . ست . سال نوزدهم جلوس  
جنت مکانی چون مرید داری کابل از تغیر مهابت خان  
بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعیین شده  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد شش صد سوار  
و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و قیل  
جبه امتیاز بر افرخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب  
در هزار و پانصد هزار و دریست سوار فائز گشت . سال اول

( ۲ ) نسخه [ ج ] خواجه حسن \*

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [ که او عین القادر  
پسر احمد داد را در دره خرمابه از مضافات تیراه در قبل  
داشت . پس از آن ( که خبر فوت جنت مکانی شنفت ) جمع را  
بکابل فرستاده خود بهشار آمد . و پس از فراغ مقدمات آنجا  
برسم معمول ( که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند . و ابلق  
در کابل ) عازم کابل گردید . و در ( نه نوزده ) مراتب احتیاط  
از دست داد . و گروه اورک زنی و افریدی ( که از شعب افانقه  
کوهستان خیبر اند ) بر سر راه آمده بناراج اردو قسم  
پرداخته که از عنان همت از دست داده بچاره آن نتوانست  
قیام نمود [ بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور  
آمد . سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب چهار سنگه  
بغذیله مأمور گردیده سال سیوم هنگامی ( که ملک دکن مقبر  
موکب سلطانی بود ) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک  
و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت . و سال پنجم چون  
صوبه دار کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مقروض  
گشت او به نیابت خاجم و استپ یافته بدان صوبه مرخص  
گردید . و سال ششم ( که پدرش بداد باقی شتافت ) پادشاه  
صوبه دار کشمیر امالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار ذات در هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خرمابه \*

مال هفتم ( که پادشاه عزیمت کشمیر نمود ) او تا به بهار آمده در است باز اندوخت - ( سال دهم در طبق حکم محکم بملک ثبت ) که از کشمیر در راه دارد - یک مسمی بگرج است و در مین بلار - ابلان اگرچه چهار منزل از در مین افزود است اما در مین بنابر کثرت و درام برف و در میان بودن در کتل متعمر العیور واقع شده ) برای ابل شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت برای اخیر برگردید - عجالت از درین باب پادشاه مستحسن نیتاد \*

ملک ثبت همگی بیست و یک پرگنه و سی و هفت قاعه دارد - از فزونی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است و از حیوانات بیشتر جو و گندم در آنجا میرود - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آب است که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار ( که توله زیاده بر هفت روپیه نیزند ) بهم میرسد - قریب دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیوین یک موسمه می شود - سیب دارد که درین و بیرونش سرخ است \*

(۲) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

(۲) نسخه [ ب ج ] سال یازدهم از موبه کشمیر حسب الحکم \*

بحصول ملازمت حسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از موبه کشمیر معزول شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کم عزیمت بر بستم - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده محکم مران بخش ( که بتوقف در بهیوه مامور گردیده بود ) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجه معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال چهاردهم بیکالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [ که قریب خان موبه دار کشمیر باوصف مدبر تأکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا ( که دران سال فقط زاده بود ) چنانچه باید ندی بردازن ] مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دار کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزه [ که باغ ظفر آباد ( که احداث کرده است ) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت ] در جایزه حصن سلوک ( که رعایا و سکنه آنجا را از خود راضی داشته ) باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بوقع امر از در است بزدگی چندس محکوم گردیده در سال بیست و پنجم بیکالی منصب سه هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهره \*



بحکومت قندهار باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار بایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از قندهار بدرگاه معلی آمده شرف اندرز ملازمت گشت - و در اولین محاربه دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداری میسر قول در انتظام داشت - از آنجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلیٰ حضرت (که زمان قدر شناسی و خانه زاد پروری بود) در مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت طلبی و قلعچی گری را روز بازار شد (۲) ناز برداری و گرم خوئی را خیرباد گفتند - در مبادی جلوس بمالیانۀ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری در لاهور بمطاعتی

در نوردیدن - در مقبره بدر مدفون شد \*

گویند ظاهرش بهیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزی در حضور اعلیٰ حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن در تمام روز یک مرتبه آب می خورد - ملا حفظی حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

(۲) در [ بعضی نسخه ] قلعچی گری را (۳) در [ اکثر نسخه ] گرم خردی را \*

تخم زده بی آبی است - اما در رسائی دانش و درستی تدبیر یکتائی داشت - در برهمیزی تسلط مهابت خان در کابل با نذر جهان بیگم شریک غالب بود - و بیه اندیشی او کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری زبانزد مردم بود که در آمو زاده ها چهار کس رشید تر از پدر اند جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف سعید خان چغتای - و ظفر خان وکن زین خان - چهارم این ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدرگاهش می گذاشتند - و بهمنتهای ممتنا میرسیدند - افصح انداختن میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم خوشی و دریا بخشی او دل بسته محبتش گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گویند \* بیت \*

\* خانخانان را بیزم و رزم صایب دیده ام \*

\* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست \*

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطه اخلاص داشتند) بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

( باب الظاء ) [ ۷۶۲ ] ( مآثر الامرا )

مصور ساخت - خورد نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست \* بیعت \*  
\* بتبع بے نیازی تا توانی قطع هستی کن \*  
\* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن \*  
وزیر خان بنام ملکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجة  
سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن ارمیت میرزا  
محمد ظاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب  
هزار و پانصدی سر برافراخته بخطاب عنایت خان امتیاز  
یافت - و بداروغیهای حضور ( که جز بخانه زادان معتبر نسزد )  
مأمور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه  
فایز گشته - گردید اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار  
هرمرد مجذوب ( که عریان می بود ) فرستاد - از آمده این  
بیعت خواند

\* بر سر آمد برهنه کرامات تهمت است \*

\* کشف که ظاهر است از کشف عورت است \*

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت در خطه  
کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار  
ریبه سالیانه او معین شد - در سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد  
و یک دامن از محبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بفنانخانه  
عدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

( مآثر الامرا ) [ ۷۶۳ ] ( باب الظاء )

نموده بملخص موصوم ساخته - در معنی بنذی و سخن منجی  
استاد است - و صاحب مثنوی و دیوان - از دست \* بیعت \*  
\* در سبکباری است آسایش \*  
\* سایه خوابیده قطع راه کند \*

## \* حرف العین \*

## \* مای قلی خان اندرابی \*

از پیش آردهای جنت آشیانی ست - سآله ( که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نصبت به بگرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید ) حکومت کابل بوی مفوض نموده در آنجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمماکت هذد آمد در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان بمهم هیمو بقال ریستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان آنگه بمقابلت بگرام خان شتافت - پس ازان احوالش

بنظر نیامد \*

## \* عبد الله خان اوزبک \*

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولداری سرکار کاپی مأمور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکین

( ۲ ) نسخه [ ج ] تفویض \*

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم ( که پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نبرده فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دنیار دست تصرف یافت ) عرش آشیانی عبد الله خان را بپایه والای پنج هزاره بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دارد گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهان باز بهادر تآب مقارعت از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت یتازگی در قبضه تصرف در آمد - عبد الله خان بشهر مندر ( که پای تخت سلاطین مالوه بود ) بر رساد حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود \*

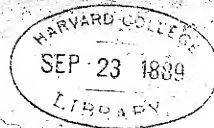
و چون نشه برزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زرد ببند هستی و بپراهه روی می آرد در افدک زمانه عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خراسان سر بشورش بردارد عرش آشیانی در سال نهم سنه ( ۹۷۱ ) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سپهری ( که دران هنگام بیشه های فیل داشته ) نهضت فرمود - و پس

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سپهری \*

ازان (که خاطر از شوق شکار و پرداخت) جریده بصب مذبذبه  
(که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد  
برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت  
گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر هروران  
دشوار شده اسهان چون آسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران  
چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی  
این راه از کثرت رحل و خلاب جانوران را پای تا سینه  
فرد میروفت و اکثر بار بردار اندو برجا ماند از گادرون  
ایاغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک  
آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته  
که لشکره بمالوه که متعصر العبور است در آید) بغتة  
بر سرش باید شناخت - و اشرف خان و اعتماد خان را بیشتر  
فرستاد - که تا ادر را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است  
نوبد عنایت پادشاهی داده بملازمهت آورند - و نگذارند  
که ادره صحرای بیدرگتی شوند - و خود عرش آشیانی بیست  
و پنج کره مالوه (که از چهل کره معمول دهلی زیاده  
مضاف دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده  
بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبة دهار درون نمود از  
فرستادهها بطور پیوسته که هر چند اینها گرم نفسی کردند  
بباطن رسوسه ناک از در نگرفت - بعضی ملتئمات راهی

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خود با بنه و بار و بره  
گریز آورد - عرش آشیانی عذاب توجه از صوب مندر مصروف  
نموده جمع از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم  
شناخته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابانتر گشت  
و چون فوج منقلا بدر پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین  
وقت (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند  
برگشته بجنگ در آمد - و چون نایب بیکار اشتعال پذیرفت و کار  
بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت  
بالهام غیبی اشارت نمود که نفاذ فتح بلند آرازه سازند - و بنعم  
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم  
باید تاخیر - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای  
یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم  
عرش آشیانی خشم آورد در مقام تاخیر شد - اعتماد خان  
از قوط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برز اعتراپی شده بیشتر  
توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال والا همتان می باشد  
غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته  
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی  
از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده  
از معرکه در بر تافت - و برآه آبی موهان گجرات سو روانه  
(۲) نسخه [ب] آبی موهان





(باب العین) [ ۷۹۸ ] (مأثور الامرا)

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان  
شهابی بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی  
در آتخوای نیز غمیقه لشکر گشته نزد یک گروه چانپانیر  
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را  
بصحرای تافمت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت  
امرا تمامی بنه و دار خصوصاً حرما و فیلان ادرا گرد آورده  
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین  
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود  
عبد الله خان ( که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده ) خود را  
بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان ( که درانولا در گجرات  
سر بزرگی برداشته بود ) پیوست - عرش آشیانی حکیم  
عین الملک را نزد چنگیز خان کسب نمود - تا آن مدبر  
منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض  
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه  
گناه ادرا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم  
و اگر این التماس پایه قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر  
خواهم گرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان  
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر  
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان ( که پیشتر ازان  
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود )

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت  
فردیک بود که عید الله خانی دستگیر گردد - هزار کلفت  
و مشقت خون را بعلی تلی خان خان زمان و سکندر خان ارزنگ  
رسانید - و در انجا باجل طبعی در گذشت \*

\* عهد المطلب خان \*

پسر شاه بداخ خان - از امرای در هزار و پانصد  
بکری سم - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر  
میرقمه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملزمان رکاب  
قبض انتساب بود - سال دهم همراه میرمعز الماک بمالش  
سکندر خان ارزنگ و بهادر خان شیدانی دستوری یافت - چون  
فوج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد از نیز راه خویش  
گرفت - پس ازان باتفاق محمد تلی خان برلاس بر سر سکندر  
خان ( که در اودهه مصدر حرکات ناشایسته بود ) رخصت  
پذیرفته - بعد آن مدتی در قبول خود که در موبه مالوه داشت  
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه  
نامزد شدند از نیز بکجرات شتافته در جنگ محمد حسین  
میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموری افروخت  
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگام ( که پادشاه محاصر  
قلعه سورت داشت ) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته  
برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم ( که

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن  
به پیشگاه خلافت می بردند ( او بنابر مزید احتیاط با برخه  
سپاه مالو چستی بکار برده پیوست و بحضور رسانید - سال  
بیستم و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تئذیه نیابت خان  
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشتن  
سال بیستم و ششم بتهمت خون ریزی فتح دهرت پور  
علی درسمت باریگی پناه عتاب در آمده پس از چندس مطرح  
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایلغار کابل باشایقی جرانغار  
بدو تعلق گرفت - سال بیستم و هفتم ( که عرش آشیانی  
توجه بشرتی دیار فرمود ) چون نزدیک کالپی ( که باقطاع  
عبدالمطلب خان مقرر بود ) مورد لشکر شد باستدعای خان  
هرپور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در  
کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبی کمر خدمت بصحت  
و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسرا دادن جلالت تاریکی مقرر شده  
هرمایه مباحثات اندرخت - روزی ( که جلالت تاریکی بر مردم  
چندارلی جنگ انداخت ) اگرچه عبدالمطلب خان سوار نشد  
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگام مخالف را درهم شکستند  
سرکرده آن گروه شقاوت یزده بصباری را بکشتن داده راه  
دیار سپرد - عبدالمطلب خان از رفور فکر و کثرت اراهم  
هودائی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

به نیستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری  
بمنصب پانصدی دویست سوار سوارازی داشت \*

• عرب بهادر •

در عهد مرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم  
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آورد - برگشته سهراردی  
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه را به  
بغی بر افراشتند او نیز خاک به حقیقتی بر فرق خود  
پاشیده آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیستم و پنجم ( که مظفر  
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانه بارگاه  
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن  
بودند ) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان  
نامی را با فرجه از همواریان خود بنابر حزم اندوزی  
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فرار  
بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند دلیل چند که محب  
مانده بود بدست آورد - پستو بوسر رای بر کپوتم دیوان  
صوبه مذکور ( که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت  
تکاپو داشت - و روزی بر ساحل دریای گنگ پیرمیش  
معزوده می پرداخت ) ناگهانی ریخت - او گرم بیکار شده  
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود  
محب علی خان ازین آگهی بان بدشمنت رسیده هنگامه

فهرست آراست - بعد از خروج عرب غبار آلود وادی فرار شد و پس از آن (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در تعلق دایمیت اچینی رسید به بعد تادیب او سعادت علی خان را در قلعه کنت از مضافات رهاست جهتم پاسپانی گذاشت) عرب با اتفاق دایمیت قابو یافته بر قلعه مذکور درید - و شگرت آرزوش را داد - سعادت علی خان بهایستکی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون از بیاشامید و کتله بر پیشانی مالید - پستور همراهی معصوم خان فرزندوی گزید - و در در جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود سبیل گرد فتنه بلند کرد - از آنجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگامه نبرد آراستند) او عومه پیمای وادی هزیمت گردید - پستور بهار ربه شتافته با فوجی (که خان اعظم نوکه روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب چونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور راجه تودرمل بهرمان پادشاه جهتم سزا دادن او روانه شده بود آن خسروان زده در تنگنای جبال در شد - پستور در کوهستان بهراپنج بنگاه ساخته قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت (در آن بهمان کار شتافته بود - که رک رای بومی پور خود

(۲) در [ انفر نسخه ] کسیت

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندوختها برگرفتند - و در باز گشت او در کمین گاه بود - (سیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای (که عقب مانده بود) ملحق شده او را بر شکمت - عرب با درکس بجانب افتاده بود - بومی در پی او رفته کار آن بد سرشت را با تمام رسانید - این مقدمه در سال سی و یک مطابق سنه (۹۹۴) فصد و نون و چهار هجری (ز داده) شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازین ۵۰ روز عرب نامی میر شکار در آب بهت فروفت - پادشاه (که در حق افزای در آب جهتم بود) بر زبان آورد - که بدل بر تو می افکند - روزگار عرب بآخر رسیده باشد \*

## \* عالی مردان بهادر \*

از امرای عهد عرش آشیانی است - تا سال چهارم منصب سه صد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بهم تمه تعین گردیده مصدر ترددات شد - سال سی و هشتم با اتفاق نوین مذکور بهارگاه سلطنت رسیده به حصول ملازمت شادمانی اندوخت - پس از آن بهم دکن تعین شده در جنگ (که سال چهارم و یکم به سرداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سروان دکن (رو داد) او در انتمش جا داشت - پستور سرداری

(۲) یا چنم باشد - والله اعلم \*



سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی  
 بیادری شیر خواجه نزدیک پاتهری رسید - درین ضمن  
 شکست بهادر خان گیلانی ( که ادرا با اندک مردم در تلنگانه  
 کشته شده بود ) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف  
 در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی تپی کردند  
 از پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان  
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای  
 مصاحبت مکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقرب  
 رهائی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل  
 و هفتم در جنگی ( که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک  
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید )  
 بسرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری  
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدر  
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن  
 در آیند - و از فوج دوم ( که بسرداری خانجهان لودی  
 تعین شده ) خبر گیران بوده بانفاق در کار پادشاهی بذل  
 جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سری بملک غنیم  
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه  
 برگشت از قرار بر کشتن خود داده با فوج غنیم ( که دنبال  
 گرفته می آمد ) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

برگیان عنبر برداشته بودند - هر چند چراغ برای معالجه  
 بر گماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست  
 و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از  
 زبان زن است - شخصه بتقریب گفت که فتح آسمانی است  
 بهادر جواب داد - الحق فتح آسمانی است - اما میدان  
 از ما است - گرم الله پسرش در عهد فردوس آشنایی بمنصب  
 هزاری هزار سوار رسیده چنده - قلعدار او دیگر مضاف دکن  
 بود - سال بیست و یکم در گذشت \*

### \* عزت خان خواجه بابا \*

ظاهرا از قرباتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در  
 عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس  
 از سرپر آرائی فردوس آشنایی همراه یمن الدوله از لاهور آمده  
 بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت  
 و سال سیوم بنای هزار و پانصدی هزار سوار مورتقی گشته  
 همراه عبد الله خان بهادر ( که بتعاقب خانجهان لودی  
 بعد فراز او از دکن بجانمپ مالوه تعین گردیده ) دستوری  
 پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری  
 هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و قیل و تقویض  
 قریب داری بهکر سرمایه شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] اردگر - یا ارد گده باشد .

سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجری در بهار برحمت حق پیوست \*

### \* عرض خان قاضی \*

عوض یک نام - از تعیینان مرید کابل بود - چون سال در جلوس فردوس آشیانی تهاه ضحاک مضاف کابل از دست اربکان استخلاص یافت از بمنصب هزاره شش صد سوار و تهاه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه در صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهار مباحث برافروخت و سال دهم باضافه درصمت سوار و سال یازدهم بفرونی سه صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامه ( که علی مردان خان سپردن قلعه قندهار باورایی دولت قرار داد ) او ( که از سابق در غزنین منتظر بود ) باشاره سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگ ( که سعید خان را با سیارش و فوج قزاقاش دست داد ) مصدر تردد شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای نقاره و اسب و فیل فوق عزت باسمان رسانید - و همراه راجه جگم سنگه بتسخیر قلعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه ساربان و محامره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

و چندی بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانزاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بغایر عرض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزون معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری یا بعالم عقین کشید \*

### \* عهد الله خان فیروز جنگ \*

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین اصرار است ( قدس سره ) و خواهر زاده خواجه حسن نقشبندی - اواخر عهد مرش آشیانی از ولایت بهندوستان آمده روزه چند با شیر خواجه در دکن بهربرد - و هرجا کاره و ترونده پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد سردی نمایان ساخته یستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور یشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل اعدیا گردیده بحسن خدمات ترقی کرد - در ایام ( که شاهزاده در آیه آباد<sup>(۲)</sup> از خودسری و خود رأیی شروع بتقسیم مناصب و خطاب و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود ) او بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان ( که مختار سرکار شاهزاده بود ) نقش او خوب نشست سال چهل و هشتم بعینه خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخه [ ب ج ] از خودرانی \*

( باب العین ) [ ۷۷۸ ] ( مائراامرا )

اصالت و شجاعت از سیمای جال او دریافتند بمنصب هزاری و خطاب مقدر خانی برنواختند - و برادرانش خواجه یادگار و خواجه برخوردار بمناسبت مناسب فرق عزت برانواختند و پس از سرور آرائی صاحب طبل و علم گشت \*

چون مهم رانا از مه پست خان چنانچه باید متمشی نشد او در سال چهارم به سرداری آن عساکر نامزد گردید - در آن مهم بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهر پور را ( که پناه جای رانا امر سنگه بود ) قاخته فیل عالم گمان ( که مثلش دیگر نشان نمی دادند ) بدست آورد - و در کونپامیر تمانه نشاند (۳) بیرم دیو سولنگهی را ( که از راجپوتان عمده بود ) بزمپ و غارت داد - سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست هجری بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوجی کوهی از حضور نیز بار تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان با راجه مانسنگه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه برار و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته برروز معین غنیم را در میان گیرند انالیکه استیصال واقعی مهابیر صورت پذیرد \*

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسبی آراسته  
( ۲ ) نسخه [ ج ] از ناصیه حال او ( ۳ ) در [ بعضی جا ] کوتله پور - و در [ بعضی نسخه ] کبرنامه [ کربنهامپور ]

( باب العین ) [ ۷۷۹ ] ( مائراامرا )

از غایت غرور و نخوت ( بے آنکه از فوج دوم خبر نگذرد ) بملک غنیم در آمد - ملک عذیر ( که از توهم عظیم داشت ) مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز برادر لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند هر چند بدولت آباد نزدیکتر میشدند اذیتهی مخالف بیشتر می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم ظاهر نگردید - ملاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمد آباد برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آید می نمود - علی مردان بهادر عار فرار بر خون نهمندیده مردانه نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد ( که ملک عذیر بخانخانان در ساخت - و از خانجهان را بطائف الحیل متوقف کرد ) املی ندارند - چه درانوقت خانخانان از دکن بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده عود کرده در عاتل آباد بخندست شاهزاده پرنیز بدوست \*

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست گرفته چیزه می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] خان بهادر \*

لایق نبود بگیریزید - روز جنگ خطاب شماست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشی را ( که رافعه نگار احمد آباد بود ) بذکر تحریر واقعی پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پیاده بحضور بیارد - از پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاح شاهزاده سلطان خرم صفح جرائم گردید - و چون مرتبه ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان بهر اقامت موکب شاهی مامور گشته به رخصت از دکن به تیل خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بهزادگی تعیین شد - که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم فندهار از دکن طایب حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندن اقامت گزید و هراج پادشاهی بذکر درایتی برانگیخته اهل عمان از چنین بهر سه منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر دلا قدر کناره گزیده فرجه بسرکردگی راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت ( که اگر جمیع بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه (۲) نسخه [ ب ج ] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخه [ ج ] اهل نساہ

بتحریر از باب نفاق خواجه ابوالحسن بهر اولی عبد الله خان تعیین شد ( بمجرد تلقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر در قوج از ترک افتاده بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر اجه تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود او وفا نام خواجه سرانی را با معدوم به نیابت آنجا تعیین کرد - میرزا صفی سیف خان دولتمخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندن از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گدرا بدان طرف شتافت - چون فیما بین عزمه مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار بهر رده آمده به بقدر سورت رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید پس از ان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهی بود \* چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معارفت بدکن نمود و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهی را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده به نیل مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان به التماس



(باب العین) [ ۷۸۲ ] (مآثر الامرا)

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده از آن همه عنایت چشم پوشیده  
مفارقت ورزید - بملک عنبر پیوست - چون او قراخور توقعش  
نبرداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام  
گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان در باغ زمین آباد  
استقبال کرده با عزاز و احترام آردن - او بلاه و چاپلوسی  
زده فرجی پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بذات رسیده  
به سلاح یک گهری شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده  
می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد  
همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت بر سر  
خانجهان میریزی تابوست - اتفاقاتی را گرفتند - خانجهان  
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی  
گشت - اکرام خان فتحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود  
و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که  
او را کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشت که  
بقول من آمده - بحضور می آرم \*

چون سربر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید  
بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف  
خواجه کلان خواجه جویداری ست [ که بسی واسطه بهید علی  
عریض بن امام همام جعفر صادق ( علیه السلام ) میرسد  
و از اجله سادات و امرا اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

(باب العین) [ ۷۸۳ ] (مآثر الامرا)

خوانین اوزبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله  
خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت  
داشت - در عهد جغت مکانی از قبل امام تلی خان والی توران  
برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرفراز گشت - و بعنایت  
نشستن بهلولی نضت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران  
و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلیٰ حضرت  
از لاهور باگروه آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص  
گرفت [ چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه ترابست بود  
رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب  
والی پنجزاری پنجزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته  
سرکار تنج به قبول او مرحمت شد \*

چون در همین سال اهل چچهار سنگه بندیده از حضور فرار  
نموده بموطن خود اوندچیه شتافت فوجی بهسرکردگی مهابت  
خان از حضور تمین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله  
خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده  
دست جلالت بر کشودند - چون کار بران نابکار به تنگی گرانید  
بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان  
با بهادر خان و جمعی دیگر امرا ( که نه هزار سوار بود ) بقلعه ایزج  
شازده کردهی اوندچیه ( که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

(۲) در [ بعضی نسخه ] اوندچیه \*

(باب العین) [ ۷۸۴ ] (مأثر الامرا)

چهار سنگه بون (سیده بچستی و چیره دستي مفتوح  
 ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزل استیصال خانجهان لودي  
 ببرهانپور گرج اقامت انداخت عبدالله خان از کالبي محال  
 تمل خود بدکن رفته بهوداری فوج (که بصورت شایسته خان  
 تعیین شده بود) دستوري یافت - و بنابر درم (که بر شکم  
 بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان  
 رهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید  
 و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان  
 و دریا خان از دولت آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف  
 بتعاقب پردازند \*

چون در سال چهارم خانجهان بانفاق دریا خان از دولت آباد  
 براه خاندیس آواره مالوه گشت از پاشنه کوب شنافته هیچ جا  
 مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات  
 افشوده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب شهزاري  
 شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مقتدر و مهابتي گشت  
 در سال پنجم بصوبه دارای بهار مامور گردید - عبدالله خان  
 تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهان همت ساخته بدان سر زمین  
 در آمد - بابو لچه ي زمیندار آنجا خایف شده بواسطه راجه  
 امر سنگه مرزبان باندو زینباري گشته سال هشتم با پیشکش  
 همراة خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندر خدمت

(باب العین) [ ۷۸۵ ] (مأثر الامرا)

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشته چهار  
 بنديله باز بغی درزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش  
 از پرداخت - خاندوران از مالوه رسیدن خانجهان باره نیز  
 پیوسته چون یک گروهی اوندچیه معسکر ساختند آن تیره بخت  
 اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و بختی از سرخ و سفید  
 از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی (که پدر از بکمال  
 استحکام بنا نموده) ره نوردن قرار گشت - عساکر پادشاهي پس از  
 برکشان اوندچیه بتعاقب از سه گروهی دهامونی رسیده  
 آگهی یافتند - که از با اسباب و خواسته بقلعه چورا گده  
 شنافته انتظار نوشته زمیندار دیوگده دارن - اگر بملک خود  
 راه دهد بدکن بدر زند - آنواج پادشاهي دهامونی برگرفته  
 سید خانجهان بجهت تفسیق ولایت مقتدره توقف گردید  
 و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهي گردید  
 چهارم از راه لانجی (که داخل ملک زمیندار دیوگده است)  
 گریخت - عبدالله خان هر روز ده کره گوندي و گاه  
 بیست کره (که قریب مضاعف کره رسمي است) می پذیرد  
 در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر  
 راه گلکنده گرفت - پس از ده نوردی بسیار بار پذیرفت  
 آن پدر و پسر از خوف جان بچکل در شده بدست طایفه

(۲) نسخه [ ج ] چهار سنگه \*

گرفت آن ناحیه جان بهیمنند - فیروز جنگ هر هر در بوده  
درانه حضور ساخت \*

چون سال دهم راجه پرتاب آجینه [ که بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته حکومت سرزمین خود  
( که از دیر باز آزادی او بود ) دستوری گرفته ] از فتنه سرشتی  
سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حمیم  
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (و آورد - نخست حصار  
بهوچور را ( که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن  
بود ) محاصره نمود - او بعد زن و خورن بی در پی هراسان  
شده بهیچ گرائید - و لنگی بر بسته دست زن خود گرفته  
بوساطت یکی از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان  
ادرا با زنش مقید ساخته به حضور نوشت - حکم رسید که آن  
مخدول را بیاسا رسانیده زن ادرا با اموالش خود متصرف شود  
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداداران وا گذاشته زنش را مصلحان  
ساخت - و بفکاح نبیره خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش  
پرتیوراج پسر چهار سنگه و چنیم بندیله ( که در نواح  
اوندچه سر بشورش بود داشته بودند ) تعین شد - اگرچه بسعی  
یاقی خان ( که عبد الله خان ادرا فوستاده بود ) پرتیوراج اسیر  
گردید لیکن چنیم ( که محرک سملله قصاب بود ) بکنتک پا جان  
(۲) نسخه [ ۱ ] بنک پا - و نسخه [ ۲ ] بنک پا \*

پدر بود - و این حرکت محمول بر تعامل و فراغت درستی  
فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عذاب گشت - و در  
سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی اله آباد  
مقرر گردید - و پس از چند سال اعلی حضرت او را از منصب  
باز داشته لک دریده بطریق مساعد قرار یافت - و در همان ایام  
مجددا بر سر عاقبت شده بمنصب سابق مباحی فرمود  
عمرش قریب بیستاد رسید - که هفدهم شوال سال هیزدهم  
سنه ( ۱۰۵۴ ) یک هزار و پنجاه و چهار در گذشت \*

باسفاهی و ظلم که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از  
هی کردند - و نذر و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت  
گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت  
دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت - در حیات او اکثر  
ملازمانش پنجهزاری و چهار هزاری شدند - گردید سیاه  
پیش قرار نگاه می داشت - اما در سال چو دو سه ماه  
طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه  
طلب یکساله بود - و کوه قدرت نداشت که خود عرض احوال  
خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف  
میگردند صفای پیش می بخشید - و ضابطه از در یورش و سواری  
چنان بود که در یروز شخص هفتاد کرده می نورید - چندار لی

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می ماند مرش بریده می آورد  
 پنجاه مغول ( که بصادل میر توزک بودند ) لباس و سلاح و طره  
 و عصاهای مرمع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد  
 سوار زرین پوش مرمع سلاح و دریمت پیاده از خدمتگار و جلورار  
 و چوبدار بهمین وضع یا او می بودند - و بچهره زخمی رسیده  
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام  
 یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست  
 کشیده بود \*

شیخ فرید بهکری در ذخیره الکوانین آورده - هنگامی که  
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود ( ده هزار رزیه  
 جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم  
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران  
 بریده باشند - گفت در لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتنه  
 در رزیه هزار کله آنها است - گفتم البته درین مردم مسلمانان  
 بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد  
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالت و تناسل آنها  
 تا قیامت کردنها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت  
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم  
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

(۲) در [ انثر نسخه ] کله منار آنها \*

بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد  
 که با افعال نکرهیده فخر می کند - و ندامت ندارد - ارلادش  
 رنده نکره - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود \*

### عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور یحسین خان نکره  
 اسمت - که احوال هر دو وزیران خامه واقع طراز گذشته - نامبرده  
 از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی  
 بمنصب دو هزاره سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی  
 فردرس آشیانی بکالعی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم  
 بخطاب عزت خان و عطای عام زایت ناموری برافراخت - سال  
 یازدهم از اصل و اضافه پدایه دو هزاره سوار و پانصد سوار  
 تفوق جسمت - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر  
 بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت  
 یافت باضافه پانصدی صد سوار سر رشته اعتبار بدست آورد  
 و از نوعی قندهار با پر دل خان جهت تسخیر قلعه بست  
 بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعذایت نقاره بلند آوازه گشته  
 بهکراس قلعه بست و گرشک ( که مفتوح شده بود ) مامور گردید  
 سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره سوار  
 سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

(۲) یا گریک باشن - و الله اعلم \*



هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری  
بدر آخرت خرابید \*

### عاقل خان نهایت الله

برادر ~~مؤلف~~ و متبنای افضل خان ملا شکر الله است  
نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردرس آشیانی بمناصب  
هزاری دویست سوار رسیده - و بامانتخانی ممتاز گردیده  
خط نسخ بسیار خوب می نوشت - <sup>(۲)</sup> سال پانزدهم در جایزه  
کتابه ( که در گنبد ممتاز الزمانی نگاشته ) بعیای فیل  
سرافرازی یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا برهست - خان  
مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباحث اندر خدمت  
یستر ب خطاب عاقل خان و تقرر دیوانی بیوتات از تغییر  
ملکیت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خدمت میر سامانی  
سر بلند شده پایه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسری  
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع مویجات و رساله  
انعام ( که بار متعلق بود ) نیز بنامبرده مفروض شد - سال  
هیزدهم باضافه دویست سوار رایت افتخار بر افراخت  
و عرض وقائع مویجات از تغییر از بملا علاء الماک مقرر گردید  
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی

(۲) نسخه [۱] خوب داشت \*

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و یستر چون خاتسامانی  
از عزل او بملا علاء الماک تونی مقرر شد از باضافه دویست سوار  
و خدمت بخشیکری درم و عرض وقائع مویجات فرق عزت  
بر افراخت - سال بیستم باجمع برای رسانیدن مبلغ بیست  
و پنج لک (دیده بغوری نزد شاه بیگ خان تهنه دار آنجا  
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزاری هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی بر افراخت  
و آخر سال بیست و درم مطابق سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه  
و نه هجری در ایامی ( که بلده کابل مطرح الویه ظفر طراز  
بود ) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نبردید - از نظم  
و سیاق بهره در بود - مبیغه پرورش کرده سنی خانم ( که  
رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود ) در حبائله  
نگاه داشت \*

خانم مذکوره از ارلان اهالی مازندران است - و خواهر  
طالب آملی - که در عهد جنت مکانی ب خطاب ملک الشعرائی  
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم  
(کمای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز  
اندوخت - از آنجا ( که بشیوا زبانی و ادب شناسی متعلی بره  
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر ) از سایر خدمتگاران  
قدیم گذرانیده بپایه مهرباری رسید - و چون از علم قرابت

و سواد فارسی ناهای آگهی داشت بتعلیم بیگم ملقب مقرر شده سر بادج کیوان رسانید پس از فوت ممتاز الزمانی پادشاه از راه قدر دانی مدارت محلی بار تقویض فرموده فرزندی که فرزندی نداشت پس از فوت طالب در دختر ادرا بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد از دراج عاقل خان و خرد را بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکن در آورده بود - سال بیستم در ایام ( که بلده لاهور مقر سلطنت بود ) کوچک ( که با وی خانم را آنست بسیار بود ) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز پسوگاری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه ادرا در مکانی ( که میان محل پادشاهی داشت ) از خانه طلب داشته خود بتسلی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود و بدوامت خانه همراه آورد - از بعد از فراغ کارهای حضور بمنزل مهربان رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی بامانت بپارند - پس از یک سال و کسریه باکبر آباد برده در مقبره ( که غریبی روضه مهد علیا متصل بچوک چارخانه بمیان سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته ) مدفون گردید - و در ده ( که حاصلش سی هزار روپیه اسم ) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] پادشاه هزار روپیه •

### \* عهد الرحیم بیگ اوزبک \*

فرزند عبد الرحمن بیگ اذالیق عهد العزیز خان پسر نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس خرد در آشیانی از بلخ آمده بدولت آستاندوس شرف امتیاز حاصل نمود - پادشاه ادرا بعنایت خلعت و خلجی مریع و شمشیر با یزاق طلائی میناکار و منصب هزاره شش صد سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد توازش فرمود و پستری اضافی پانصدی و دو صد سوار و قبول در موبه بهار یافتند بدین صوب مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او و خان مذکور ناسازگاری بود داد او این معنی را باعث ضرر خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست حتی که زنان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بهمع پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرضه بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال پادشاه بشمشیر متوجه شد ادرا از اصل و اضافه ببنصب در هزاره هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیج بهادر بصوب

( باب العین ) [ ۷۹۴ ] ( مائراامرا )

قندهار نامزد شد - و از آنجا همراه قلیچ خان جانب بهمت شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید لهذا سال بیست و سیوم بنیای دو هزار و پانصدی هزار سوار اقوی بر همگان جمت - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان مویه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و از آنجا با رستم خان بتسخیر بمت گام جلالت برداشت \*

#### \* عرب خان \*

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیانی منصب یافته سال سیوم [ که بلده برهانپور معسکر فیروززی بود - و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان اردی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی ( که او را در پناه خود داشته بود ) تعین گردید ] از بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس از آن بتعییناتی دکن مخصوص گشته سال هفتم ( که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی بطریق مغلا پیشتر روانه ساخت ) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهاجمات قرار یافت او را با پانصد سوار در ظفر نگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان هریر افراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

( باب العین ) [ ۷۹۵ ] ( مائراامرا )

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم ( که ملک هکن درم بار مطرح الویظ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساغو بهونصله و پامال هاختن ملک عادل خان ( روانه شد ) از بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مودم عادل خان گردن واقعی نمود سال دهم از اصل - و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار در اسبه سه اسبه سر بلذ شده بقلعه دارق فتح آباد دهارور از اقوان تفوق جمت - و یستر باضافه پانصد سوار درجه اعتلا بیومون - سال بیست و چهارم بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس از آن ( که هفده سال و کسری زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد ) سال بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) هزار و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بررضه رضوان پرواز نمود پسرش قلعه دار خان اسمت - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش آمده \*

#### \* علی مردان خان امیرالامرا \*

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائر اکوان است ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در ادان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشکوف پرستاری قیام داشت - در زمان فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای ( که در فتور

( ۲ ) نسخه [ ج ] نگارش یافته

از بیکه خراسان و محاربات آن گرده مدور یافت (بمراتب عالی خانی و لقب ارجمند) بابا ترثی نموده قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت و عدل و برتری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عهد الغریز خان نقشبندی بر گرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شمس در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک قندهار بر سر بر (که بمحضر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود محضر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخی خدمتگاران آگاهی یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان بیک را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده بپادشاهی ثانی ملقب فرمود \*

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی پسرزاده از رسید بمظنهای نهی اصل و احتیاطهای دور از کار اکثر عمدهای دولت عباس شاهی را از پا در آورد - علی مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصراً در توسل بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشتم و خواند به سعید خان صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته قلعه بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طامپ داشت علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت از راه روانه نمود اما بعد از آن بهر که گمان درونگی داشت بقتل آورده پسر از روی کار برداشت - شاه سیاح قلعه آناسی را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد - علی مردان خان باینحضرت عرض داشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاد یکم از عمدها تعیین شود که قلعه دار سپرده روانه درگاه شود \*

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قائم خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که تا سیاح در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - با اتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار سوار بود) بیک فرسخی قاعه با سیاح (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب<sup>(۲)</sup> بود) عیان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احمال و ائقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [ بعضی نسخه ] قزلباشیان (۳) در [ اکثر نسخه ] اندراب \*



(باب العین) [ ۷۹۸ ] (مائراامرا)

بهادران نصرتمند شب در خیمهای تزیینش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستاندوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجزاری ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص یافته بود درین روز شش هزاری ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتمان الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذروستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتفاض الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطام از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را با سودگی و فراغت بسربرد - و در سال

(۲) نسخه [ ج ] دستوری یافت \*

(باب العین) [ ۷۹۹ ] (مائراامرا)

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم صوبه کابل مورد مرامم گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافه اکبر آباد بقرنزل پادشاهی رونق گرفت) علی مردان خان برطبق طام بملازمت رسیده بخطاب عمده امیر الامرا و انعام یک کرور دام و غذای حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل است (که امرای ذیشان در آگره برکنار چون اماس گذاشته اند - و خان مذکور بخواش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت \*

و در سال هیزدهم تودی علی قطغان اتالیق سبحان قلی خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود) از نا عاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین داران قاضیه برخه الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و بیست کردهی بامیان ترقف گردید تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر بودند) با فوجی بر مراد فرستاد - اینها باستعجال شنافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان دست و پای زده در بفرار گذاشت - زوجة او با چنده از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

(۲) نسخه [ ج ] هشت کردهی \*

امیر الامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان  
( که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده ) دستوری  
یافت <sup>(۱)</sup> اصلالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت  
میر محمد خان در سال نوزدهم فوجی از کابل <sup>(۲)</sup> بر کهورد  
فرستاد - چون مردم که در حصار بودند بے استعمال سیف  
و سخاوت قرار نموده تلعه بقصر در آمد - ازین خبر امیر الامرا  
ب فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد ( که محافظان  
قلعه کهورد از بیجگري و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده  
عزت زده السوات و اربامانات سر راه گشتند - و درین طریق از  
تایابی آنرت و گاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است ) تسخیر  
آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بشایش بدخشان زد آرد - چون  
بکابل رسید تهاذه دار پنجشیر ( که از حقیقت راه واقف بود )  
آگهی داد - که گذشتن چنین لشکر از کتله و تنگنای این راه  
ضعیف المرور دشوار - معبدا یازده جا از آب پنجشیر ( که بے بل  
نمی توان گذشت ) عبور باید نمود - بغالبران امیر الامرا اصلالت  
خان را بتاخت خنجان کسبل نمود - که در شانزده روز رفت  
و در پی کرده برگشت - و بانفاق عازم کابل گردید - و این  
رفتن و آمدن در چنین هنگامه ( که در توران هرج و مرج  
واقع شده ) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد

(۲) نسخه [ ج ] بر سر کهورد (۳) در [ بعضی نسخه ] موقوف داشته .

و در همین سال مبادی سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه  
و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و المان  
شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده  
با پنجاه هزار سوار پیرار تعیین فرمود - و چون درین ایام  
جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهذیب جاوس  
شاه عباس ثانی بهفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار  
بطلب پسر کلان امیر الامرا ( که برهم یرغمال نزد شاه بود )  
رقم پذیرفت - شاه از قریب مرود سلسله دیرین موالات نگسیخته  
ادرا روانه فرمود - و امیر الامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش  
براه کتل طول راهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان  
خورد پسر دوم نذر محمد خان ( که حکومت قندز داشت ) از  
چیرگی المانان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست  
و پس از آن ( که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید )  
نذر محمد خان را با رسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی  
و رسیدن خود بطریق کوک مستظهر گردانید - او در جواب گفت  
که همه ملک تعلق بهر کار والا دارد - من ادراک ملازمت  
نموده روانه حجاز میروم - اما از شوخی و خیره سربز اوزبک  
احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف  
شوند - امیر الامرا با شاهزاده سوخت بکار برده بآستانه امام  
رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بکیل و خنده

دفع الوقت می گذشت - در محرمی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه  
 بهرام سلطان و میخان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر  
 آن بلده به ملازمت رسیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم  
 ملاقات او بلخ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان پنهانی  
 ضیافت در شده بلخ مراد رفت - و لختی جواهر و اشرافی گرفته  
 فرار نمود - و در شرخان بقعر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر  
 خان رهله و اصاله خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان  
 از مشاهده استیلاي آنها جلو گردانیده باند خود شتافته روانه  
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه  
 و سکه مامی قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی درازده لک  
 رزیه از مرصع آلات و غنیمه با در هزار و پانصد اسب و سه صد  
 شتر بضبط در آمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد  
 که از نقد و جنس هفتاد لک رزیه بود - قدری عبد العزیز  
 بجان متصرف گشت - و بسیاری از بکان بغارت بردند - و تلبلی  
 خود همراه برد - سواي خسرو (که سابق روانه حضور گشته بود)  
 بهرام و عبد الرحمن در پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل  
 بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این  
 فتح است \*

۱۰۵۹

\* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان \*

\* زر و قبيله و املاك را گذاشت دران \*

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته  
 از قرار رافع مضبوط گردید) ازاد مراجعت نمود و بارصفت  
 متاع حضور منوع نشده معاملات رو براه آوردند آن دیار مجددا  
 برهم خورده هرج و مرج تازه دیدید آید اعلی حضرت شاهزاده را  
 بعزل جاگیر و منصب تالیف فرموده جهت بفرستادن  
 آن مملکت سعد الله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شد  
 که متمدان قندز را مالش بسزا دانه بعد از رسیدن حاکم  
 بدخشان بصوبه داری کابل (که بدر متعلق است) باز گردند \*

و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده  
 محمد اوزنگ زب بهادر بعیای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص  
 یافته مرخص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند  
 چون بنواهی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان  
 نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کفار جیغور شده  
 بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خون فرستاده - از او  
 آب آمیزه گذشته در حوالی آنچه مجتمع گشته - و قتل محمد  
 سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده  
 بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمور آباد  
 هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حریف خود را برداشته  
 تا منزل قنلق محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود)  
 رسیده پیشتر راند - و خیده و اسباب و درامی او را همراهانش

قاراج کرده سالم و غنم بر گردید - درز دیگر بیگ اوغلی با تمام لشکر بر امیر الامرا هجوم آورد - ای پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بیکومک رسید - جمع از اعیان اوزبک به بر خاک هلاک افتادند متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خلی و سبغان قلی (۲) سلطان برادرش ( که بخان خرد موسوم بود ) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسبان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه اسب خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار نگریه (۳) با فرجه از یک تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تبغ از غلاف کشیده مهمیزه بر اسب زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتحم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر او خورد و اسبش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید \*

بالجماع هفت روز جنگ قیامت آشوب در میان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کزان بباخ رسیده خواست از در شهر گذاشته چریده (۵)

(۲) نسخه [ ج ] سبغان قلی برادرش (۳) در [ اکثر نسخه ] اسبان بزبون و خوش اسبه (۴) در [ اکثر نسخه ] مکریه (۵) در [ بعضی نسخه ] چریده به تعاقب آنها \*

به کار به و تعاقب آنها پردازد - عبد العزیز خان عطف عثمان نموده در یکروز از جیکون گذشت - و بسیاری را غریق گردان اجل ساخت - و پس از آن ( که بالغ و بدخشان بذر محمد خان را گذاشتند ) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا می پرداخت - در سال بیست و سیم از کابل بهخبر رسید به تیولداری صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند سال بهخصت کشمیر ( که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود ) خوش دلی اندرخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار تعین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه همین پسرش مقرر بود امیر الامرا بهکرامت آن ملک دستوری یافت - و باز بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلب بملازمت رسیده اسبانی بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی و یکم سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر گرفت - در منزل ماچھیواره رهگرای عقبن گردید - نعلش او را بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - موقوفات او از نقد و جنس یک کرور ریبه بضبط در آمد - هرچند در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه در زنده بکور نمکی و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسب اخلاص و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از جمیع امرا برتر افراخته برترت در مزاج پادشاهی جاگرد گشت



اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود \*

از کارهای یا برجای او ( که بهر ده روز و اعوام بر مفعله

ایام خواهد بود ) آردن آب نهر است در بلده دارالسلطنه

لاهور که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سی و نهم سده

( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که

از مردم او شخصی ( که در کندن نهر مهارت دارد ) تعهد میکند

که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآوردن اخراجات

مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای رادی ( که بکوهستان

شمالی سمت بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین

هموار جریان دارد ) شروع بحفر نموده در عرض یک سال

و کسر انجام گرفت - سال چهاردهم بنگار آن نهر در حوالی

شهر مذکور در مکانی ( که بلندی و پستی داشت ) باغی ( که مشهور

بشاله مار است ) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه

به ترتیب احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم

باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین

کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست \*

\* اگر فردرس بر روی زمین است \*

\* همین است و همین است و همین است \*

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حوالی

کار گذاران شد - اتفاقا میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

بقریم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی ( که در ترازوی

آب شناسا بودند ) پنج کوه راه از نهر سابق بحال داشته سی

و دو کوه نو کندند - آب را در بیدار بیاغ رسید \*

علی مردان خان در صوبه دارایی لاهور فقرای تارک ملو

و صوم را ( که خود را بے قید نامند - و مرکب اقسام فسق و فجور

می شوند ) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکنت و ساز

و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در

ضیافت پادشاهی مد لنگری طلا مع سرخوش و سه صد لنگری

نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان ( که

توقی نمایان کرده ) و عبدالله بیگ ( که در عهد عالمگیری

بخطاب گنج علی خان مخاطب گردیده ) علیحده ارتسام

پذیرفته - و دو پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ ( که بعد

فریش هر یک بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار امتیاز

اندرخته ) هر دو در جنگ سموکده همراه داراشکوه بودند - بکار

پادشاهی در آمدند \*

### \* عهد الله خان سعید خان \*

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد

بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقی بود از بمنصب

در خور سرفراز شده سال سی و نهم جلوس فردرس آشیانی

بمقتضی بنگش و این نوزش نمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهاوردند بدو دستوری یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپری شد از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراشت - و آخر همین سال بخطاب خانی و عطای اسپ با زن نقره ناموری پذیرفته با سلطان محمد اوزنگ زینب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستو مدتها بهراست شهر کابل معین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار و عطای علم و نقاره و پستو باضافه پانصدی طبل شانکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر همت زد - پس از آن (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بپلاهور شتافت) از آن شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت و بعطای خلعت و خطاب سعید خانی و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بکام دل رسیدن تئمه احوالش بنظر نرسیده \*

(۲) نسخه [ ۱۰۱ ] پایان \*

### \* مسکر خان نجم ثانی \*

نامش عبد الله بیگ است - در عهد فوردوس آشیانی سال هزاردهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهره عزت بر افروخته پستو توسل با محمد دارا شکوه جسته میر بخشی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سییم بخطاب مسکر خان نامور گشت - و چون پس از انبازم مهاراجه جهونم سنگه آمد آمد محمد اوزنگ زینب بهادر بجانب اکبر آباد شهرت گرفت از آن جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله خان جهت بستن معبر دهراپور و رز جنگ در مثل هراپلی تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل کده پتلی (۲) بود - چون دارا شکوه اسامیه و اسباب ضروری همراه گرفته بخبر گجرات رزیه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بختایی نوکری کامیابی اندوخت - پستو در کوهمیان خانخانان معظم خان قرار یافته (۳) بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگامید خان جهت تسخیر چاتگام کمر همت بهمت - بعد از آن احوالش بگوش نرسیده \*

### \* عبد الرحمن سلطان \*

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتلی (۳) نسخه [ ج ] بصوب بنگاله \*

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج کثیر رفته پس ازان ( که نذر محمد خان با سبکان قلی و قتل محمد در پسر خود راه قرار گیرد ) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو نبیرا خان مذکور را طلب داشته حواله لهراسپ خان نمود سال بیستم سعد الله خان ( که بعد استعفاي شاهزاده به پندربست آنجا تعیین شده بود ) حصب الکم هر سه کس مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهداس و غیره روانه حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعقب خلافت صدر الصدور سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطای خلعت با چارتاب زر درزی و جیغه و خنجر مرصع با بهول کتاره و منصب پنجزاری هزار سوار و در اسب با زین طلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهمی ( که بیست و پنجزار روپیه باشد ) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسب برنواخت - و عبد الرحمن را ( که خردترین برادران بود ) صد روپیه روزانه مقرر کرده بیادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئی تسلی خاطر

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسب و قیل و نقد مشمول عواطف بود - بعد ازان ( که بلخ پندر محمد خان مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک و المان<sup>(۲)</sup> و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک شد ) از آنجا ( که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود ) نه پدر طلب نمود و نه از برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مسئلذات اینجا برنگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سوم عبد الرحمن بعزایت خلعت و جیغه مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با براق مرصع و در اسب با زین طلا و مطلا و سی هزار روپیه نقد کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش خان مذکور مرخص گردید - چون نزن پدر رسید خان ادره ولایت غوری داد - سبکان قلی پسر چهارمین خان ازین امر آزاده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان ( که با سبکان قلی موافقت داشتند ) همراه گرفتند - و دستگیر ساخته پیش سبکان قلی بردند - از مقید ساخت - عبد الرحمن

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعد از سلطنت رسید  
و عطای خلعت و جیغه مومع با پهل کتاره و منصب چهارهزاری  
پانصد سوار و اسب با زین مظل و خیل و بیست هزار روبیه  
نقد فرق عزت بر افراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت  
قدر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن  
پسران خان مذکور بخلعت تعزیم مخاع گردیدند. سال  
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده از ظاهر گشت پادشاه  
بیدماغ شده او را تعینات بنگاله فرمود. پس از آن (که عالمگیر  
پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع و داد  
او در فرج قول بود. بعد از فرار شجاع بملازم پادشاه  
پیوست. تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود  
گاه گاه از بیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل  
سر بلندی می انداخت \*

## \* عبد الرحیم خان \*

پنجمین پسر اسلام خان مشهیدی ست. بعد فوت پدر  
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی  
بداروغی خواصان مامور شد. و سال دوم جلوس خلد مکان  
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی  
بداروغی غسلخانه چهاره عزت بر افراخت. سال بیست و سوم

(۲) نسخه [ ج ] سال نهم \*

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت  
سال بیست و چهارم از آن تعلقه عزل پذیرفته بتقریض بخشید  
سوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایه عزت بر افزود سال  
بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و دو  
هجری رخت زندگانی بر بست \*

## \* عزایت خان \*

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی  
(۲)  
نیمست. نه از اسلاف او خبری و نه از اخلاقی اثری در میان  
غیر از آنکه گویند خوایی بود. در آخر سال دهم عالمگیری  
بدیوانی خالصه سر افرازی یافت. مشارالیه در سال سیزدهم  
افزونی مدد خرج از عهد الملک حضرت چهارده لک روبیه  
بر دخل معروض داشت. حکم شد چهار کرور روبیه خالصه  
مقرر دارند. و همین قدر خرج. و کاغذ اخراجات ملاحظه  
فرموده اکثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده  
و بیگمات کم نمودند. ازینجا اندک بمظمت و پهنائی سلطنت  
هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان  
پی توان برد. که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافتم نوکری  
امرای اینجا نمی رسد. ماحصل امام تکی خان و نذر محمد  
خان ( که سراسر ولایت ماروا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

(۲) هر [ بعضی نسخه ] نشد \*



و بدخشان در تصرف داشتند ) از مال و <sup>(۲)</sup> هائیک نقدی  
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خانی  
( که سی لک رویه باشد ) می رسید - که تلخواه هر هفت هزار  
هفت هزار سوار در اسب سه اسب یک کرد دام  
انعام است - فکیف یعین الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک  
رویه حامل قبول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها  
بمنصب شصت هزار چهل هزار سوار دو اسب سه اسب  
و انعام هشتاد و سه کرد دام رسیده بقرار درازده ماهه  
در کرد و هفت لک و پنجاه هزار رویه تلخواه یافت \*

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی  
( که بانی مباحی خلافت و جهانبانی و موسس قواعد  
جهان ستانی است ) بمابقه استمرار و پیشین معمول اخراجات  
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیه بر ناحیه و مملکت  
بر مملکت می افزود و وسعت و وسعت در ملک پدید آمد  
هرچند بقدر ضروری آن خرج افزایش گرفت اما مداخل  
از یک بصد کشید - و اندوخته فراهم آمد - در نوبت  
سلطنت جنم مکانی ( که آن پادشاه لا ابالی املا بمهات  
ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج مجبول بیهوشی و عالیجاهی  
داشت ) متصدیان خیانت آلود از زر اندوزی و رشوت ستانی

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] سائر و نقدی \*

در کارسازی و معامله پودازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی  
داشتند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائ رسانیدند که  
محصول محالات خالصه به پنجاه لک رویه عاید گردید  
و مخارج بیک کرد و پنجاه لک رویه رسید - و زرهای گرانمند  
از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد  
اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض  
بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات  
یک کرد و پنجاه لک رویه ( که از قرار درازده ماهه  
پانزدهم حصه ممالک محروسه است ) در خالصه ضبط فرموده  
کرد رویه را اخراجات مقرری بحال داشته تنه را برای خرج  
پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر  
یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرد  
دام ممالک یکصد و بیست کرد دام خالصه مقرر کرد  
که موافق درازده ماهه سه کرد رویه می شود - و آخرها  
قریب به چهار انجامید - چنانکه گذشت \*

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات  
و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول  
جلوس یک کرد و هشتاد لک رویه نقد و جنس و چهار لک

بیگم زهین و یکصد و بیست موضع در بیست به بیگمان  
(۲) و شاهزاده‌ها و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ  
و تا آخر سال بیستم نه کور و شخصت یک رویه در وجه  
انعام محسوب شد - و بر یساق بالغ و بدخشان سوای دو کور  
رویه وجه علونه و موجب دو کور رویه نقد بر سرانجام  
ضروریات صرف شده - و دو کور و پنجاه لک رویه بر ابنیه  
والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک رویه بر روضه  
ممتاز محل - و پنجاه و دو لک رویه بر عمارات دیگر آگره  
و پنجاه لک رویه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع  
آنجا - و پنجاه لک رویه بر حدائق و عمارات لاهور - و درازده  
بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار  
و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - مع هذا  
(۲) گنجینهائی ( که در سلطنت پنجاه و یکساله اکبری دم پری  
میزد - و صفی لالا و لالا بهم رسانیده بود ) نعره هل من مزید  
کشید - خلد مکان که حزم و احتیاط داشت مدتی در تسویه  
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها  
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از  
هندوستان باز شده بدکن آمده بتذخیره در آمد - و دیوانی

(۲) نسخه [ ب ج ] در بیست (۳) در [ بعضی نسخه ] شاهزاده (۴) نسخه  
[ ب ] و غیره \*

و کم حاصلی ملک سر باری گشت - مع هذا تا اختتام ایام  
حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کور رویه تخمینا  
موجود بود - قدری در زمان خلد مذل ( که دخلها مفقود  
شده همه خرج بود ) تلف گردید - و پستتر محمد معز الدین  
برباد داد - آنچه ماند در هنگامه نیکو سیر - سادات باره  
گرفتند - در ذوق ( که مداخل سلطنت منحصرا بر موبه  
بنگاله بود ) مرهقه از دو سه سال خلل انداز : آندبار شمس  
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن  
کجا بود بکجا رسید \*

بالجملة عفايت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه  
( که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود )  
تغیر گشته بفروجداری چکله بریعی تعیین گردید - و در سال  
هیزدهم بفروجداری خیر آباد از تغیر مجاهد خان کامیابی  
اندوخت - و پس ازان ( که امانت خان مرحوم از دیوانی  
خالصه استعفا نمود ) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر  
خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض  
پیشدستی خالصه بمناصب هزاری صد سوار فرق عزت  
در افراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد  
ازان [ که خویش او آهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

(۲) نسخه [ ب ج ] و پستتر معز الدین \*

(که به بیراهری رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه باران فاسد و آهنگ غدر و خواه (نوشته) خسر خود باز گشت به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد و روزگار سزای کور نمکی در کنارش گذاشت [از از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوتائی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری اجمیر در مالش راجپوتیه دستبردهای سترگ نموده التماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تنبیه راتهوران مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسب شادکامی دراند - در سال بیستم و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجری باجل طبعی در گذشت \*

### \* مبدالرزاق خان لاری \*

(۲) ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعه گواگنده را (که ابوالحسن درانجا متکصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت (جوع بدرگاه سلطانی آورده بمناصب شایان و خطابهایی عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مرزچالها میریخت

(۲) نسخه [ب] ابوالحسن والی \*

و بهیچ باب خود را معذرت نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیداریها (که بنابر تالیف او مدرر یافت) از وفا کیشی دست رد بران زده باقیع رجوع پاره ساخت شی (که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته باشمشیر و سپر بر اسب چار جامه باثفاق ده درازده کس از رفقا جانب درازا درید - [ازانجا] (که مردم پادشاهی بندوبست درازا شهر پناه نموده چون سیل بلا راه قلعه ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر که میرسید شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهای می برداشت دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب او را برده متصل ارک زیر درخته رسانید - کشته شلخته مرده می کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح برای معالجه او تعیین فرمود \*

گویند چون امید روز بهی از بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را - برای ملازمت بفرستند - که از جانب او هم تسلیات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(۲) نسخه [ج] راه ارک \*

تدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت قاتل  
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد  
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر  
نوکری هم توانم کسی (که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن  
پرویش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود  
ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از  
انصاف بزرهی حکم شد که بعد محبت تمام احوال او بعرض  
رسانند - و پس از مکتب شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم  
رفت - که باستمالت از پرداخته رزانه حضور سازد - چون باز  
زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان  
فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود  
داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلک یافت - و بخطاب خانی  
برنام و عطای اسم و فیل و تفویض خدمت فوجداری (۲)  
نواحی راهبری سر بلندی اندوخت - و سال چهارم بتعلقه فوجداری  
کوکین عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر  
واقع است) بلند آذانه گشت - و پستری با برام (خصت بیت الله  
گرفته رزانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزلی  
شد - پادشاهه باستماع احوال او عبد اکرم نام پسرش را

(۲) در [ بعضی نسخه ] فوجداری راهبری \*

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری رزانه ساخت  
درین ضمن خبر رسید - که از حسب الطلب والی ایران  
از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید  
در پسرش یک زقاق قلی خان و درمین محمد خلیل در  
ارزنگ آباد بودند - و بجایگزینی می گذرانیدند - در گذشتند  
دومین با محرر اوراق شناسا بود \*

### \* عاقل خان میر عسکری \*

خوافی الاصل است - و از اولاد شاهیان عالمگیری - در عهد  
شاهزادگی ببخششگری درم مامور بود - در ارانی (که  
پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن  
عزیمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در ارزنگ آباد  
گذاشت - و پس از جاوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده  
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان در آب  
سر بلندی اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر  
عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقرر سالیانه ده هزار رزیه  
رخصت لاهور یافت - سال ششم در ارانی (که مراجعت  
پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد) فرغ التفات سلطانی  
بحال او تافته از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعزیمت  
خلعت و منصب دو هزاره هفتصد سوار دیگر باره کامیاب  
گشت - پستری بداد رنگی غمناکانه چهره عزت بر اندوخت



سال نهم باضافه پانصدی ذات لوی بلند مرتبگی برافراشت  
سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار  
روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال  
بیست و دوم ببخشیدگری قن از تغیر صغی خان بارج اعتبار  
گرفتید - سال بیست و چهارم بتفویض نظام موبه دارالخلافه بر  
چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال  
چهارم مطابق سنه ( ۱۱۰۷ ) هزار و یکصد و هفت هجری  
زادینشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادی استقامت مزاج  
جمع داشت - نوکری به تبحر می کرد - و با هم چشمان  
تکبر می درزید \*

چون مهارت محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور  
مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتمخانه استدعای  
پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان  
مذکور درین باب صدر یافت - در جواب نگاشت - که او را  
بسیب بعضی مواج نخواهم طلبید - اذل حیدر آبادی قابل  
آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیفتد  
دیگر ادواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکان  
غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش  
باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک ( که از من متوقع

باشد) بتوقع نخواهد آمد - باز ندان او بجمیع رجوه رجحان  
دارد - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صورت  
از سر را کرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص  
از خود رانی و خود آرائی او اغماص می فرمود - و تمشیت تعلقات  
عمده بار می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخندمت  
شاه برهان الدین راز آبی ( ربه الله علیه ) اعتقاد بسیار  
داشت رازی تخلص میکرد - دیوان و مثنوی از مشهور است  
در حل تدقیقات مثنوی مولانای روم خود را یگانه میدانست  
(۴) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت از ست - که در سرائی  
روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر  
خوانده بود \*

\* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود \*

\* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت \*

پادشاهزاده یک در بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این  
بیت از کیست - گفت از کس است که نمی خواهد بخندمت  
خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد \*

\* عزیز الله خان \*

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی ست - پس از فوت پدر  
بمقتضی در خور و خطاب خان سر بلند گردیده سال بیست

(باب العین) [ ۸۲۴ ] (مائثرا لاما)

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکی  
چهارم عزت بر افروخت - سال سی و نهم چون برادرش روح الله  
خان بنظم موافقت و امور گردید از قلعه دارمی آنجا  
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت روح الله خان  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه  
اعتبار اندوخت - بستر بخدمت قورزیگی نامزد شده سال چهل  
و ششم از تغیر سردار خان قلعه دارمی قندهار و از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت  
حالش دریافت نشده \*

### \* علی مردان خان حیدر آبادی \*

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابو الحسن والی  
حیدر آباد بود - سال سی و جلوس عالمگیری بعد فتح گلکنده  
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزاری و خطاب علی مردان  
خان بلند آزاره گردید - و بتعلقه دارمی کنچی مضاف کوناک  
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم ( که سنخاجی  
که هر پره بکومک کنچی ( که در محاصره فوج پادشاهی  
بود ) رسید نامبرده بدفع از کمر بسته برآمد - و بعد مقابله  
و زدن زن و خورن دستگیر شد - و اخیال و غیره اسباب  
بغارت مقایر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده  
مستغابی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنج هزار سوار

(باب العین) [ ۸۲۵ ] (مائثرا لاما)

زنک رفته بر در آورد - بستر چند صد موافقت برادر بنام آد  
تزار گرفت - و برغم ایام به نیابت محمد بیدار بخت در  
پوهانپور ماند - سال چهل و نهم درگذشت - محمد رضا  
پسرش از انتقال از قلعه دارمی رام گده و از اصل و اضافه  
بمنصب هزاری چهار صد سوار تمامت قابلیت آراشت \*

### \* عیسی خان مبین \*

و منجم نیز گویند - طایفه ایست مذشعب از قوم رنگبر که  
خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکله سرهند و در آبه  
پتقه بدومی گری و زمینداری بسر برند - رهزنی و قطاع الطریق  
را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشارالیه مرزبان  
معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نام  
پیدا کرد - اما چون او بعرضه تردد و تلاش خرامید دزدی  
و دست اندازی آغاز نهاده سرمایه مردم آزاری بهم رسانید  
و حرامی قافله گشت - پس از آن جمعیت فراهم آوردند و حرا  
دستش میروید بغارت و تاراج می برداشت - و رفته رفته  
از اطراف و جوانب زمینداری و اذعان مردم بتعدی گرفته  
صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهرامی  
محمد معز الدین تردد نمایان نموده نامر برداشتی و بهادری

(۲) نسخه [ ب ج ] ششم (۳) نسخه [ ب ج ] مبین (۴) در [ اکثر نسخه ]

تلقه (۵) نسخه [ ج ] چوبه (۶) نسخه [ ج ] تردد نموده \*

بر آورد - و بمنصب پادشاهی فوق افتخار بر افراخت - و در  
قتال و جدال ( که شاهزاده‌ها را در لاهور واقع شد ) با فوج  
شایسته جرات ملزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج  
و مرج از یاری طالع غنیمت سترگ ( که همگی عربهای  
خرانه بودند ) بدستش در آمد - و هیچ کس بیاز پرس نیفتاد  
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاری و  
فوجداری درآیه پنهان و لکمی جنگل علم اعتبار افراشت  
( ۲ )  
و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی  
گشته کله گوشه پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبی  
و رانده پژوهی تمنای زمینداری ست مخصوص متمردان ( که  
سر زیاده شری بدخن فتنه و فساد می خازند ) همین که  
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سر بر فرمانروایی  
غاطیلد یکبار سر از ربه اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب  
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده  
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب  
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت  
افروخت - و مال و امباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -  
از راه حیل ( ۳ ) و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای  
تخف با مضمات الدوله خاندوران ( بطی و توسل بهم رسانید

( ۲ ) نسخه [ ب ] نلوه و لکمی جنگل ( ۳ ) نسخه [ ا ] حیل وری \*

و بزم آنکه با رئیس بسازد و بریه بنارزد بیش از پیش  
بتمرد و سرکشی افزود - و دامی از مال واجیب بجایگذاشت  
آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا ( که قلعه  
موسوم بادریسا اساس گذاشته بود ) تا قصبه تهازه مضاف  
سرهزد ( که بر لب دریای سلتج است ) در تصرف داشت  
و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که  
دران حوالی دست از آستین برآورد \*

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور از شرمذی  
( ۴ ) و بیراهه روی او خار خار غم در دل می شکست پس از مه  
گرو شهدان خان خوشگی را ( که از ابطال رجال بود ) بفوجداری  
آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن معزور اشاره نمود  
اگرچه حسین خان ( که رب الفوج خان مزبور و سرآمد سرتابان  
وقت بود ) راضی بپرداختن عیسی خان نمیشد - که تا  
او هست که بما نمی پردازد ( واقع درست اندیشیده بود  
چنانچه احوالش برگزید ) شهدان خان کار بند حکم ناظم شده -  
چون در میانی سال پنجم فرخ سیر تقارب فلتین بهم پیوست  
آن بومی بے باک ( که پشت گرمی او بکثرت مواد و بهیاری  
استعداد بود ) متصل قصبه تهازه ( که منشا و مولد آن خود سر  
همان نواحی است ) با سه هزار سوار جرات بزد و خورد مردانه درآمده

( ۴ ) نسخه [ ب ] بادرمن [ ج ] باری ( ۳ ) نسخه [ ج ] موبه لاهور \*

بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت -  
 شهداد خان تاب مقاومت نیاوردند و به هزیمت گذاشت -  
 قضا را گردین اثفا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام  
 (که بجز دولت پسر دم آسایش می زن) رسیده به نیستی صرا  
 در شد - آن بد مست پندار (که نشه باده در بالا داشت)  
 بر خود پیچید - و فیل را تندی زانده یکسر بر سر شهداد خان  
 (که بر ماده فیله کوچک سوار بود) رسید و دوسه ضرب تیغ  
 خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده  
 پیدایش اعمال خهران مال پیوست - سر بریده او بحکم  
 ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر  
 پسرش مقرر گشت - بواه و (سم معمول زمیندارانه می پردازد -  
 هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آذر نگردید \*

### ● عنایت الله خان ●

نمایش بسید جمال نیشابوری میروند - حسب اتفاق وارد  
 کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله  
 نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه صالحه بود) در عهد  
 خلد مکان بتعلیم زیب النساء بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی  
 محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم یش او بحفظ کلام الهی  
 و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

(۲) نسخه [ ج کشش و کوشش (۳) نسخه ] ج نگهداشت \*

پدر معروض داشت - نامیده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف  
 جواهر خانه سر بلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم  
 بخانسانامانی سرکار بیگم چهره عزت بر افروخت - و سال  
 سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای  
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدر آباد رخصت  
 یافت) او به نیابت خان مرزبور و از اصل و اضافه بمنصب  
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانپ امتیاز برگرفت  
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی  
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد  
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار  
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز تا تقرر  
 دیگرے متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار  
 گردن کامیابی بر افروخت - و سال چهل و پنجم از انتقال  
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی در صد و پنجاه سوار درجه  
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعنایت فیل بلذمرتبه گشت  
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد  
 و پنجاه سوار بر فراز بلذرتیگی برآمد - ساز محبت او  
 با پادشاه قسمی کرک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود



که چون اسد خان بسبب پیری و عیاش مزاجی در دستخط کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عزایت الله خان نیابة دستخط می نموده باشد - و از غرائب عزایات بادشاهی نسبت به حال او ( که صاحب مآثر عالمگیری نوشته ) از ذیل احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت \*

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته - ( چون محاللات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد ) او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل بهحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیابة در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول بدکن چون مختار خان ( که بتعلقه خانسامانی مقرر شده بود ) در گذشت - تعلقه مذکور بظام او قرار یافته حسب الطلپ بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عزایت الله خان بنظم موبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد فرخ سیر ( که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان بقتل رسید ) عزایت الله خان از کشمیر عزیمت بیمت الله نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار فایز شد - و خدمات دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام موبه داری کشمیر بار

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - و در عهد فردرس آرامگاه پیش از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت روشن ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و امالة میرسامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط همی در نوردید \*

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع مبتین و متدین بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداري و هر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان انشا و املاي او را می پسندید - احکامی ( که بواسطه او بظام پادشاه زاده ها و امرا صدور یافته ) فراهم کرده باحکام عالمگیری موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده کلمات طیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که احوال او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیعت الله ( ۲ ) خان - که بعد پدر مخاطب بعزایت الله خان و هاکم کشمیر گردیده - پنجم عید الله خان - ششم عید الله خان

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله سرغرازی دارد \*

### \* عضدالدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ \*

خواجه کمال نام نبغه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عرض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی از ( که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت از بانتظار تحقق خبر چندسے تعویق بمیان آورد - پستری ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته نزد اعظم شاه شتافت ) سید نیاز خان دوم پسر او بود ( که صبیغه اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجه او میشد ) در هنگامه نادر شاه بنابر مدد گستاخی از شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از تواران بهندوستان رسیده بتوسط خان فیروز جنگ خطاب عرض خان یافته همراہ خان مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانہ او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت میر جملة در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

گردیده - پستری به نیابت امیر الامرا حسین علی خان بظلم صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش دلیری و دلوری او دران صوبه درست نشست - سال دوم جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفت ) او از مضمون نوشتهها بما فی الضمیر پی برده فرج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلار علی خان ( که جرب معب بر افتاد و مردم بسیار از همراهانش بکار آمدند ) هر چند قیل او قدرے بر گشته بود اما سرشته همت از دست نداده در جانشانی کوتاهی نمود - و در جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد فتح ( که وصول بخجسته بنیاد صورت بست ) او از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری پنجزار سوار و خطاب عضدالدوله بهادر قسوره جنگ چهره اعتبار بر افروخت - و امالة بصوبه داری برار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم ( که آصف جاه عزیمت بندوبست صوبه بیجاپور نمود ) او بنیابت در خجسته بنیاد ماند - و پستری ( که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه راه دارالخلافة پیش گرفت ) دفاتر دیوانی و بخشگیری پیش او گذاشته او را نائب مسئول ساخت - و پس از رفتن

بحضور چون به تنذیه حیدر قلی خان ناصر جنگ ( که در صوبه  
احمد آباد سر شورش داشت ) مامور گشت عضد الدوله  
حسب الطلب از مع جمعیت رسیده چندی همراه بود  
و از منزل چهاروا مضاف مالیه بتعلقه خود رخصت  
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتی  
بظهور رسانید - پستو در سال ( ۱۱۴۳ ) هزار و یک صد و چهل و سه  
هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین  
غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در  
عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و  
با فقرا و صلحا طریق خوش خلقی می بینمود - در بر انداختن  
زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می نمود - و در  
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاست سریع الغضب بود -  
مسجد شاه گنج راقعه بلد خجسته بنیان ساخته اوست  
که خجسته بنیان تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد  
مربور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما از وسیع تر  
گردانیده - و حویلی و باره درئی از راقع بلد مربور مشهور  
عالم است - طعام خوب و دافر داشت - پسرانش کلان توین  
آنها سید جمال خان است ( که در حین حیات پدر بریران شایب  
رسیده در معرکه نامی بشجاعت و دلادری بر آورد - پس از  
( ۲ ) نسخه [ ب ] چهار ( ۳ ) نسخه [ ب ] چهل و شش .

جنگ مبارز خان به منصب پنجزاری پنجهزار سوار ممتاز گردیده  
به نیابت پدر بصوبه داری برار می پرداخت - بعد فوت  
پدر معزول شد - و در ایامی ( که آصف جاه بدار الخلافه عازم  
شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و در اینجا  
هنگام مرگه پیش از پیش بمیان آمد ) او بصوبه داری  
برار تعین پذیرفته بخطاب قسره جنگ مامور گشت - و  
پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه  
برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با  
پدر شریک بود - آصف جاه بصقع تقصیراتش پرداخته طلب  
داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک  
صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت -  
در میان خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت  
صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری اینجا نامزد شده - و بتذیه  
علی خان قرارل ( که نوکر رگه و به نسله بود ) مورد استحسان  
گشت - و لخته بنظم برهانپور مامور شده در عمل ملائمت جنگ  
بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور  
سر بلند گردید - آخرها بجاگیر داری پرگنه پانور شیخ بابو مضاف  
برار قانع بود - ساله چندن تبدیل ازین منزل دار باقی اختیار  
( ۲ ) نسخه [ ا ] هزار و پنجاه و نه ( ۳ ) نسخه [ ج ] مادیر ( ۴ ) نسخه  
[ ب ] پانور شیخ مالو .

کرد - کثیر الخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است که مدتی بقلعه دارمی مامور می پرداخت - ابتدای عمل ملائمت جنگ نغیر شده باز بحالی اندرخت - و بخطاب ~~فیروز الدوله قسوره جنگ مخاطب گردید~~ - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - از هم اولان باقیست - میزرا منشر و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبدالشهید خان بهادر همت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند \*

## \* عبد العزیز خان بهادر \*

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس (۲) سره است - موطن نیاکانش موضع اسبی متصل قصبه بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجة که از اهل فراغت بود - و از زنی دیگر سید بدرالدین ( که در موضع اسبی کنخدائی نمود - چون فرزندی بوجود نیامد متکوحه از پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه (۲) نسخه [ ب ] هکر گنج (۳) نسخه [ ج ] اسبی (۴) نسخه [ ج ] جان محمد (۵) نسخه [ پ ج ] نهذه .

بفرزندی بر گرفت - در ایامی ( که سید فاضل ولد سید عبد الحکیم در دولت آباد دکن بدیوانی یکی از امرا می پرداخت ) شیخ مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او خوانده بوکالت خود باز در می معالی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه در امور معاش سابقه درست داشت رفته رفته جمعیت معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان که پدر صاحب ترجمه است \*

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان بهلازمت بادشاهی و پایه رشناسی رسانید - پستر بمنصب در خور و خطاب خانای سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت طلب خان مخاطب گردید - و بقلعه دارمی نادرک صوبه بیجاپور و ارسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده ( شدی بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفچاه بقلعه دارمی جنیز کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای آن نوئین باند مرتبه بود - در ایامی ( که نظام الملک آصفچاه ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردرس آرامگاه نهضت نمود - و باجی را سردار مرهقه سر بفساد برداشته بساط مغازمت برین گسترد ) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده نامبرده را ( که بچراغ متصف بود و برریه مرهقه آشنا ) از جنیز طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال



جنگ مرهتّه به نیابت صوبه دار می خجسته بنیاد فرق افتخار  
برافراخت. و چون بعد معارفت نظام الماک آصف جاه از هندوستان  
میان پندر و پسر برهمی محبت انجامید. و ناصر جنگ در  
خلعت آباد روضه ( که در کوهی قلعه دولت آباد است ) رفته  
انرا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش  
نظام الماک آصف جاه رفت. و بملاحظه کمی عذایم بتقریب  
در اورنگ آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بر سر  
بر آمدن از روضه آردن. تا آنکه از روضه بمهر شتافته جمعیت و  
سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پندر آمد. و شد آنچه  
شد. چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنم رسانید  
پس از آن وسائل برانگیخته ( که عده آن گذشت ) و بمهر تدبیری  
آصف جاه بود ( ضخم جراثم حاصل نمود. و خفیه نوشت  
و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سدد صوبه گجرات ( که  
بتصرف مرهتّه رفته بود ) بذاخ خود طلب داشت. و در ایام  
( که آصف جاه متصل ترچناپای چهارنی داشت ) مردم  
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد. مرهتّه در اثنای راه  
سد گردیده نویت بجنگ رسید. و حسب تقدیر نامبرده  
سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه  
شهادت پیوست. صاحب جرأت بود. بکار کرد عملداری شناسا.  
(۲)

( ۲ ) نسخه [ ب ] بکار کرد و عملداری \*

در گرفت و گیر ( از حساب و ب حساب پورانی نداشت. -  
از پسرانش یکی محمود عالم خان است. (۲) که پس از پدر  
بقعه دار می جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت.  
چون مرهتّه بهیار غالب شد و امین کرمک نماند محاله از  
مرهتّه گرفته ثلعه بآنها سپرد. در حالت تحریر بقید حیات  
است. دوم خدمت طلب خان که آخرها بقاعداری نلدک  
ممتاز گشته در گذشت \*

### \* عمدة الملك امیر خان میر اسحق \*

پسر امیر خان میر میران است. ابتدا عزیز الله خان  
خطاب داشت. برنافت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه  
مصدر خدمت شده. پس از فیروزی بخدمت قوربگی  
و داروغگی قوشخانه مرقی گردید. و سال دوم فردوس آرامگاه  
چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت. و  
باتفاق قطب الملک راه شاه جهان آباد پیش گرفت. و بستر  
( که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی  
بمقابله پیوست ) خان مزبور در هراولی جا داشت. و بعد  
گرفتاری قطب الملک پناه باغ نشست. درین ضمن باجماع  
این ( که سلطان ابراهیم بحالت تباہ سرگردان این وادی  
سمت ) نامبرده را بباف آردد بپادشاه عرضی نوشت. و سلطان

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] مسعود علی خان ( ۳ ) نسخه [ ب ] نوشته \*

مزیور را همراه برده موزن مراحم بیکران گردید - در عهد مزیور مدتی بخشگیری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از بازیابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محسود بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم آله آباد مامور گردید - سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و پیش از پیش مرود التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم اوده ( که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود ) طلب حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردرس آراگاه را بر سر علی محمد خان روهیله ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته ) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زوان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

ذی حجه سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدرارزه دیوان خاص رسید یکی از نوکران نوملزمش از را بزخم جمدهر کشت - او بحاضر جوابی و مطابقه گوئی متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرگرد نمی آورد - در فتنون بسیار مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود - ازوست \*

\* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم \*

\* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین \*

( ۲ )

\* علی محمد خان روهیله \*

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم بسربرد و از مالدار و لارارت فوت نمود در همین حیات نامبرده را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله و بفکر ( که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع شده ) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران آن نواحی ساخت - پستتر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود - بنابراین اعتماد الدوله هیروند نامی متصدی را جهت بندوبست محاللات خود تعیین نمود - او بجذک پیش آمده متصدی مزیور را

( ۲ ) نسخه [ ج ] علی محمد خان ( ۳ ) نسخه [ ب - ج ] که درون \*

(باب العین) [ ۸۴۲ ] (مأثر الامرا)

شکست فاحش داده غنائم بسیار و تریخانۀ عظیم بدست آورد -  
و از اعتماد الدوله گذارک بظهور نه بدوست - بعد ازین شیوه  
بغی اختیار کرده مردم بسیار از رده که وطن افغانه است طلب  
داشتۀ پاره از ملک پادشاهی و پاره از حدود راجۀ گمانون  
متصرف شد - و خیمها را بدایب سلاطین هندوستان بزرگ  
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لجهای  
لشکر فیروزی بیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطت  
وزیر ( که باوصف غارت نمودن هیروند متصدی او بر غم  
عمده الملک و مقدر جنگ مصروف طرفدار او بود ) بذای  
صلح گذاشته آمده - لازمست نمود - در عوض اماکن این  
ضلع فوجداری سرکار سپردن یافت - در آمد آمد شاه درانی  
سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سپردن  
برآمده بانوله و بنکر محاللات قدیم خود شتافته همان سال  
بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان  
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - در همین همراه  
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدهه تا  
حالت تحریر زنده است - و از همراهانش حافظ رحمت  
خان و درندی خان<sup>(۲)</sup> [ که باهم بنی عم بودند - و اولین  
قرابت قریبه با افغانی ( که خاوند علی محمد خان بود )

(۲) نسخه [ ۱ ب ] و غنائم (۳) نسخه [ ۲ ب ] دزدهی خان \*

(باب العین) [ ۸۴۳ ] (مأثر الامرا)

داشت [ بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نام بهری  
بر آوردند - دوهین بمرض در گذشت - و نخستین مدعی  
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله بهر مقدر جنگ ابوالمنصور  
خان در سنه ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری  
فوجی برو کشیده - بعد جنگ نه تیغ در آمد - ازان بعد  
ازین قوم کس شهرت ننموده \*

(۲)

### \* ملی وردی خان میرزا بندی \*

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو پسران حاجی محمد  
اند ( که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بکارلی مامور<sup>(۳)</sup>  
بود ) خان مزبور در عالم کم روزگارها با شجاع الدوله ناظم بنگاله  
آشنائی داشت - در عهد قوروس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق  
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پائابۀ غریب کشان - شجاع الدوله  
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت - و  
جلس و انیس خود ساخته هیچ کار بے مشورت اینها نمیکرد -  
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علی وردی  
خانی برای خان مزبور طلب داشت - و چون صوبه بنگاله  
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت  
آنجا تعیین کرد - او در زندگش شجاع الدوله در بنگاله بدر  
خودسری زده از حضور پادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دار او

(۲) نسخه [ ۲ ج ] مهابت جنگ میرزا فدهی (۳) نسخه [ ۲ ج ] بمده \*

یگانه امالة گزشت - شجاع الدوله موبه داری را طوعاً و کرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله ( چون موبه داری بنگاله پیشتر از علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بهمنی بخل طبعیست که منافعی ریاست است اکثر سپاه را بر طرف کرد ) علی وردی خان سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هجری می گرفت بنگاله در سر خود جا داد - و با فرج سنگین بتقریب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و بهرادر خود حاجی احمد ( که در کارهای سرفراز خان دخیل بود ) از مافی الضمیر خود اطلاع داد - حاجی مزبور در مدد فریب بود - مهلبت جنگ چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوحی کرده سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان مخمور تخاخص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم ادریسه بود - فوج فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاه رسانید - میر حبیب اردستانی ( که بخشی مرشد قلی خان بود ) نزد رگهو بهونسله مکاسدار موبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو فوج سنگین بهرداری بهاسکر بندت دیوان خود و علی قزاول که ( سردار عمده از رفقای او بود ) همراه میر حبیب کرده بر سر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صالح چنانچه - و بهاسکر بندت و علی قزاول را با بیعت و در سردار بتقریب ضیافت در خیمه خود طلبیده همه را علف تیغ بی دریغ ساخت - فوج بغات النعش شده رو بفراز نهاد - رگهو و میر حبیب خائب و خاسر بر گشتند - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زور برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوئش نبسه اش ( که بخطاب سراج الدوله مخاطب بوده ) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بذکر کلکته را غارت نمود - و پستتر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپر وادی فرار گشت - و پس از وصول برار محل یک از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی او ( که خواهر مهلبت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت ) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ( که موبک سلطان عالی گوهر متصل بکنه رسیده محاصره نمود ) صادقعلی خان عرف میرن بهراو



مکرر بمکرمک پخته عازم گردید - و در جنگ ثابت پا ورزیده زخمی گشت - و چون شاهزاده عنان رخس (عزیمت را جانب موشد آباد گردانید از زرد رفته با پدر ملحق شد - و پستور جانب پورنیه ( که خادم حسن خان نایب آنجا دم مخالفت می زد ) شتافته بعد رمیل در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شیع برق برو افتاده خرمن هستیش بسوخت \*

\* بنگاه برق افتاده بمیرن \*

تاریخ این ساندحه اسم - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسرو را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرقت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه رقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه بود - و هیچ کار صورت نگرقت - مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندین به بیرونجات گذرانید - مال حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه ( ۱۱۷۸ ) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و در سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را پدرزد کرد - بعد ازو ساله چند سیف الدوله نامی و ماهی چند

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه ( ۱۱۸۵ ) هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه بتصرف کلاه پوشان درآمد \*

### \* عماد الملک \*

پسر امیر الامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه اسم - و دخترزاده اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت ادرا به نیابت میر بخشگیری در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر سپهر - سپس ( ۲ ) که خبر فوتش از دکن رسید ) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بددی صورت میر بخشگیری بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان ( که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرر یافته ) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد درآمد موسوی خان را ( که به نیابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار میر آتشی می پرداخت ) از قلعه بیرون کرد - و تعلقه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

( ۲ ) نسخه [ با ] و پستور \*

( باب العین ) [ ۸۴۸ ] ( مائرا-امرا )

بخورید - از میر بخشگیری از تغییر عمادالملک به سادات خان  
ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با مقدر جنگ سرگرانی  
رو داد عمادالملک خواست که مقدر جنگ را برهم زند -  
شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور مله‌ار (ار)  
هولکر را از مالوه و چه‌ایا را از ناگور بکرمک خود طلبید -  
اما پیش از رسیدن اینها با مقدر جنگ مصالحه درمیان  
آمد - عمادالملک و هولکر چه‌ایا مرهنة با اتفاق بر سر سورجمل  
جانب رفتند - بهرت پور و کمپنر و دیک را (۲) که هر سه  
از قلاع حصینه ملک جانب است ( محاصره نمودند - و چون عمده  
اسباب قلعه‌گیری اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران  
غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ  
مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری ( که مدارالمهام او بود )  
ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین  
خان مرحوم بضد عمادالملک پادشاه را از فرستادن اضراب  
توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران  
پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این ( که اگر درر عمادالملک  
شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می‌آید )  
با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و  
روزه قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

( ۲ ) نسخه [ ج ] که بر و قبیله \*

( مائرا-امرا ) [ ۸۴۹ ] ( باب العین )

دار و گیر گوم ساخت - و همان روز کاره نساخته روی گریز بجانب  
داسنه نهاد (۲) - و از در قطاع الطریقی درآمده بتاخت و تاراج  
محالات خالصه پادشاهی و جاگیر مخصداران ( که در نواحی  
دار الخلافه بود ) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل  
جانب ( که از دسمت اهل محاصره بهکالت تباہ رسیده بود )  
از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار  
و نظم و نسق انتربید و در باطن برای کومک جانب از دهلی  
برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود  
خان را ( که دران نواحی هنگامه پرداز بود ) استمالک نموده  
بمحمود طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده  
ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت \*

از مقدارت آلهی اینکه هولکر بخاطر آردن که احمد شاه در  
دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است  
رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه  
را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این  
کار را بے سهیم و شریک بر کرسی نشاند - عمادالملک و  
چه‌ایا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متعرا عبور درری  
چون کرده شبیر ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

( ۲ ) نسخه [ ب ] داشنه ( ۳ ) نسخه [ ۱ - ب ] برزن ( ۴ ) نسخه [ ب ] قافیه  
تنگ نموده \*

بخورجه برگشت (هولگر قريب معسكر احمد شاه رسیده اول شب  
چند بان سردار - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان  
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر  
سپه داری استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نمودند -  
و الا خرابیها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولگر  
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد  
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او  
و مصمص الدوله میر آتش بهر امیر الامر خاندوزان ناموس  
و احوال و اقبال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه  
برگرفتند - و از ناتجربگی چشم (خم عظیم رسید - هولگر  
آمده بی مذاحمت تمام ائانه سلطنت را غارت کرد - و ملکه  
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردرس آرامگاه  
بود) و دیگر پردهایان سرادقات پادشاهی باسر در آمدند -  
هولگر اینها را بحرمت نگاهداشت - عماد الملک این خبر شنیده  
محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - بی ایا چو دید  
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و نذا عهده برای محاصره  
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بغارنول رفت -  
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره بر آمد - و عماد الملک  
بزر هولگر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

(۲) نسخه [ ب ] داشته (۳) نسخه [ ج ] با سیری \*

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی  
بمصمص الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت  
پوشید - و وقت استعرا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین  
خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه  
(۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت  
سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد  
یک هفته از تید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که  
تمام فتنها از زائیده بود) مکهول گشت - بعد ایام برای  
انتظام صوبه پنجاب (که پس از فوت معین الملک از جانب  
شاه درانی بتصرف اهلایه معین الملک بود) قصد لاهور کرد -  
عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاعرزاده عالی گیر را بتوزکی  
برداشتند از راه هانسی و حصار (دانه لاهور گردید - و قریب دریای  
ستلج رسیده حسب الطلب ادیان بیگ خان فوج را بهر کردگی  
سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری  
مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاری و خطاب بهاء الدوله  
سرافراز بود) شبشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال  
تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرائان را در حرم  
فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نسخه [ ب ] چهار و [ ج ] دریه لاهور کرد - (۳) نسخه [ ب ج ] چون  
قریب دریای منلج رسید \*

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند  
مصفاة مسطوره زن ثنائی عماد الملک است - و نیز دختر او  
بعماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور بآدینه  
بیشکس خان در بدلی پیشکش سی لک روپیه مقرر کرده <sup>(۲)</sup> دهلی معاودت  
نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق  
آمد - و از قندهار پاشاه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه  
بیشکس خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه  
درانی بر جناح استعجال بیعت کرهیی دهلی علم افزا شد -  
عماد الملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت  
شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بمغارش مصفاة مذکوره  
و سعی اشرف الوزرا شاه ولی خان محفوظ ماند - و وزارت  
هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان  
را به تسخیر قلعتات سورجمل جاف تعیین کرد عماد الملک  
همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد  
آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت  
درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نوره از نسل <sup>(۳)</sup>  
تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود - که از افتربید  
( و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و <sup>(۴)</sup>  
جرون ) ( زر خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -  
(۲) نسخه [ ب ] سه لک - (۳) نسخه [ ب ] نوباره (۴) نسخه [ ب ] زرے •

شاه درانی دو شاهزاده یک هدایت بخش بن عالمگیر ثانی  
دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از  
دهلی طلبیده با جانباز خان ( که یکی از سرداران رکاب شاه  
بود ) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با هر دو شاهزاده  
و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم  
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بیشکس گردید -  
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقیال و اشپان و غیره  
پیشکش شاهزاده و عماد الملک نمود - از انجا پیشتر رفته از  
آب گنگ گذشته رو بصوبه ادرهه آورد - شجاع الدوله ناظم  
ادرهه باستعداد جنگ از لکهنو برآمده خود را در میدان  
ساندی و پالی ( که سرحد صوبه ادرهه است ) رسانید -  
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت  
سعد الله خان رهیل به پنج لک روپیه قدری نقد و باتی  
بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده سده ( ۱۱۷۰ )  
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از  
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی  
( که بنا بر حدوث ویا در لشکر او ) از حوالی اکبر آباد بعزم  
ولایت گام سرعت برگرفت - رو بیکه محاذی دار الخلافه رسید  
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده  
با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -



لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الادرائی هندوستان داده  
روایت لاهور گردید . عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فروغ آباد  
عازم دهلی گشت . و رکنالعه<sup>(۲)</sup> زاد برادر اعیانی بالاجی زاد  
و هوام<sup>(۳)</sup> را بمبالغه تمام از دکن طلبیده اتفاق دهلی را  
محاصره نمود . عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند .  
چهار و پنج روز جنگ توپ و رگله در میان ماند . آخر هواگر  
رشوت سنگینه از نجیب الدوله گرفته بغای صلح<sup>(۴)</sup> گذاشت . و  
نجیب الدوله را با آبر و مال و اقبال از قلعه برآورده متصل  
خیمه خود جا داد . و بتعلقه او آن طرف آب چون ( که  
عبارت از سهارنپور بود ) و چاندپور و تمام قصدت بارهه باشد )  
رخصت نمود . عماد الملک بتقویت غنیم رفق و فتق مهمات  
سلطنت بتمامها بدست آورد . و چون دتا سردار غنیم<sup>(۵)</sup>  
نجیب الدوله را در شکرآل محاصره کرد . و عماد الملک  
را از دهلی بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان  
انتظام الدوله خال خود ناخوش بود . و با عالمگیر ثانی  
هم مفا نداشت . و می دانست ( که اینها با شاه درائی  
مخفی سلسله رسل و رسائل دارند . و نیز غلبه نجیب الدوله  
بر دتا میخواهند ) بنا بران خانخانان ( که از سابق مکیوس

( ۲ ) نسخه [ ب - ج ] رکنالعه راو - ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] بنا بر صلح -

( ۴ ) نسخه ( ب ) دتا - ( ۵ ) نسخه [ ا ب ] عماد الملک که .

بود ) مقبول گردید . و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه  
سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری عالمگیر  
ثانی هم بدرجه شهادت پیوست . و در تاریخ مذکور محی المله  
یسر محی السنه<sup>(۱)</sup> بن کام بخش بن خالد مکان را بر تخت  
نشاند . بشاهجهان ثانی مقلب ساخت . و بعد فوت  
عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت .

در همین ایام آمد آمد شاه درائی غلغله دران نواحی افکند  
دنا از نواحی شکرآل برخاسته بارهه<sup>(۲)</sup> مقابل با شاه درائی  
جانب سرهند رو نهاد . و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد .  
و چون خبر مقابل دنا با قراران شاه درائی شنید غالبیت  
درائیان بر غنیم استنباط نمود . بذابوران پادشاه تازه<sup>(۳)</sup> را در دهلی  
گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست . و پستر  
( که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله  
سلطان جوان بخت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را  
بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد ) از بفرخ آباد  
نزد احمد خان بنگش رفت . و همراه شجاع الدوله بچنگ اهل  
فرنگ شتافت . و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست .  
و سنه ( ۱۱۸۷ ) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن  
آمده . مرهقه محاله چند برای اخراجات از در صوبه مالوه

( ۲ ) نسخه [ ج ] پادشاهزاده را \*

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداشتند چندی در  
بندر سورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -  
درینوقت سوار چهار شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی  
و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و  
شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر می گوید - از دست \* \* \* بیت \*  
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی  
که دردم افگنی و گرد سر نگردانی  
کلیه اولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه  
آمده در رعایت قزاقان بمنصب پانجهزاري و خطاب حمید الدوله  
و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده \*

## \* حرف الغین \*

( ۲ )

### \* فازی خان بدخشی \*

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عظام  
تلذذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یکنای روزگار گردید -  
و نصیحت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و انار بقیه  
مربیة منافیة هوانیت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رشا  
و فکر بلند نظری او بود بقرط کردانی و رشادت ناموری  
اندرخته بهانه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی  
بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدتانی  
او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و  
در سال ( که همایون پادشاه لوائی سفر آخرت بزرگداشت -  
و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود ) منعم  
خان ( که سردار کارنده بود ) حصاری گشت - و باستدعای  
کرمک مسروان را به بدخشان گسیل نمود - چون محاصره  
بامتداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] هفت امیر \*

( ۱۰۸ )

سخنان نریب امیز پیغام کرد - خان قاضی را چذد روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار ( که بوقت سعه و آسودگی در حوصله بدخشیان نکند ) در مجلس می کشید - قاضی را یقین شد که فتح قلعه از مقوله ممنوعات است - ببردن آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بدخشان بر گشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویه پادشاهی از جونیپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب برانجی گری <sup>(۲)</sup> چهره کامیابی برافراخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادران داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتباره تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاره سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازی ( که مکرر بهری و سرداری لوی چدرگی افراشت ) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیستم و یکم بهمراهی راجه مانسنگه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بنیروی کند آردی این فوج

( ۲ ) نسخه [ ج ] برانجی گری •

را برداشتند بسیاری از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار نمود - و پس از آن در تبولدای اوده در مالش امرای سرتاب صوبه بهار ( که از تباخردی و کونه اندیشی غبار فساد دران دیار برانگیخته بودند ) بهمراهی عساکر حضور جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بکانونه اخلاص و یکجبهی چهره حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم <sup>(۳)</sup> سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبة اوده سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره است - شیخ علامی در احوال او نوشته که کذا آرزو چهره افروز دانائی داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرد رفتگی در علم زار رسمی با صوفیان مانی نیایش گری نموده - و با یابستگی موزی و راستگی اندوخته - و همواره چشم گریان و دل تقسیده داشته - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش عرش آشیانی کرده از بود - طرفه ایذنه ملا عالم کابلی ( که از فضایی وقت بود ) همواره بحضرت میگفت - که دریغا من مخترع این امر نشدم \*

بر متصفحات معانیف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

( ۲ ) نسخه [ ب ] معتبر •

بپایان تحکیم و فردائی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین  
می گذاشتند - سجده لائکه آدم را و پدر و برادران یوسف  
از را ازین قبیل بود - و این تحکیم در زمان پیشین بمیان  
سلام راجع داشت - چون بفرغ خورشید اسلام چراغ ادیان  
جالیه انطفاء پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -  
عرش آشیانی ( که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر  
قواعد و رسوم است ) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -  
ردی دست بر فراز پیشانی نهاده بر فرود آوردن قرار داده آنرا  
کوشش نماید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول  
بدست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده  
میسازد - و ردی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند  
و راست ایستاده ردی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم  
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر  
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و  
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیمه اکتفا  
فرمود - پس از آنکه بتجويز دنیا پرستان خوشامدگو این سجده  
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و  
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در  
خاوت بزمین امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

و در عهد جنت مکانی از بی تاملی و ناپرواخی این طریقه  
نکوهیده همه وقت معقول گردید - چون سربو فرمان رانی  
بجلوس فرودس آشیانی ( شکر الله سعیه ) مزین گشت اول  
حکمه ( که از قهرمان خلافت پیرویه صدر یافت ) منع سجده  
بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست  
مهابت خان سه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی  
آن اسب که تحکیم پادشاهی مغائر تحکیم مشترکه میان سائر  
بندگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار باید هرانده  
سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -  
لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت  
دست را اسلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده  
داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس  
برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر  
عنایتی ( که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت بر تو ظهور  
دهد ) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و  
علما و معانف وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام رداع فاتحه  
متعین گشت \*

خلف ارشد اغر غازی خان میو حسام الدین - مشهور  
است که از شاهان وقت بود - در عهد اکبری بمنصب



هزاره رسیده تعیین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز  
محببتش کوچک شد - که ناگاه در میان ریعان شباب محبت  
الهی دلوله برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -  
بخانخانان گفت ترک روزگار سربازای خاطر فر گرفته -  
بدخواستارم نه خواهند گذاشت - بدر جئون میزبان - شما  
بمضور نوشته روانۀ دهلی نمایند - که بقیۀ عمر بر مزار  
سلطان المشایخ بیاسایم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود  
( که ازین فوزانگی دیوانگی نما بگذرد ) ممنوع نشد - روز  
دیگر مردان گشته گل ولای ببدن مالید - و در کوچه و  
بازار میگشمت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای  
دهلی حاصل شد - مدت سی سال در کمال توزع و تشوع  
بسر برد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را باب  
فراموشی شسته - بتلاوت قرآن شریف و باشغال صوفیۀ مافیہ  
قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمونندی الاصل  
کابلی المولد ( که در دهلی آسوده است ) اجازت ارشاد  
سالکان داشت - در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهل و سه هجری  
رحلت نمود - زوجۀ او همشیره علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود  
شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث  
علائق برچید - گویند هر سال در زده هزار روپیہ جمع خرج  
خانقاه شاه حسام الدین می فرستاد \*

## \* غیوت خان \*

خواجه کامگار برادرزادۀ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمناصب  
هزار و چار صد سوار سرفرازی یافت - و چون ( سال چهارم  
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سرے  
بهندوسقان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرز  
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگذاپی  
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهرادی سید مظفر  
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت  
خون را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخ  
از خودشان و اثربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد )  
خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -  
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست کرده دیگر  
شتافته بر گذار سپیده فرود آمد - ازانجا ( که امید رستگاری  
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود ) همانجا غرق  
رجب سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در مقابل هراول  
لشکر فیروزی از اسپ فرود آمده با معدودے ( که برافتمت  
او پای ثبات افشوده بودند ) دزد و خورد درآمد - پیش  
ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از پرتلان  
لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رقیقتانش باره باره ساختند -

بستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام  
پسرش پیر ایل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی  
فرستاد - مشارالیه هشتم ماه مذکور در اذکار آن ( که صاحب قزاق  
ثانی در آب تپتی کشتی سوار عسرت اندوز میدان مرغابی  
بود ) با سرهای آن نگونسار رسید - اعلی حضرت زان بشکر  
افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -  
خواجه کامگار بعد از خلعت و اسب و باضافه بالصدق دو  
صد سوار و خطاب غیرت خانی سر برافراخت - و چون مشارالیه  
خالی از قهید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد  
نوازش گشته بافروزی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در  
سال دهم باضافه هزاری هزار و دریست سوار بمنصب دو هزار  
و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظم موبه دارالملک  
دهلی از تدار امالت خان تارک افتخار برافراخت - و در  
سال دوازدهم تاسیس عمارات شافجهان آباد باهتمام او منقض  
گشته - بسرکاری و صاحب اعتباری مشارالیه پنجم ذی الحجه  
سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح  
( که قرار یافته بود ) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه  
( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -  
تا چهار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالحها  
موجود شده لغتم جا اسس برآمده بود ( که بتفویض

موبه دارای تپه چهارم بختوری افروخته عازم آن سمت گردیدند -  
و در سال چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری همانجا  
پیمانۀ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه ( غیر از اقبالنامه تالیف  
معتد خان ) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معتد  
خان ( که بهزاح کوئی ناچار و گرفتار است ) اکثر مقدمات را بے  
کم و کاست نوشته - سیما بغیر ایام شاهزادگی جنم مکانی که  
بتفصیل مرقوم ساخته \*

( ۲ )  
\* غالب خان بیجا پوری \*

ابتدا نوکر عادل خان راجی بیجا پور بود - و بقلعدارای حصن  
پریندا مضاف موبه خجسته بنیان ( که دران ایام تعلق بوالی  
مذکور داشت ) می پرداخت - سال سیوم جلوس خدمتگاه  
از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا موبه دار  
دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در  
جلد ری آن بمنصب چار هزار و چهار سوار و خطاب خانی سر  
برافراخته در زمره تعییناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم  
همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجا پوریان کمر بسته در  
تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجا پور و ننگه مصدر  
کردات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده \*

( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] نیکه .

## \* غصنفر خان \*

پسر آلوردی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی  
گرفته در حضور اعلیٰ حضرت شرف‌اندوز پرستاری بود - و  
نهایت بسائر اخوان ( غیر از مهین برادر میرزا جعفر ) بمؤید  
روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها  
در تقدیم خدمات پادشاهی چسب و چالاک بود - اولاً از  
پیشگاه خلافت بخدمت ترک سرفرازی یافت - و در سال  
شازدهم بداروغگی تربخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و  
در یساق باغ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را ( که  
بصردای طرح دست چپ معین شده بود ) از چاری کار  
بانقاج حصار کهمر و غوری دستوری داد - خان مذکور غصنفرو خان  
را با جمعی بطریق مغلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشار الیه  
با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده  
او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان  
پیاپی شده دست و بازو بقلعه ستانی برگشاد - درین اثنا  
فوج عقیق نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در  
سال بیست و دوم بداروغی فیلخانه و منصب هزارائی پانصد  
سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر  
گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

( ۲ ) نسخه [ ب ] معین بود \*

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزارائی  
هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -  
ناگاه فیل کلان دندان دار از کوه دامان شمالی بپروگنه چوراسی  
مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -  
توادلان بافیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند -  
خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم  
گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام  
عمارت مخلص پور از تغیرش بکسین بیگ خان تفویض یافت -  
اتفاقاً در سال سیام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن  
عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که  
کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور  
را بفوجداری میان درآب و اضافه در مد سوار بر نواخته -  
بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه  
دلخواه باتمام رساند \*

مخفی نماند که کنار چون متصل دامان کوه شمالی که بکوه  
سرور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلوی موضع ست معروف  
بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هرائی و چندین صفات  
شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان  
آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع امداد  
یافته بود - در سال سی ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید -

و بقدم پادشاهی مورد سعادت گردیده بقیض آباد موسوم گشت -  
و مواضع پرگذاشت نواح بجمع سی لکر دام جدا ساخته بدر متعال  
نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برابغارش بود -  
پس از آن ( که الویة عالمگیری بفتح و فیوزی ارتفاع آسمانی  
گرفت و زمان ساطعت بقیضه اندازش در آمد ) اکثر پسران  
اله ردی خان باندازا رشادت و کار طلبی یا بعلمت تالیف پدر آنها  
( که همراه شجاع بود ) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه  
در آغاز جلوس نیز بفرجدارئی همان در آب اختصاص گرفت -  
و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان مفوی بفرجدارئی چونپور  
عزت انداخت - و در سال هفتم بصوبه دارئی تهاه از تغیر  
فردان خان منصوب شد - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب  
سه هزاری سه هزار سوار ( از انجمه هزار سوار در اسبه سه  
اسبه ) مدعی گشت - در سال دهم آخر سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار  
و هفتاد و هفت هجری در تهته باجل طبیعی بساط زندگی  
در نوشت - حسن علی خان برادرش ( که فوجدار مرادآباد  
بود ) و اسلام خان برادر خودش ( که فوجدارئی سیوستان  
داشت ) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت  
مورد عاطفت گشتند \*

## \* غیرت خان محمد ابراهیم \*

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایه  
رشداسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهارصد سوار مرتقی  
گشته در ایامی ( که محمد اوزنگ زب بهادر از دکن عزیمت  
رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفعت شاهزاده  
مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست ) او باضافه  
متواتره از اصل و اضافه بهایه در هزاری هزار سوار و خطاب  
شجاعت خان سر بلندی انداخت - و پس از جنگ مهاراجه  
جسوانت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه  
بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز  
گشته بر چار بالش بلند رنگی تکیه زد - و چون [ پادشاه  
بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معارفت فرمود - و نظم  
صوبه مذکور بدام لشکر خان ( که در کشمیر بود ) قرار یافت ] تا  
رسیدن او بذابریه دارئی بلده مذکور در انجا ماند - بستر  
از انجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی  
بود - پس از آن بوجه از منصب معزول شده از آخر سال دوم  
جلوس بمنصب سه هزاری در هزار سوار مشمول عاطفت  
گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب  
رفته بچو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم ( که



بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدارالملک کابل (خصت یافته بود) معین گشته باضافه بانصد سوار سرمایه کارائی اندوخت. سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت پیوسته [ چون شاهزاده بمکان موبداری خود (که عبارت از دکن باشد) (خصت یافت) از نیز بهمرکابی مامور شد - پستور بفوجداری جوناپور سربلند شده سال بیست و سیوم از آنجا معزل گردیده بحضور (سید) و بهمرای سلطان محمد اکبر بر سر قوم سیسودی و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده بودند) نامزد گشت \*

و چون شاهزاده بانماری (اجپوتان بغی) درزیده بمقابله با پدر پیش آمد نامیده با از درین مقدمه شریک بود - پس از فرار نمودن شاهزاده مزبور او خود را نزد شاه عالم رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب گردیده حواله اهتمام خان شد - که در محلات اکبری نظر بند دارد - مدتها در آنجا محبوس بود - سال چهل و سیوم غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و تعلقه فوجداری جوناپور امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلی نام سال بیست و ششم جاسوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سرار امتیاز گرفته با سلطان دارا شکوه بهم قذهار شناخته - و سال بیست و هشتم

بداروغگی فیل خانه میاهی گردیده - و سال سی ام بتعلقه میورتوزکی و خطاب معتقد خان سر بر افراخته - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و دو هزار سوار (از انجمله هشت صد سوار در اسپه سه اسپه) و تعلقه فوجداری و تیولداری بهرانج مضاف اوده طبل شادکامی نواخته - و سال دهم جلوس خلد مکان بفوجداری سلطان پور ملهیری فرق اعتبار بلند کرده - پستور بوجه معاتب گشته از منصب بر افتاد - و سال درازدهم ببکالی در هزاری در هزار سوار و خدمت داروغگی بندهای جلو مطرح انتظار مرحمت گردید - برادر دیگرش محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب هزاری بانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خانی نامور گشته - و یکی از بنایر نجابت خان بهره ور خان است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای رایان ملوک چند بنیابت محمد اعظم شاه بصورت مالوه رفته - و پستور بخطاب نجابت خان سر افراشته ناظم پوهانپور و فوجدار بکلانه بود - سال چهل و هفتم بمنصب دو هزاری بانصد سوار رایت اعتبار افراخت - و در ایام اقتدار اعظم شاه موبداری مالوه بار متعلق گردیده - در عهد محمد فرخ سیر نامیده (احسین علی خان امیر الامرا بر سر دادن عمل در قلعه ملهیر (که بار مقرر بود) نظر بند (۲) نسخه [ ب ] ملهیری \*

( باب الغین ) [ ۸۷۲ ] ( مائرا لامرا )

نمود - از در پسر باقی ماندند - یک فتح باب خان ( که مدتها  
بقعه داری مورثی از رنگ گداه عرف مله پور می برداخت - سته  
( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری و اتفاق عبدالعزیز  
خان بهادر ( که سند صوبداری گجرات از حضور فردوس آرامگا  
بار رسیده بود ) عزیمت آنصوبه نموده - و در انقادی راه با غنیم  
جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب بدر  
مخاطب گشته چذده بآئین جاگیرداری گذرانید - در حالت  
تکدر بنوکری این و آن پسر می برد - درمین فیض باب خان  
مرد یارباش بود - در گذشت \*

### \* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ \*

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در  
سال دوازدهم از توران بملازمت خلد مکان رسیده بمنصب سیصدی  
هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند (روزه سبغان قلی خان  
والی آنجا بسیر قایلز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب  
جوبداری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهزد می طلبد -  
و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو  
عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان  
طلبیده فاتحه خواند - گفت تو بهندوستان میروی مرد عمده  
خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که نوبت و مکنک سلاطین  
بلغ و بخارا را در جنپ آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

( مائرا لامرا ) [ ۸۷۳ ] ( باب الغین )

( که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز ریات پادشاهی بود ) از  
حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی ( که بتعاقب رانا  
بکوهستان در آمده ) خبر واقعی ندید رسید - خاقان زمان  
نیم شبیه میر شهاب الدین را ( که بامر کشک قیام داشت طلبیده  
بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع  
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیمن و فراز راه و تعدد طرق و بعد  
مسانمت و خوف راهگیران بے توقف بهای استعجال شتافت -  
و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید -  
و این حسن خدمت باعث پیش آمد ار شده بخطاب خانی  
و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس  
(۲) و سولگ و دیگر شورش گزایان راهور با فوج شایسته بطرف  
سروهی تعیین شد - و چون آن فتنه پورهان بشاهزاده محمد اکبر  
پیوسته رهبر پیراهمروی و تهاهی گشتند شاهزاده میرک خان  
را ( که از نوکران روشناس پادشاهی بود ) نزد خان فرستاد -  
و بوعدهای مکرر و رعایت در خواست وفاق نمود - خان  
قدومت نهان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک  
خان شصت کرده مسافرت در در روز پیموده در حضور رسیده  
(۳) مورد تحسین گشت - و بداروغگی عرض مکرر اختصاص گرفت -

( ۲ ) نسخه [ چ ] سونک ( ۳ ) نسخه [ ب ] صفت کرده ( ۴ ) نسخه [ ب ]

بمهور رسیده مورد قراران تحسین گشت \*

( ۱۱۰ )

و پس از تقدم پادشاهی بدیوار دکن سال بیست و ششم  
بتذیبه متمردان نواح جلیز تعیین گشت - و داروغگی گرز برداران  
از تغیر مکرم خان غائبانه بنام او تقرر یافته سید اعلان  
به نیابت دخیل کار گردید - و چون مکرر بآویزشهای سخت  
و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت سال  
بیست و هفتم بقطاب غازی الدین خان بهادر بلخ نامی  
یافت - و سال بیست و هشتم بتسخیر قلعه راهبري ( که  
مامن و مسکن سنها بود ) رخصت یافت - او باره آنرا  
آتش زد و بسیاری از سرکردهای کفار را بقتل آورده مصدر  
فتح نمایان شد - و بقطاب فیروز جنگ و عطای نغاره  
سربرافراخت - و چون در محاصره بیجاپور در لشکر شاهزاده  
محمد اعظم شاه تخط و غلای تمام بهم رسید ( که اقامت  
متعذر بل متعسر شد ) خان فیروز جنگ بعنایت ماهی  
امتیاز یافته با رسد فرزندان تعیین گشت - ناکاه بر سرشش  
هزار پیاده جنگی ( که پیدبا نایک زمیندار سکویا رسد  
و سرباری بکومک بیجاپور مخفی فرستاده بود ) تاخته همه را  
علف تیغ سیاست گردانید - و رفاه بلشکر پادشاهزاده  
در آورد - خاد مکان فتح بیجاپور را ( که سد سکندر گرفت  
قاریخ است ) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقره  
بواقع نگار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نماید -

نسخه [ ج ] سد سکندر گونت ( ۱۰۹۸ ) تاریخ است

و بدستباری فرزندی بی و رنگ غازی الدین خان بهادر  
فیروز جنگ مفتوح شد - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گنده عرف  
ایکتر را ( که بفرز گنده موسوم شده ) جیوار و قهر گرفت - و  
در محاصره هیدرآباد مشاعی جدیده و بهادری نمایان بر  
روی کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والی  
هفت هزاری هفت هزار سوار لوی بلذرتیگی برافراشت - و  
پس از آن قلعه حصین ادنی ( که موسوم بامتیاز گنده  
گردید ) به ستیزهای نمایان و آویزشهای سترگ از دست  
سیدی مشعود بیجاپوری ( که از عمدهای عادل شاهیه بود )  
انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضافات آن ضمیمه ملک  
پادشاهی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال  
سنبها دستوری یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت  
و بسیاری را ( که از دست اجل بدر جستند ) ماده دماغی  
ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ  
نیز چشم زخم رسید - و مقوف البصر گردید - اگرچه  
بغابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و فوج  
کشی تفاوتی رو نداد - و در سال چهل و دوم سختای شقی  
( که فوجهای عمده اسلام دستخوش تاراج از گشت - و امرای  
نامی و پادشاهی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

( ۲ ) نسخه [ ب - ج ] ایکتر ( ۳ ) نسخه [ ج ] ادنی

شدن قلعه چنچی فرار نمود ( بارادگ مضاممت دیرینه دهنه جادر سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال تباہ اداره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهقه بغدر سرش ~~جدا کرد~~ می خواست نزد دهنه جادر بیرون راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوبه خواجه بابای قورانی ( که در جائزه این مؤده بخوشخبر خان مخاطب گردید ) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندر خدمت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدھے عرف دیوگدھے تعیین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت وایات ظفر سمات پادشاهی از تسخیر کهیلنا <sup>(۲)</sup> بیبادر گدھے مجلای فوج او ( که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود ) تا چهار کوره جوینی بنظر پادشاهی گذشت \*

گویند باین شان و تزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس بیدکش فرادان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سوکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما باضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانه خود توپ و گنجال و شترنال و کهرنال

و همه چیز آن قدر که باید بل نیاید دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندھیا تا مالوه عمان را نکشید - و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سده سالاری مامور گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه دارق برار در ایلیچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده بغاوت غرورے ( که فطری و جبلی او بود ) بمراءات بایست وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت \*

گویند وقتی ( که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد در الفقار خان در نواح ( خجسته بنیان ملازمین نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بے سرانجام افتد - در ماهه از خزانه اندرون محل تقاضا باید داد - که اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فردا پور نشود از دیوالکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ ملحق گردد - پادشاهزاده ( که سمت نخوت و دیوانه غرور بود ) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی سم که مثل دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کارے



ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزند  
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوء تدبیر  
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت  
را رفیق نکرد - و الا طرئه شیرازه فراهم آردن موزن بود -  
خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او  
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت  
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده  
بنشینید - و پس از سرپر آرانی خلد منزل بصوبه داری  
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل  
طبیعی در گذشت - نعلش او را بدلهلی برده متصل دروازه  
اجمیری در مقبره و خانقاهی ( که ساخته اوست ) مدفون  
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -  
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -  
در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت  
نا بینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمانی در عرصه  
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود  
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواری  
و دیوان همان توره و نابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت  
دارد ( که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در  
آشوب چشم ( که عارض شده بود ) باطبا اشارت کردند

که باعدم بصارت او بداندند اصلا فروغی از راستی ندارند -  
عالمگیر بادشاه بهیار غضوب و کینه در بود اگر ازین قبیل  
چیزه در می یافت این آب و رنگ نمیکداشت - خیر سگالی  
و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهی بود - حتا  
آخرها ( که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن  
اغماض و مدهله کرد ) روزه ازین قسم مقوله از راه عناد کسی  
ببادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر  
خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان  
کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر  
جلیل القدر بادشاهی خان فیروز جنگ صبیغه علامی سعدالله خان  
در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر  
بوادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مرقه بعد  
ادای کوفه بعد آخری توزیع نمود - ازین هر دو اولاد نماند \*

### ( ۲ ) \* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ \*

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکله سلطان معز الدین است  
موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -  
چون اختیار مالی و ملکی آن سرکار به علی مراد ( که از هم  
کوکله سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر  
گردیده ) تعلق داشت این معنی بر طبعش خورده از نوکری

( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر امیر نیست \*

دست برداشت - و ملازم هرکار سلطان عظیم الشان گشته  
بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر  
( که به نیابت پدر در بنگاله بود ) رخصت آنصوب یافت -  
و چون ( پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز  
گشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد  
خاطر شد ) از را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان  
برنواخته سوگرم کرد آردی سپاه و دلدهی مودم ساخت -  
درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان ( که از  
اهم تدابیر بود ) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر  
آنها نامبرده را از منسوب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس  
ازان ( که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مذهب گشت - و  
همراهیان بغایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند ) از  
نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره پنج هزار سوار و  
خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیکوی  
سوم سر بلندی اندرخت و بعد ازان ( که میان پادشاه و  
سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت ) از بطرف داری  
پادشاه برزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور  
قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و  
پس ازآنکه حسین علی خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه  
از اکبر آباد رانده گردید - قطب الملک ( که معارفت بهادر الخلافة

نمود ) او را همراه بود - و پستر ( که زمانه طرح دیگر ریخت  
و چرخ نیلگون توطئه تازه بر انگیخت - و خبر گشته شدن  
حسین علی خان بقطب الملک رسید ) تالیف او اهم تدابیر  
دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش  
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان ( که بتورکی بر داشته  
بود ) آرد و بخطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیکری  
سر بلندی یافت - و روز جنگ در هرازی اجرا داشت -  
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -  
و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بهدار الخلافة رسید امیر الامرا  
خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور  
طلب داشته بهحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -  
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش  
غیر بود - هندوستان را بازه رضع داشت - با عمدهای رقت  
سلوک مسامی می نمود \*

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب  
او بامیر الامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق  
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شدراکن خان بخطاب  
عزت الدوا بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قهیم  
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را مفدر جنگ باید  
کرد - غازی الدین خان ( که همان روز ملازمت کرده بود ) بعرض

(باب الغین) [ ۸۸۲ ] (مآثر الامرا)

رسانید که پیر غلام به حضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب -  
 حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند - هر که غالب  
 آید همان غالب جنگ باشد باشد پادشاه متبسم شده او را  
 بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ  
 مقرر ساخت \*

\* تمام شد \*

\* جلد دوم از مآثر الامرا \*